

متوان آموزشی طرح هجرت ۱۴۰۴

ره‌توشه راهیان نور

ویژه ماه مبارک رمضان

(۱۴۲۲ق - ۱۳۸۰ش)

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

معاونت آموزش / مرکز آموزش مبلغین (طرح هجرت)

بو شنبه های قم

اشرافات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم / ۱۳۸۰

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم. معاونت آموزش. مرکز آموزش مبلغین (طرح هجرت).
ره توشه راهیان نور: ویژه ماه مبارک رمضان ۱۴۲۲ق - (۱۳۸۰) / دفتر تبلیغات اسلامی
حوزه علمیه قم، معاونت آموزش، مرکز آموزش مبلغین (طرح هجرت). - قم: بستان کتاب قم
(انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۸۰.

۱۰ ص. - (بستان کتاب قم؛ ۱۰۵۸؛ متون آموزشی طرح هجرت؛ ۴۰)
ISBN 964-371-055-6 / ۱۴۰۰۰ ریال : ۶

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیض.

کتاب حاضر از سال ۱۳۷۴ یا همین عنوان با مضمای مختلف منتشر می شود.

پشت جلد لاتینی شده:
Rahtushe Raheayane Nur Vizhe-ye
Ramazan (1380 SH - 1422 GH)
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. اسلام - مقاله ها و خطابه ها. ۲. اسلام - مسائل متفرقه. ۳. اسلام - تبلیغات - راهنمای
آموزشی. ۴. رمضان. الف. بستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم).
ب. عنوان.

۲۹۷/۰۴۵

BP ۱۰/۵/۹

۱۳۸۰

□ مسلسل انتشار: ۱۷۸۱

□ شابک: ۹۶۴-۳۷۱-۰۵۵-۶ / ۹۶۴-۳۷۱-۰۵۵-۶

بوستان کتب

انتشارات مطبوعات اسلامی حوزه علمیه قم

ره توشه راهیان نور
ویژه ماه مبارک رمضان ۱۴۲۲ / ۱۳۸۰

تنهی: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم
معاونت آموزش
مرکز آموزش مبلغین (طرح هجرت)
ویرایش، حروف نگاری، صفحه آرایی و نمونه خوانی: مرکز آموزش مبلغین (طرح هجرت)

ناشر: بستان کتاب قم
(انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی)

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۰

شمارگان: ۱۳۰۰۰

بهای: ۱۴۰۰ تومان

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

نشانی: قم، خیابان شهدا (صفاییه) بستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)،
ص پ ۹۱۷، تلفن: ۰۷۷۴۲۱۵۵-۷، تماير: ۰۷۷۴۲۱۵۴، پخش: ۰۷۷۴۳۴۲۶، فروشگاه مرکزی: قم چهار راه شهدا
فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان انقلاب، خیابان فلسطین جنوبی، کوچه دوم دست راست (بشن)، پالاگ ۳/۲۲، تلفن ۰۷۴۶-۷۳۵
۱- http://www.hawzah.net/M/M.htm
۲- http://www.balagh.org

E-mail: Bustan-e-Ketab@noornet.net

Printed in the Islamic Republic of Iran

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام خمینی(ره):

توجه داشته باشید که بالاترین چیزی که می‌تواند این انقلاب را در این جا به ثمر برساند و در خارج صادر کند، تبلیغات است، تبلیغات صحیح.

اگر چنانچه از یکی از ماهها، بر خلاف مقررات اسلامی، بر خلاف احکام اسلام، یک مطلبی از او صادر بشود، اسلام رو به شکست می‌رود. تا اصلاح نکنیم خودمان را، نمی‌توانیم کشور خودمان را اصلاح کنیم.

آن کس که اتکا به خدا دارد، منصور است.

کوشش کنید معنویت را تقویت کنید در بین این ملت، با معنویت است که شما می‌توانید استقلال خودتان را حفظ کنید و به مراتب کمال برسانید.

با اخلاق مردم را خاضع کنید، و خضوع قلبی میزان است و اگر بتوانید قلب مردم را همراه خود کنید، این چیزی است که پیش خداونددوام و ثبات دارد.

مسئولیت شما روحانیون و مبلغان خیلی سنگین است. وظایف شما غیر از وظایف عامه مردم می‌باشد. چه بسا اموری که برای عامه مردم مباح است اما برای شما جایز نیست و ممکن است حرام باشد، مردم ارتکاب بسیاری از امور مباح را از شما انتظار ندارند.

مقام معظم رهبری (دام ظله العالی):

امام (خمینی) (ره) برای ماه رمضان هیچ ملاقاتی نداشتند و بیشتر به خودشان می‌پرداختند لذا بعد از ماه رمضان که انسان با ایشان ملاقات می‌کرد محسوس بود که ایشان سورانی تر و معنوی تر شده‌اند و یقیناً بسیاری از موقیتهای این انقلاب و این ملت ناشی از همان کانون جوشان منور بود.

سخن آفتاب، ص ۱۲۲

تبیغ

«لب دین، یعنی همان را که در روایات محکم و آیات کریمهٔ قرآن است، بر این دلها و ذهنها بخوانید، اینها استقبال می‌کنند. دلها ایشان پاک و صاف می‌شود.»

پرهیز از القای شبجه

«مراقب باشید که مبادا منبرها کسی را دچار شبجه کند، ذهنی را دچار گره کند و او را از خدا و نماز و منبر و محراب و امثال آن دور و بیزار کند.»

بازنگری

«مبلغ باید نسبت به بازدهی کار خویش و ثمره و اثربخشی آن حساس باشد و در صورتی که کار خویش را دارای ثمره یافت، ادامه دهد.»

فهرست مطالب

۱ - ۳	پیش گفتار
۵ - ۷	مقدمه
۹ - ۲۰	طبعیه

مقالات

۲۳ - ۳۳	شناخت ماه خدا
	مصطفی ابراهیمی مازندرانی
	شناخت ماه رمضان تعیین کننده نهوده برخورد با آن، شناخت و درک ماه رمضان موجب شکر پروردگار، شناسایی و شناساندن ماه رمضان، ماه مبارک، معنی برکت و مبارک، کاربرد واژه برکت و مبارک در قرآن، راز مبارکی ماه رمضان، ۱- حقیقت حیات و گوهر وجود انسان، ۲- نیازمندیها و موجبات حیات انسانی، ۳- هدف و نقش ماه رمضان، ۴- ارتباط ماه رمضان با حیات حقیقی انسان، ماه رمضان یکپارچه خیر و برکت.
۳۵ - ۷۷	قرآن؛ نکته‌ها و پیام‌ها
	مقدمه، پس اندازها، نکته‌ها، ایثار و از خود گذشتگی، شأن نزول، نکته‌ها، محبت بین خدا و خلق، شأن نزول، محبت واقعی، رابطه دین و محبت، نکته‌ها، دستوراتی به «رحمه للعالمین» درباره برخورد با مردم، شأن نزول، مدارا و ملاحظت با مردم محور دعوت نبوي، نکته‌ها، دادگاه خانواده، نکته‌ها، دستور به برپایی قسط و عدل، نکته‌ها، ایمان‌های پاک، نهی از دشnam حتی به کفار، نکته‌ها، تقوا و برکات الهی، نکته‌ها، پیامبری که از خود شماست، نکته‌ها، تکیه بر ستمگران، نکته‌ها، امیدوار نمودن یعقوب فرزندان را، نکته‌ها، باقی‌ها و فانی‌ها، نکته‌ها، رفتار با پدر و مادر - بایدها و نبایدها، نکته‌ها.
۷۹ - ۹۸	الگودهی قرآن به جوانان

محمد فاکر میبدی

	الف: حوزه فکر و اندیشه، ۱- الگوی مبارزه با عقاید و افکار باطل، ۲- الگوی مبارزه و بت شکنی، ۳- الگوی مدافعتی، ب - حوزه اخلاق، ۱- الگوی از جان گذشتگی، ۲- الگوی ایثار و از مال گذشتگی، ۳- الگوی کسب علم، ۴- الگوی مبارزه با خواهش‌های نفسانی، ۵- الگوی طهارت و پاکی، ۶- الگوی شرم و
--	--

- حیا، ح؛ حوزه معاشرت اجتماعی، ۱- الگوی رفتار و معاشرت، ۲- الگوی تسلیم و رضا، ۳- الگوی همکاری، ۴- الگوی عفو و گذشت.
- ﴿علیٰ در آیینه قرآن﴾ ۹۹-۱۲۰ سعید عطاریان
- مقدمه، ۶- آیات برایت، شأن نزول، ۷- آیة سقاية الحاج، شأن نزول، ۸- آیة و صالح المؤمنین، شأن نزول، ۹- آیة حکمت، شأن نزول، ۱۰- آیة و کفى الله المؤمنین القتال، شأن نزول، ۱۱- آیة بینه، شأن نزول، ۱۲- آیة صدیقون، شأن نزول، ۱۳- آیة نور، شأن نزول، ۱۴- آیة اندار، شأن نزول، ۱۵- آیة مرج البحرين، شأن نزول، ۱۶- آیة نجوى، شأن نزول، ۱۷- آیة سابقون، شأن نزول، ۱۸- آیة اذن واعیه، شأن نزول، ۱۹- آیة محبت، شأن نزول، ۲۰- آیة منافقان، شأن نزول، ۲۱- آیة ایداء، اشاره، شأن نزول، ۲۲- آیة انفاق، شأن نزول، ۲۳- آیة محبت، شأن نزول، ۲۴- آیة مسؤولون، شأن نزول، سخن آخر.
- ﴿داستان‌هایی از جزء اول قرآن کریم﴾ ۱۲۱-۱۴۲
- محمد مهدی کریمی‌نیا
- مقدمه، ۱- نعمت آزادی بنی اسراییل، درس و نکته، ۲- ماجراي عبور بنی اسراییل از دریا، درس و نکته، ۳- میعادگاه موسی طیلله، درس و نکته، ۴- گناه عظیم و توبه بی سابقه، درس‌ها و نکته‌ها، ۵- تقاضای عجیب بنی اسراییل، درس و نکته، ۶- نعمت‌های گوناگون برای بنی اسراییل، درس و نکته، ۷- لجاجت شدید بنی اسراییل، درس و نکته، ۸- جوشیدن چشمۀ آب در بیابان، درس و نکته، ۹- تمدنی غذاهای رنگارنگ، درس و نکته، ۱۰- داستان اصحاب سبت، درس‌ها و نکته‌ها، ۱۱- داستان ذیع گاو در میان بنی اسراییل، درس‌ها و نکته‌ها.
- ﴿نماز از منظر امام علی طیلله﴾ ۱۴۳-۱۵۶
- محمد رحمانی نیشابوری
- مقدمه، الف- جایگاه نماز، ۱- نماز مساوی با دین، ۲- آخرین سفارش، ۳- نماز وسیله نزدیکی به خدا، ۴- نماز ملاک پذیرش کارهای دیگر، ۵- نماز قاعده دین است، ۶- بهترین کار، ۷- سفارش به کارگزاران؛ ۱- تأکید بر رعایت وقت، ۲- رعایت اول وقت در میدان جنگ، ۳- مذمت وقت نشناسان، ب- شرایط قبولی، ۱- حلال بودن لباس، ۲- حضور قلب، ۳- ولایت، ح- آثار نماز، ۱- کبر زدایی، ۲- نماز وسیله شادمانی، ۳- تأثیر نماز بر دیگر کارها، ۴- وسیله نزول رحمت، ۵- همراهی فرشتگان، ۶- نامیدی ابلیس، ۷- تسبیح لباس و وسائل نمازگزار، ۸- گناه زدایی، ۹- دزی در برابر شیطان، ۱۰- نماز سبب بخشش.
- ﴿آداب تلاوت قرآن﴾ ۱۵۷-۱۶۵ سید حسن احمدی نژاد
- پاک‌ترین کتاب هستی، طهارت کلی جسم، طهارت دهان، طهارت چشم، طهارت روح، طهارت سایر اعضای بدن، آداب شنوندگان آیات قرآن، فاریان قرآن از منظر امام باقر طیلله، تلاوت کنندگان از منظر امام

- صادق علیه السلام، آداب حفظ قرآن، آثار تلاوت قرآن، ۱ - نورانیت قلب، ۲ - زیاد شدن حافظه، ۳ - ایجاد معنویت در میان اهل منزل، ۴ - سعه صدر و توسعه روزی، ۵ - قدرت و توکل در برابر ناملایمات.
- شب قدر ۱۸۳ - ۱۶۷
- احمد صادقی اردستانی
- ثواب قرائت، معنای «شب قدر»، کدام شب است؟، تکالیف «شب قدر»: ۱ - غسل شب قدر، ۲ - احبا و «شب زنده داری»، ۳ - قرآن بر سر گرفتن، ۴ - نماز و دعا، ۵ - استغفار و توبه، رمضان آخر، ماه شهادت علی علیه السلام.
- سیمای فردا ۲۱۳ - ۱۸۵
- علی راجی
- مقدمه، ضرورت بحث معادشناسی، حیات شناسی: الف - حیات چنینی، ب - حیات دنیاپی، ج - حیات اخروی، عدم آگاهی از کیفیت حیات اخروی، مرگ، تفاوت مرگ و خواب، تفاوت مرگ‌ها با یکدیگر، مرگ متفین، مرگ کفار، اختصار مؤمن، تفسیر مرگ، تعابیر مختلف مرگ: مرگ مقرّین: ۱ - مرگ مثل بو کردن گلی خوشبو است، ۲ - مرگ وسیله رسیدن به سعادت، ۳ - مرگ مؤمن، رسیدن تشهی به آب، ۴ - مرگ مثل نوشیدن آب خنک در فصل تابستان است، ۵ - مرگ دیدار دوست است، ۶ - مرگ مثل حمام است، ۷ - مرگ شادترین لحظات حیات مؤمن است، مرگ مُؤمنین گناهکار: ۱ - مرگ مثل حمام است، ۲ - مرگ مثل باز کردن زنجیرهای سنگین از بدن است، ۳ - مرگ مژده راحت و آسایش است، ۴ - مرگ بشارت بهشت است، ۵ - مرگ پالایشگاهی برای تصفیه انسان است، مرگ کافران: ۱ - مرگ کافران بسیار وحشتناک است، ۲ - مرگ کافر مثل گزیدن مار و عقرب است، موافق تصفیه انسان از گناه: ۱ - سختی‌های دنیا، ۲ - سختی قبض روح، ۳ - نشار قبر، عوامل فشار قبر: ۱ - بد خلقی، ۲ - تباہ کردن نعمت‌های الهی.
- نصایحی از امام صادق علیه السلام ۲۲۵ - ۲۱۵
- اجابت دعا، مواعظ امام صادق علیه السلام، حقیقت بندگی، نتیجه بندگی واقعی، سفارش‌های عملی، کم خوردن، حلم، علم.
- علی علیه السلام و کارگزاران ناصالح ۲۴۶ - ۲۲۷
- محمد حسین مختاری مازندرانی
- درآمد، ۱ - فقدان ظرفیت لازم در تحقق حکومت بر اساس عدل و داد، ۲ - عدم جسارت و قاطعیت در رعایت تساوی حقوق انسانها، ۳ - ناسازگاری ریاست طلبی، کارگزاران ناصالح: ۱ - ابوموسی اشعری؛ استاندار کوفه، ۲ - زیاد بن ابیه؛ فرماندار فارس، ۳ - اشعث بن قیس؛ کارگزار آذربایجان، ۴ - مُنذر بن جارود؛ عبدی؛ فرماندار اصطخر فارس، ۵ - نعمان بن عجلان زُرقی؛ فرماندار بحرین و عمان، ۶ - خَریث بن راشد؛ کارگزار اهواز، ۷ - قعقاع بن شور؛ کارگزار گسکر، ۸ - مَصْلَةَ بن هُبَيْرَه شیبانی؛ فرماندار اردشیر خَرَه.

- ﴿امام حسن علیه السلام﴾ (از امامت تا شهادت) ۲۴۷-۲۵۸
ابراهیم بابایی
- امام حسن علیه السلام وارث دشواریهای پیشینیان، امام و گزینه‌های ممکن: اول - پند و اندرز؛ دوم - کناره‌گیری مطلق، سوم - جنگ و درگیری، مشکلات امام علیه السلام: الف - مشکلات داخلی، ب - مشکلات خارجی، چهارم - کناره‌گیری مشروط، صلح نامه امام حسن علیه السلام، متن و مواد صلح‌نامه، امام حسن علیه السلام پس از صلح، فشارهای معاویه بر امام علیه السلام، سلب امتیت از امام، سرزنش‌های مردم، چرا امام برای بار دوم قیام نکرد.
- ﴿آزمون‌های الهی، سنت‌های جاودان﴾ ۲۵۹-۲۷۴
سید محمدجواد نجفی
- عمومی بودن امتحان، داستانی از مثنوی، هدف و فلسفه امتحان: ۱- رسیدن به پاداش و کیفر، ۲- جدا سازی ناپاکان از پاکان، ۳- سازندگی و رشد، ۴- اتمام حجت، ابزار امتحان، تنوع اسباب امتحان، انواع امتحان شونده‌ها، شدت و ضعف بلاها و گرفتاری‌ها، راه‌های توفیق: الف- صبر، ب- شکر، ج- دعا.
- ﴿رزق و روزی﴾ ۲۷۵-۲۹۲
مهدی عزیزان
- طليعه سخن، تغريط، افراط، اعتدال، بخش اول: وعده‌های الهی و روزی موجودات، معنای رزق، روزی بدنیال انسان، سؤال مهم، دو دسته روایت، بخش دوم: ارزش کار، تشویق به کار و تلاش، کار موجب عزّت است، تجارت موجب افزونی عقل است، کار با حداقل امکانات، کارکردن پیامبر گرامی اسلام علیه السلام و ائمه معصومین علیهم السلام، تشویق به جمع آوری ثروت و مذمت فقر و تهیستی، سربار دیگران نباشیدا، معنای تقدیر، رزق مادی و تقدیر خداوند، عوامل جلب رزق و روزی: ازدواج، توبه و استغفار، صدقه، خوش بینی به لطف خداوند، طهارت دائمی، خیر خواهی نسبت به مؤمنان، اخلاقی خوب.
- ﴿داستانهایی از امام علی علیه السلام﴾ ۲۹۳-۳۱۲
علیرضا رئوف نیا
- مقایسه علی علیه السلام با پیامبران، برتری بر آدم علیه السلام، برتری بر نوح و لوط علیه السلام، برتری بر موسی علیه السلام، برتری بر سلیمان علیه السلام، فرشته‌ای شبیه به علی علیه السلام در آسمان، گفتگوی خداوند با پیامبر علیه السلام با صدای علی علیه السلام، اسرایان ایرانی و علی علیه السلام، یک نسخه از نهج البلاغه، دستم به دامت، مناظره حضرت علی علیه السلام با علمای یهود، مهمانان علی علیه السلام، خنده هنگام تشییع جنازه، صدقه و نجوا، دوست خرابه نشین‌ها، چشمۀای در بیان خشک، سزا کتمان کنندگان حق، حقوق پدران معنوی.
- ﴿گوهرهای تابناک﴾ ۳۱۳-۳۳۰
غلامرضا گلی زواره
- ستارگان هدایت، مُدرس دیانت در عرصه سیاست، زهد مدرس، شهامت مدرس در مقابل قدرت‌های خارجی، در مقابل روسیه، در مقابل انگلستان، رضا خان و مدرس، علت اصلی مخالفت مدرس با

رضاخان، مزار سید، زیارتگاه مردم، میرزا کوچک خان پیشگام مبارزه مسلحانه، سید علی اندرزگو؛ آذرخشی در کویر ستم، شهید آیة الله سید عبدالحسین دستغیب؛ عارف شب و شیر روز.

﴿ابو طالب، مرد ستوده خصال ۳۳۸ - ۳۳۱﴾
غلامرضا گلی زواره

۱- معروف عصر، ۲- سنت‌های پذیرفته، ۳- بندۀ خدا، ۴- مبارزه با کفر، ۵- دلایل ایمان او، ۶- صفاتی دل، ۷- رؤیای صادق، ۸- سرپرستی رسول خدا، ۹- تربیت و نگهداری رسول خدا، ۱۰- توصیه به همسر، ۱۱- سدی ستر در مقابل مشرکان، ۱۲- مجازات دشمنان رسول خدا، ۱۳- توصیه به فرزند، ۱۴- حمایت آشکار، ۱۵- تهدید دشمنان رسول خدا، ۱۶- حامی مبلغان دین اسلام، ۱۷- تقدیر از نجاشی، ۱۸- حمایت و حراست از رسول خدا، ۱۹- ابو طالب در کلام نور، ۲۰- ابو طالب، پدر علی، ۲۱- غم هجران، ۲۲- اشعار نفر.

﴿انتفاضه، تنها راه (بمناسبت روز قدس) ۳۵۲ - ۳۳۹﴾
حسن رویoran

صهیونیسم را بهتر بشناسیم، الف - صهیونیزم برابر با نژاد پرسنی، ب - اسرائیل برابر با جنگ طلبی و خشونت گرایی، ج - صهیونیزم، ضدیت با ادیان آسمانی، د - صهیونیزم و تصفیه نژادی، ه - صهیونیزم: فساد اخلاقی و سقوط ارزش‌های انسانی، و - صهیونیسم و نقض حاکمیت ملتها و دولتها، ز - صهیونیزم و فعالیت پنهان و موذیانه، ح - صهیونیسم و نقض مقررات بین المللی، ط - رویکردهای اعراب در مقابل رژیم صهیونیستی، ویزگیهای انتفاضه، مقایسه دو انتفاضه، چرا روز قدس؟، اهداف امام از اعلام روز قدس، پیشنهاد مقام معظم رهبری.

﴿عید فطر ۳۶۰ - ۳۵۳﴾
واحد متون

روز قبولی اعمال، روز ذکر، عید فطر، سخنی از استاد عرفان و اخلاق، مراقبت پس از ماه رمضان، اعمال عید، دعای امام سجاد علیهم السلام.

﴿چکیده‌ها و نمودارها ۳۷۶ - ۳۶۱﴾

واحد متون
﴿تقویم تاریخ ۳۸۹ - ۳۷۷﴾
بانک اطلاعات دفتر تبلیغات اسلامی

پیش گفتار

ماه بهار قرآن و ایام ضیافت الهی و مائدہ‌های آسمانی فرارسیده است و حاملان امانت پیامبران عظام، بار دیگر راهی عرصه‌های ایمانی و معرفتی این سرزمین می‌شوند.

نکته قابل توجه این است که امروزه بر عرصه‌های فرهنگی و تبلیغی چنان از دخamی تحمیل شده و تبادل فکر، اطلاعات، تصویر و... چنان سهل و سریع و دقیق است که به راستی تبلیغی دلسوزانه در جهت نشر افکار الهی در این بازار شباهت و شهوات، تبدیل به رقباتی نَفَسِ گیر شده است.

گویی سپاهیان ابليس جهت تخریب ارزش‌ها و باورهای دینداران بسیج شده‌اند و به قدرت‌های اطلاعاتی و سایت‌های رایانه‌ای فرمان می‌رانند و از حلقه‌این شیاطین انسی، عربده «أنا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى»^۱ خود را در عرصه اطلاعات سرداده‌اند و لحظه به لحظه خود را در بمباران تبلیغاتی مردم، توانا و ذی حق می‌دانند.

تمثال‌ها و بت‌های ابليس و ابليسیان در قالب تصاویر ثابت و متحرک با حاذبه‌های جوان پسند، جامعه جوان‌ما را در معرض آفت و آسیب جدی قرار داده و نسل امروز را معتکف بتخانه خود کرده است به گونه‌ای که عتاب و خطاب «ما هذه التماثیلُ الَّتی أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ» هرگز به سامعه آن‌هاراه پیدا نمی‌کند!

رهبر کبیر انقلاب اسلامی، امام راحل رهیق فرمود: (مسئله تبلیغات یک امر مهمی

است که می‌شود گفت در دنیا در رأس امور قرار گرفته است و می‌توان گفت که دنیا بر دوش تبلیغات است».

یکی از اهداف امام راحل بازگرداندن عزت از دست رفته مسلمین بود و این مهم در گرو ایجاد موازنۀ قوا در عرصه‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی است. اما امروزه باید گفت که موازنۀ اطلاعاتی و تبلیغاتی اهمیت بیشتری از سایر قلمروها پیدا کرده است. متولیان فرهنگی در ایجاد این موازنۀ نقش و مسئولیت بسزایی دارند اما توسعه دین در گرو برتری دانش فنی ارتباطات نیست. آنچه موجب توسعه فرهنگ و اعتقاد و ایمان دینی است همان نیت پاک و تقوای الهی و آشنایی به دین و احساس مسئولیت است. اسباب ظاهري روی صحنه، هرگز نشانگر اسباب و عوامل پشت صحنه نیستند.

هست در اسباب، اسبابی دگر

انسیا در قطع اسباب آمدند

چوب دستی موسای پیامبر می‌تواند همه اسباب ظاهري را در نور دد و ابزارهای شرک و کفر و فساد و ستم را ببلعد و تمامی مظاهر ثروت قارون در یک لحظه طعمه خاک می‌شود و... .

اصلاً ویژگی تاریخ دین و پیامبران همین است که توجه انسان‌ها را از اسباب ظاهري، به دست قاهر مسبب الاسباب معطوف کنند. قرآن پیامبر خاتم ﷺ کمتر از عصای موسى عليه السلام نیست بلکه «شرف معجزات» است و می‌تواند همه مظاهر ظلم و شرک و کفر و فساد را ببلعد:

هست قرآن مر تو را همچون عصا

منادیان نامیمون مدرنیته در هر مرتبه‌ای از نردبان قدرت باشند در محبس اسباب ظاهري و محاسبات ناقص خویش محبوس هستند. در حالی که تعالیم انبیاء، فرهنگ «من حیث لا یحتسب» و معجزه و امدادهای غیبی و اسباب نهان است و این

مانورهای کاذب قدرت‌های مادی، جلوه‌ای از قانون املاء و استدراج است.

«وَلَا يَحْسِنُ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُلِي لَهُمْ خَيْرٌ لَا تَنْفِسُهُمْ إِنَّهُمْ مُلْمِلُونَ لَهُمْ لِيَزَدُوا إِلَيْهِمْ عَذَابٌ مُهِمِّ»^۱

در این میان، سرمایه متولیان تبلیغ، همان تقوا، عمل صالح، قول لیّن، جدال احسن، حسن خلق، همبازی با مردم، سخنان حکمت‌آمیز، توقع نداشتن از مردم، داشتن سوز و گذاز، آشنایی با مقتضیات زمان و مکان و پشتونهای همچون توکل بر خداست که در صورت به کارگیری این سرمایه، جهد فرعونیان بی توفیق و همه تئوری‌های آنان تیره می‌شود و دوختن آنان عین پاره کردن است.

جهد فرعونی چوبی توفیق بود
هر چه او می‌دوخت آن تفتیق بود
البته غلبه بر خصم مشروط بر یاری دین خداست و نصرت الهی مقید به تلاش و
کوشش دینداران است.

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم و سازمان تبلیغات اسلامی که بخشی از رسالت امر تبلیغ بر دوش آنها است وظیفه خود می‌دانند که در پشتیبانی، برنامه‌ریزی و سامان دهی این امر، تلاش کنند تا وارثان پیام انبیا در این امر مقدس، موفق گردند.

در انتهای همه کسانی که مرکز آموزش مبلغین را در این راه یاری کرده‌اند تشکر می‌کنیم. با تقدیم این «توشه» به حامیان حریم فرهنگ و اندیشه ناب اسلامی از عموم مبلغان انتظار داریم که با ارایه نظرات و پیشنهادات خود مارا یاری فرمایند!

سازمان تبلیغات اسلامی

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

مقدمه

ماه مبارک رمضان، ماه وزیدن نفحات الهی و گشوده شدن درهای رحمت و مغفرت خداوندی است که در هر سال با فرا رسیدن آن، جان تازه‌ای در کالبد وجود دمان می‌دمد.

خداوند بزرگ، در این ماه با فراخوانی بندگان خویش بر خوان گستردۀ اش، هیچ لطف و عنایتی را از آنان دریغ نفرموده و تمام برکات‌ها را در دسترس آنان قرار داده است. در این ماه مبارک درهای بهشت باز و درهای جهنم بسته شده است و شیاطین در زنجیر و این الطاف، همه زمینه التفات و توجه بندگان را به ذات اقدس الهی فراهم و جان تشنۀ آنان را مهیاً دریافت پیام‌های هدایت و سعادت نموده است.

این ماه، مناسب‌ترین فرصت برای تبلیغ دین و حضور فعال و با نشاط در عرصه‌های فرهنگی و تبلیغی و قیام برای رساندن رسالت الهی با محوریت ثقلین است و این مهم بر عهده کسانی است که دعای رسول مکرم اسلام ﷺ، آن پیامبر رحمت که فرمود: «اللهم ارحم خلفائي» بدرقه راه آنهاست. امید است که این حاشیان و رسولان رسول خدا ﷺ در این راه از توفیقات الهی برخوردار و در انجام این وظیفه خطیر موفق باشند.

مرکز آموزش مبلغین، در راستای وظیفه ارایه خدمات به سروران مبلغ، اقدام به

تهیه و نشر کتاب «ره توشه» نموده که امید است در این راه مورد استقبال و استفاده عزیزان روحانی قرار گیرد.

مقالات این ره توشه نسبت به گذشته دارای امتیازاتی است:

الف: اهتمام ویژه نسبت به استفاده از قرآن در تبلیغ و کاربردی ساختن آن از برجسته‌ترین ویژگی‌های این ره توشه است؛ به گونه‌ای که یک سوم از حجم کتاب را مباحث قرآنی به خود اختصاص داده است.

ب: توجه خاص به اشعار و بهره‌گیری از زبان لطیف و حکمت‌آموز شعر در لابه‌لای مطالب از امتیازات بارز این ره توشه نسبت به ره توشه‌های گذشته است. امید است مبلغان گرامی با استفاده از اشعار و تمثیلات در القای مطالب و جذب مخاطبان بیش از پیش موفق باشند. هدف از اشعار، استفاده از محتوا، تمثیل، الفاظ و تعابیر است و بیان همه آنها به ویژه به صورت منظوم و موزون در هر جمع و محفلی مناسب نیست. نکته قابل توجه این است که جهت اتقان در گزینش اشعار، سعی شده است که از اشعاری استفاده شود که بیان کننده مضمون آیه یا روایت هستند.

ج: استفاده از داستان‌ها به دو صورت؛ داستان‌های جزء اول قرآن کریم و داستان‌هایی از امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام با استفاده از منابع معتبر از ویژگی‌های دیگر این کتاب است.

د: برخی از مقالات به مناسبت‌های خاصی مربوط می‌شوند که برخود فرض دانستیم توجه ویژه‌ای نسبت بدان‌ها داشته باشیم. میلاد امام مجتبی علیه السلام، رحلت حضرت ابوطالب علیه السلام، شهادت شهید مدرس و شهید میرزا کوچک خان و شهید سید علی اندرزگو و شهید دستغیب، روز قدس، بجز شهادت امیر مؤمنان علیهم السلام که در هر ره توشه ماه رمضان مورد توجه ویژه است، از جمله مناسبت‌هایی است که در خصوص آنها مقالاتی تهیه و تألیف گردیده است.

هـ: در ره توشه‌های سال‌های گذشته به شیوه‌های مختلف اقدام به درج مصایب اهل بیت علیهم السلام نموده‌ایم ولی در این ره توشه از آوردن مقاله‌ای تحت عنوان «مصایب» خودداری نموده و سعی کرده‌ایم به نحوی در برخی از مقالات به ذکر مصیبت امیر المؤمنین علیهم السلام پردازیم. در هر حال، نظرات شما مبلغان ارجمند و انتقادات سازنده شما در این باره راهگشای ما خواهد بود.

و: نمودارها از مقالات برگزیده رمضان سال‌های گذشته انتخاب گردیده است. مرکز آموزش مبلغین پذیرای پیشنهادات و انتقادات شما سروران گرامی پیامون کتاب، چه از نظر محتوا و چه از نظر ظاهر، می‌باشد و امیدوار است از تلاش‌های علمی و پژوهشی و تبلیغی شما بهره‌مند گردد.

در پایان لازم می‌دانیم از مساعدت مسئولین دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ریاست محترم دفتر، معاونت‌های محترم اعزام و آموزش، شبکه اطلاع رسانی حوزه (شارح)، مرکز انتشارات، چاپخانه و همه فضلا و محققین ارجمند که با ارایه مقالات متنوع ما را یاری نمودند قدردانی نماییم. همچنین از تمامی دست اندکاران تهیه و تدوین این مجموعه به ویژه جناب آقای سید محمد جواد فاضلیان که مسؤولیت تدوین کتاب، تحقیق و انتخاب شعرها را به عهده داشتند و همکاران حجج اسلام آقایان، محمد مهدی ماندگار، سید محمد جواد نجفی، علیرضا انصاری و آقایان عامر حلفی و حیدر خلجمی که با تلاشی صادقانه امور مربوطه را دنبال کردند، و کارکنان مرکز آموزش مبلغین صمیمانه سپاسگزاری می‌کنیم.

امیدواریم این تلاش، مورد رضایت ایزد منان و ائمه معصومین علیهم السلام و خصوصاً حضرت حجه این الحسن امام زمان (عج) قرار گرفته باشد.

مرکز آموزش مبلغین (طرح هجرت)

واحد تدوین متنوع

طیبه

... یکی از تلخ‌ترین خاطره‌های تاریخ اسلام، ضربت خوردن و شهادت مولای متقیان است. در این روز سخن از کسی مطرح می‌شود که بزرگترین خصوصیت او تقواست، نهنج البلاغه او کتاب تقواست و زندگی او راه و رسم تقواست. من امروز در خطبه اول، قدری درباره مولای متقیان صحبت می‌کنم.

آنچه که امروز در مورد این بزرگوار عرض می‌کنیم، این است که در شخصیت و زندگی و شهادت این بزرگوار، سه عنصر - که ظاهراً با یکدیگر خیلی هم سازگاری ندارند - جمع شده است. این سه عنصر عبارت است از: اقتدار، مظلومیت و پیروزی.

«اقتدار» آن حضرت، عبارت است از: قدرت او در اراده پولادیش، در عزم راسخش، در اداره مشکل ترین عرصه‌های نظامی، در هدایت ذهنها و فکرها به سوی عالی‌ترین مفاهیم اسلامی و انسانی، تربیت انسانهای بزرگ - از قبیل مالک اشتر و عمار و ابن عباس و محمدبن ابی بکر و دیگران - و ایجاد یک جریان در تاریخ بشری. مظهر اقتدار آن بزرگوار، اقتدار منطق، اقتدار فکر و سیاست، اقتدار جکومت و ...

*متن خطبه مقام معظم رهبری در نماز جمعه تهران در تاریخ ۱۸/۰۷/۱۴۰۷ بیستم ماه مبارک رمضان.

هیچ ضعفی از هیچ طرف، در شخصیت امیرالمؤمنین علیه السلام نیست، در عین حال یکی از مظلومترین چهره‌های تاریخ است؛ مظلومیت در همه بخش‌های زندگی اش بود. در دوران نوجوانی، مظلوم واقع شد. در دوران جوانی - بعد از پیامبر - مظلوم واقع شد. در دوران کهولت و خلافت، مظلوم واقع شد. بعد از شهادت هم، تا سالهای متمامی بر سر منبرها از او بدگویی کردند و به او نسبتهای دروغ دادند. شهادت او هم مظلومانه است. در همه آثار اسلامی، ما دو نفر را داریم که از آنها به «ثارالله» تعبیر شده است. در فارسی، ما یک معادل درست، و کامل برای اصطلاح عربی «ثار» نداریم. وقتی کسی از خانواده‌ای از روی ظلم به قتل می‌رسد، این خانواده حق دارد خونخواهی کند. این که می‌گویند خون خدا، تعبیر خیلی نارسا و ناقصی از «ثار» است و درست مراد را نمی‌فهماند. «ثار» یعنی حق خونخواهی. اگر کسی «ثار» یک خانواده است، یعنی این خانواده حق دارد درباره او خونخواهی کند. در تاریخ اسلام از دو نفر اسم آورده شده است که صاحب خون اینها و کسی که حق خونخواهی اینها را دارد، خداست، یکی امام حسین است، یکی هم پدرش امیرالمؤمنین؛ «یا ثار الله و ابن ثاره» پدرش امیرالمؤمنین هم حق خونخواهی اش متعلق به خداست.

اما عنصر سوم که «پیروزی» آن بزرگوار باشد. پیروزی همین است که اولاً در زمان حیات خود او، بر تمام تجربه‌های دشواری که بر او تحمیل کردند، پیروز شد؛ یعنی جبهه‌های شکننده دشمن - که بعداً شرح خواهم داد - بالاخره نتوانستند علی رابه زانو در بیاورند؛ همه آنها از علی علیه السلام شکست خوردند؛ بعد از شهادت هم روز به روز حقیقت درخشنان او آشکارتر شد؛ یعنی حتی از زمان حیاتش به مراتب بیشتر بود.

امروز شما به دنیا نگاه کنید - نه دنیای اسلام؛ در همه دنیا - ببینید چه قدر ستایشگرانی هستند که حتی اسلام را قبول ندارند، اما علی بن ابی طالب علیه السلام رابه

عنوان یک چهره درخشنان تاریخ قبول دارند؛ این همان روشن شدن آن جوهر تابناک است، و خدای متعال دارد در مقابل آن مظلومیت به آن پاداش می‌دهد. آن مظلومیت، آن فشار اختناق، آن گل اندود کردن چشمۀ خورشید با آن تهمت‌های عجیب، آن صبری که او در مقابل اینها کرد، بالاخره پیش خدای متعال پاداش دارد، پاداشش هم این که در طول تاریخ بشر، شما هیچ چهره‌ای را به این درخشندگی و مورد اتفاق کل پیدانمی‌کنید. شاید تا امروز هم در بین کتابهایی که ما می‌شناسیم که دربارۀ امیرالمؤمنین نوشته شده است، عاشقانه‌ترینش را غیر مسلمانان نوشته‌اند! الان یادم است که سه نویسنده مسیحی، دربارۀ امیرالمؤمنین، کتابهای ستایشگرانه واقعاً عاشقانه‌ای نوشته‌اند. این ارادت، از همان روز اول هم شروع شد، یعنی از بعد از شهادت، که همه علیه آن بزرگوار می‌گفتند و تبلیغ می‌کردند - آن قدر تمدنان مربوط به دستگاه شام و تبعه آنها و آنها یکی که دل پرخونی از شمشیر و از عدل امیرالمؤمنین داشتند - این قضیه از همان وقت معلوم شد. من در اینجا یک نمونه عرض کنم:

پسر عبدالله بن عروة بن زبیر، پیش پدرش - که عبدالله بن عروة بن زبیر باشد - از امیرالمؤمنین بدگویی کرد. خانواده زبیر - جزیکی از آنها؛ یعنی مصعب بن زبیر - کلاً با امیرالمؤمنین بد بودند. مصعب بن زبیر، مرد شجاع و کریم و همان کسی بود که در قضایای کوفه و مختار و بعد هم عبدالملک درگیر بود و شوهر حضرت سکینه هم بود؛ یعنی اولین داماد امام حسین. غیر از او بقیه خانواده زبیر، همین طور پشت در پشت، با امیرالمؤمنین بد بودند. انسان وقتی که تاریخ را می‌خواند، این را می‌یابد. پس از آن بدگویی، پدر در مقابل او جمله‌ای گفت که خیلی هم طرفدارانه نیست، اما

نکته مهمی در آن هست و من آن را یادداشت کرده‌ام. عبدالله به پرسش گفت:

«هر بنایی که دین آن را به وجود آورد و پی و بنیان آن بر روی دین گذاشته شد، اهل دنیا هر کاری کردند، نتوانستند آن را از بین بیزنند» یعنی بی خود زحمت نکشند برای این که نام

امیرالمؤمنین را - که پی کار او بر دین و بر ایمان است - منهدم کنند. بعد گفت: «بین بنی مروان چه طور هر چه می توانند، در هر مناسبت و منبری، نسبت به علی بن ابی طالب عیب جویی و عیب گویی می کنند، اما همین عیب جویی ها و بدگویی های آنها، مثل آن است که این چهره‌ی درخشنان را هر چه برتز می بردند و منورتر می کنند» یعنی در ذهن های مردم، بدگویی های آنها تأثیر عکس می بخشد. نقطه‌ی مقابل، بنی امية‌اند، «بنی امية از گذشتگان خودشان تمجیدها و تعریفها می کنند، ولی هر چه بیشتر تعریف می کنند، نفرت مردم از آنها بیشتر می شود». این حرف شاید در حدود مثلاً سی سال بعد از شهادت امیرالمؤمنین گفته شده است. یعنی امیرالمؤمنین با همه آن مظلومیت، هم در زمان حیات خود و هم در تاریخ و در خاطره بشریت پیروز شد.

اقتدار

ماجرای اقتدار همراه با مظلومیت امیرالمؤمنین که متنه‌ی به این شد، این طور خلاصه می شود: در زمان این حکومت - حکومت کمتر از پنج سال امیرالمؤمنین - سه جریان در مقابل امیرالمؤمنین صفات آرایی کردند: قاسطین و ناکثین و مارقین. این روایت را هم شیعه و هم سنتی از امیرالمؤمنین کردند که فرمود: «أمرت أن أقاتل الناكثين والقاسطين والمارقين». این اسم را خود آن بزرگوار گذاشته است. قاسطین، یعنی ستمگران. ماده «قسط» وقتی که به صورت مجرد استعمال می شود - قسط یقسط، یعنی جاری‌جور، ظلم یظلم - به معنای ظلم کردن است. وقتی با ثلاثی مزید و در باب افعال آورده می شود - اقسط یقسط - یعنی عدل و انصاف. بنابراین، اگر «قسط» در باب افعال بکار رود، به معنای عدل است؛ اما وقتی که قسط یقسط گفته شود، ضد اوست، یعنی ظلم و جور. قاسطین از این ماده است. قاسطین، یعنی ستمگران.

امیرالمؤمنین اسم اینها را ستمگر گذاشت. اینها چه کسانی بودند؟ اینها

مجموعه‌یی از کسانی بودند که اسلام را به صورت ظاهری و مصلحتی قبول کرده بودند و حکومت علوی را اساس قبول نداشتند. هر کاری هم امیرالمؤمنین با اینها می‌کرد، فایده نداشت. البته این حکومت، گرد محور بنی امية و معاویة بن ابی سفیان - که حاکم و استاندار شام بود - گرد آمده بود؛ بازترین شخصیت شان هم خود جناب معاویه، بعد هم مروان حکم و ولید بن عقبه است. اینها یک جبهه‌اند و حاضر نبودند که با علی کنار بیایند و با امیرالمؤمنین بسازند. درست است که مغیرة بن شعبه و عبدالله بن عباس و دیگران در اول حکومت امیرالمؤمنین گفتند یا امیرالمؤمنین! اینها را چند صباخی نگه دار؛ اما حضرت قبول نکردند. آنها حمل کردند بر اینکه حضرت بی‌سیاستی کرد؛ لیکن نه، آنها خودشان غافل بودند؛ قضایای بعدی این را نشان داد.

امیرالمؤمنین هر کاری هم که می‌کرد، معاویه با او نمی‌ساخت. این تفکر، تفکری نبود که حکومت علوی را قبول کند؛ هر چند قبلیها، بعضیها را تحمل کردند. از وقتیکه معاویه مسلمان شده بود تا آن روزی که می‌خواست با امیرالمؤمنین بجنگد، کمتر از سی سال گذشته بود؛ او و اطرافیانش سالها در شام حکومت کرده بودند، نفوذی پیدا کرده بودند، پایگاهی پیدا کرده بودند؛ دیگر آن روزهای اول نبود که تا یک کلمه بگویند به آنها بگویند شما تازه مسلمانید، چه می‌گویید؟ جایی باز کرده بودند. بنابراین، اینها جریانی بودند که اساساً حکومت علوی را قبول نداشتند و می‌خواستند حکومت طور دیگری باشد و دست خودشان باشد که بعد هم این را نشان دادند و دنیا اسلام تجربه حکومت اینها را چشید. یعنی همان معاویه‌ای که در زمان رقابت با امیرالمؤمنین، آن طور به بعضی اصحاب روی خوش نشان می‌داد و محبت می‌کرد، بعداً همان حکومت، برخوردهای خشن از خود نشان داد، تا به زمان یزید و حادثه کربلا رسید؛ بعد هم به زمان مروان و عبدالملک و حجاج بن یوسف تقی و یوسف بن عمر تقی رسید، که یکی از میوه‌های آن حکومت است.

یعنی این حکامی که تاریخ از ذکر جرایم اینها به خود می‌لرزد - مثل حکومت حاجاج - همان حکومت‌هایی هستند که معاویه بنیانگذاری کرد و بر سر چنین چیزی با امیرالمؤمنین جنگید. از اول معلوم بود که آنها چه چیزی را دنبال می‌کنند و می‌خواهند؛ یعنی یک حکومت دنیایی محض، با محور قراردادن خود پرستیها و خودیها؛ همان چیزهایی که در حکومت بنی امية همه مشاهده کردند. البته بنده در اینجا هیچ بحث عقیدتی و کلامی ندارم. این چیزهایی که عرض می‌کنم متن تاریخ است. تاریخ شیعه هم نیست؛ اینها تاریخ «ابن اثیر» و تاریخ «ابن قتیبه» و امثال اینهاست که من متنهایش را دارم و یادداشت شده و محفوظ هم است. اینها حرفهایی است که جزو مسلمات است؛ بحث اختلافات فکری شیعه و سنی نیست.

ناکثین

جبهه دومی که با امیرالمؤمنین جنگیدند جبهه ناکثین بودند. ناکث، یعنی شکنندگان؛ و در این جا یعنی شکنندگان بیعت، اینها اول با امیرالمؤمنین بیعت کردند، ولی بعد بیعت را شکستند. اینها مسلمان بودند و بر خلاف گروه اول، خودی بودند؛ متنها خودی‌هایی که حکومت علی ابن ابی طالب علیه السلام را تا آن جایی قبول داشتند که برای آن‌ها یک سهم قابل قبولی در آن حکومت وجود داشته باشد؛ با آن‌ها مشورت بشود، به آنها مسؤولیت داده بشود، به آن‌ها حکومت داده بشود، به اموالی که در اختیارشان هست - ثروتها بادآورده - تعرضی نشود؛ نگویند از کجا آورده‌ای! در سال گذشته در همین ایام، من در یکی از خطبه‌های نماز جمعه متنی را خواندم و عرض کردم که وقتی بعضی از اینها از دنیا رفتند چه قدر ثروت از اینها باقی ماند. این گروه، امیرالمؤمنین را قبول می‌کردند - نه این که قبول نکنند - متنها شرطش این بود که با این چیزها کاری نداشته باشد و نگوید که چرا این اموال را

آوردي، چرا گرفتى، چرا مى خوري، چرا مى بري؛ اين حرفها ديگر در کار نباشد! لذا اول هم آمدند و اکثرشان بيعت كردند. جناب سعد بن ابي واقاص از همان اول هم بيعت نکرد، بعضی های ديگر از همان اول بيعت نکردند؛ ليکن جناب طلحه، جناب زبير، بزرگان اصحاب و ديگران و ديگران با امير المؤمنين بيعت كردند و تسليم شدند و قبول كردند؛ متنها سه، چهارماه که گذشت، ديدند نه، با اين حکومت نمى شود ساخت؛ زيرا اين حکومت، حکومتی است که دوست و آشنا نمى شناسد؛ برای خود حقی قایل نیست، برای خانواده خود حقی قایل نیست؛ برای کسانی که سبقت در اسلام دارند، حقی قایل نیست - هر چند خودش به اسلام از همه سابق تر است - ملاحظه يي در اجرای احکام الهی ندارد، اينها را که دیدند، دیدند نه، با اين آدم نمى شود ساخت؛ لذا جدا شدند و رفتند و جنگ جمل به راه افتاد که واقعاً فتنه يي بود. ام المؤمنين را هم با خودشان همراه كردند. چه قدر در اين جنگ کشته شدند. البته امير المؤمنين پیروز شد و قضایا را صاف کرد. اين هم جبهه دوم بود که مدتی آن بزرگوار را مشغول كردند.

مارقین

جبهه سوم، جبهه مارقین بودند. مارق، يعني گریزان. در تسمیه اينها به مارق، اين طوری گفته اند که اينها آن چنان از دین گریزان بودند، که يك تیر از کمان گریزان می شود. وقتی شما تیر را در چله کمان می گذاريد و پرتاب می کنيد، چه طور آن تیر می گریزد، عبور می کند و دور می شود، اينها همین گونه از دین دور شدند. البته اينها متمسک به ظواهر دين هم بودند و اسم دين را هم می آورند. اينها همان خوارج بودند؛ گروهی که مبنای کار خود را فهم ها و درکهای انحرافی - که چيز خطرناکی است - قرار داده بودند. دين را از علی بن ابي طالب - که مفسر قرآن و عالم به علم اكتاب بود - ياد نمى گرفتند اما گروه شدنشان، متشکل شدنشان و به اصطلاح امروز،

گروهک تشکیل دادن‌شان سیاست لازم داشت؛ این سیاست از جای دیگری هدایت می‌شد. نکته مهم این جاست که این گروهکی که اعضای آن تا کلمه‌ای می‌گفتی، یک آیه قرآن برایت می‌خوانندند؛ در وسط نماز جماعت امیرالمؤمنین می‌آمدند و آیه‌ای را می‌خواندند که تعریضی به امیرالمؤمنین داشته باشد؛ پای منبر امیرالمؤمنین بلند می‌شدند آیه‌ای می‌خواندند که تعریضی داشته باشد؛ شعارشان «لا حکم الا لله» بود، یعنی ما حکومت شمارا قبول نداریم؛ ما اهل حکومت الله هستیم، این آدمهایی که ظواهر کارشان این طوری بود، سازماندهی و تشکل سیاسی شان، با هدایت و رایزنی بزرگان دستگاه قاسطین و بزرگان شام - یعنی عمر و بن عاص و معاویه - انجام می‌گرفت! اینها با آن‌ها ارتباط داشتند. اشعث بن قیس،^{*} آن طوری که قرائی زیادی بر آن دلالت می‌کند، فرد ناخالصی بود. یک عده مردمان بیچاره ضعیف از لحاظ فکری هم دنبال اینها راه افتادند و حرکت کردند. بنابراین، گروه سومی که امیرالمؤمنین با آنها مواجه شد و البته بر آنها هم پیروز گردید، مارقین بودند. در جنگ نهروان ضربه قاطعی به اینها زد، منتهای اینها در جامعه بودند که بالاخره هم حضور آنها به شهادت آن بزرگوار منتهی شد.

من در سال گذشته عرض کردم که در شناخت خوارج اشتباہ نشود. بعضی خوارج را به خشک مقدسها تشبیه می‌کنند؛ نه، بحث سر «خشک مقدس» و « المقدس مآب» نیست. مقدس مآب که در کناری نشسته است و برای خودش نماز و دعا می‌خواند، این که معنای خوارج نیست.

خوارج، آن عنصری است که شورش طلبی می‌کند بحران ایجاد می‌کند؛ وارد میدان می‌شود؛ بحث جنگ با علی دارد؛ با علی می‌جنگد؛ منتهای مبنای کار غلط است؛ جنگ غلط است؛ ابزار غلط است؛ هدف باطل است. این سه گروه بودند که امیرالمؤمنین با اینها مواجه بود.

* در مقاله‌ای تحت عنوان «علی علیل و کارگزاران ناصالح» به این شخصیت پرداخته شده است.

تفاوت عمدۀ امیرالمؤمنین در دوران حکومت خود با پیامبر اکرم ﷺ در دوران حکومت و حیات مبارکش، این بود که در زمان پیامبر صفووف مشخص وجود داشت؛ صفات ایمان و کفر؛ منافقین می‌ماندند که دائمًا آیات قرآن، افراد را از منافقین -که در داخل جامعه بودند- بر حذر می‌داشت، انگشت اشاره‌ای را به سوی آنها دراز می‌کرد؛ مؤمنین را در مقابل آنها تقویت می‌کرد؛ روحیه آنها را تضعیف می‌کرد؛ یعنی در نظام اسلامی در زمان پیامبر، همه چیز آشکار بود. صفووف مشخص در مقابل هم بودند: یک نفر طرفدار کفر و طاغوت و جاهلیت بود؛ یک نفر هم طرفدار ایمان و اسلام و توحید و معنویت بود. البته آن جا هم همه گونه مردمی بودند، آن زمان هم همه گونه آدمی بود لیکن صفووف مشخص بود در زمان امیرالمؤمنین اشکال کار این بود که صفووف مشخص نبود؛ برای خاطر این که همان گروه دوم - یعنی «ناکثین» - چهره‌های موجہی بودند. هر کسی در مقابلۀ با شخصیتی مثل جناب «زبیر»، جناب «طلحه»، دچار تردید می‌شد. این زبیر کسی بود که در زمان پیامبر، جزو شخصیتها و بر جسته‌ها و پسرعمه‌پیامبر و نزدیک به آن حضرت بود. حتی بعد از دوران پیامبر هم جزو کسانی بود که برای دفاع از امیرالمؤمنین، به سقیفه اعتراض کرد. بله، «حکم مستوری و مستی همه بر عاقبت است». خدا عاقبت همه مان را به خیر بکند. گاهی اوقات دنیاطلبی، اوضاع گوناگون و جلوه‌های دنیا، آن چنان اثرهایی می‌گذارد، آن چنان تغییرهایی در برخی از شخصیتها به وجود می‌آورد که انسان نسبت به خواص هم، گاهی اوقات دچار اشکال می‌شود چه بر سد برای مردم عامی. بنابراین، آن روز واقعاً سخت بود. آنهایی که دور و بر امیرالمؤمنین بودند و ایستادند و جنگیدند، خیلی بصیرت به خرج دادند؛ که بنده بارها از امیرالمؤمنین نقل کرده‌ام که فرمود: «لا يَحِمِّلُ هَذَا الْعِلْمُ إِلَّا أَهْلُ الْبَصَرِ وَالصَّيْرِ» در درجه اول، بصیرت لازم است. معلوم است که با وجود چنین درگیری‌هایی، مشکلات امیرالمؤمنین چگونه بود. یا آن کج رفتاری‌هایی که با تکیه بر ادعای

اسلام، با امیرالمؤمنین می‌جنگیدند و حرفهای غلط می‌زدند. صدر اسلام، افکار غلط خبی مطرح می‌شد؛ اما آیه قرآن نازل می‌شد و صریحاً آن افکار را رد می‌کرد، چه در دوران مکه و چه در دوران مدینه. شما ببینید سوره بقره که یک سوره مدنی است. وقتی انسان نگاه می‌کند، می‌بیند که عمدتاً شرح چالشها و درگیری‌های گوناگون پیامبر با منافقین و با یهود است؛ به جزیات هم می‌پردازد؛ حتی روشهایی که یهود مدینه در آن روز برای اذیت روانی پیامبر به کار می‌برند، آنها را هم در قرآن ذکر می‌کند؛ «لا تقولوا راعِنا» و از این قبیل. و باز سوره مبارکه اعراف - که سوره‌ای مکی است - فصل مشبعی را ذکر می‌کند و با خرافات می‌جنگد؛ این مسأله حرام و حلال کردن گوشتها و انواع گوشتها که اینها را نسبت به محرمات واقعی، محرمات دروغین و محرمات پوچ تلقی می‌کردد؛ «قُل إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيُّ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ». ^۱ حرام اینهاست، نه آنها بی که شما رفتید «سائبه» و «بحیره» و فلاں و فلاں را برای خودتان حرام درست کردید. قرآن با این گونه افکار صریحاً مبارزه می‌کرد؛ اما در زمان امیرالمؤمنین، همان مخالفان هم از قرآن استفاده می‌کردند؛ همانها هم از آیات قرآن بهره می‌برند؛ لذا کار امیرالمؤمنین به مراتب از این جهت دشوارتر بود. امیرالمؤمنین دوران حکومت کوتاه خود را با این سختیها گذراند.

در مقابل اینها، جبهه خود علی است؛ یک جبهه حقیقتاً قوی. کسانی مثل عمار، مثل مالک اشتر، مثل عبدالله بن عباس، مثل محمد بن ابی‌بکر، مثل میثم تمار، مثل حجر بن عدی بودند؛ شخصیتهای مؤمن و بصیر و آگاهی که در هدایت افکار مردم چه قدر نقش داشتند. یکی از بخشهای زیبای دوران امیرالمؤمنین - البته زیبا از جهت تلاش هنرمندانه این بزرگان، اما در عین حال تلخ از جهت رنجها و شکنجه‌هایی که اینها کشیدند - این منظره حرکت اینها به کوفه و بصره است. وقتی که طلحه و زبیر و امثال اینها آمدند صفات آرایی کردند و بصره را گرفتند و سراغ کوفه رفتند،

حضرت، امام حسن علیه السلام و بعضی از این اصحاب را فرستاد. مذاکراتی که آنها با مردم کردند، حرفهایی که آنها در مسجد گفتند، مجاجه هایی که آنها کردند، یکی از آن بخشهای پرهیجان و زیبا و پر مغز تاریخ صدر اسلام است، لذا شما می بینید که عمدۀ تهاجم های دشمنان امیرالمؤمنین هم متوجه همین ها بود. علیه مالک اشتر، بیشترین توطئه ها بود؛ علیه همه آن کسانی که از اول کار در ماجرای امیرالمؤمنین امتحانی داده بودند و نشان داده بودند که چه ایمانهای مستحکم و استوار و چه بصیرتی دارند، از طرف دشمنان، انواع و اقسام سهام تهمت پرتاب می شد و به جان آنها سوء قصد می شد و لذا اغلب شان هم شهید می شدند. عمار در جنگ شهید شد، لیکن محمد بن ابی بکر با حیله شامی ها شهید شد. مالک اشتر با حیله شامی ها شهید شد. بعضی دیگر هم ماندند، اما بعدها به نحو شدیدی به شهادت رسیدند. این وضع زندگی و حکومت امیرالمؤمنین است. اگر بخواهیم جمع بندی بکنیم، این طوری باید عرض بکنیم که دوران این حکومت، دوران یک حکومت مقتدرانه و در عین حال مظلومانه و پیروز بود. یعنی هم در زمان خود توانست دشمنان را به زانو در بیاورد، هم بعد از شهادت مظلومانه اش، در طول تاریخ توانست مثل مشعلی بر فراز تاریخ باشد. البته خون دلهای امیرالمؤمنین در این مدت، جزو پر محنت ترین حوادث و ماجراهای تاریخ است.

امروز به مناسبت این که ایام ضربت خوردن و شهادت آن بزرگوار است، من حدیثی را یادداشت کرده‌ام که نقل می‌کنم. روز بعد از شهادت امیرالمؤمنین، یاروز بعد از ضربت خوردن آن حضرت، از قول امام حسن علیه السلام نقل شده است که من چند روز قبل به مناسبت سالروز حادثه بدر باید رم صحبت می‌کردم و امیرالمؤمنین به

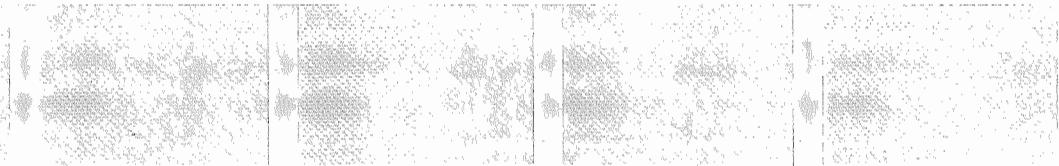
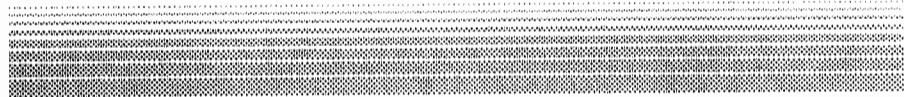
من فرمودند که «ملکتني عيناي» من صبح بعد از عبادت، لحظه‌ی چشمم گرم شد و خوابم برد. «فَسَأَخَ لِرَسُولِ اللَّهِ» پیامبر در مقابل من مجسم شد؛ یعنی به خواب من آمد. «فَقُلْتُ يا رسولَ اللهِ مَاذَا لقيتُ من أُمْتيَكَ مِنَ الْأَوْدِ وَاللَّدِدِ» یعنی یا رسول الله! از امت تو، من چه

کشیدم؛ از اعوجاجها و از دشمنی هاشان. پیامبر در جواب من فرمود - حالا به تعبیر ما - علی جان! نفرینشان کن؛ «فَقَالَ لِي أَدْعُوكُمْ» نفرین امیرالمؤمنین این است: «فَقُلْتُ اللَّهُمَّ أَبِدِلْنِي بِهِمْ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِّنْهُمْ» یعنی گفتم پروردگار! برای من کسانی را برسان که بهتر از اینها باشند و برای آنها کسی را برسان که بدتر از من باشد. به فاصله یک روز، این دعا یی که امیرالمؤمنین در خواب از خدای متعال درخواست کرده بود مستجاب شد و در صبح نوزدهم فرق مبارک آن بزرگوار ضربت خورده و دنیای اسلام به عزای بزرگمرد خود نشست و فریاد «تَهَدَّمَتْ وَاللَّهُ أَرْكَانُ الْهُدَى» - یعنی پایه‌ها و بنیانهای هدایت ویران شد - دنیا را گرفت و علی از دست مردم رفت و بعد از امیرالمؤمنین دنیای اسلام آن را کشید که تاریخ این را می‌داند. همین کوفه چه سختی‌هایی کشید! بر همین کوفه بود که حجاج مسلط شد. بر همین کوفه بود که یوسف بن عمر ثقی مسلط شد. بر همین کوفه بود که به جای امیرالمؤمنین، حکام اموی یکی پس از دیگری می‌آمدند و بر این شهر مسلط می‌شدند. آن مردم بودند که این فشارها را بر سر این کوفه آوردند.*

«لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم»

* در این گفتار متن عربی عباراتی که معظم له از غیر معصوم نقل کرده‌اند حذف و به ترجمه‌ها کتفاشه است.

مقالات



شناخت ماه خدا

□ مصطفی ابراهیمی مازندرانی

نخستین کاری که باید در ارتباط با «ماه مبارک» انجام گیرد، بدست آوردن نگاه صحیح نسبت به آن می‌باشد، نگاهی برگرفته از آنچه که کتاب خدا و پیشوایان راستین الهی به انسان ارایه کرده‌اند. بدین ترتیب انسان مؤمن، در آغاز و پیش از انجام هرگونه رفتار و برخورد با این ماه، در تب و تاب به دست آوردن آگاهی از «چیستی ماه رمضان» و کسب معرفت لازم درباره مقام، موقعیت و جایگاه آن است. آن گونه که امام زین العابدین علیه السلام این آگاهی و معرفت را ملتمنانه از پروردگارش طلب می‌کند:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأْلِهِمَا مَعْرِفَةً فَضْلِهِ وَإِجْلَالَ حُرْمَتِهِ...»^۱ خدا یا بر محمد و آلش درود فرست و شناخت فضیلت ماه رمضان و بزرگداشت حرمتش را به ما الهم فرما.

شناخت ماه رمضان تعیین کننده نحوه برخورد با آن

پی بردن به ماهیت و موقعیت ماه مبارک رمضان و آگاهی از چیستی آن، ضمن

آنکه خود نعمتی بزرگ و موهبتی سترگ است، راه گشای کیفیت برخورد و چگونگی رفتار با آن نیز می‌باشد. در پرتو شناسایی موقعیت و شناخت جایگاه ماه خدا است که انسان مؤمن هنگام حلول و تشریف فرمایی آن، می‌تواند استقبال شایسته از آن به عمل آورد. در حقیقت با این شناسایی و شناخت، راه چگونگی برخورد با این ماه و نوع رفتار با آن هموار می‌گردد. در این باره این گزارش «آن بن مالک» شنیدنی است: «لَمَّا حَضَرَ شَهْرُ رَمَضَانَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: سُبْحَانَ اللَّهِ، مَاذَا تَسْتَقْبِلُونَ وَمَاذَا يَسْتَقْبِلُكُمْ قَالَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ». ^۱ هنگامی که ماه رمضان فرا می‌رسید پیامبر ﷺ می‌فرمود: منزه است خدا، بنگرید که به استقبال چه می‌روید و چه به شما روی می‌آورد و این جمله را سه بار تکرار فرمود.

در سایه‌ی این شناخت و شناسایی است که نقش بی‌بدیل، تأثیر شگرف و آثار و فواید ارجمند آن، هویدا می‌گردد و تلاش و تقلای انسان مؤمن برای شرف یابی به محضر آن، رعایت وظایف و آداب، بهره مندی از برکات و کوشش برای نگهداری و از دست نرفتن لحظات و ساعت آن را بر می‌انگیزد. چنانچه در روایت «ابی مسعود انصاری» از پیامبر اکرم ﷺ می‌خوانیم: «لَوْ يَعْلَمُ الْعَبْدُ مَا فِي رَمَضَانَ لَوَدَّ أَنْ يَكُونَ رَمَضَانُ السَّنَةِ» ^۲ اگر بنده، از آنچه که در ماه رمضان قرار داده شده آگاهی داشت، با تمام وجود دوست می‌داشت که همه‌ی سال، ماه رمضان باشد.

شناخت و درک ماه رمضان موجب شکر پروردگار

برخورداری از درک درست از ماه مبارک رمضان، زمینه و موجبات به دست آوردن مواهب و برکات الهی و هدایا و عطایای ربانی در این ماه را فراهم می‌نماید. نعمتی بسیار بزرگ و موهبتی بسیار عظیم است که بی تردید هر کس با بهره مندی از آن نیکبختی خود را رقم زده، قله سعادت و ظفر مندی را فتح کرده و مدال پر افتخار

.۲- بحار، ج ۹۳، ص ۳۴۶

.۱- بحار، ج ۹۳، ص ۳۴۷

رستگاری را نصیب خود می‌کند. نعمتی که از شدت گرانقدری و ارجمندی نمی‌توان برای آن قیمت و بهایی تعیین کرد. از این رو سزاوار است، کسی که از این نعمت بزرگ بهره‌مند گردید خداوند را شکر فراوان و سپاس بسیار گوید؛ «لَوْ عَلِمْتُمْ مَا لَكُمْ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ لَزِدْتُمْ اللَّهَ تَعَالَى ذِكْرَهُ شُكْرًا»^۱ اگر آنچه را که در ماه رمضان برای شما قرارداد شده می‌دانستید فراوان شکر خدا می‌گذاشتید.

اندر این ایام می‌آرد سَبَقْ	گفت پیغمبر که نفحات‌های حق
در رُباید این اوقات را	گوش و هُش دارید این چنین نفحات را

پیامبر فرمود، بوهای خوش الهی، عنایت و رحمت‌ها و دم مبارک خداوندی در این ایام بیشتر است و پی در پی می‌آید. یعنی در تمام اوقات و در همه ساعت‌نفحات الهی در می‌رسد و بر دیگر نفحات سبقت می‌گیرد. ای کسانی که نفحات الهی را طالب هستید این اوقات را که نفحه حق به شما می‌رسد با گوش هوش، غنیمت شمرید و این ساعت‌ها لطیف و شریف را دریابید.

شناسایی و شناساندن ماه رمضان

به مدد و توفیق الهی این نوشتار بر آن است که به منظور از ایه نگاه صحیح درباره «چیستی ماه رمضان»، به بررسی و بیان ویژگیها، اوصاف و اسماء آن در آیات، روایات و ادعیه بپردازد. هر چند با توجه به فراوانی این اوصاف و ویژگی‌ها همه آن‌ها در این مقاله نمی‌گنجد و ناگزیر به بیان چند ویژگی اکتفا می‌شود.

ماه مبارک

یکی از اوصاف ماه رمضان که در برخی از روایات و ادعیه بدان تصریح شده است، صفت «مبارک» است، اینک تعدادی از آنها را با هم مرور می‌کنیم:

۱-وسایل الشیعه، ج ۶، ص ۱۷۴.

قال رسول الله ﷺ: «قَدْ جَاءَكُمْ شَهْرُ رَمَضَانَ، شَهْرٌ مُبَارَّكٌ، شَهْرٌ فَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ صِيَامَهُ...»^۱
رسول خدا ﷺ فرمود: ماه رمضان به سوی شما آمد، ماه مبارک، ماهی که خداوند روزه اش را بر
شما واجب کرده است...

عن الامام عليؑ قال: إن رسول الله ﷺ خطبنا ذات يوم فقال: «أئُها النَّاسُ أَنَّهُ قَدْ أَقْبَلَ
إِلَيْكُمْ شَهْرُ اللَّهِ بِالْبَرَّةِ وَالرَّحْمَةِ وَالْمَغْفِرَةِ...»^۲ از امام عليؑ روایت شده که فرمود: روزی رسول
خدا ﷺ چنین فرمود: مردم، ماه خدا همراه با برکت و رحمت و مغفرت به شما روی آورده
است...»

عن سلمان الفارسي قال: خطبنا رسول الله ﷺ في آخر يوم شعبان فقال: «قد أَظَلَّكُمْ شَهْرُ
رمضان شَهْرٌ مُبَارَّكٌ، شَهْرٌ فِيهِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ...»^۳ درگزارشی از سلمان فارسی آمده
است: رسول خدا ﷺ در آخرین روز ماه شعبان برای ما سخنرانی کرد و چنین فرمود: ماه رمضان،
ماهی مبارک، ماهی که در آن ماه، شب قدر که از هزار شب برتر است، سایه خود را بر شما گسترد
است...

عن رسول الله ﷺ إِنَّهُ كَانَ يَدْعُو أَوَّلَ لَيْلَةً مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكَرَّ مِنَا بِكَ
أَئُهَا الشَّهْرُ الْمُبَارَكُ...»^۴ از رسول خدا ﷺ روایت شده که آن حضرت همیشه در شب اول ماه
رمضان این گونه دعا می خواند: حمد و سپاس خدامی را که ما را به توای ماه مبارک کرامت
بخشید...

عن الصادقؑ إِنَّهُ كَانَ يَقُولُ فِي أَخِيرِ لَيْلَةٍ مِنْ شَعْبَانَ وَأَوَّلِ لَيْلَةٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ: «اللَّهُمَّ
إِنَّهَا الشَّهْرُ الْمُبَارَكُ الَّذِي أُنْزَلْتَ فِيهِ الْقُرْآنَ وَجَعَلْتَهُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ
قَدْ حَضَرْتَ...»^۵ از امام صادقؑ روایت شده که آن حضرت در آخرین شب ماه شعبان و در نخستین
شب ماه رمضان این دعا را می خواند: بارالله!! این ماه مبارک را که در آن قرآن، برای راهنمایی مردم،

۱-تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۵۲.

۲-وسایل الشیعه، ج ۷، ص ۲۲۷.

۳-مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۴۲۹.

۴-همان، ص ۴۴۶.

۵-الاقبال بالاعمال الحسنة (اقبال سید بن طاووس) باب ۳ فصل ۴.

نشانه هدایت و جدا کننده حق و باطل فرو فرستاده شد، فرا رسید...
فراوانی اطلاق عنوان «مبارک» بر ماه رمضان در متون دینی موجب شده است که
این عنوان جزو مشهورترین اوصاف و عنوانین این ماه شناخته گردد.

معنی برکت و مبارک

علمای لغت واژه «برکت» را به فزونی و رشد^۱ همراه با ثبات و دوام معنی کردند.
در کتاب لسان العرب به نقل از ابن عباس آمده است: «معنی برکت فراوانی در هر چیز
خیر است».^۲ راغب اصفهانی نیز آن را به معنای ثبوت و استقرار خیر الهی در چیزی
می‌داند، چنانچه بِرَكَه «چیزی شبیه حوض» به جایی که آب در آن مجتمع و مستقر
می‌گردد، گفته می‌شود.^۳

اما مبارک، به آنچه که در آن خیر فراوان وجود دارد و از او بروز و صدور می‌یابد
اطلاق می‌گردد. زجاج می‌گوید: «مبارک آن چیزی است که از آن خیر فراوان برآید»^۴
raghib نیز می‌نویسد: «به آنچه که خیر و فایده الهی در آن ثبوت و استقرار داشته باشد
مبارک گفته می‌شود».^۵

کاربرد واژه برکت و مبارک در قرآن

بنابراین، آنچه که در آن خیر فراوان و نفع و فایده بسیار، ثبات و قرار داشته و از
آن صادر گردد، مبارک نامیده می‌شود. بدین ترتیب عنوان «با برکت» و «مبارک» در
آیات قرآن کریم و در این موارد بکار رفته است:

۱) ذات اقدس الهی که خیر مخصوص و برکت ناب است؛ «تَسَاءَلَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»

۱- لسان العرب، ج ۱ و مفردات راغب واژه «برک» و مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۷۷.

۲- لسان العرب، ج ۱.

۳- مفردات راغب.

۴- لسان العرب، ج ۱.

۵- مفردات راغب.

- (اعراف / ۵۴)، «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (مؤمنون / ۱۴)، «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ!» (فرقان / ۱).
- (۲) قرآن کریم؛ «وَهَذَا كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ» (انعام / ۹۲)، «وَهَذَا كِتَابٌ أَنزَلْنَا مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ...» (انعام / ۱۵۵)، «كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدْبَرُوا آيَاتِهِ...» (ص / ۲۹)
- (۳) خانه خدا (کعبه)؛ «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَذِي بَيْكَةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ». ^۱
- (۴) مسجد الأقصی؛ «..إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بازَ كُنَا حَوْلَهُ...» ^۲
- (۵) شب قدر؛ «إِنَّا أَنْزَلْنَا فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ...» ^۳
- (۶) پیامبران الهی؛ «وَجَعَلَنَا مُبَارَكًا أَيْنَمَا كُنُتُّ...» ^۴، «وَبَارَكَنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ...» ^۵
- (۷) باران؛ «وَنَزَّلَنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا...» ^۶

راز مبارکی ماه رمضان

بی تردید مبارکی و نامبارکی و سودمندی و زیان باری هرچیزی که به انسان متنسب می شود، با حیات آدمی و ابعاد وجودی او رابطه‌ای تنگاتنگ و گستاخ ناپذیر داشته و با مصالح و مفاسد حیات و جنبه‌های مختلف وجود او ارتباط کامل دارد. به همین علت، برای پی بردن به «مبارکی» ماه رمضان و برکت زایی آن برای انسان، توجه و تأمل در نکات زیر ضروری است:

۱- حقیقت حیات و کوهر وجود انسان

روشن است که آدمی علاوه بر جنبه‌های مادی و زندگی حیوانی از جنبه‌های معنوی و زندگی انسانی نیز برخوردار است این جنبه معنوی و انسانی در پرتو اعطای وجودی برتر به او بخشیده شده است.

۱- آل عمران، ۹۶

۲- اسراء، ۱

۳- میریم، ۳۱

۴- عق، ۹

۵- صفات، ۱۱۳

۶- میدخان، ۳

۱- «... أَنْشَأَنَا هَذِهِ الْأَنْوَارَ لَكَ أَخْرَى فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»^۱

۲- «إِنَّمَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»

این وجود برتر و حقیقت فراتر که اساس هستی و گوهر حیات انسان را تشکیل می‌دهد همان روح آدمی و جان انسانی است که دیگر موجودات از آن بهره‌ای ندارند؛

غیر این جانی که در گاو و خراست آدمی را عقل و جانی دیگر است
در صورت نبود این گوهر ارجمند، آدمی از حیات انسانی تهی شده و در ردیف دیگر حیوانات قرار خواهد گرفت.

۲- نیازمندیها و موجبات حیات انسانی

همان گونه که برای حیات حیوانی و جنبه مادی انسان نیازمندی‌ها و خواسته‌هایی متناسب با آن وجود دارد و در صورت تأمین نشدن و پاسخ ندادن به آنها حفظ و بقای آن ناممکن است، برای حیات انسانی و معنوی نیز نیازها و تمایلاتی وجود دارد که حفظ و بقای آن تنها در پرتو تأمین و برآورده کردن آنها امکان‌پذیر خواهد بود.

پیداست که نیازمندی‌ها و خواسته‌های این دو جنبه‌ی وجود و دو بعد حیات انسانی متناسب با تفاوت و اختلاف آنها متفاوت و مختلف خواهد بود؛ تغذیه، رشد، بالندگی و نشاط بعد حیوانی و جنبه مادی انسان، به امور مادی و تأمین خواسته‌های حیوانی وابسته است و از امور مورد نیاز بعد انسانی بیگانه و بی خبر می‌باشد؛

اونداند جز که اصطبل و علف از سعادت غافل است و از شرف

اما برای تغذیه، فربه‌ی، شادابی و پرورش بعد انسانی و جنبه معنوی و روحی انسان موجبات و نیازمندی‌های دیگری وجود دارد و این گونه نیست که با به دست

آوردن عوامل و زمینه‌های شادابی، فریبی و آسایش‌تنی، زمینه‌تنومندی، رشد، نشاط و آرامش جان نیز فراهم گردد.

۳- هدف و نقش ماه رمضان

بنابراین، برای پرورش و رشد و بالندگی جان و تأمین خواسته‌های آن باید به سراغ اموری غیر از عوامل تأمین کننده نیازهای تن شتافت. هدف اساسی و نتیجه نهایی و دستاورد اصلی «روزه» که برجسته‌ترین، وظایف مسلمان در ماه مبارک رمضان است، تقوا می‌باشد.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصَّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! روزه بر شما نوشته شده؛ آن گونه که بر آنها که پیش از شما بودند نوشته شده، تا پرهیزکار باشید.

تقوا که همان نگهداری، کنترل و مهار تمایلات حیوانی و خواسته‌های نفسانی است، یک امر واقعی و عینی می‌باشد که در سایه‌ی روزه و روزه داری در وجود انسان محقق می‌گردد. ماه رمضان با همه آنچه که به همراه دارد (و برجسته‌ترین آن روزه است)، در صدد کنترل انسان و مهار تمایلات تنی و ایجاد و تقویت روحیه‌ی مقاومت در برابر جاذبه‌های نفسانی است تا بتواند بعد حقیقی و گوهر اصلی وجود انسان را سرزنش، بالنده، با نشاط و فربه نماید؛

گوهر جان را نیابی فریبی

۴- ارتباط ماه رمضان با حیات حقیقی انسان

انسان برای تأمین حیات معنوی خود و تقویت، پرورش و فریبی روح خویش به این ماه الهی نیازمند است. گرچه این فرضیه الهی مانند دیگر فرایض و تکالیف اسلامی تنها با یک بعد وجود انسان سروکار ندارد و فواید و آثار آن به حیات روحی انسان محدود نمی‌گردد و ضمن تأمین نیازهای روحی و دربی داشتن آثار و

نتایج معنوی، بهره‌ها و برکات مادی و دنیایی را هم برای انسان و جامعه به همراه دارد.^۱ ولی هدف اصلی و نقش اساسی و تأثیر عمده ماه رمضان به حیات معنوی و روان انسانی مربوط می‌شود و آدمی برای بالندگی، رشد و چالاکی به امساك، منع و محدودیتی که ماه رمضان برای بُعد حیوانی انسان ایجاد می‌کند نیازمند است، این امساك، هرگز به معنای محرومیت و از دست دادن توانایی‌ها و گرفتار ضعف و ناتوانی شدن نیست. «روزه» برای پیشگیری از محرومیت انسان و ایجاد قدرت کنترل در برابر شهوات نفس و تمایلات تن و برخوردار ساختن جان انسان از گوهرها و کمالات انسانی بسیار لازم و ضروری است. چه بسیار افرادی که با رها نمودن نفس و تن دادن به شهوات آنسی و هوس‌های زودگذر، در حسرت از دست دادن گوهر انسانیت نشسته و گرفتار اندوهی همیشگی شده‌اند؛ «گمِ من شهوة ساعهٔ اورَثتْ حُزْنًا طَوِيلًا»^۲ امام علیؑ فرمود؛ و چه بسا شهوت یک لحظه که مایه اندوه طولانی گردد.

ماه رمضان یکپارچه خیر و برکت

با به خاطر سپردن نکات چهارگانه‌ی پیش، اکنون می‌توان چهره مبارک و سیمای پر خیر و برکت ماه رمضان را مشاهده نمود و به برکت آفرینی آن برای انسان پی برد. البته این چهره زیبا و سیمای نورانی آنگاه قابل مشاهده است که پرده از دیدگان آدمی برداشته شود و غبار تن، حجاب رخسار زیبایی جان نگردد و خواهش‌های نفسانی، مانع رویت ارتباط میان نیازهای جان آدمی با حقیقت و ماهیّت روح پرور ماه رمضان نباشد و نگاه صحیح نسبت به این ماه و رابطه آن با جان انسانی و نیازهای او بدست آید. در این صورت لحظه لحظه این ماه و همه آنچه که به همراه

۱-و این حقیقت با مدد و توفیق الهی پس از بیان همه‌ی ویژگیها و صفات مامبارک کاملاً آشکار خواهد شد.

۲-کافی ج ۲، ص ۴۵۱.

دارد، موجب خیر، برکت و مبارکی برای انسانی است که آن را درک کرده و در آستانش بستر افکنده است. چقدر شنیدنی است این گزارش محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى مُلَائِكَةً مُوْكَلِينَ بِالصَّائِمِينَ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُمْ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ شَهِرِ رَمَضَانَ إِلَى آخرِهِ وَيُنَادِونَ الصَّائِمِينَ كُلَّ لَيْلَةٍ عِنْدَ إِفْطَارِهِمْ: أَبْشِرُوا عِبَادَ اللَّهِ فَقَدْ جَعَلْتُمْ قَلِيلًا وَسَتَشْبَعُونَ كَثِيرًا بُورِكْتُمْ وَبُورِكَ فِيْكُمْ...»^۱ خداوند دارای ملائکه‌ای است که وظیفه آنان استغفار نمودن برای روزه داران در هر روز از ماه رمضان تا پایان این ماه است و در هر شب هنگام افطار به روزه داران بشارت می‌دهند: ای بندگان خداوند اندکی گرسنگی را چشیدند و بزوادی سیر می‌گردید. شما و آنچه که در شماست مبارک گردید.

[ای خجسته درد و بیماری و تب ای مبارک درد و بیداری شب]

[رنج گنج آمد که رحمت‌ها دروست مفر تازه شد چو بخر اشید پوست]

آری، اگر روح انسان را بشناسیم و نیازهای حقیقی او را بدانیم و رابطه بندۀ با خدا و راز نیازمندی بشر به ارتباط با عالم ملکوت را به درستی بیابیم نه تنها ماه رمضان را موجب محرومیت و محدودیت نمی‌دانیم، بلکه آن را موجب توسعه و پیشرفت وجودی و صعود و تکامل انسانی خواهیم دانست.. در این صورت، برای تکامل و تعالی انسان و رسیدن به کوی حق، روزه و ماه رمضان (و اموری که موجب بالندگی و نشاط و قوت جان می‌گردد) را لازم و ضروری خواهیم شمرد؛ چنان که در این روایت نبوی آمده است:

«مَنْ عَرَفَ اللَّهَ وَعَظَمَهُ، مَعَ فَاهُ مِنَ الْكَلَامِ وَبَطْنَهُ مِنَ الطَّعَامِ وَعَنْتَنِي نَفْسَهُ بِالصَّيَامِ وَالْقِيَامِ...»^۲ کسی که خدا را به درستی شناخته و به عظمت او پی برده باشد، دهان خود را از سخن و شکمش را از غذا بازداشت و رنج روزه و عبادت (نمایز و شب زنده داری) را بر خود هموار می‌کند.

[چون که در معده شود پاکت پلید قفل نه بر حلق و پنهان کن کلید]

.۲-امالی صدوق، ص ۲۴۹.

۱-وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۱۷۶.

یعنی ویژگی معده این است که پاکی‌ها را به پلیدی تبدیل می‌کند پس بر حلق خود قفلی بزن و کلیدش را پنهان کن و دائم مراقب شکم خود باش.]

با این نگاه و معرفت، انسان مؤمن هرگز به از دست دادن ماه رمضان راضی نمی‌شود و در صورت از دست رفتن آن سخت نگران و بسیار آزرده خاطر و مسلول می‌گردد. آن گونه که در زمزمه‌های عارفانه آن روح آگاه و شیدا در واپسین ساعات ماه مبارک می‌خوانیم:

«فَتَحْنُّ مُوَدِّعَةٌ وَدَاعَ مَنْ عَزَّ فِرَاقُهُ عَلَيْنَا وَغَمَّنَا وَأَوْحَسْنَا انصِرَافُهُ عَنَّا...»^۱ ما با این ماه خدا حافظی می‌کنیم، خدا حافظی کسی که جدایی اش برای ما سخت است و این جدایی ما را اندوهگین می‌کند و با رفتش تنها می‌شویم. ■

۱- صحیفه جامعه سجادیه، دعاء ۱۴۲ و اقبال سید بن طاووس، باب ۳۴.

قرآن؛ نکته‌ها و پیام‌ها*

مقدمه

قرآن برترین و ماندگارترین اثر آسمانی، و جاودانه‌ترین پیامی است که خداوند برای هدایت بشر بر قلب شریفترین بندۀ خویش محمد بن عبد الله ﷺ نازل فرمود. جاودانگی این اثر متعالی، مستلزم در برداشتن عمیق‌ترین، جذاب‌ترین و سودمندترین نسخه‌های هدایت است.

گرچه این کتاب شریف خود را به عنوان شفاء و رحمت برای مؤمنین معرفی می‌فرماید: «وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شَفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ»^۱، اما پیامهای حیاتبخش آن، جان هر تشنۀ‌ای را سیر آب می‌نماید و خطاب‌های سورانگیز و از سر لطف آن، هر حقیقت جویی را متوجه خود می‌سازد.

قطعاً روی آوردن افراد غیر مسلمان به تحقیق و پژوهش درباره قرآن و جویا شدن حقایق نهفته در آن، علتی جز این ندارد که این کتاب و پیام آن اختصاص به یک گروه خاص ندارد.

دقت در کلام گوته - از مشاهیر نویسنده‌گان و شعرای آلمان - که از بزرگترین

* این مقاله توسط برشی از محققین قرآن پژوه تهیه گردیده است که بدن و سیله از این بزرگواران تشکر می‌شود.

شخصیت‌های ادبی قرن نوزدهم می‌باشد، این حقیقت را آشکارتر می‌سازد. او می‌گوید: «ما اول بار از قرآن روی گردان بودیم، ولی طولی نکشید که این کتاب توجه ما را به خود جلب کرد و ما را به حیرت درآورد و بالاخره مجبور شدیم که اصول و قواعد آن را تعظیم نموده و بزرگ بشماریم و در تطبیق الفاظ آن با معانی بکوشیم». ^۱

گوته، چنان شیفته قرآن شد که معتقد بود، این کتاب بر آینده بشریت تأثیر ویژه‌ای بر جای خواهد گذاشت.

«مرام و مقاصد این کتاب بی اندازه قوی و محکم، و مبانی آن بلند است. این کتاب به زودی بزرگ‌ترین تأثیر را بر تمام زمین خواهد گذاشت». ^۲

کلام امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، شاهدی بر این ادعا است که قرآن ویژه‌گری خاص نیست و مخاطب آن هر انسان جویای هدایت و سعادت است. آن حضرت در توصیف قرآن می‌فرماید:

«ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ نُورًا لَا تَطْفَأُ مَصَابِيحُهُ وَسِرَاجًا لَا يَخْبُو تَوْقُدُهُ، وَبَحْرًا لَا يُدْرَكُ قَعْدُهُ،
وَمِنْهَا جَاءَ لَا يُضِلُّ نَهْجُهُ، وَشُعاعًا لَا يَظْلِمُ ضَوءُهُ، وَفُرْقَانًا لَا يُخْمَدُ بُرْهَانُهُ، وَتَبِيَانًا لَا تُهَدَّمُ أَرْكَانُهُ،
وَشِفَاءً لَا تُخْشَى أَسْقَامُهُ...» ^۳ سپس، قرآن را براوناول فرمود: قرآن نوری است که خاموشی ندارد، چراغی است که درخشندگی آن زوال نپذیرید، دریابی است که ژرفای آن درک نشود، راهی است که رونده آن گمراه نشود، شعله‌ای است که نور آن تاریک نشود، جداگانه‌ای است که درخشش برهانش خاموش نگردد، بنایی است که ستون‌های آن خراب نگردد، شفادهنده‌ای است که بیماری‌های وحشت‌انگیز را بزداید».

تمام آیات الهی که اکنون بصورت قرآن در اختیار بشر قرار دارد؛ هم پیام رحمت الهی را به ارمنان آورده وهم شفایی برای دردها و آلام انسانی است.

در این مجموعه به نکته‌ها و پیام‌های پانزده آیه اشاره شد تا از این راه، هم از

۱-درآمدی بر قرآن، مبشری، اسدالله، به نقل از مجله بشارت، شماره ۲۳، ص ۴۸.
۲-همان.
۳-نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۹۸.

درس‌های قرآن بهره‌ای گرفته باشیم و هم بهانه‌ای برای انس بیشتر با قرآن، در ماه مبارک رمضان باشد.

پیش از ورود به این گفتار قرآنی بیان چند نکته ضروری است:

۱- آیات پانزده گانه‌ای که در این نوشتار به آنهاشاره شده است به ترتیب از جزء اول تا پانزدهم قرآن انتخاب شده است.

۲- معیار انتخاب این آیات، کاربردی‌تر بودن و موضوع مورد اشاره آیه از موضوعاتی بوده است که طرح آن در ماه رمضان مناسب به نظر رسیده است.

۳- از آنجاکه هدف در این گفتار، تطویل و ورود به مباحث علمی و فنی نبوده است، مباحث بصورت ساده و قابل استفاده آسان مطرح گردیده است تا سروران معظم در کوتاهترین زمان، یادداشت برداری کرده و آمادگی لازم جهت بیان مطالب را پیدا نمایند.

۴- مباحث عمده‌ای استفاده از تفاسیر معتبر شیعه و اهل سنت بیان گردیده است.

۵- این نوشته مدعی بیان تمام نکات و پیام‌های این آیات نیست و صرفاً نکاتی بازگو گردیده است که جنبه تبلیغی داشته و به گونه‌ای با ایام ماه مبارک رمضان مناسب است.

۶- ترجمه آیات از ترجمة آیت الله مکارم شیرازی انتخاب شده است و در مواردی که برای تنوع، ترجمه به صورت منظوم آورده شده است از ترجمه منظوم امید مجد برگزیده شده است.

۷- هدف از تهیه این مقاله استفاده هرچه بیشتر از قرآن در تبلیغ است و این کار را گامی بسیار اندک در این راه می‌دانیم و در مرحله نخست از ساحت مقدس قرآن به خاطر وجود کاستیها و در مرحله بعد از همه سروران گرامی که خود سالیان طولانی با قرآن مأتوس بوده و در تبلیغ از نکته‌ها و لطایف قرآن بهره می‌جویند، عذر و پوزش

خواسته، امید آن داریم که با راهنمایی‌ها و ارشادات خود، و نیز از انتقادات و پیشنهادات خویش ما را محروم نفرمایند.

پس اندازها

«وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ حَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»^۱ و نماز را بر پا دارید و زکات را ادا کنید، و هر کار خیری را برای خود از پیش می‌فرستید آن را نزد خدا در سرای دیگر خواهید یافت، خداوند به اعمال شما بیناست.

خداؤند در این آیه به دو نکته مهم و دو دستور سازنده اشاره می‌فرماید: اول، نماز که رابطه محکمی میان انسان و خدا ایجاد می‌کند و دیگری، زکات که رمز همبستگی اجتماعی است؛ و این هر دو برای موفقیت در زندگی لازم است. «نماز را بر پا دارید و زکات را ادا کنید». و با این دو وسیله، روح و جسم خود را نیرومند سازید. سپس در ادامه می‌فرماید: تصور نکنید، کارهای نیکی را که انجام می‌دهید و اموالی را که در راه خدا انفاق می‌کنید از بین می‌رود، خیر آنچه از نیکی‌ها که از پیش می‌فرستید، در نزد خدا (در سرای دیگر) خواهید یافت «وَ مَا تُقَدِّمُوا...». خداوند به تمام اعمال شما بصیر است «انَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ». او به طور دقیق می‌داند، کدام عمل را برای او انجام داده‌اید و کدام یک را برای غیر او.^۲

در تفسیر «الکاشف» آمده است: «در آیه مورد نظر، سه «امر» نسبت به مؤمنان وارد شده است؛ امر نخست به نماز تعلق دارد و امر دوم به زکات و امر سوم در ترغیب به انجام کارهای خیر به صورت عمومی است».

دو نکته قابل اهمیت این است که: الف) روش قرآن که منحصر به این کتاب می‌باشد، این است که پس از تذکر به موارد خاص با بیان یک حکم عمومی، بر حکم خاص پیشین تأکید می‌فرماید. ب) در قرآن، همواره دستور به اقامه نماز با

^۱-تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۴۰۱.

^۲-بقره، ۱۱۰.

فرمان به پرداخت زکات همراه است. این همراهی به این دلیل است که نماز یک عبادت روحی و زکات یک عبادت مالی است و هر کس بتواند برای جلب رضایت الهی به پرداخت زکات موفق شود، از خود گذشتن در راه خداوند برای او امری آسان خواهد بود.^۱

در تفسیر نور، با مرتبط دانستن این آیه با آیات پیشین، آیه مورد بحث را در بردارنده دستور سوم (اقامه نماز و پرداخت زکات)، می‌داند. و دستور اول را «لا تقولوا راعِنا و قولوا انظُرْنَا»^۲ دانسته که در آن خداوند به مؤمنان دستور می‌دهد، هنگام گفتگو با رسول خدا ادب را رعایت کنند. دستور دوم را نیز «فَاغْفِرُوا وَاصْفَحُوا»^۳ دانسته که خداوند مؤمنان را به عفو و چشم پوشی و دوری از کینه و حسادت اهل کتاب تا صدور دستور جدید امر می‌فرماید.

نکته‌ها:

- ۱- معمولاً در قرآن دستور به نماز با دستور به زکات همراه شده است، یعنی یاد خدا همراه با توجه به خلق خداست.
- ۲- اگر کمک به محرومان همراه با نماز و رابطه با خدا باشد، مفید است و گزنه با منت همراه خواهد شد.
- ۳- مقدار کمک مهم نیست و هر کس به هر مقدار که می‌تواند باید به محرومان کمک کند. (من خیر^۴).
- ۴- اعمال انسان قبل از خود انسان وارد عرصه ارزیابی قیامت می‌شود. (نقَدُّموا).
- ۵- اعمال، کردار و نیکی‌های انسان در قیامت تعجسم می‌یابد. (تجدوه).

۱- محمد جواد منینی، *الکاشف*، ج ۱، ص ۱۷۵.

۲- بقره، ۱۰۴.

۳- بقره، ۱۰۹.

بدانید هرچه فرستید پیش

۶- خداوند بر هر کاری بصیر است و ایمان به نظارت الهی قوی ترین انگیزه برای انجام عمل صالح می باشد.

در تفسیر راهنمایی نیز به نکته هایی اشاره شده است که به برخی از آنها اشاره می شود:

- ۱- اهمیت نماز (ارتباط با خدا) و زکات (ارتباط با خلق) در میان واجبات.
- ۲- نقش نماز و زکات در آمادگی مسلمانان برای تحمل شرایط دشوار؛ زیرا فرمان الهی به اقامه نماز و پرداخت زکات پس از وعده نبرد با دشمنان نشان دهنده نقش آن دو در ایجاد آمادگی در مسلمانان، برای رویارویی با دشمنان است.
- ۳- نماز و زکات توشه انسان برای آخرت.
- ۴- بقای اعمال خیر بندگان نزد خداوند.
- ۵- تشویق به اعمال خیر از طریق ایجاد اطمینان به حفظ نتایج آن.
- ۶- بازگشت اعمال خیر به خود انسان.
- ۷- حرکت انسان به سوی خدا.
- ۸- نماز و زکات از مصاديق روش خیر.
- ۹- عدم بهره وری خداوند از اعمال انسان «ومَا تُقدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ».
- ۱۰- خداوند همه اعمال انسان را می بیند «إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ».
- ۱۱- توجه خداوند بر اعمال انسان، مشوق او برای انجام اعمال خیر است.
- ۱۲- توجه خداوند بر اعمال انسان، کنایه از لزوم مراقبت انسان نسبت به اعمال خویش می باشد.

ایثار و از خود گذشتگی

* وَمِنَ النَّاسِ مَن يَسْرِي نَفْسَهُ أَبْغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَوُفٌ بِالْعِبَادِ^۱

گروهی نمایند جان را فدا
که راضی بگردد از آنها خدا
بر این بندگان حق بود مسیریان در جهان
بود دوست با مسئمنان در میان
بسیاری از محدثان امامیه و اهل سنت^۱ معتقدند که شأن نزول این آیه درباره «لیله المبیت» است. بطوریکه در تفسیر البرهان این مطلب را به پنج طریق از شعلبی بیان می‌کند که پس از بیان شأن نزول آیه به ذکر یکی از این موارد می‌پردازیم.

شأن نزول

«شعابی» مفسر معروف اهل سنت نقل می‌کند: «هنگامیکه پیامبر اسلام ﷺ تصمیم گرفت از مکه به مدینه مهاجرت کند، برای ادائی دینهای خود و تحويل امانت هایی که نزد او بود، علی علیه السلام را جانشین خود قرار داد و شب هنگام که می خواست به سوی مدینه حرکت کند، مشرکان اطراف خانه او را محاصره کردند. علی علیه السلام در بستر او خوابید و پارچه سبز رنگی که مخصوص خود پیغمبر بود روی خود کشید. در این هنگام خداوند به «جبرئیل» و «میکائیل» وحی فرستاد که من بین شما برادری ایجاد کردم و عمر یکی از شمارا طولانی تر قرار دادم. کدام یک از شما حاضر است ایثار نفس کند و زندگی دیگری را بر خود مقدم دارد؟ هیچکدام حاضر نشدند. به آنها وحی شد، اکنون علی در بستر پیامبر من خوابیده و آماده شده جان خویش را فدای او سازد. به زمین بروید و حافظ و نگهبان او باشید. هنگامیکه جبرئیل بالای سر و میکائیل پایین پای علی نشسته بودند، جبرئیل می گفت: «به به آفرین به تو ای علی! خداوند به واسطه تو بر فرشتگان مباها می کند». و در این هنگام آیه فوق نازل گردید. و به همین دلیل آن شب تاریخی «لیله المبیت» نامیده شده است.

ابو جعفر اسکافی در مورد قطعی بودن و قوع حادثه لیله المبیت می گوید:

۱- تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۶ و ۴۷. منابع متعددی که جریان لیله المبیت را ذکر کرده اند و یادان اشاره نموده اند در پاورپوینت ص ۴۷ آمده است که قابل تأمل و دققت است.

همانطور که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (ج ۳، ص ۲۷۰) ذکر کرده، جریان خوابیدن علی علیه السلام در بستر پیامبر ﷺ به تواتر ثابت شده است و غیر از کسانیکه مسلمان نیستند و انسان‌های سبک مغز کسی آنرا انکار نمی‌کند.^۱

از جمله مواردی که در تفسیر البرهان سند روایت لیله المیت را از جناب ثعلبی و در شأن علی بن ابیطالب علیه السلام ذکر کرده است این روایت است که ابوذر نقل می‌کند: علی، عثمان، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص بر اساس فرمان عمر در خانه‌ای جمع شدند تا بر اساس روش و فرمان او، خلیفه مسلمانان را از بین خود انتخاب نمایند. پس از اتفاق نظر بر یک نفر که همان عثمان بود. علی بن ابیطالب علیه السلام خطاب به آنان فرمود: شما به سخن من گوش دهید؛ چنانچه آن را مطابق حق یافتید، پذیرای آن باشید و اگر ناصواب و در مخالفت با حق دیدید، نپذیرفته و انکار نمایید. آنان گفتند: بگو تا گوش دهیم. امام علی بن ابیطالب علیه السلام به ذکر فضایل خویش پرداخت و در ضمن بیان فضایل خود این نکته را بیان فرمود: «آیا در بین شما کسی هست که این آیه در شأن او نازل شده باشد «وَمِن النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ أَيْتَغَاءً مَرْضَأً اللَّهُ؟» گفتند: خیر.^۲

سید قطب در تفسیر خود بر نکته‌ای تأکید ورزیده است که شایسته توجه و دقت است؛ او می‌گوید این آیه خواه درباره یک حادثه خاص نازل شده باشد و خواه اینکه قابل تطبیق بر مورد خاصی باشد، بیانگر تصویری است که ما به وسیله آن با چهره مؤمنی آشنا می‌شویم که دارای ایمانی خالص، ناب و منحصر بفرد است و خود را تسليم مخصوص خداوند نموده، بطوریکه جان خود را تقدیم خداوند کرده و در این باره

۱-مرحوم شیخ مظفر در کتاب دلائل الصدق می‌گوید: کسانی که نزول این آیه را در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام دانسته‌اند، رازی و ثعلبی و صاحب بناییع المودة و ابوالسعادات در فضائل العترة الطاهرة و غزالی در احیاء و حاکم در مستدرک و احمد بن حنبل در مسنده... می‌باشند. غیر از روایات بسیار دیگری که از طریق شیعه رسیده است.

تفسیر الکاشف، ج ۱، ص ۲۱۰.

۲-تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۲۰۶، چاپ دارالکتب العلمیه.

از هیچ گونه ایثار و از خودگذشتگی فروگذار نمی‌کند و در مقابل آن فقط رضایت خدا را طلب می‌کند.^۱

نکته‌ها

- ۱- جان دادن برای رضای خداوند، دارای ارزشی وال است.
- ۲- رضایت خداوند باید بالاترین هدف ایثارگران راه خدا باشد.
- ۳- جان آدمی، وسیله‌ای است برای کسب رضای الهی.
- ۴- ایثار، زمینه جلب رفت الهی است.
- ۵- با توجه به این آیه و آیه ۲۰۴، تفاوت عمیق میان انسان‌ها و تقسیم بندی آنها بر مبنای جهان‌بینی، عقیده، عمل و اخلاص، مشخص می‌شود.
- ۶- لزوم مبارزه تا سرحد جان با فساد و حاکمان فاسد.
- ۷- امام باقر علیه السلام: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَسْرِي نَفْسَهُ أَبْتَغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ فَإِنَّهَا تَرَكَتْ فِي عَلَىٰ بْنِ أَيْطَالِبٍ حِينَ بَدَأَ نَفْسَهُ اللَّهُ وَلِرَسُولِهِ لِيَلَهُ اضْطَجَعَ عَلَىٰ فِرَاشِ رَسُولِ اللَّهِ تَعَالَى لَتَمَا طَبَّتْهُ كُفَّارُ قُرْيَشٍ»^۲ آیه شریفه «وَمِنَ النَّاسِ...» در شأن علی بن ایطالب علیه السلام نازل شده است، هنگامی که جان خود را در راه دفاع از پیامبر اسلام در مقابل کفار قریش فدا کرد و در بستر آن بزرگوار خواهد بود.

محبت بین خدا و خلق

* «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحِبِّكُمُ اللَّهُ وَ يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»

بگو ای پیامبر اگر هم شما به دل دوست دارید یکتا خدا

۱- سید قطب، فی نظائر القرآن، ج ۱، ص ۲۰۶ . ۲- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰ و تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۲۰۶ .

۳- آل عمران، ۳۱ .

اطاعت نمایید از دین من	(بنوشید پیوسته از من سخن)
مگر دوست گیرد شما را خدا	ببخشاید آن کارهای خطا
که بس مهربانست پروردگار	غفورست بریندگان، کردگار

شأن نزول

در مورد شأن نزول این آیه دو نظریه وجود دارد:

- ۱- عده‌ای در حضور پیامبر اسلام ﷺ مدعی محبت پروردگار بودند، در حالی که «عمل» به دستورات الهی در آنها کمتر دیده می‌شد. آیات فوق در پاسخ به آنها نازل گردید.
- ۲- جمعی از مسیحیان «نجران» در مدینه به حضور پیامبر ﷺ آمدند و ضمن سخنانی اظهار داشتند که اگر ما به مسیح ﷺ فوق العاده احترام می‌گذاریم، به دلیل محبتی است که نسبت به خدا داریم. آیات فوق در پاسخ به آنها نازل شد و فرمود: محبت تنها یک علاقه قلبی نیست، بلکه آثار آن نیز باید در عمل انسان منعکس شود. نخستین نشانه کسی که مدعی عشق به پروردگار است این است که از خدا و فرستاده او پیروی کند.

محبت واقعی

امام صادق علیه السلام: «ما أَحَبَّ اللَّهَ مِنْ عَصَاهُ» کسی که گناه می‌کند، خدا را دوست نمی‌دارد. سپس این شعر را فرائت فرمود:

هذا لعمرك في الفعال بدیع

معصیت پروردگار می‌کنی، با این حال اظهار محبت او می‌نمایی؟ بجان خودم سوگند این کار عجیبی است.

إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعٌ

«لو کان حبک صادقاً لآطعنه

اگر محبت تو صادقانه بود، از فرمان او اطاعت می‌کردی؛ زیرا کسی که دیگری را دوست دارد، از فرمان او پیروی می‌کند.^۱

رابطه دین و محبت

در کتب روایی به این مسأله اشارات زیادی شده است که دین، چیزی جز عشق و دوستی نیست «هَلَ الَّذِينَ إِلَّا حُبُّ». در ذیل این آیه شریفه و در تفسیر آن از ائمه معصومین نیز همین روایت نقل شده است. منظور این روایات این است که حقیقت و روح دین، همان ایمان و عشق به خدا است، ایمان و عشقی که شعاع آن تمام وجود انسان را در بر می‌گیرد و همه اعضاء و جوارح انسان تحت تأثیر آن قرار می‌گیرند و اثر روشن و آشکار آن پیروی از دستورات خدا است.^۲

بُرَيْد عَجْلَى مِنْ كَوِيد: «در محضر امام باقر علیه السلام نشسته بودم. مسافری از خراسان - که آن راه دور را پیاده طی کرده بود - به حضور امام شرفیاب شد. پاهایش شکافته شده و ترک برداشته بود. گفت: به خدا سوگند! مرا فقط و فقط دوستی شما اهل بیت به اینجا آورد. امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا قسم: اگر سنگی ما را دوست بدارد، خداوند آن را باما محشور خواهد کرد «و هَلَ الَّذِينَ إِلَّا حُبُّ» آیا دین چیزی غیر از دوستی است؟^۳

مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد: «ما فرزندانمان را به نام شما و پدرانتان می‌نامیم آیا این کار برای ما سودی دارد؟» حضرت فرمودند: «آری به خدا قسم؛ وهل الدِّينُ إِلَّا حُبٌ؟» سپس به آیه شریفه «ان کنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله» استناد فرمود.^۴

۱-معانی الاخبار، ج ۲، ص ۳۸۶ و ۳۸۷، به نقل از تفسیر نمونه.

۲-نمونه، ج ۲، ص ۳۸۷

۳-سفينة البحار، ج ۱، ص ۲۰۱، ماده «حب» به نقل از مطهری، مرتضی، جاذبه و دافعه علیه السلام.

۴-همان، ص ۶۶۲، ماده «هما».

مظہر عشق به خداوند اطاعت از رسول خدا ﷺ

با توجه به این آیه و آیه بعد از آن مشخص می شود که میان محبت خداوند و اطاعت رسول خدا از یک طرف و اطاعت رسول خدا و اطاعت خداوند از طرف دیگر ارتباط عمیق و ناگستین وجود دارد، به گونه ای که نمی توان بین آنها جدایی ایجاد کرد و حتی می توان گفت، تجلی محبت به خداوند، اطاعت و عمل به فرامین رسول خدا ﷺ است. و این مسأله در آیات دیگری نیز مورد تأکید قرار گرفته است، چنان که در آیة ۸۰ سوره نساء: «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أطَاعَ اللَّهَ!» بیان شده است.

محبت راه وصول به هدف (فاتبعوني يحببكم الله)

در این بخش از آیه، به سالک الی الله بشارت وصول به درجه محبوب الهی داده شده است، در نتیجه کسی که با اطاعت از پیامبر خدا محبت واقعی خود را نسبت به خداوند ابراز و آشکار کرد، نتیجه قطعی آن این است که محبوب خداوند واقع شده و مورد لطف و مهربانی او قرار می گیرد و خداوند رحمت و آمرزش خویش را شامل حال او می فرماید. و این بزرگترین بشارت برای شخص محب است.^۱

امیر مؤمنان علی بن ابی طالب ؑ در یکی از خطبه های خویش به این آیه استناد کرده و پس از ذکر فضایل رسول خدا، فرمودند: خداوند برای تحریک و تشویق مردم به پیروی از رسول خود و تصدیق و پذیرش دعوت او چنین می فرماید: «قُلْ إِنَّ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ... وَيَغْفِر لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ؛ فَاتَّبِعُهُ تَلَقَّبُكُمْ مَحْبَبَهُ اللَّهِ وَرَضَاهُ غُفرانُ الذُّنُوبِ وَكَمَالُ الْفَوْزِ وَوُجُوبُ الْجَنَّةِ» پیروی از پیامبر همان عشق ورزیدن به خداوند است و رضایت خداوند موجب بخشش گناهان و بزرگترین کمال و بهرہ مندی انسان از بهشت برین الهی است.

نکته‌ها

- ۱- محبت حقيقى، مستلزم پايبيدي به لوازم آن است.
- ۲- دوستداران حقيقى خداوند، پيروان پيامبر ﷺ هستند.
- ۳- محبت و دوستى، مشوق و محرك انسان به عمل صالح است.
- ۴- اهميت التزام به ولایت رهبران الهى و پيروي از آنان.
- ۵- رسول خدا ﷺ درباره آيه فوق فرمود: «عَلَى الِّبِرِّ وَالْتَّقْوَىٰ وَالتَّوَاضُّعِ وَذَلَّةِ النَّفْسِ»^۱
تبععيت در نيكوکاري، تقوا، تواضع و خصوص، موجب جلب محبت خداوند می‌شود.

دستوراتی به «رحمه للعالمين» درباره برخورد با مردم

«فِيمَا رَحْمَةٌ مِّنَ اللَّهِ لِنَتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيلًا قَلْبٌ لَأَنْهَضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»^۲

تو را کرد با مردمان مهرaban	کنون رحمت و لطف رب جهان
پراکنده گشتند از گرد تو	اگر ای محمد ﷺ بدی تندرو
بر آنها کن آمرزشی را طلب	گناهانشان را ببخش و زرب
که جنگ است اکنون چه بایست کرد؟	بکن مشورت در زمان نبرد
به یزدان توکل کن و پیش ران	برآنچه مصمم بگشتی بر آن
که دارند بر رب خود اعتماد	که باشد خدا دوست با آن عباد

شأن نزول

اين آيه پس از شکست مسلمانان در جنگ احد - که بدنیال نافرمانی از دستور

پيامبر صورت گرفت - نازل شده است. مسلمانان پس از شکست ابتدائي و عقب‌نشيني کفار قريش صحنه نبرد را ترك کردند. و پيامبر خدا را با تعداد اندکی از

یاران و اصحاب خاص، تنها گذاشتند. در این جنگ آسیب‌ها و جراحات زیادی بر بدن مبارک پیامبر وارد شد. پس از حادثه احمد مسلمانان با اظهار ندامت به نزد رسول خدا آمده و از آن بزرگوار طلب بخشنش نمودند. پیامبر در برخورد با آنان نه تندي نموده و نه آنان را سرزنش فرمود، بلکه همه چیز را فراموش کرده و از آنان استقبال کرد و با نرمی و مهربانی با آنان سخن گفت. آیه مورد نظر، این نرم خوبی و ملاطفت را، از رحمت‌های الهی نسبت به پیامبر معرفی می‌فرماید.^۱

مدارا و ملاطفت بامردم، محور دعوت نبوی

مردم هیچگاه مجدوب کسی نمی‌شدند، مگر اینکه قلب‌های آنان به سوی او تمایل پیدا کند و از عمق جان به او علاقه و محبت ورزند. کسی، نسبت به انسان عبوس و تنگ نظر تمایل و علاقه پیدا نمی‌کند. راز جهانی شدن دعوت نبوی، رفتار انسانی -الهی اوست. جمع شدن هزاران انسان تشنۀ حقیقت به دور شمع وجود او گواه روشنی بر سجايا و مکارم اخلاقی او می‌باشد.

عفو، گذشت و طلب آمرزش

خدواند پس از آنکه به رسول گرامی اسلام صلوات الله عليه و آله و سلم دستور می‌دهد نسبت به مسلمانان پیشیمان با مهربانی و عطوفت برخورد کند، از او میخواهد که آنان را مورد عفو و گذشت خود نیز قرار داده و برای آنان از خداوند طلب آمرزش نماید. پس مرتکب شدن یک اشتباه هر اندازه که بزرگ -مانند نافرمانی در جنگ احمد -باشد، نباید موجب کینه توزی نسبت به افراد و طرد آنان گردد، چنان که در ادامه آیه می‌فرماید: «وشاورُهُمْ فِي الْأَمْرِ...».

مشورت

بعد از فرمان عفو عمومی، برای احیای شخصیت و تجدید حیات فکری و روحی آنان، دستور می‌دهد که در کارها با مسلمانان مشورت کن و از آن‌های رأی و نظر بخواه.

پیامبر اسلام ﷺ، قبل از شروع جنگ احمد با مسلمانان مشورت فرمودند و براساس نظر اکثریت که گفتند اردوگاه در دامنه کوه احمد باشد، عمل نمودند که پایان رضایت بخشی در پی نداشت. در نتیجه این فکر از ذهن بسیاری خطرور کرد که پیامبر ﷺ در آینده نباید با کسی مشورت کند. قرآن به این طرز تفکر پاسخ می‌گوید و دستور می‌دهد که باز هم با آنها مشورت کن، هرچند که نتیجه مشورت در بعضی موارد سودمند نباشد؛ زیرا همواره منافع مشورت از مضرات آن بیشتر است و تأثیری که در پرورش فرد و اجتماع و بالا بردن شخصیت آنها در آن وجود دارد، قابل توجه است. امیر مؤمنان علی بن ابی طالب ؓ فرمودند: «مَنْ اسْتَبَدَّ بِرَأْيِهِ هَلَكَ وَمَنْ شَاوَرَ الرِّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا»^۱ کسی که استبداد به رأی داشته باشد هلاک می‌شود و کسی که با دیگران مشورت کند، در عقل آنها شریک شده است.

[مشورت در کارها واجب شود تا پشیمانی در آخر کم بود]

و نیز فرمودند: با سه طایفه مشورت مکن. «لَا تَدْخُلْنَ فِي مَشْوَرَتِكَ بِخِلَا يَعْدِلُ بِكَ عَنِ الْفَضْلِ وَيَعْدِلُكَ الْفَقْرُ وَلَا جَبَانًا يُضْعِفُكَ عَنِ الْأُمُورِ وَلَا حَرِيصًا يُرَيِّنُ لَكَ الشَّرَةَ بِالْجُحُورِ» با افراد بخیل مشورت نکن زیرا ترا از بخشنی و کمک به دیگران باز می‌دارد و از فقر می‌ترساند و نیز با فرد ترسو مشورت نکن زیرا او ترا از انجام کارهای مهم باز می‌دارد و همچنین با فرد حریص مشورت نکن که

برای جمع آوری ثروت و یا کسب مقام، ستمنگری را در نظر نو خوب جلوه می‌دهد.^۲

[مشورت کن با گروه صالحان بر پیامبر امر «شاور هم» بدان]

۱-نهج البلاغه، صبحی صالح، کلمات قصار ۱۶۱. ۲-نامه ۵۳، عهدنامه مالک اشتر، نهج البلاغه، صبحی صالح.

نکته‌ها

- ۱- رحمت الهی، سرچشمه نرمی و مدارای پیامبر ﷺ با مردم.
- ۲- ضرورت خوش خلقی، نرمش و رافت رهبران الهی با مردم.
- ۳- گذشت خطاکاران و طلب آمرزش برای ایشان و مشورت در امور اجتماعی و ظیفه پیامبر ﷺ نسبت به مسلمانان.
- ۴- از تقدیم عفو و استغفار بر مشورت فهمیده می‌شود که گروه مورد مشورت باید به گناه آلوده نباشد و یا از آلودگی به گناه پاک شده باشند.
- ۵- اینکه پیامبر بزرگ اسلام و ظیفه دارد با مردم مشورت کند، نشان دهنده ارزش و اهمیت والای مشورت است.
- ۶- لزوم توجه به نقش تعیین کننده خداوند برای موفقیت در امور، حتی پس از مشورت و تصمیم‌گیری نهایی در انجام کارها).
- ۷- خداوند دوستدار آنانی است که بر او توکل می‌کنند.^۱

دادگاه خانواده

* و إِنْ خَيْثَمْ شِقَاقَ بَيْنَهُمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُؤْفِقُ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَبِيرًا^۲ وَ اَغْرِى اَزْ جَدَابِي میان آن دو (همسر) بیم داشته باشید، یک داور از خانواده شوهر و یک داور از خانواده زن انتخاب کنید (تا به کار آنان رسیدگی کنند)، اگر این دو داور، تصمیم به اصلاح داشته باشند، خداوند به توافق آنها کمک می‌کند، زیرا خداوند، دانا و آگاه است (و از تیات همه، باخبر است).

در آیه فوق، یکی از ابتكارات و شاهکارهای تربیتی اسلام درباره موضوع خانواده و احترام نهادن به این مرکز تربیتی حساس، بیان شده است. بهترین روش برای رفع و اصلاح اختلافات به وجود آمده میان زوجین، حضور افراد صاحب نفوذ و مورد قبول

ظرفین در زمان بروز علائم ناسازگاری است. در این روش، آثار سازنده و مفیدی یافت می‌شود که در غیر آن وجود ندارد. هنگامیکه دو نفر به نمایندگی از زن و مرد مسئله رفع اختلاف را به عهده می‌گیرند، قطعاً از انتشار اسرار دو طرف جلوگیری شده و به خارج از مرزهای خانوادگی راه نمی‌یابد و بدین ترتیب آبرو و حیثیت زن و مرد حفظ می‌شود. علاوه بر این، اشخاصی که از خانواده زن و مرد برگزیده می‌شوند، طبعاً عواطف رقیقتی نسبت به آن دو دارند و تمام تلاش خود را برای حل اختلاف به کار گرفته و تلاش آنان نتیجه بخش‌تر است. آشنا بودن آنان به روحیات و عواطف زن و مرد و افراد خانواده آن دو، عامل دیگری در موفقیت آنهاست.

آنچه که این راه حل و ابتکار را بیش از هرچیز دیگر مورد توجه و اهمیت قرار می‌دهد این است که صدور این فرمان الهی -اگر چه امر «فابعثوا» را حمل بر استحباب نماییم- در دوره‌ای است که انسان‌ها جز بارفتارها و اعمال خشونت‌آمیز و بی‌رحمانه آشنا نبودند و هیچگونه حرمتی برای زن قائل نبودند تا چه رسد به اینکه هنگام بروز اختلاف از طرف او نماینده‌ای انتخاب گردد.

نکته‌ها

۱- اسلام در چنین مواقعي ابتداء، دستور جدایی و قطع رابطه را صادر نمی‌کند و بدون در نظر گرفتن شرایط حاکم بر خانواده و وجود افرادی چون فرزندان و اطفال حکم به طلاق نمی‌دهد و از آنجاکه جایگاه خانواده در اسلام، جایگاهی رفیع و دارای شأن و مرتب است، برای حل مشکل آن بهترین روش را پیشنهاد می‌کند.

تا توانی پا ممنه اندر فراق
أَبْعُضُ الْأَشْيَاءِ عَذْنِي الظَّلَاقِ

۲- در اسلام سعی شده است، در ابتدایی‌ترین مراحل بروز اختلاف (یعنی زمانیکه هنوز اختلاف خودنمایی نکرده) اقدام به حل آن کرده و موانع را از سر راه بردارد.

۳- فرق گذاشتن میان دادگاه صلح خانواده و دادگاه‌های دیگر، مانند دادگاه‌های جنایی از نکات مورد اهمیت و توجه در این آیه است. از آن جا که در دادگاه‌های معمولی هنگام مطرح شدن اختلافات و مشکلات میان زن و مرد، اسرار و ناگفته‌ها فاش می‌گردد، در نتیجه اگر صلحی هم بر قرار شود، زمینه‌های اختلاف بعدی در همان دادگاه ایجاد می‌شود؛ زیرا فاش شدن بعضی از اسرار خود مانعی برای ادامه زندگی می‌باشد. ولی در دادگاه پیشنهاد شده در قرآن از ایجاد چنین حالتی پیشگیری می‌شود.

۴- همه افراد جامعه مسئولیت دارند، برای حفظ خانواده، سالم سازی محیط آن و پیشگیری از بروز ناسازگاری میان زن و شوهر تلاش کنند.

۵- افرادی که از خویشاوندان زن و مرد هستند، بیش از دیگران مسئولیت نظارت بر سلامت خانواده و حل اختلاف‌های میان آنان را بر عهده دارند.

۶- نیت خیر نقش مهمی در جلب توفیق الهی دارد. «إِنْ يَرِيدُ إِصْلَاحًا يُوفِّقُ اللَّهُ بِيَنْهُمَا».

۷- آگاهی کامل خداوند بر نیات و خواسته‌های درونی انسانها «ان یریدا اصلاحاً... ان الله کان علیماً خبیراً». ^۱

دستور به برپایی قسط و عدل

* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءِ بِالْقِسْطِ وَ لَا يَجْرِمُكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَى أَلَّا يَعْدِلُوا
اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ^۲

بـمـانـید پـایـنـدـه وـاستـوار	الـمـؤـمنـان درـرـه كـرـدـگـار
گـواـهـی دـهـید اـی نـکـوـیـان رـاد	بـه عـدـل و درـسـتـی بـه اـنـصـاف وـداد
درـدـشـمـنـی وـعـدـاـوت زـنـند	اـگـرـ عـدـهـهـاـی بـا شـمـا دـشـمـنـنـد
کـه اـزـ حـلـقـه عـدـل بـسـیـرون روـید	مبـادـا بـرـایـنـ کـارـمـاـیـلـ شـوـیـدـ

عدالت بورزید کر هر عمل
به تقواست نزدیکتر در عمل
زیزدان بترسید بیناست او
بهر کار حقاً توانست او
این آیه از جمله آیاتی است که نظام تربیتی والای اسلام را به نمایش گذارده است
و با تأکید بر مسأله عدل که همچون آب از احتیاجات و نیازهای جامعه اسلامی است،
نظریه مترقبی اسلام را در این زمینه اعلام می‌نماید.

این پیام و دستور الهی که «اجrai عدالت در حق دوست و دشمن، قیام برای خدا و
از مصادیق حرکت برای او است»، نه در گذشته نمونه‌ای داشت و نه پس از آن به
صورت آشکار و صریح با تأکیدات فراوان، نازل شده بود.

این آیه، با ارج نهادن به عدالت به مسلمانان هشدار می‌دهد که نباید کینه‌ها و
عداوت‌های قومی و شخصی مانع اجرای عدالت شده و موجبات تجاوز به حقوق
دیگران را فراهم آورد. قرآن پس از نهی از عدم رفتار به عدالت و ایجاد موانع در راه
اجrai آن مسلمانان را به عدل امر نموده که این دستور هم جنبه ایجابی دارد و هم
مجدداً بر اجرای عدالت تأکید می‌فرماید؛ که می‌توان از آیه اینگونه استفاده کرد که
عدالت جز به اجرا نمودن آن مفید نخواهد بود و صرف تعریف و توصیف از
عدالت و بیان منافع آن کافی نیست، بلکه باید برای اجرای آن کمر همت بست
(اعدلوا). این آیه با هشداو و توصیه به خداترسی و مد نظر گرفتن خداوند در این امر،
اهمیت مسئله عدالت را به اوج رسانده است و آن را مساوی با قیام الله دانسته است.
سپس می‌فرماید: هیچ عاملی نباید مانع انحراف شما از اجرای عدالت گردد و به دنبال
آن می‌فرماید: عدالت را اجرا نماید (وجود تأکید در آن بیان شد) که عدل به تقوی
نزدیکتر است «هو اقرب للّٰتِي وَ پس از آن فرمود: «ولَا تقولوا اللّٰهُ وَ در پیان تأکید فرمود
که خداوند کارهای شمارا می‌بیند و به امور و کارهای شما بسیار آگاه است. «ان الله
خبر بما تعلمون».

بشر و روح انسانی، تاکنون هیچ دستوری را در این حد از اعتلا و جایگاه رفیع

ندیده است؛ در این آیه به انسان دستور داده شده با صرف نظر از همه چیز و همه کس، فقط برای رضای خدا به این امر اقدام نماید و با هشدار به اینکه چشم بینای الهی از مخفی ترین زوایای جان انسانی آگاهی دارد، او را بیش از پیش در این راه ثابت قدم نگاه می‌دارد.

تاکنون، بر روی زمین هیچ ایدئولوژی و هیچ نوع سیستم حکومتی به صورت مطلق، عدل، عدالت و اجرای آن نسبت به دشمنان را دستور نداده است.

یکی از دلایل و ارکان جهانی بودن این دین و جاودانگی آن، همین دستورات بی‌نظیر آن است. حال با توجه به اینکه این دستور، سخن و کلامی که در کتاب مقدس آمده باشد و از عمل به آن خبری نباشد نیست و رسول خدا ﷺ که اولین مخاطب این پیام الهی است، اولین عامل به این دستور نیز هست، ارزش و اهمیت پیامهای این دین و برتری آنها نسبت به ادیان دیگر را به اثبات می‌رساند.^۱

نکته‌ها

۱- لزوم نظارت مؤمنان بر اجرای قسط در جامعه؛ «کونوا قوامینَ اللَّهُ شهداء بالقسط»؛ زیرا که شاهد در آیه به معنای حاضر آمده است و حضور مؤمنان به معنای نظارت آنان است.

۲- احساسات، زمینه انحراف از عدالت است، در نتیجه باید تحت الشعاع عدالت قرار گیرد «ولا يجر منكم شنآن قوم على ألا تعذلو إعدلوا».

۳- عدالت، حتی نسبت به دشمنان، نزدیکترین راه برای تحصیل تقوی است؛ «اعدلوا هو اقرب للتفوی».

۴- اعتقاد به آگاهی خداوند از اعمال انسان، زمینه قیام برای خدا، شهادت به قسط، اجرای عدالت و تحصیل تقوارا فراهم می‌کند.^۲

^۱ با استفاده از تفسیر فی ظلال القرآن ج ۲، ص ۸۵۲-۲۶۹. ^۲- تفسیر راهنمای، ج ۴، ص ۲۶۹-۲۷۱.

ایمان‌های پاک

«الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَكُنُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ»^۱ (آری)، آنها که ایمان آورند، و ایمان خود را با شرک و ستم نیالودند، اینمی تنهای از آن آنهاست و آنها هدایت یافته‌گانند.

این آیه از آیاتی است که به احتجاج حضرت ابراهیم با مشرکین مربوط می‌شود. آیه فوق براساس روایتی که از امیر مؤمنان علیہ السلام نقل شده است. ادامه کلام حضرت ابراهیم می‌باشد، در نتیجه معنای آن به جریان مجاجه ابراهیم با مشرکین اختصاص دارد و با توجه به ویرگی‌های آنان معنای خاصی پیدا می‌کند.

با توجه به اینکه «لبس» به معنای پوشاندن و «ستر» است، منظور از عدم پوشش ایمان به وسیله ظلم، بی اثر شدن ایمان و جلوگیری از اثرگذاری آن به وسیله شرک است، یعنی شرک که طبق آیه شریفه «يَا بُنَىَ لَا تُشْرِكُ بِاللَّهِ إِنَّ الشَّرِكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» ظلم خوانده شده، مانع ثمر بخشی ایمان، هدایت شدن شخص با ایمان و در امان ماندن او از عذاب است.

همچنین به شهادت تفاسیری مانند المیزان، می‌توان این آیه را به صورت مستقل نیز معنا کرد و منظور از ظلم را هر ظلمی اعم از شرک و غیر آن دانست. ایمان به خدا نیز تنها مشروط به نبودن شرک و گناهان کبیره نیست، بلکه در هر مرحله از مراحل ایمان به هر اندازه که شخص از شقاوت و بدینختی جلوگیری نماید متناسب با ایمان خود از ظلم دوری کرده است. پس اطلاق موجود در آیه شریفه (ظلم)، اطلاقی است که بر حسب تفاوت مراتب ایمان تغییر می‌یابد و با توجه به مضمون این آیه که ذر مقام مناظره با مشرکین است، منظور از ظلم، یعنی شرک نسبت به خداوند است. اما با صرفنظر از این خصوصیات، آیه شریفه از جهت بیان، آیه‌ای مستقل می‌باشد و در نتیجه امنیت و اهتداء فقط بر ایمانی مترتب می‌شود که صاحب آن از همه انواع ظلم برکنار باشد.^۲

^۱-المیزان، ج ۷، ص ۲۰۲.

^۲-انعام، آیه ۸۲.

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: منظور از «الذین آمنوا» کسانی هستند که به دستور پیامبر اسلام در مورد ولایت و رهبری امت اسلامی بعد از او ایمان آورده و آن را با ولایت و رهبری دیگران آمیخته نکردند. امنیت و عده داده شده در این آیه از آن آنهاست.

این تفسیر در حقیقت اصل و روح مطلب در آیه شریفه را در نظر دارد؛ زیرا در این آیه سخن از رهبری و ولایت خداوند و آمیخته نکردن آن با رهبری غیر او است و از آنجاکه رهبری علی علیه السلام به مقتضای «إِنَّمَا وَلِيْكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» پرتوی از رهبری خداوند و پیامبر او است و رهبران تعیین نشده از طرف خداوند چنین نیستند، آیه فوق در یک نگاه کلی شامل همه می‌شود.^۱

از امام باقر علیه السلام نیز روایت شده است که منظور این آیه علی بن ابی طالب علیه السلام است؛ «عن ابی جعفر فی قول الله تعالیٰ: الذین آمنوا و لم یلْبِسُو ایمانهم بظلم...» هذه الآیة تَرَکَتْ فی امیر المؤمنین علیٰ بن ابی طالب علیه السلام لائَه لَم يُشِرِّكْ بِاللهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ قَطُّ وَلَم يَعْبُدَ الالَّاتَ وَالْعَزَّى...» این آیه در باره امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده زیرا آن حضرت حتی به اندازه یک چشم برهم زدن نیز به خداوند شرک نور زید و بتها را نپرستید....^۲

نهی از دشنام حتی به کفار

«وَ لَا تَسْبِّحُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُنْلِ اللَّهِ فَيَسْبِّحُوا اللَّهَ عَدُوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيَّنَتَا كُلُّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيَبَيِّنُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۳

مگوئید دشنام یانا سزا

بر افراد مشرک به یکتا خدا

به یزدان بگویند دشنام و زشت

مباداکه از جهل و عیب سرشت

۱- تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۳۲۲

۲- تفسیر فرات کوفی، ج ۳، ص ۲۲۸، به نقل از تفسیر راهنمای، ج ۵، ص ۲۲۸.

۳- انعام، ج ۱۰۸، ص ۳

هر آنچه نمایند اند ر عمل
که آن را بسینند دور از عیوب
نمایند سوی خدا بازگشت
به کل عملها و کردار و کار

که هر قوم و هر امت و هر ملل
به چشمانتشان جلوه دادیم خوب
پس آنگاه بینی که در سرگذشت
بگرداند آگاهشان کردگار

در این آیه خداوند متعال به یک ادب دینی اشاره فرموده است که رعایت آن در هر
نزاعی الزامی و ضروری است.

[ب] ادب محروم ماند از لطف رب

[از] خدا جوییم توفیق ادب

خداوند متعال در این آیه شریفه مؤمنین را از دشنام دادن به بت‌ها که مورد پرستش
مشرکین بودند، منع می‌فرماید و جایی که این چنین دشنامی - دشنام به بتها - مورد نهی
قرار گرفته است، پس دشنام دادن در منازعات شخصی و یا حتی اعتقادی به طریق
اولی مورد نهی قرار می‌گیرد؛ زیرا این امر موجب مقاومت بیشتر شخص بر موضع
نادرست خود می‌گردد و در نهایت نه تنها او را به صراط مستقیم هدایت نمی‌کنیم،
بلکه از هدف خود دور نیز می‌سازیم.

[ب] ادب تنها نه خود را داشت بـ

[سلکه آتش در همه آفاق زد]

این آیه نوعی ادب دینی را مطرح می‌سازد که بارعایت آن، احترام نسبت به
 المقدسات دینی در جامعه محفوظ مانده و دستخوش اهانت و ناسزا قرار نمی‌گیرد.
چون انسان به حکم غریزه، از مقدسات خود دفاع کرده و با کسانی که به حریم آن
تجاویز کنند، به مقابله بر می‌خیزد و چه بساکه از شدت خشم، به فحش و ناسزاگویی
به مقدسات آنان مبادرت ورزد. در این آیه به مسلمانان دستور داده شده است تا به
خدایان [بتهای] مشرکین ناسزا نگویند، زیرا پس از توهین مسلمانان، مشرکین نیز،
برای مقابله به مثل، به ساحت قدس رویی توھین می‌کنند؛ در نتیجه خود می‌شوند.^۱

بسیاری از مفسرین در ذیل این آیه شریفه، روایتی نقل کرده‌اند که بسیار قابل توجه و تأمل است:

سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قُولِ النَّبِيِّ إِنَّ الشَّرَكَ أَحْفَى مِنْ دَبِيبِ النَّمَلِ عَلَى صَفْوَانَةِ سَوْدَاءَ فِي لَيْلَةٍ ظَلَمَاءَ، فَقَالَ لَهُ لِلَّهِ عَنْ قُولِ النَّبِيِّ إِنَّ الْمُؤْمِنَوْنَ يَسْبُّونَ مَا يَعْبُدُ الْمُشْرِكُوْنَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَكَانَ الْمُشْرِكُوْنَ يَسْبُّونَ مَا يَعْبُدُ الْمُؤْمِنَوْنَ فَهَذِهِ الْأُمُّوْنَيْنَ عَنْ سَبِّ الْآلهَتِهِمْ لِكِيلًا يَسْبُّ الْكُفَّارُ إِلَّا الْمُؤْمِنَيْنَ فَكَانَ الْمُؤْمِنَوْنَ قَدْ أَشَرَّ كَوَا مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ.^۱ از امام صادق علیه السلام درباره این سخن رسول خدا علیه السلام که فرمود: «اثر شرک در دل آدمی نامحسوس تراز حرکت مورجه‌ای است که در شب تاریک روی سنگ سیاه و ضاف راه می‌رود». سؤال شد، حضرت فرمودند: مؤمنین زمان پیامبر به بتنهای مشرکین دشنام می‌دادند و مشرکین هم به خداوند ناسزا می‌گفتند، خدای متعال ایشان را از دشنام دادن به بتنهای مشرکین نهی فرمود، چون مؤمنین با این عمل خود به طرف شرک پیش می‌رفتند و خود بی خبر بودند.

روایتی دیگر:

فی تفسیر العیاشی عن عمر الطیالسی عن أبي عبد الله علیه السلام قال سَأَلَتُهُ عَنْ قُولِ اللَّهِ «وَ لَا تَسْبُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسْبُوا اللَّهَ عَدُوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ...» قال: فَقَالَ يَا عُمَرُ هَلْ رَأَيْتُ أَحَدًا يَسْبُّ اللَّهَ؟ قَالَ فَقُلْتُ: جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ فَكَيْفَ. قَالَ مَنْ سَبَّ وَلَيْهِ فَقَدْ سَبَ اللَّهَ.^۲ از امام صادق علیه السلام درباره این آیه سؤال شد، حضرت فرمود: آیا تاکنون کسی را که به خداوند دشنام می‌گوید، دیده‌ای؟ سؤال کننده پاسخ داد، جامن قلای شما! چگونه چنین امری ممکن است؟ امام فرمودند: هر کس ولی خدا را دشنام دهد مانند آن است که به خداوند ناسزا و دشنام بگوید!

نکته‌ها

- ۱- لزوم اجتناب از دشنام دادن به بتها و دیگر مقدسات مشرکان.
- ۲- ممنوعیت اهانت به مقدسات اقوام و ملل.

۲- نور التقلین، ج ۱، ص ۷۵۶، ح ۲۳۷

۱- مجمع‌الجزئی، ج ۴، ص ۴۳۳

- ۳- لزوم حفظ و حراست از حریم قدس خداوند در مقابل بدگویی دیگران.
- ۴- دشنام دادن به کافران و مقدسات آنها، در صورتی که موجب عکس العمل متقابل آنان شود، حرام است.
- ۵- دشنام دادن به کافران، موجب دشمنی و کینه توزی بیشتر آنان می‌شود.
- ۶- لزوم پرهیز از برخوردهای نادرستی که موجب تحریک دشمنان علیه دین و اهانت به مقدسات مسلمین می‌گردد.
- ۷- هر دین و آیینی عقاید و اعمال دینی خود را، اگرچه ناحق، زیبا می‌پندارد.
- ۸- قیامت روز ظهر و بر ملاشدن اعمال آدمی و حقیقت آن است؛ «فَيَبْيَثُونَ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ».

تقوا و برکات الهی

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرْبَىٰ آمَنُوا وَأَتَقْوَىٰ لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذَنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۱

بگردیده بودند پرهیزکار	چنانچه همه مردم یک دیار
بکردن کار نکو در طلب	بسیارده بودند ایمان به رب
گشودیم از ارض و هفت آسمان	چه درها زبرکت بر آن مردمان
عقوبت نمودیم شان نیز ما	چو تکنیب کردند آیات را

در این آیه داشتن ایمان و تقوا دو شرط اساسی برای نزول برکات و نعمت‌های الهی است.

گنج‌هاشان کشف گشتی در زمین

گربترسیدی از آن فقر آفرین

اما نکته مهم این است که وجود عده معدودی اشخاص با ایمان، برای این امر کافی نیست، بلکه باید گروه کثیری از مردم با ایمان و متقدی شوند تا مورد رحمت الهی قرار

گیرند. چنانچه این آیه را با توجه به آیات پیشین آن در نظر بگیریم، معنای ایمان و تقوا روشن تر می‌گردد. هنگامی که حضرت شعیب مأمور هدایت اهل مدین گردید، آنان را به سوی خداوند دعوت کرده و از اعمالی که مرتكب می‌شدند، نهی نمود. ولی آنان به دعوت‌ها و نصیحت‌های این پیامبر الهی توجه نکردند، در نتیجه عذاب الهی - که در صورت عدم اطاعت، به آنان وعده داده شده بود - بر آنان نازل گردید. کارهایی که اهل مدین به خاطر انجام آن، مورد عتاب قرار می‌گرفتند، عبارت بود از:

- ظلم‌های تجاری نسبت به یکدیگر، مانند کم‌فروشی و ادانکردن حق پیمانه و وزن.

- فسادهای اجتماعی و مقاومت در مقابل پیام الهی که توسط پیامبر خدا حضرت شعیب، به آنان ابلاغ می‌شد.

در ادامه این آیات می‌بینیم که خداوند می‌فرماید: «وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرْيَ آمَنُوا وَ أَتَّقَوْا» پس ایمان به خداوند و تقوا که منظور از آن در اینجا دوری از فساد و ظلم است، شرط نزول برکات الهی است. از آنجا که این روش برگرفته و نشأت یافته از سنت لا یتغیر الهی است نمی‌توان آن را برابر یک سرزمین خاص استثناء نمود و چنانچه در بعضی از کشورهای اسلامی نیز چنین ظلم‌هایی صورت گیرد و چنین فسادهایی دیده شود، خداوند برکاتش را از آنان خواهد گرفت. علاوه بر آن اگر در منطقه‌ای که به نام مسلمانان معروف شده است، ولی مردمان و ساکنان آن از ظلم و فساد دریغ نمی‌ورزند، باید در ایمان آنان شک کرد. ایمان واقعی زمانی تحقق می‌یابد که انسان با در نظر گرفتن خداوند، از آن اعمال زشت و ناپسند دوری نماید. به عبارت دیگر منظور از ایمانی که از ارکان رزق است، ایمانی است که با عمل به تمام احکام الهی و تعلیمات دینی همراه شده باشد.^۱

اکنون در بسیاری از جوامع اسلامی، اصول و تعلیمات اسلام و دیگر ادیان الهی

متروک یا نیمه متروک مانده است و از اسلام (یا دیگر ادیان) جز نامی باقی نمانده است. اسلام به پاکی، درستکاری، امانت، تلاش، کوشش، علم و دانش دعوت کرده است که موجبات پیشرفت و سر بلندی انسان می‌باشند. اما در جوامع اسلامی به این دستورات الهی توجه کافی نمی‌شود.

نکته‌ها:

- ۱- جوامع بشری در صورت ایمان به خدا و رعایت تقوا، از برکت‌های فراوان آسمانی و زمینی بهره‌مند خواهند شد.
- ۲- بهره‌گیری از تمایل مردم به رفاه و آسایش دنیوی و بهبود وضع اقتصادی آنان، از روش‌های قرآن برای هدایت انسان‌ها است.
- ۳- ادبیات الهی خواستار بهبود وضع اقتصادی مردم و برخورداری آنان از انواع نعمتها و برکت‌های مادی بوده‌اند.
- ۴- ثمر بخشی ایمان به رسالت انبیاء، مشروط به رعایت تقوا است.
- ۵- گرفتاری‌های جوامع انسانی، کیفر اعمال ناشایست خود آنان است. «فَأَخْذُنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»

پیامبری که از خود شمامست

رسولی خود از سوی یکتا خدا	«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَيْتُمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ»
فرستاده آمد ز جنس شما	مَحْبَتُ و راهست در خون و پی
چو سرشار شد مهر و احساس وی	بر او ناگوارست و بس ناروا
نجات شما راست خواهان به جان	رئوف و رحیم است بر مؤمنان
به باور برخی از مفسرین این آیه و آیه‌ی بعد، آخرین آیاتی است که بر رسول	

خدا ﷺ نازل شده است؛ بنابراین با توجه به این نکته باید به اهمیت این آیه پی برد. بی شک نکاتی در این آیه وجود دارد که از ارجمندترین لطایف قرآنی و هدایت‌های آسمانی است.

در این آیه، به پنج صفت از صفات برتر رسول مکرم اسلام ﷺ اشاره شده است که به گواهی سیره و تاریخ این صفات در کسی جز آن بزرگوار وجود نداشت:

الف-من انفسكِم: بکارگیری این واژه در این آیه به نکتهٔ طریقی اشاره دارد و آن این است که نشان دهندهٔ شدت علاقه و محبت رسول خدا ﷺ به انسانها می‌باشد و گویی پاره‌ای از جان مردم و روح جامعه در شکل پیغمبر خدا ﷺ ظاهر شده است؛ او تمام دردهای مردم را می‌داند، از مشکلات آنان آگاه است و در ناراحتی‌ها، غم‌ها و اندوه‌ها با آنان شریک می‌باشد، سخنی جز به نفع آنان نمی‌گوید و گامی جز در راه آنان برنمی‌دارد.

ب-عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّم: هرگونه ناراحتی و زیان و ضرری به شما، او را سخت ناراحت می‌کند؛ یعنی او نه تنها از ناراحتی شما خشنود نمی‌شود، بلکه بی تفاوت نیز نخواهد بود.

گفت پیغمبر شما را ای مسیح

ج-حَرِيصٌ عَلَيْکُم: به هدایت شما بسیار علاقمند است و به آن عشق می‌ورزد. او به هرگونه خیر و سعادت شما خوشحال شده و از پیشرفت، ترقی و خوبی‌بختی تان شادمان می‌گردد.

د-بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْفٌ رَّحِيمٌ: مفسرین در مورد معنای رُوف و رحیم و اینکه این دو کلمه چه تفاوتی با یکدیگر دارند اقوال مختلفی را مطرح می‌کنند؛ ولی به نظر می‌رسد بهترین تفسیر آن است که «رُوف» به معنای محبت و لطف مخصوص برای فرمانبرداران است، در حالی که «رحیم» به معنای رحمتی است که شامل حال گناهکاران می‌شود.^۱

۱-تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۲۰۶ و ۲۰۷.

نکته‌ها

۱- هم دردی بالانسانها، اشتیاق به سعادت و داشتن رافت و محبت نسبت به آنان از خصلت‌های والا و ارزشمند انسانی است.

۲- احساس هم دردی، سعادت خواهی و رافت و رحمت عمیق نسبت به انسانها از لوازمی است که همه رهبران باید از آن برخوردار باشند.

۳- امام علی^ع در ضمن ادله اثبات برتری رسول خدا بر سایر انبیا فرمود: «وَلَقَدْ كَانَ أَرْحَمُ النَّاسِ وَأَرْفَهُمْ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنفُسِكُمْ... بِالْمُؤْمِنِينَ رَوُفْ رَحِيمٌ».^۱

از نظر اجتماعی نیروی محبت نیروی عظیم و مؤثری است. بهترین جوامع، جامعه‌ای است که با نیروی محبت اداره می‌شود: محبت زعیم و زمامدار به مردم و محبت و ارادت مردم به زعیم و زمامدار.

علاقة و محبت زمامدار به مردم، عامل بزرگی برای ثبات و ادامه حیات حکومت می‌باشد. تا عامل محبت نباشد، رهبر و زعیم جامعه نمی‌تواند (یا بسیار دشوار است) یک اجتماعی را اداره کند و مردم را به صورت افرادی منضبط و قانونی تربیت کند، حتی اگر بتواند عدالت و مساوات را نیز در آن جامعه برقرار نماید، مردم زمانی قانون را رعایت خواهند کرد که از طرف زمامدارشان، علاقه و محبت بیینند، این علاوه‌ها و محبت‌ها است که مردم را به پیروی و اطاعت مجبور می‌کند.^۲ مولوی در این باره می‌گوید:

او به تیغ حلم چندین خلق را واخرید از تیغ چندین خلق را	تیغ حلم از تیغ آهن تیزتر بل زصد لشکر، ظفر انگیزتر
--	--

امیرالمؤمنین نیز در فرمان خویش به مالک اشتر (آنگاه که او را به زمامداری مصر منصوب کرد)، درباره برخورد با مردم چنین توصیه می‌کند: «وَأَشِّرِّ قَلْبَكَ الرَّحْمَةً لِلرَّعْيَةِ».

۱-تفسیر‌اهنماج، ۷، ص ۳۵۷ و ۳۵۸.
۲- مطهری، مرتضی، جاذبه و دافعه علی^ع، ص ۶۸.

وَالْمَحَبَّةُ لَهُمْ، وَاللَّطْفُ بِهِمْ.... فَأَعْطَاهُم مِنْ عَفْوِكَ وَصَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ أَن يُعْطِيَكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَصَفْحِهِ»^۱ احساس مهر و محبت به مردم و ملاطفت با آنها را در دولت بیدار کن... از عفو و گذشت به آنان بھرہ ای بدھ همچنانکه دوست داری خداوند از عفو و گذشتیش تورا بھرہ مند گرداند.

قلب زمامدار باید، کانون مهر و محبت نسبت به ملت و مردم باشد. با قدرت و زور می توان مردم را گوسفندوار به پیش راند ولی نمی توان نیروهای نهفته در آنها را بیدار کرد و به کار انداخت.

دعا و تضرع زود گذر

* «وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَا لِجُنْبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرًّهُ مَرَّ كَانَ لَمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيْنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ».»

بگردنده دلتنگ و محزون و ریش	چو بر مردمان رنج آید به پیش
به سویش گشایند دست دعا	در آن لحظه افتدند یاد خدا
به ذکر خدا روی می آورند	به هرگونه حالت که سر می برند
به پهلو، نشسته زمانی ببا	به هر حال سازند ذکر خدا
بگردنده در غفلتی غوطه ور	ولی بر طرف چون شود آن خطر
که گویی نخوانند رب غفور	برایشان چنان چیره گردد غرور
به چشمان آن مردم بد سرشد	که زیباست اینگونه اعمال رشت

خداآوند در این آیه به طور کلی و به صورت عام می فرماید: طبیعت انسان به گونه ای است که هرگاه مشکلات و گرفتاری هابه او هجوم آورده ما توجه می کند و ما را می خواند. این نکته وجود نور توحید در فطرت و عمق روح آدمی را متذکر می شود. بنابر این از این آیه می توان این گونه نتیجه گرفت که هنگام مشکلات برای

افراد، خداگرایی در میان آنها افزایش یافته و توجه آنان به مبدأ و معاد بیشتر می‌شود. البته باید مواظب بود که پس از رهایی از این مشکلات، این حرکت رو به خاموشی نرود. همچنین از این آیه نتیجه گرفته می‌شود که سختی‌ها و گرفتاری‌ها، مقطوعی و گذرا است و برای رسیدن به کمال باید به بهترین صورت از آنها استفاده کرد.

توجه و تذکر به این مسئله در بسیاری از آیات^۱ نشان دهنده اهمیت زیاد آن می‌باشد.

توجه دائم به ذات حق تعالی و یاری خواستن از او در همه احوال، از اموری است که در بسیاری از آیات از انسانها خواسته شده است.

نکته‌ها

- ۱- گرفتاریها و مصایب، مایه بیداری و تجلی فطرت توحیدی انسان می‌باشند.
- ۲- آدمیان، به هنگام گرفتاری و رنج، اهل دعا شده و خداوند را به فریادرسی می‌خوانند «دعانا لجنبه او قاعدا او قائماً».
- ۳- انسان‌ها، به هنگام بروز گرفتاری و مشکلات، به ناتوانی خود و قدرت خداوند پی می‌برند.
- ۴- نیایش خالصانه شرک پیشگان به درگاه خداوند، به هنگام ابتلا به گرفتاری‌ها و مصایب، دلیلی روشن بر پوچی اندیشه شرک و حقانیت توحید ربوی است.
- ۵- لزوم شکر گزاری و سپاس به درگاه خدا، در برابر نعمت آسایش و رفاه و رفع گرفتاری‌ها.^۲

۱- برخی از این آیات عبارتند از: زم: ۳۳، زم: ۸، زم: ۴۹، هود: ۱۰ و فصلت: ۵۰.

۲- تفسیر راهنمایی، ج ۷، ص ۳۹۰ و ۳۹۱.

تکیہ بر ستمگران

* «وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أُولَيَاءٍ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ»^۱

نگردید همdest آن کاو عدوست	نباشید با ظالمان یار و دوست
عذابی که باشد بر آنها سزا	و گرنه شما را بگیرد فرا
نه یاور بیاید هرگز نه یار	در آن تنگنا غیر پروردگار

در این آیه، یکی از اساسی‌ترین دستورات اجتماعی، سیاسی، نظامی و عقیدتی بیان شده است؛ در این آیه به مسلمانان دستور داده شده که از اعتماد به ستمگران خودداری کنند.

پیش از بیان نکته‌ها، به ذکر حکایتی از گلستان در این باره می‌پردازیم:

«یکی از صالحان بخواب دید پادشاهی را در بهشت و پارسایی [را] در دوزخ.
پرسید که موجب درجات این چیست و سبب در کات آن؟ که مردم بخلاف این همی پنداشتند. ندا آمد که این پادشاه به ارادت درویشان در بهشت است و این پارسا به تقرب پادشاهان در دوزخ»^۲.

از این آیه شریفه نکات مهمی بدست می‌آید که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

نکته‌ها

۱- با توجه به اینکه یکی از معانی «رکون» میل نمودن و تمایل نشان دادن است، در این آیه از هر گونه تمایل قلبی و عملی به ستمگران نهی گردیده و از این طریق بر عنصر آزادی، استقلال و عدم وابستگی تأکید شده است.

۲- روایتی از امام صادق علیه السلام شدت این نهی را اینگونه بیان می‌فرماید: «عن أبي عبد الله في قوله عزوجل «ولا ترکنوا إلى الذين ظلموا فتمسّكم النار». قال: الرجل يأتي السلطان

^۲- گلستان، ص ۹۲، حکایت ۱۵.

۱- هود: ۱۱۳.

فَيَحِبُّ بَقَاءً إِلَى أَن يُدْخِلَ يَدَهُ إِلَى كِيسِيهِ فَيُعْطِيهِ^۱ فردی نزد سلطان رفته و به اندازه زمانی که سلطان دست در جیب خود نموده و چیزی به او عطا کند، خواهان بقای او باشد.

با توجه به این روایت، رکون به معنای کمترین درجه تمایل می‌باشد.

۳- در این آیه برای تأکید بر دوری از اعتماد به ستمگران، آن را به نزدیک شدن و تماس با آتش تشییه فرموده است. اگرچه انسان به دلیل ارتکاب به این عمل عقاب و عذاب نمی‌شود، ولی به این دلیل که به ظلم اعتماد ورزیده و به آن نزدیک شده است، به عذاب و عقاب تهدید شده و به او وعده آتش داده می‌شود.

۴- منظور از «الذین ظلموا»، فقط کسانی نیستند که در طول زندگی خود ظلمی مرتکب شده‌اند، بلکه منظور کسانی هستند که اهل ظلم بوده و ستمگری شیوهٔ زندگی آنان شده است.

۵- تکیه بر ظالمان، موجب تقویت آنان است و تقویت آنان موجب گسترش دامنهٔ ظلم، فساد و تباہی در جامعه است. در احکام اسلام آمده است که انسان تا مجبور نشود، نباید حق خود را از طریق یک قاضی ظالم و ستمگر مطالبه کند؛ زیرا مراجعته به چنین قاضی و حکومتی برای احقاق حق به معنی به رسمیت شناختن و تقویت آن است و گاهی زیان‌های آن از زیانی که از مطالبه نکردن حق به وجود می‌آید، بیشتر است.

۶- تکیه بر ظالمان به تدریج در فرهنگ فکری جامعه تأثیر می‌گذارد و زشتی ظلم و گناه را از میان می‌برد و مردم را به ستم کردن و ستمگر بودن تشویق می‌نماید.

۷- اصولاً هرگونه تکیه و اعتماد بر دیگران که به صورت وابستگی آشکار گردد

نتیجه‌ای جز بدبختی ندارد، چه اینکه آن تکیه گاه ظالم و ستمگر نیز باشد.^۲

۱- اصول الکافی، ج ۵، ص ۱۰۹ و ۱۱۰، ح ۱۲.

۲- سنکات ۵، ۶، ۷، از تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۲۶۰-۲۶۲، گرفته شده‌اند.

۸- در کتاب خصال از حضرت سید الشهدا امام حسین علیه السلام روایت شده است که فرمود: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَرِيبًا أَوْصَى عَلَىٰ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ وَكَانَ فِيمَا أَوْصَىٰ بِهِ لَا تَرْكَنْ إِلَىٰ ظَالِمٍ وَإِنْ كَانَ حَمِيمًا قَرِيبًا» رسول خدا علیه السلام به امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام وصیت کردند و یکی از وصایای او این بود که به شخص ظالم ولو اینکه دوست نزدیک تو باشد تمایل پیدا نکن.^۱

۹- با توجه به این آیه و آیات گذشته «فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ» و «وَلَا تَطْغُوا...»، فهمیده می شود که برای رسیدن به اهداف عالیه نباید از وسائل و ابزار باطل و نامقدس استفاده کرد.

۱۰- ممکن است منظور از «فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ» این باشد که ستمنگران آتش هستند و با اعتماد و تکیه بر آنان، آتش باشما تماس پیدا خواهد کرد.

۱۱- با اعتماد به ستمنگران انسان از سرپرستی خداوند خارج شده و گرفتار سرپرست های متعدد می شود.

۱۲- «عَنْ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ: مَنْ مَدَحَ سُلْطَانًا جَائِرًا وَ تَحْفَفَ وَ تَضَعَّفَ لَهُ طَمَعًا فِيهِ كَانَ قَرِيبًا إِلَى النَّارِ. قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ «وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ»^۲ از رسول خدا علیه السلام روایت شده است، اگر کسی سلطان ستمنگری را به خاطر طمع در مال او ستایش کند و در برابر او تواضع نماید، در آتش همنشین او می شود. خداوند عزوجل فرمود: ولا ترکنوا...

۱۳- «عَنِ النَّبِيِّ قَالَ:... وَ قَالَ لُقَمَانَ لَابْنِهِ: يَا بْنِي... إِنْ كُنْتَ صَالِحًا فَأَبْعِدْ مِنَ الْأَشْرَارِ وَ السُّفَهَاءِ فَرَبِّمَا أَصَابَهُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ فَيُصِيبُكَ مَعَهُمْ فَقَدْ أَفْصَحَ اللَّهُ سَبَّاحَهُ وَ تَعَالَى بِقَوْلِهِ: وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ»^۳ از رسول خدا علیه السلام روایت شده است که فرمود: لقمان به فرزندش گفت: ای فرزند من! اگر انسان شایسته ای هستی از اشرار و سبک مغزان دوری کن، چه بسا

۱- تفسیر البرهان، ج ۲، ص ۲۳۵.

۲- امامی صدق، ص ۲۴۷، ج ۱، مجلس ۶، بدنقل از تفسیر راهنما.

۳- بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۸۹، ح ۱۸، به نقل از تفسیر راهنما.

خداوند بر آنان عذابی نازل کند که تورانیز فراگیرد که خداوند در گفتار خود به روشنی فرمود:... ولا
ترکنوا الی الدین ظلموا.^۱

[هین بِرَزْد عَرْشَ اَزْ مَدْحُشٍ مَتَّقِيٍّ]
بدگمان گردد ز مدحش متّقی]

امیدوار نمودن یعقوب فرزندان را

* «يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يَوْسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيَأسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»^۲ پسرانم! بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خدا مأیوس نشوید که تنها گروه کافران، از رحمت خدا مأیوس می‌شوند.

این آیه خطاب حضرت یعقوب به فرزندانش است که از آنان می‌خواهد، به دنبال یوسف و برادرش بنیامین رفته و از وضعیت آنان اطلاع یابند و به او گزارش دهند. او به آنان دلداری می‌دهد تا از رحمت و لطف و گشايش الهی نامید نشوند؛ زیرا نامید در زمرة کافران قرار می‌گیرند و نومیدی از رحمت خداوند، محدود کردن قدرت احاطه وسعة رحمت او است.

نکته‌ها

۱- حضرت یعقوب، خود پس از گذشت سی سال از حادثه از دست دادن یوسف نامید نگشته و فرزندان را نیز به امیدواری و عدم یأس از لطف حق توصیه می‌نماید.

گفت آن یعقوب با اولاد خویش	جستن یوسف کنید از حد بیش
هم حس خود را در این جستن بچد	هر طرف رانید شکل مُستَعِد
<u>همچوگم کرده پسر را و سو به سو</u>	<u>گفت از روح خدا (لا تَأْسُوا)</u>

۲- حضرت یعقوب پس از تحمل آن همه رنج، سختی دوری، غم از دست دادن یوسف و به دنبال آن بنیامین، رفتار انسانی خود نسبت به فرزندان خطاکارش را تغییر

۱- نکته‌های ۱۳۹ با استفاده از تفسیر اهمنا ذکر شده‌اند. ۲- یوسف، ۸۷

نداده و با توجه به اینکه به خطاکاری آنان آگاه بود، از نصیحت و وعظ آنان خودداری نفرمود.

۳- یعقوب لطیف‌ترین شعور انسانی و رقیق‌ترین عاطفة بشری را که ممکن است در وجود یک انسان مشتاق و امیدوار وجود داشته باشد، نسبت به دو فرزند گمشده‌اش ابراز نمود. تا آنجاکه از فرزندان خطاکارش در یافتن آنان کمک خواست.

۴- در کتاب من لا يحضره الفقيه، در باب شناخت گناهان کبیره که خداوند برای ارتکاب آنها و عده عذاب داده است، حدیثی ذکر شده است که در آن حدیث، امام صادق علیه السلام پس از شرک به خداوند، یأس و نامیدی از خداوند را بزرگ‌ترین گناه ذکر نموده و دلیل آن را این آیه دانسته است که خداوند می‌فرماید: «إِنَّهُ لَا يَأْيُسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»^۱.

۵- در تفسیر عیاشی در ضمن روایتی طولانی بیان شده است که یعقوب پس از اینکه از فرزندانش خواست تا به جستجوی یوسف پردازند، به آنان نامه‌ای داد تا برای پادشاه مصر ببرند و در آن نامه از اوضاع و احوال خود و سختیها و ناملایماتی که پس از یوسف و برادرش تحمل کرده شکایت نمود. پس از اینکه فرزندان یعقوب به سوی مصر حرکت کردند، جبرئیل از طرف خداوند بر یعقوب نازل شده و خطاب به او فرمود: چرا تو شکوه به غیر خداوند نموده‌ای چرا برای رهایی از این مشکلات به غیر خداوند پناه جسته‌ای؟ چنانچه به من شکایت نمایی و حل مشکلات خود را از من بخواهی و استغفار نمایی، البته من بر این کار قادر هستم و مشکلات تو را بر طرف می‌نمایم، من خدایی هستم که بندگان استغفار کننده را دوست می‌دارم.

۶- برای تحقق خواسته‌ها و بر طرف شدن مشکلات، باید ایمان به خدا و یاری او با تلاش و کوشش انسان همراه شود.

۱- تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۴۵۶، ح ۱۷۲

۷- تنها کفر پیشگان به یاری خدا امید ندارند و از رحمت او مأیوسند.^۱

باقی‌ها و فانی‌ها

«ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَ لَتَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۲

هر آن مال کاینک بدست شماست سرانجام یکسر به باود فناست

ولی آنچه خود نزد یزدان بود همه پایدار است خود تا ابد

همانا ببخشیم بر صابران بسی نیک پاداش واجرگران

بسی بهتر از آنچه را کرده اند ثواب ابد دست آورده‌اند

براساس نقل طبرسی در مورد شأن نزول این آیه گفته شده است که مردی از اهالی (حضرموت) خدمت پیامبر رسید، عرض کرد: ای رسول خدا همسایه‌ام قسمتی از زمین مرا غصب کرده است و مردم محل هم به نفع من شهادت می‌دهند، ولی چون برای او احترام بیشتری می‌گذارند، حاضر به حمایت از من نیستند. پیامبر ﷺ آن مرد را خواست و پس از انکار او، به او پیشنهاد داد سوگند یادکند، شخص شاکی خطاب به رسول خدا ﷺ عرض کرد: یا رسول الله این مرد از اینکه سوگند دروغ بگوید، ترسی ندارد، پیامبر پیش از سوگند یادکردن از او خواست تادر این باره بیشتر بیندیشد. پس از بازگشت آنها این آیه و آیه قبل از آن نازل شد که مسلمانان را از سوگند دروغ و عواقب آن بر حذر می‌دارد و دارایی‌های دنیا را نابود شدنی و اعمال نیک و آنچه برای خداوند انجام گرفته است را ماندگار و جاویدان می‌خواند. هنگامی که پیامبر این دو آیه را برای آنها قرائت نمود، فرد غاصب به خطأ و اشتباه خویش پی برد و گفت: این مطلب حق است و آنچه نزد من است سرانجام فانی می‌شود. این مرد راست می‌گوید و از آنجاکه به پس دادن هر مقدار از زمین که فرد شاکی بگوید به همراه زمینی به همان اندازه بخطاطر مدت زمانی که آن زمین را در اختیار داشته راضی

گردید، آیه بعدی نازل شد: «من عمل صالحًا... فلنحیینه حیاة طیّبۃ»^۱

نکته‌ها

- ۱- دلیل آنکه آنچه نزد خداوند است نیکوتر و برتر است، این است که آنچه نزد خداوند است ماندنی است و آنچه نزد شما است نابود شدنی است.
- ۲- تفسیر المیزان این آیه را به عنوان یک اصل کلی و عام که هیچ استثنای در آن راه ندارد، معرفی کرده است که در ذیل آن جزئیات بسیاری از معارف نهفته شده است.^۲
- ۳- اعمال صالح ابدی هستند، شهید ان حیات جاویدان دارند، پیامبران و امامان و دانشمندان راستین، و مجاهدان راه خدا، تاریخشان با ابدیت همراه است؛ زیرا همه رنگ الهی دارد؛ «وَمَنْ أَحْسَنَ مِنَ اللَّهِ صَبَاغَةً».
- ۴- براساس این آیه، همه سرمایه‌های وجود را باید از فناپذیری نجات بخشد. برای تحقق این هدف راهی جز خدایی کردن و رنگ و بوی خدایی دادن به تمام فعالیت‌ها وجود ندارد.

رنگ باقی صبغة الله است و بس

غیر آن بربسته دان همچون جرس

- ۵- اگر هنگام تعارض خواسته‌های خود با خواسته‌های الهی، برای کسب رضای الهی از تمایلات شخصی صرف نظر نماییم، بسیاری از مشکلات جامعه اسلامی به وجود نمی‌آید و یا به آسانی حل می‌گردد. امیر مؤمنان علی عثیلہ مسی فرماید: «مَنْ أَصْلَحَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ».^۳

- ۶- برخی از تفاسیر در ذیل این آیه شریفه روایاتی نقل کرده‌اند که مضمون آن‌ها اینگوئه است؛ خداوند در آیه‌های پیشین می‌فرماید: «أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ» و در آیه قبل از این آیه می‌فرماید: «وَلَا تَشْرُكُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثُمَّاً قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ الْخَيْرُ لَكُمْ». بر

۱- باللحیص از تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۳۸۷.

۲- المیزان، ج ۱۲، ص ۳۳۹.

۳- نهج البلاغه، قصار الحكم، ۸۹.

اساس این روایات منظور از عهد الله در این آیات، ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام می‌باشد و منظور آیه کسانی است که پس از رحلت پیامبر اکرم صلوات الله علیہ و آله و سلم بیعت شکنی نموده و اغراض و اهداف شخصی خود را بر خواسته‌های الهی ترجیح داده و موجبات بروز آن همه مشکلات در جامعه اسلامی را فراهم نمودند. بی‌شک، اگر دست اندرکاران سقیفه و جنگ‌های جمل، نهروان و...، به این آیه گوش جان می‌سپردند و «ما عند الله» را بر «ما عندهم» ترجیح می‌دادند، این همه حوادث تلخ و خسارات بی‌شمار بر مسلمانان تحمیل نمی‌شد.

۷- رمز جاودانگی حوادث بزرگ صدر اسلام و حماسه‌های افتخارآمیزی چون: حادثه کربلا، چیزی جز خدایی بودن و رنگ خدایی داشتن این حوادث نیست.

کعبه را که هر دمی عزیزی فزوود
آن ز اخلاصات ابراهیم بود

۸- با توجه به اینکه در آیه قبل از این آیه می‌فرماید: «وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللهِ شَنَّاً قَلِيلًا» و در این آیه می‌فرماید: «وَلِنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» می‌توان نتیجه گرفت، پایبندی به تعهدات و پیمان‌ها نیز به ضبر و شکیبایی نیازمند است و البته موجب برخورداری از پاداش‌های برتر الهی نیز می‌شود.

رفتار با پدر و مادر - بایدها و نبایدها

* «وَقَضَى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَلْعَنَّ عَنْدَكَ الْكِبَرُ أَخْدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقْلِ لَهُمَا أَفْيٌ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا وَأَخْفُضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَارَبَّياني صَغِيرًا»^۱ و پروردگارت فرمان داده: جزا اوران پرستید و به پدر و مادر نیکی کنید.

هرگاه یکی از آن دوی اهانه، به سن پیری رسند، کمترین اهانتی به آنها روا مدار و بر آنها فریاد مزن و گفتار لطیف و سنجیده و بزرگوارانه به آنها بگو. وبالهای تواضع خویش را از محبت و لطف، در

برابر آنان فرود آر و بگو پروردگار! همان گونه که آنها مرا در کوچکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده.

خداؤند در این آیه شریفه در کنار امر به عبادت و پرستش خویش - که بزرگترین واجبات است - به رفتار نیکو و احترام به پدر و مادر امر فرموده است. بر جسته ترین و روشن ترین نکته در این آیه، اهمیت فوق العاده احترام و احسان به پدر و مادر است.

نکته‌ها

۱- خداوند در این آیه در مورد اکرام و بزرگداشت مقام والدین دستورات قطعی و مؤکدی^۱ صادر می‌فرماید و به امر نمودن به احسان بسندن نمی‌کند که این امر نیز نشان دهنده اهمیت موضوع می‌باشد.

الف- ولا تقل لَهُمَا أَفْ: اف به کلمه و سخنی گفته می‌شود که موجب ناراحتی کسی شود، بر اساس این آیه فرزند باید از کمترین سخنی که دلیل بر ناراحتی از والدین یا موجب ناراحتی آنها شده و یا نشانه بی‌میلی و تنفر از آنها باشد، دوری کرده و بدینوسیله موجب مکدر شدن خاطر والدین و ناراحتی آنان نشود. از امام رضا علیه السلام روایت شده است که فرمود: امام صادق فرموده است: «لَوْ عَلِمَ اللَّهُ لِفْظَةً أَوْ حَرَقَ فِي تَرِكِ عُوقُقِ الْوَالَدَيْنِ مِنْ أَفٍ لَأَتَنِي بِهِ» اگر حق تعالی لفظی کمتر از کلمه «اف» درباره دوری کردن از بی احترامی به پدر و مادر می‌یافت آنرا جایگزین کلمه «اف» می‌کرد.

ب- ولا تنهره‌ما: به جواب بی ادبانه به سخن والدین گفته می‌شود. فرزند باید در سخن گفتن با والدین و پاسخ‌گویی به سخن آنان نهایت ادب و احترام را رعایت نماید. بر اساس برخی تفاسیر «ولا تنهره‌ما» به معنای منع نکردن پدر و مادر از خواسته‌های خود می‌باشد.^۲ بنابراین، فرزند مکلف به انجام و اطاعت از تمام خواسته‌های والدین می‌باشد و تنها در صورتیکه پدر و مادر او را به نافرمانی

۱- قضی به معنی امر قطعی و همراه با تاکید است.

۲- مجمع‌البيان، ج ۶، ص ۲۴۰.

خداوند دعوت کنند مجبور به اطاعت و فرمانبرداری نیست.

ج- وَقُلْ لَهُمَا قوْلًا كَرِيمًا: منظور این است که هنگام «صدا کردن» آنها علاوه بر اینکه باید با رعایت ادب همراه باشد، باید آنان را به نام صدا کند.

سعید بن مسیب این جمله را این گونه معنی می‌کند که هنگام سخن گفتن با پدر و مادر، باید مانند یک بندۀ گناهکار عاجز که با خواجه خشمناک درشت خوی سخن می‌گوید، عمل کرد.^۱

د- وَاحْفَضْ لَهُمَا جنَاحَ الذَّلْ من الرَّحْمَة: فرزندان باید با پدر و مادر خود از روی تکبر رفتار کنند، بلکه باید با آنان از سر تواضع و ملایمت و مهر رفتار نمایند.

بگستر به درگاهشان با خشوع
همیشه پرو بال لطف و خضوع

ه- وَقُلْ رَبُّ ارْحَمَهُمَا كَمَا رَبِيَانِي صَغِيرًا: وظیفه فرزند، دعای برای پدر و مادر و طلب رحمت و مغفرت الهی برای آنان است و نیز باید از خداوند بخواهد تا آنان را مور در حم و شفقت خود قرار دهد.

بگو این سخن را تو با کسر دگار	بکن روی خود را به پرسوردگار
ز خردی برویم نمودند باز	همانسان که آنها در لطف و ناز
بکن مهربانی برایشان روا	تو در حق آنها ترحم نما

۲- اینکه خداوند پس از امر به بزرگترین واجب و تکلیف الهی، یعنی اطاعت و عبادت تحویش، به احترام به پدر و مادر امر فرموده است نشان دهنده این است که احسان و احترام به پدر و مادر پس از توحید، بزرگترین واجب الهی است. چنانکه اذیت و ترک احسان به آنان نیز از بزرگترین گناهان است.^۲

۳- این آیه احترام و رعایت ادب نسبت به پدر و مادر را در تمام اوقات زندگی

واجب می‌شمارد، ولی در مورد سینین پیری و کهنسالی تأکید و عنایت ویژه‌ای دارد و می‌فرماید: «عندك الکبر احدهما او کلاهما»؛ زیرا پدر و مادر در این سالها بیش از هر زمان

۱- منهج الصادقین، ج ۵، ص ۲۷۳

۲- المیزان، ج ۱۳، ص ۷۹

دیگر به فرزند خود و یاری او نیازمند هستند.^۱

۴- منظور از واخْضُلَهُمَا جَنَاحَ الذِّلِّ... نهایت خصوص و رعایت تواضع در مقابل پدر و مادر است و در این جمله به مبالغه در تواضع و خصوص نسبت به پدر و مادر هم در عمل و رفتار و هم در سخن و گفتار امر شده است.^۲

۵- در حدیثی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که مردی نزد پیامبر آمد و عرض کرد: من جوان با نشاط و ورزیده‌ای هستم و جهاد در راه خدا را بسیار دوست می‌دارم، ولی مادری دارم که از این موضوع ناراحت می‌شود. پیامبر علیه السلام فرمود: «ارجع فَكُنْ مَعَ الِذِّلِّ فَوَالذِّلِّ بَعْثَنِي بِالْحَقِّ لَأُنْسَهَا بِكَ لَيْلَةً حَيْزِرٌ مِنْ جِهَادٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ سَنَةً» برگرد و با مادر خویش باش، قسم به آن که مرا به حق مبعوث کرده است، یک شب مادر را تو مأنوس گردد، از یک سال جهاد در راه خدا بهتر است.^۳

۶- امام کاظم علیه السلام فرمود: شخصی نزد پیامبر اکرم علیه السلام آمد و از حق پدر و فرزند سؤال کرد، فرمود: «لا يُسْجِّيهِ بِاسْمِهِ وَلَا يَمْشِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا يَجِلِّسُ قَبْلَهُ وَلَا يَتَسَبَّبُ لَهُ» باید او را به اسم صدآن زند (بلکه بگویند پدرم) و جلوتر از او راه نرود و قبل از او ننشینند و کاری نکند که مردم به پدرش بگویی کنند (نگویند خدا پدرت را نیامرزد که چنین کرده!)^۴

۷- عن أبي ولاد الحناط قال: سألهُ أبا عبد الله علیه السلام عن قول الله عزوجل وبالوالدين إحساناً ما هذا الإحسان؟ فقال: الإحسانُ أَنْ تَحْسِنَ صُحبَّتَهُمَا وَأَنْ لَا تُكَلِّفَهُمَا أَنْ يَسْأَلَكَ شَيْئاً مِمَّا يَحْتاجُونَ إِلَيْهِ فَإِنْ كَانَا مُسْتَغْنِيَّينِ... وأَمَّا قولُ الله عزوجل إِنَّمَا يَبْلُغُ عَنَّكَ الْكِبَرُ أَحْدَهُمَا أَوْ كِلَّاهُمَا فَلَا تَقْتُلْ لَهُمَا أَفْ وَلَا تَتَهْرِهِمَا قَالَ: إِنْ أَضْجِرَكَ فَلَا تَقْتُلْ لَهُمَا أَفْ وَلَا تَتَهْرِهِمَا إِنْ ضَرَبَكَ قَالَ: وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا قَالَ: إِنْ ضَرَبَكَ فَقُلْ لَهُمَا: غَفَرَ اللَّهُ لَكُمَا فَذِلِّكَ مِنْكَ قَوْلٌ كَرِيمٌ... ابْنِي ولاد حناط مَنْ يَكْوِي: از امام

^۱المیزان، ج ۱۳، ص ۸۰. ^۲المیزان، ج ۱۳، ص ۸۰.

^۳- جامع السعادت، ج ۲، ص ۲۶، به نقل از تفسیر نمونه ج ۱۲، ص ۸۱.

^۴بنور الثقلین، ج ۲، ص ۱۴۹.

صادق ﷺ درباره این سخن خداوند عزوجل «وبالوالدين احسانا» سؤال کردم که معنای احسان در این آیه چیست؟ آن حضرت فرمود: منظور از احسان، خوش رفتاری با آنان و اینکه آنها را در درخواست از خودت، در مورد آنچه نیازدارند، به زحمت نینیازی. هرچند (از نظر مالی) بی نیاز باشند... اما درباره سخن خداوند عزوجل «اما يبلغ عنك الكبير احدهما او كلاهما فلا تقل لهما أفي ولا تنهرهما» حضرت فرمود: اگر تو را دلتنگ کردند پس به آنان اف مگو و بر آنها فرباد مزن و همچ ۱
اهانتی به آنان روا مدار، گرچه تو را کتک بزنند. خداوند فرمود: «وقل لهمما قولًا كريماً» حضرت فرمود: اگر تو را زدند پس به آنان بگو: خداوند شما را بیخشايد، پس این سخن از جانب تو «قول کريم» محسوب می‌شود.

۸- امر خداوند به دعا برای پدر و مادر نشان دهنده استجابت دعا و رد نشدن آن از سوی خداوند است، در غیر اینصورت این «امر» بی معنا و لغو خواهد بود^۲ و از خداوند حکیم لغو صادر نمی‌شود. ■

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۱۵۷، به نقل از تفسیر راهنمای، ج ۱۰، ص ۶۵ و ۶۶.

۲- مجمع البيان، ج ۶، ص ۲۴۱.

الگودهی قرآن به جوانان

□ محمد فاکر مبیدی

جوان معمولاً در سه حوزه فکر و اندیشه، اخلاق و معاشرت اجتماعی، نگرانی‌هایی دارد و خواسته یا ناخواسته به سمت و سویی گرایش پیدا می‌کند و در صورتیکه الگویی مناسب به وی ارایه نشود، به الگوهای نامناسب و نامتناسب روی می‌آورد. از این رو قرآن، در راستای رسالت هدایتی و تربیتی خود، با بیان داستان‌های واقعی به ترسیم الگوهای مناسب پرداخته است، که در این نوشتار تنها به الگوهای جوان و یا در سنین جوانی می‌پردازیم.

الف: حوزه فکر و اندیشه

۱- الگوی مبارزه با عقاید و افکار باطل

الگوی جوان در این برنامه، حضرت ابراهیم علیه السلام است که در سنین جوانی به مبارزه با بت‌پرستی پرداخت. وی ابتدا با سرپرست خود «آزر» گفتگو کرد و تا آنجا

پیش رفت که از او و همفکرانش بیزاری جست.

قرآن کریم می‌فرماید: «ولَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدًا مِّنْ قَبْلٍ وَكُنَّا بِهِ عَالَمِينَ، إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ

ما هنِّدِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَتُّمُّ لَهَا عَاكِفُونَ» ما وسیله رشد ابراهیم را ز قبل به او دادیم؛ واز [شاپیستگی]

او آگاه بودیم. آن هنگام که به پدرش آزر، و قوم او گفت: این مجسمه‌های بی روح چیست که شما همواره آنها را پرستش می‌کنید؟ در پاسخ گفتند: وَجَدْنَا آبائِنَا لَهَا عَابِدِينَ^۱ ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت می‌کردند، ابراهیم واکنش نشان داد و فرمود: لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاءُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ^۲ قطعاً هم شما و هم پدرانتان در گمراهی آشکاری بودید.^۳

[چون تو اند ساخت با آزر، خلیل؟ چون تو اند ساخت با رهزن، دلیل؟]

آری، همان‌طور که راهنما و دلیل راه، با راهزن سازگاری و همراهی ندارد، ابراهیم خلیل هم با آزر بت تراش سازش نمی‌کند.

و در جای دیگر فرمود: وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا لِّهَةً إِنِّي أَرَاكُ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ^۴ به خاطر بیاورید هنگامی که ابراهیم به پدرش آزر گفت: آیا بت هایی را مسعبود خود انتخاب می‌کنی؟ من، تو و قوم تو را در گمراهی آشکاری می‌بینم.^۵

ابراهیم در مرحله نخست، در مقام استفهام انکاری و توبیخی پرسید: «این مجسمه‌ها چیست که به عنوان خدا پذیرفته‌اید و آنان را عبادت می‌کنید؟». در مرحله بعد که آنان به تقلید از پیشینیان خود استدلال کردند، ابراهیم در پاسخ، آنان را به گمراهی متهم نمود.

اعلام بیزاری

سپس در مرحله بعد، ابراهیم از بت پرستان اعلام بیزاری کرد، قرآن کریم می‌فرماید: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أَسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءٌ مِّنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» برای شما سرمشقی خوب در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند، وجود داشت، آن هنگام که به قوم مشترک خود گفتند: «ما از شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید، بیزاریم».^۶

اظهار دشمنی

در مرحله‌ی بعد ابراهیم، دشمنی خود با آنان را ظاهر کرد و گفت: «كَفَرَنَا بِكُمْ وَبَدَا

۱-انبیاء، ۵۳

۲-انعام، ۷۴

۳-ممتختنه، ۴

بَيْنَا وَيَسِّكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ أَبْدًاً^۱ ما نسبت به شما كافريم و ميان ما و شما عداوت و دشمني هميشگى آشكار شده است.^۲

فقط خوديها

ابراهيم نسبت به همه بت پرستان اعلام بizarri و اعلن دشمني نمود؛ يعني نباید با آنان همزیستی مسالمت آمیز داشت. اما چون به آزر وعده استغفار داده بود: «سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي»^۳، برای او استغفار کرد. قرآن می فرماید: «إِلَّا قَوْلُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَا سْتَغْفِرَنَّ لَكَ»^۴ و «ما كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيّاهُ»^۵

[رو «أشداء على الكفار» باش با ولی چون گل، عدو چون خار باش]

۲- الگوي مبارزه و بت شکنی

ابراهيم در ادامه مبارزه خود، به مبارزه با بت پرداخت؛ يعني او علاوه بر اين که با «تبر منطق» به جنگ بت پرستان رفت، با تسر آهنين به جنگ بت ها نيز رفت. او با سوگندی که از پيش ياد کرده و نقشه‌اي که از قبل طرح کرده بود می فرمود: «تَالَّهُ لَا كَيْدَنَ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُؤْلُوا مُدْبِرِينَ» بخدا سوگند در غياب شما نقشه‌اي برای نابودی بت هایتان طرح می کنم،^۶ او همه بت هارا نابود کرد و تنها بت بزرگ را برای تنبه آنها باقی گذاشت: «فَجَعَلَهُمْ جُذَادًا إِلَّا كَبِيرًا لَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعونَ» سرانجام همه آنها، جز بت بزرگشان را، قطعه قطعه کرد. شاید سراغ او بیايند.^۷

جواني به نام ابراهيم

ابراهيم طیلا طرح و نقشه خود را به اجرا درآورد و بت هارا شکست. ولی چون اين کار دور از چشم مردم انجام گرفته بود، کسی نمی دانست که چه کسی چنین کاري را انجام داده است، همه می گفتند: «مَنْ فَعَلَ هَذَا بِالْهَيْنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ» چه کسی با خدايان ما

۱- ممتحنه، ۴.

۲- مریم، ۴۷.

۳- ممتحنه، ۴.

۴- توبه، ۱۱۴.

۵- همان، ۵۸.

۶- آنیاء، ۵۷.

چنین کرده است؟ قطعاً او از ظالمین است. اما چون پیش از آن، ابراهیم، آنان و بت‌هایشان را تهدید کرده بود، آن‌ها شکی نداشتند که کار ابراهیم است. لذا گزارش دادند که: «سَمِعْنَا فَتَّىٰ يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمْ» جوانی را می‌شناسیم به نام ابراهیم که از بت‌ها [به بدی] یاد می‌کرد.

منطق قوی ابراهیم

ابراهیم علیه السلام را به محاکمه کشیدند، اما او با منطق قوی پاسخ می‌داد و برای بیداری آنها بت بزرگ را سالم نگهداشته بود، تا بگوید: «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَأْلُوهُ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ» شاید بت بزرگ چنین کرده باشد، بروید از اسووال کنید، اگر آنها سخن می‌گویند. یعنی، آنان که حرف نمی‌زنند، چگونه می‌توانند به حال شما سودمند باشند؟ و اگر کاری از آنها ساخته است، پس آن بت بزرگ، بت‌های کوچکتر را شکسته است و اگر حرفى نمی‌تواند بزند و کاری از او برنمی‌آید، پس شایسته پرستش نیست. «أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَصْرُكُمْ» سپس با اعلام بیزاری از بت و بت پرست گفت: «أَفُلَّ كُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ» اف بر شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید.

ابراهیم تا بدان جا پیش رفت که آتش نمرودیان را به جان خرید: «قَالُوا حَرّقُوهُ وَانْصُرُوا إِلَهَتَكُمْ» گفتند: او [ابراهیم] را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید.

از آنجاکه خداوند بندگان خود را تنها رهانمی‌کند، به امر خداوند آتش سوزان، برای ابراهیم سرد و سالم شد: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرَدًا وَسَلَاماً عَلَى إِبْرَاهِيمَ». ^۱

[آتش ابراهیم را دندان نمرد] چون گزینده حق بود چونش گزد؟

هر که نمرودی است گومی ترس از آن آتش ابراهیم را تبود زیان

نار ابراهیم را نسرین شود] ماه با احمد اشارت بین شود

۳- الگوی هدفداری

قرآن کریم برای معرفی الگوی هدفداری، شخصیت‌های بزرگی را معرفی می‌نماید. از جمله این شخصیت‌ها حضرت ابراهیم است که آیات مربوط به آن

گذشت و گفته شد که حضرت ابراهیم به هیچ قیمتی حاضر نشد دست از هدف خود بردارد و تهدیدها را به جان خرید: «یا ابراھیم لَئِنْ لَمْ تَتَّبِعْ لَأَرْجُمَنَّکَ وَ اهْجُرْنَی مَلِیاً»^۱ ای ابراهیم اگر دست از کارهایت [خرابکاری‌هایت] برنداری، تورا سنگ باران خواهم کرد [یا سخنان تندی به تو خواهم گفت]. از من دور شو.^۲ تایین که وی مجبور شد از آنان کناره گیری کند و گوشه عزلت برگزیند.

قرآن از زبان ابراهیم می‌فرماید: «وَأَعْتَزِلُكُمْ وَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ...» از شما و بتهايان کناره گیری می‌کنم...^۳ در همین راستا، آن حضرت آتش نمرود را نیز پذیرا شد.

نمونه دیگر:

نمونه دیگر هدفداری، اصحاب کهف هستند: اصحاب کهف جوانانی بودند خداباور، که حاضر نشدند دست از عقیده خود بردارند: «إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ» [اصحاب کهف] جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان داشتند.^۴ و شعارشان این بود که: «رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنَّ دَعَوْنَا مِنْ دُونِهِ إِلَهًا» پروردگار ما، پروردگار آسمان‌ها و زمین است و به جزا خدایی دیگر را نمی‌خوانیم.^۵

اینان، آنچنان در راه عقیده خود استوار بودند که حاضر نشدند با طاغوت زمان همنواشوند، ولذا شهر و دیار، خانه و خانواده و حتی ملک و حکومت را رها کرده و به غاری پناه برندند: «إِذَا أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ قَالَوْا رَبُّنَا آتَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيْئَةً لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا» بیاد آور، هنگامی که جوانان به غار پناه برندند و گفتند: خدا، از سوی خودت به ما رحمت بده و زمینه رشد ما را فراهم فرما.^۶

آنان پس از بیدار شدن از خواب به حساب همان زمان -که دوران خفغان و ستم دیانوس بود - باز به فکر طهارت و باکی بودند و حاضر نبودند غذای نامناسب

^۱-مریم، ۴۶

^۲-مریم، ۴۸

^۳-کهف، ۱۳. البته در برخی از روایات، نامگذاری اصحاب را به قتلی به دلیل ایمانشان دانسته‌اند. ک. بسخار الانوار، ج ۱۴،

^۴-همان، ۱۴.

^۵-مریم، ۴۲۸

^۶-همان، ۱۰.

صرف نمایند، لذا به مأمور خرید گفتند: «فَإِيَّنُظْرٌ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلَيَأْتِكُم بِرِزْقٍ مِّنْهُ...»
بنگر که کدامیک طعامشان پاکیزه‌تر است، و مقداری از آن روزی برای شما بیاورد.^۱

علم و حکمت زاید از لقمه حلال	عشق و رقت آید از لقمه حلال
زاید از لقمه حلال اندر دهان	میل خدمت، عزم رفت آن جهان

ب - حوزه اخلاق

در این حوزه علمی و عملی، قرآن کریم به معرفی چند الگو پرداخته که جوانان باید با شناخت این نمونه‌های اخلاق و اسوه‌های هدایت، مسیر تربیت خود را با آنها منطبق نموده و از رفتار و اعمالشان درس گرفته و به آنان تأسی نمایند:

۱- الگوی از جان گذشتگی

آیه شریفه: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ أَبْتَغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» بعضی از مردم کسانی هستند که جان خود را برای خشنودی خدا، می‌فروشند،^۲ الگوی از جان گذشتگی است که قرآن به ما معرفی می‌کند. این مصدق منحصر به فرد، علی بن ابی طالب علیه السلام است که در نهایت از جان گذشتگی، حاضر شد در زمان خطر، به جای پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم در بستر وی قرار بگیرد.

[سنگ تا فانی نشد کی شد نگین]

دانشمندان اسلامی از مفسران، مورخان و محدثان می‌نویسند، در «ليلة المبيت» یعنی شبی که پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم می‌خواست از مکه بیرون آمده و به مدینه هجرت نماید، علی بن ابی طالب علیه السلام به جای پیامبر خوابید و همه خطرات احتمالی را به جان خرید.^۳

لازم به ذکر است در آن زمان تنها حدود بیست سال از عمر شریف امام علی علیه السلام می‌گذشت.

^۱- همان، ۱۹.

^۲- بقره، ۲۰۷.

^۳- سرک: علامه امینی، الغدیر، ج ۲، ص ۴۸؛ و بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۲۰۲ و ۲۰۷.

۲- الگوی ایثار و از مال گذشتگی

در این زمینه نیز الگوی معرفی شده توسط قرآن، حضرت علی علیه السلام است که در سوره هل آتی در کنار حضرت زهراء علیها السلام به عنوان ابرار معرفی شده است.

«إِنَّ الْأَبْرَارَ... يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا تُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا» و غذای (خود) را با این که به آن علاوه (ونیاز) دارند به مسکین و یتیم و اسیر می دهند و می گویند ما شما را به خاطر خدا اطعم می کنیم و هیچ پاداشی، و سپاسی از شما نمی خواهیم.^۱

همه محدثان، مفسران و مورخان شیعه و بسیاری از دانشمندان اهل سنت معتقدند که این آیات در باره علی علیه السلام و خانواده اش نازل شده است.

اسکافی می نویسد: «ما منکر تفضیل و برتری دیگر صحابه بر علی علیه السلام هستیم». تا آنجا که می نویسد: «اما در اتفاق آنچنان بود که حتی در حال فقر بر مسکین و یتیم و اسیر اطعم نمود».^۲

ظاهرًا علی و زهراء علیها السلام برای بهبود حسین بن علی از بیماری نذر کرده بودند که سه روز روزه بگیرند؛ به هنگام افطار روز اول، غذای خود را به مسکین دادند، روز دوم آن را به یتیم و روز سوم آن را به اسیر بخشیدند و خود گرسنه مانندند.^۳

ای خُنک آن را که این مَرْكَب براند ... [محسنان مردن و احسان‌ها بماند]

نُزدِ يَزْدَانِ دِينِ وَ احْسَانِ نِسْمَرَد ... مُرْدِ مُحَسِّنِ لِيَكِ احْسَانِشِ نِسْمَرَد

مَالِ خُودِ اِيَثَارِ رَاهِ اوْ كَنْدَ ... مَالِ خُودِ اِيَثَارِ رَاهِ اوْ كَنْدَ

درباره از جان گذشتگی و از خود گذشتگی علی علیه السلام به عنوان اسوه و الگو، باید

شرکت آن حضرت در جنگ‌های طاقت فرسای زمان پیامبر ﷺ (نبـرـدـهـایـیـ مـانـدـ)

^۱ مرك: علامه امینی، الغدیر، ج ۳ ص ۱۰۷-۱۱۱.

۹-۵ دهر،

^۲ مرك: بحرانی سید‌هاشم، تفسیر البرهان، ج ۴ ص ۴۱۴.

بدر، احد، احزاب...) را نیز ذکر کرد؛ رشادت‌های عظیمی که به حق جبرئیل امین درباره آن گفت: «لَا فَتَنِ إِلَّا عَلَىٰ»^۱

۳- الگوی کسب علم

الگوی دانشجویی که قرآن معرفی می‌کند، حضرت موسی علیه السلام است که با آن مقام و عظمتش از بندهای از بندگان خدا درخواست آموزش کرد. قرآن کریم می‌فرماید: «قالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَبْعَكَ عَلَىٰ أَنْ تُعْلَمَ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا»^۲ موسی به او [حضر] گفت: آیا از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده و مایه رشد است به من بیاموزی.

[خواب، بیداری است چون با دانش است وای بیداری که با نادان نشست
 چون گرفت پیر، همین تسلیم شو همچو موسی زیر حکم خضررو]
 اگرچه معلم موسی در آغاز - به دلیل ضرورت گنجایش علمی - از پاسخ مثبت به موسی خودداری کرد، اما با اعلام آمادگی موسی «سَجَدْنَىٰ إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا» ان شاء الله مرا شکیبا خواهی یافت، با شرط پیشی نگرفتن موسی از استادش، پذیرفت که به وی آموزش بدهد و در یک همراهی با وی، به او آموخت که برخی از امور دارای تأویل هستند و گفت: «سَأَبْيَثُكَ إِنْ تَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبَرًا».

۴- الگوی مبارزه با خواهش‌های نفسانی

الگوی معرفی شده توسط قرآن در این مورد، حضرت یوسف علیه السلام است که در دوره جوانی در خانه عزیز مصر و در کنار زنی به نام زلیخا زندگی می‌کند. یوسف، در اوج جوانی و فوران کوره آتشین شهوت و زلیخا زنی که از سیماهی زیبا برخوردار است، همه زمینه‌ها برای کام جویی آنان فراهم است. قرآن کریم می‌فرماید: «وَرَأَوْدَتُهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ... وَ لَقَدْ هَمَتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذِلَكَ لِتَصْرِيفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءِ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخَلَّصِينَ» و آن زن که یوسف در خانه او بود، از او تقاضای کام‌جویی کرد، درها را بست و گفت: بیا [به سوی آنچه برای تو

مهیا است]، [یوسف] گفت: پناه می برم به خدا... آن زن قصد او کرد، و او نیز - اگر برها ن پروردگار را نمی دید - قصد وی می نمود: این چنین کردیم، تا بدی و فحشا را، از او دور سازیم، چرا که او از بندگان مخلص [خالص شده] ما بود.^۱

[زآتش شهوت نسوزد اهل دین
باقیان را بسرده تا قصر زمین]

یوسف، زندان رفتن را پذیرفت، اما به خواهش زلیخا که مطابق غریزه جنسی بود، پاسخ نداد. زلیخا گفته بود: «لَئِنْ لَمْ يَغْفُلْ مَا أَمْرَهُ لَيُسْجَنَّ وَلَيَكُونَأُمِّا مِنَ الصَّاغِرِينَ» اگر [یوسف]
آنچه را به او دستور می دهم انجام ندهد، به زندان خواهد افتاد و مسلمًا خوار و ذلیل خواهد شد.
[هرگاه حاکمیت در دست ناا هلان رند باشد صالحان، محاکوم و زندانی
می شوند اگر چه همچون یوسف صدیق، پیامبری عفیف و معصوم باشند.]

چون که حُكْمَ اندرکف زندان بود^۲ [لا جرم صدیق در زندان بود!]

و یوسف در واکنش به تهدید به زندان گفت: «رَبِّ السِّجْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَى إِلَيْهِ»
پروردگارا، زندان نزد من محبوتر است از آنچه که اینها مرا به سوی آن می خوانند.^۳ جالب توجه
این که حضرت یوسف رهایی از گرفتاری شهوت را، لطف الهی می داند و می گوید:
«وَإِلَّا تَصِرِّفَ عَنِّي أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ» و اگر نیرنگ آنها را از من باز نگردانی، به سوی
آنان متمایل خواهم شد و از جامحلان خواهم بود.^۴

الگو دهی در آیات مربوط به حضرت یوسف ﷺ

در این آیات نکاتی وجود دارد که به جوان پر شور ما می آموزاند، که هر چند
کوره‌ای مشتعل از آتش سوزان شهوت باشد، می تواند با تأسی به یوسف ﷺ، خود را
از دام شهوت برهاند.

نکته قابل توجه این که برای حضرت یوسف همه چیز فراهم بود. این مسئله کار
یوسف را دشوارتر می کند، زیرا ممکن است برای جوان ما زمینه فراهم نباشد و یا اگر

۱- یوسف، ۲۴-۲۳، همان، ۳۲.

۲- همان، ۳۳، ۳.

فراهم است قضیه شکل دیگری به خود بگیرد. اما یوسف می‌باشد تلاش مضاعف نماید تا به فرموده قرآن «سوء و فحشا»، را از خود دور کند.

[یوسف رنج این زندان را همچون گنج می‌بیند زیرا رحمت الهی در آن مخفی است. همچنان که مغز میوه درون پوست خشن قرار دارد

رنج گنج آمد که رحمت‌ها در اوست مغز تازه شد چو بخراشید پوست]

۵- الگوی طهارت و پاکی

در این زمینه، قرآن کریم الگویی را معرفی می‌کند که علاوه بر آن که الگوی همه بشریت است، الگوی ویژه بانوان نیز می‌باشد. این الگو حضرت مریم عليها السلام می‌باشد که خداوند او را آیت و نشانه اعجاز و قدرت خود معرفی کرده و می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا إِبْرَهِيمَ وَأُمَّهَ آيَةً»،^۱ و نیز ضرب المثل نیکان جامعه بشری قرار داده و می‌فرماید: «ضَرَبَ اللَّهُ مثَلًا لِّلَّذِينَ آمَنُوا... وَ مَرِيمَ ابْنَتَ عِمَرَانَ...».^۲

محیط خانواده

حضرت مریم از ابتدا و حتی قبل از ولادت مورد توجه خانواده عمران بود و پیش از تولد او را از قید ولایت خود رها کرده و تحت ولایت الله و عبودیت او در آورده بودند: «إِذْ قَالَتِ امْرَأٌ عِمَرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا» هنگامی که همسر عمران گفت: خداوند! آنچه در رحم دارم برای تو نذر کردم که آزاد برای تو باشد، از من پذیر.

در این زمان، مادر مریم نمی‌دانست که فرزند او دختر است و طبق وعده‌ای که به خانواده عمران داده شده بود، فکر می‌کرد، مولود او پسر است، لذا هنگام وضع حمل گفت: «إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنثِي وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتُ وَ لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنثِي» خداوند! من او را دختر آوردم، خداوند خود آگاهتر است. و پسر همانند دختر نیست، [کارهایی از پسر برمی‌آید که از دختر ساخته نیست]. البته نذر مادر مریم مطلق و بدون قید بود، یعنی آنچه در رحم دارم، لذا بدون هیچ واکنش منفی‌بی گفت: «وَ إِنِّي سَمِّيَتُهَا مَرِيمَ وَ إِنِّي أَعِيدُهَا بِكَ وَ ذُرْيَتَهَا

«مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» من او را مریم نام گذاردم و او و فرزندانش را از شر شیطان در پناه تو قرار می دهم.^۱

پذیرش الهی و عنایات ویژه

خداؤند، نذر مادر مریم را پذیرفت و مریم را به خوبی قبول کرد و گفت: «فَتَبَلَّهَا رَبُّهَا بِقَبْوِلِ حَسَنٍ وَأَنْتَهَا بَاتَّاً حَسَنًا وَكَفَّلَهَا رَجُلًا» خداوند او [مریم] را به طرز نیکویی پذیرفت و به طرز شایسته ای [نهاد وجود] او را رویانید و کفالت او را به ذکریا سپرد.^۲

تفسران می گویند: قبول حسن یعنی پذیرش توأم با رضایت و رویش حسن یعنی پاکی و طهارت.^۳ در حقیقت این دو تعبیر پذیرش و رویش حسن، بیانگر همان ارزش «اصطفایی» و «تطهیر» است که در قرآن فرمود: «إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرِيمَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَافِكَ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» فرشتگان گفتند: ای مریم! خدا تورا برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان جهان برتری داده است.^۴

کفالت ذکریا

عده ای داوطلب سربستی مریم بودند و با یکدیگر منازعه می کردند، تا این که به قرعه کشی تن دادند و قرعه به نام ذکریا افتاد: «إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرِيمَ»^۵ و در جای دیگر فرمود: «وَكَفَّلَهَا رَجُلًا».

عنایات ویژه خداوند به مریم در اصطفا و طهارت و قبول و انبات، خلاصه نمی شود، بلکه نشانه های دیگری نیز از لطف الهی نسبت به مریم، وجود دارد، از جمله:

غذای مخصوص

«كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا رَجُلًا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرِيمَ أَنِّي لَكِ هَذَا قَاتَلْتُ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» هرگاه ذکریا وارد محراب او می شد، غذایی مخصوص در

۱-آل عمران ج ۳ ص ۱۷۳.

۲-آل عمران، ۴۴.

۳-آل عمران، ۳۵.

۴-آل عمران، ۴۲.

۵-همان، ۲۷.

آنجا می دید، از او پرسیده ای مریم! این را از کجا آورده ای؟ گفت: این از سوی خداست، خداوند به هر کس بخواهد بی حساب روزی می دهد.

[روزی بی رنج می دانی که چیست؟] قوت ارواحست و ارزاق نبیست [جالب است بدانیم زکریا، با دیدن این حالت ها آرزوی فرزند کرد و گفت: «هُنَالِكَ دَعَا رَجُلًا رَّبَّهُ قَالَ رَبِّيْهِ لِهِ لَدُنْكَ ذُرْيَةً طَيِّبَةً» در آنجا بود که زکریا [با مشاهده آن همه شایستگی] پروردگار خویش را خواند و عرض کرد: خدا! ای من [بنی] از طرف خود فرزند پاکیزه عطا کن.^۱

دستورات مخصوص

خداؤند به وسیله فرشتگان به مریم خطاب کرد: «يَا مَرِيمُ اقْتُنْي لِرَبِّكِ وَ اسْجُدْي وَ ارْكَعْي مَعَ الرَّأْكِعِينَ» ای مریم! برای پروردگار خود خضوع کن، و سجده به جای آر و با رکوع کنندگان رکوع کن.

به نظر می رسد، این دستورات، شکرانه عنایاتی است که خداوند به مریم عطا فرموده است.

بشارت خدایی

در ادامه فرشتگان به مریم گفتند: «يَا مَرِيمُ إِنَّ اللَّهَ يُشَرِّكُ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ أَسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرِيمَ...» ای مریم! خداوند ترا به کلمه ای وجودی با عظمت - از طرف خویش بشارت می دهد که نامش مسیح، عیسی بن مریم است.^۲

و عده الهی به مریم، پیامبری از انبیاء بزرگ خدا و دارای معجزات بزرگ است.^۳

شایستگی القاء روح و کلمه الله

عیسی، پیامبر بزرگ خدا، روح الله و کلمه الله است که مقرر شد، به عنوان یک موجود و انسان، ذر میان دیگر انسان ها قرار گیرد، ظرف استقرار این روح بزرگ الهی،

۲-آل عمران، ۴۳ و ۴۵.

۱-آل عمران، ۳۷ و ۳۸.

۳-آل عمران، ۴۵ و ۶۰.

مریم عليها السلام است که فرمود: «إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرِيمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ كَلِمَتُهُ أَلقَاهَا إِلَيْهِ مَرِيمَ وَ رُوحُ مِنْهُ» مسیح فرزند مریم، فقط فرستاده خدا، وكلمه [مخلوق] اوست که اورا به مریم القا نمود و روحی از طرف او بود.^۱

پناه جویی به خدا و تسليم خداشدن

فرشته الهی برای القای کلمه الله به صورت انسانی نزد مریم ظاهر می شود: «فَأَرْسَلَنَا إِلَيْهَا رُوْحٌ وَخَنَافِضَ مَثَلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا» ما روح خود را به سوی او فرستادیم واود رشکل انسانی بی عیب و نقص بر مریم ظاهر شد.^۲

[دید مریم صورتی بس جان فراز] [جان فرازی دلربایی در خلا]

مریم با دیدن او در کنار خود، احساس دیگری پیدا کرد و به تصور این که ممکن است شری به وی برساند به خدا پناه برد و گفت: «إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا» من از تو به خدای رحمان پناه می برم اگر پرهیزکاری. فرشته گفت: «إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكَ لِأَهْبَطَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا» من فرستاده پروردگار تو هستم تا پسری پاکیزه به تو بخشم.

[از رزه براعضای مریم او فساد] [کاو بر هنر بود و ترسید از فساد]

[گشت بی خود مریم و در بی خودی] [گشت بی جهم در پناه ایزدی]

به هر حال، مریم تسليم امر خدا شد. هر چند به خاطر پیامدهای چنین رخدادی ناراحت بود و آرزوی مرگ می کرد، و می گفت: «يَا لَيَتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ تَسِيًّا مَنْسِيًّا» ای کاش پیش از این مرده بودم و به کلی فراموش می شدم. در این هنگام ندارسید که غمگین مباش: «فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَا تَحْزَنِي» از پایین پایش به اوندا دادند که غمگین مباش.^۳

۶-الگوی شرم و حیا

الگویی که در قرآن کریم در مورد حیا معرفی شده است، صفورا دختر شعیب است که در جریان برخورد موسی عليه السلام با وی (پیش از ازدواج) به آن اشاره شده است.

قرآن کریم می فرماید: «فَجَاءَتُهُ إِحْدًا هُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاٰ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ...» یکی از آن دو دختر به سراغ او آمد درحالی که با نهایت حیاگام بر می داشت، گفت: پدرم از تو دعوت می کند تا....^۱

تفصیل این جریان در بخش بعدی خواهد آمد.

ج- حوزه معاشرت اجتماعی

۱- الگوی رفتار و معاشرت

این که پسران و دختران در جامعه اسلامی، چگونه با یکدیگر معاشرت و نشست و برخواست داشته باشند و تا کجا می توانند در تماس‌ها، نگاه‌ها، گفت و شنوذها و... پیش بروند، بررسی مفصلی می طلبد که این مختصر گنجایش آن را ندارد؛ ولی به اجمال باید گفت: که آزادی و اجتماعی بودن انسان از یک سو، پیامدها و عواقب ناگوار معاشرت آزاد از سوی دیگر موجب شده است که گروهی، نظریه آزادی ارتباط یا ارتباط افسار گسیخته را ارایه کنند.

عده‌ای دیگر نیز، دیدگاه پرهیز از هرگونه ارتباط را مطرح کرده تا بدان جا پیش رفته‌ند که زن و مرد و دختر و پسر حق ندارند، حتی در شعاع دید و صدای یکدیگر قرار گیرند.

اگر چه هر دو این دیدگاه‌ها افراطی می باشد، اما بعد نیست که با اندکی تعديل، به سمت دیدگاه دوم گرایش پیدا کنیم، زیرا با توجه به متون قرآن و روایات می توان نتیجه گرفت که اصل اول در معاشرت دختر و پسر ممنوعیت نگاه، لمس، تماس، مکالمه و... است، مگر برای کسانی که به عنوان محارم مطرح می باشند.

به هر صورت، در قرآن در مورد معاشرت و برخورد پسر و دختر به یک الگوی ملموس اشاره شده است؛ جریان موسی و دختران شعیب که درباره آن می فرماید: «و

لَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدِينَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ هنگامی که [موسى] به چاه آب مَدِین رسید، گروهی از مردم را در آنجا دید که چهار پایان خود را سیراب می‌کنند.^۱

موسی جوانی است که از مصر به مدین آمده است و در کنار چاه مدین مردمی را می‌بیند که مشغول سیراب کردن چهارپایان خود هستند، کمی آن طرفت رو زن را می‌بیند که مراقب گوسفندان خویشند و به چاه نزدیک نمی‌شوند «وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتِينَ»، موسی از آن‌ها درباره علت آب ندادن گوسفندان پرسید و گفت: «مَا حَطَبُكُمَا» چه می‌کنید؟ آن‌ها پاسخ دادند: «لَا تَسْقِي حَتَّىٰ يُصْدِرَ الرِّعَاءُ» ما آن‌ها را آب نمی‌دهیم تا چوپانان همگی از آبگاه خارج اشوند. در اینجا موسی به همیاری آن دو شتافت و به آنان کمک کرد، «فَسَقَى لَهُمَا» موسی به گوسفندان آن‌ها آب داد. اما در کنار آنها نماند و به گوشه‌ای رفت «ثُمَّ تَوَلَّ إِلَى الظَّلْلِ» سپس به سایه روکرد و گفت: «رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» خدا یا هر چیز نیکی برای من بفرستی به آن نیازمندم. این در حالی بود که دختران راه خود را گرفته و به خانه رفتند.

[ازور را بگذار و زاری را بگیر]

دست اشکسته برآور در دعا

چیزی نگذشت که یکی از دختران شعیب با شرم وحیا به سراغ موسی آمد. «فَجَاءَتُهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ» و پیام پدر را به وی رساند و گفت: «إِنَّ أُبُّي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْزَ ما سَقَيْتَ لَنَا» پدرم از تو دعوت می‌کند تا مزد سیراب کردن گوسفندان ما را به تو بپردازد.

موسی، درحالی که دختر شعیب پشت سر او راه می‌رفت، حرکت کرد تا به خانه شعیب رسید، موسی داستان گرفتاری خود در مصر را با شعیب در میان گذاشت و شعیب گفت: «لَا تَحْفَنْجُوْتْ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» نترس از قوم ستمگر نجات یافته. در این میان یکی از دختران پیشنهاد کرد، موسی را استخدام کنند «قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا ابْنَتِ اسْتَأْجِرْهُ» برای آن که آن دختر، موسی را مردی قوی و امین یافته بود «إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرَتِ الْقَوِيُّ

الأَمِينُ» بهترین کسی که می‌توانی استخدام کنی، آن است که قوی و امین باشد. در نهایت شعیب پیشنهاد کرد، یکی از دختران خود را به ازدواج موسی در آورد «قالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ يَكُونَ
إِحْدَى ابْنَتِي هَاتَيْنِ». ^۱

۲- الگوی تسلیم و رضا

اسماعیل، پسر ابراهیم علیه السلام - که خداوند سبحان در سن پیری و با التماس و تصرع به وی عنایت فرمود - الگویی است برای جوانانی که در مقام عبودیت خداگام بر می‌دارند.

همچو اسماعیل پیشش سرینه شاد و خندان پیش تیغش جان بد

حلق پیش آورد اسماعیل وار کارد بر حلقوش نیارد کرد کار

ابراهیم تاسن پیری فرزندی نداشت و از خدا تقاضای فرزند کرد و گفت: «رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ» پروردگار! به من از صالحان [فرزنده صالح] بیخش. خدا نیز دعای ابراهیم را استجابت فرمود و بشارت فرزندی به وی داد «فَبَشَّرَنَاهُ بِسَعْلَامٍ حَلِيمٍ» ^۲ در پی این بشارت، ابراهیم شکر و حمد خدا را بجای آورد و گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبِيرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّيْ لَسْمِيعُ الدُّعَاءِ» سپاس خدای را که در سن پیری اسماعیل و اسحاق را به من بخشید، بی شک خدا و پروردگار من نسبت به دعای من شناواست. ^۳

به هر حال، وقتی اسماعیل رشد کرد و بزرگ شد، ماموریتی متوجه ابراهیم شد که بسیار مشکل بود و آن قربانی کردن فرزند در راه خدا بود، قرآن می‌فرماید: «فَلَمَّا بَلَغَ مَعْهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرِي فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ» هنگامی که اسماعیل به سنی رسید که می‌توانست کار بکند، ابراهیم به وی گفت: ای فرزندم در خواب دیدم که تو را ذبح می‌کنم. (لازم به ذکر است، خواب انبیاء با بیداری شان برای مکلف شدن تفاوتی ندارد و آنچه در خواب می‌بینند باید انجام دهند).

۱- صفات، ۱۰۱-۲

۲- ۲۷-۲۳، انصاص

۳- ابراهیم، ۳۹

اینجا بود که ابراهیم علیه السلام سائله را با خود اسماعیل در میان گذاشت و نظر او را جویا شد و گفت: «فَإِنْظُرْ مَاذَا تَرَى» نظر تو چیست؟ اسماعیل پاسخ داد: «يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمِرْ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ» ای پدر! هر آنچه بر آن ماموری انجام بده، به خواست خدا مرا شکیبا خواهی یافت.

هر دو تسليم حکم خدا و آماده اجرای آن شدند، «فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبَّينِ» چون هر دو تسليم شدند، و صورت اسماعیل را روی خاک نهاد.

(تله: تل یعنی مکان مرتفع، و له یعنی او را روی تل انداخت^۱ پس تله للجبین به معنای این است که او را آماده ذبح شدن کرد).

اسماعیل آماده ذبح شدن و ابراهیم آماده ذبح کردن شدند که خداوند ندا داد «قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجَزِي الْمُحِسِّنِينَ» ابراهیم! مفاد خواب خود را تصدیق کردی و تصمیم بر انجام ماموریت گرفتی، کافی است.

بندگی را چون تو دادی زندگی	[حضرت آزادگان شد بندگی
کافر از ایمان او حسرت خورد]	مؤمن آن باشد که اندر جزر و مد

این یک امتحان الهی بود: «إِنَّ هَذَا لَهُو الْبَلَاءُ الْمُبِينُ» این برنامه یک آزمایش بود و تو خوب از آزمایش بیرون آمده‌ای، ما از ذبح اسماعیل گذشتیم و او را جایگزین کردیم، «وَفَدَيْنَا بِذِبْحٍ عَظِيمٍ».^۲

۳- الگوی همکاری (جوان شاگرد بنا و نظافتچی)

قرآن کریم با نگاهی دیگر نیز به اسماعیل علیه السلام به عنوان یک جوان اشاره کرده است، و آن شاگردی و همکاری با ابراهیم علیه السلام است.

در جایی می فرماید: «وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ» هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه خدا را بالا آوردند.

در این برنامه، اسماعیل جوان شاگرد ابراهیم است و به کمک پدر خانه خدارا

می سازد و در دعای پدر نیز شریک است که می گویند: «رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا أَنْكَ أَنْتَ السَّمِيعُ
الْعَلِيمُ، رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرَيْتَنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرْنَا مَنْاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا... رَبَّنَا وَ
ابَّثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ» خدا یا از ما پذیر که تو شنو و دانایی، پروردگار! ما را تسليم فرمان خود
قرار بده و از دودمان ما امتی که تسليم فرمان تو باشند، پدید آور و طرز عبادتمان را به ما نشان بده و
توبه ما را پذیر... پروردگار! در میان آنها، پیامبری از خودشان برانگیز.^۱

و نیز در برنامه دیگری می فرماید: «وَعَهَدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهَّرَا بَيْتَيَ
اللَّطَّافِيَنَ وَالْعَاكِفِيَنَ وَالرُّكْعَ السُّجُودِ» ما به ابراهیم و اسماعیل امر کردیم که خانه مرا برای طوف
کنندگان و مجاوران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان پاک کنند.^۲

در این برنامه اسماعیل به کمک ابراهیم، نظافتچی و جاروکش خانه خداست.
چیزی که شاید بزرگان جامعه از آن سرباز می زنند و آن را در شأن خود نمی دانند.

[کعبه را که هر دمی عزی فزو آن زاخلاصات ابراهیم بود]

۴- الگوی عفو و گذشت

در داستان حضرت یوسف، در قرآن می خوانیم که برادران وی به او بدی کردند،
نسبت به وی حسادت و رزیده و گفتند: «يُوْسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَى أَبِيهِنَا مِنْنَا» یوسف و برادرش
[بنیامین]، نزد پدر از ما محبوب ترند. سپس با طرح نقشه‌ای، او را از یعقوب جدا کرده و به
بهانه گردش و تفریح به صحراء بردند و می خواستند او را بکشند و یا در جایی دور از
دسترس رها کنند، «اقْتُلُو يوْسُفَ أَوْ اطْرُحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهًا أَبِيكُمْ» یوسف را بکشید، یا او
را در سرزمینی دور دست بیفکنید، تا توجه پدر، فقط به شما باشد. بالاخره تصمیم گرفتند که او
را در چاه بیاندازند، «الْقَوْهُ فِي غَيَّابَتِ الْجَبْ» اور ادرنهانگاه چاه بیفکنید. و بعد نیز با دروغ و
نیرنگ که او طعمه گرگ شده است «فَأَكَلَهُ الذِئْبُ»، نزد پدرشان برگشتند.

[یوسفان از مکر اخوان در چه‌اند کز حسد یوسف به گرگان می دهند]

از حسد بر یوسف مصری چه رفت این حسد اندر کمین، گرگی است زفت^۱
این که آنها گفتند: طعمه گرگ شده شاید به این دلیل بود که می خواستند، امید پدر
را به یأس تبدیل کنند، یوسف در چاه قرار گرفت و کاروانیان سرسیلندند و به امید
کشیدن آب، دلو و طناب را در چاه رها کردند.

ولی به جای آب، یوسف را بیرون کشیدند، سپس او را به قیمتی ناچیز «شَرْوَهِ بِشَمِّينَ
بَخْسِ دَرَاهِمَ مَعَدُودَةٍ» فروختند. و بدین ترتیب یوسف محظوظ پدر، از یعقوب جداشد
و در خانه عزیز مصر جای گرفت و در ادامه با تهمت خیانت به همسر عزیز زندانی
شد.^۲

یوسف چه کرد؟

برادران با یوسف این گونه عمل کردند، اما یوسف مراحل سخت را یکی پس از
دیگری پشت سر نهاد، تا بدان جا که به پادشاهی مصر رسید. برادران یوسف برای تهیه
آذوقه از کنعان به مصر آمدند، اما یوسف نه تنها انتقام نگرفت، بلکه نهایت احترام و اکرام
را به آنها نمود و حتی کالای مجانی به آنها داد و سرانجام به آنها گفت: «لَا تَشِيبَ عَلَيْكُمْ
الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ» امروز هیچ ملامت و توییخی بر شما نیست، خدا شما را می بخشد.^۳

الگوی منحرفان (پسر نوح)

قرآن علاوه بر آن که الگوهای مثبت را معرفی کرده است، الگوی منفی را نیز
شناسایی نموده است. یکی از آنها پسر نوح - کنعان - است که قرآن از وی به «بنی»
(پسرک من) تعبیر می کند.

حضرت نوح، سالیان دراز قوم خود را به سوی حق و عبودیت خدا فرا می خواند
ولی عده‌ای اندک به او گرویدند و بسیاری از جمله یسرش به دعوت وی پاسخ نمی
دادند. نوح مامور ساختن کشتی و سوار کردن مؤمنان بر آن شد تا از بالای غرق شدن

.۱- یوسف، ۳۵-۸

.۲- فربه.

.۳- همان، ۹۱.

نجات یابند، نوح کشته را ساخت و مؤمنان بر آن سوار شدند و بر آب حرکت می کرد و موج چون کوه پدیدار می شد: «هَيْ تَجْرِي بِهِمْ فِي سَوْجِ الْجِبَالِ». نوح پرسش را فراخواند و از او دعوت کرد که با اوی سوار کشته شود و گفت: «یا بُئَيْ ارَكَبْ مَعْنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ» پس من! با ما سوار شو، و در صفت کافران مباش. با ما سوار شو کنایه از ایمان آوردن او است؛ زیرا اگر ایمان می آورد قطعاً بر کشته سوار می شد، و از غرق شدن نجات می یافت. پسر نوح به پدر پاسخ داد: «سَأَوِي إِلَى جَبَلٍ يَعِصْمَنِي مِنَ الْمَاءِ» به کوه پناه می برم و از غرق شدن رهایی می یابم.

[گوش کنعان کی پذیرد این کلام که بر او مُهر خدای است و ختم]

نوح به پرسش تأکید کرد که کوه نیز کارساز نخواهد بود، «لَا عَاصِمَ الْيَوْمِ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ» امروز نگهدارنده ای از غرق شدن - که حکم خدا است - وجود ندارد. در این حال میان پدر و فرزند موجی ایجاد شد و پسر در کام مرگ فرو رفت: «وَحَالَ بَيْتَهُمَا السَّوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغَرَّقِينَ».

نوح به خدا عرض کرد: «خدا! این این اهلی و این وعدک الحَقُّ» پس من از اهل من است و وعده تو حق است. اشاره به این که تو وعده دادی اهل من به سلامت باشند. خداوند در پاسخ فرمود: «یا نوح إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» ای نوح این پسر از اهل تو نیست او عنصر نامطلوب و عمل غیر صالحی است [او فرد شایسته ای نیست].^۱

[هر «ولی» را نوح و کشتیبان شناس صحبت این خلق را طوفان شناس]

[آشنا هیچ است اندر بحر نوح نیست اینجا چاره جز کشته نوح]

علی ﷺ در آیینه قرآن

■ سعید عطاریان

مقدمه

توصیف‌های انسان‌های عادی از شخصیت علی ﷺ مانند توصیف شعاعی از نور خورشید به جای توصیف حقیقت خورشید است. و سلوک در این راه در حد برداشتن چند قدم در پای این رشته کوه عظیم و نگاهی به قله‌های رفیع آن است رفعی بی‌انتها و فوق حد ادراک عادی انسانی.

قدرت و صلابت و هیبت توحید پروردگار عالم که در وجود او متمرکز شده بود، طوفانی در عالم ایجاد کرد و امواج ناشی از آن طوفان، آلودگی‌های فضای زندگی انسان‌ها و باتلاق‌های متعفن شرک را از بین برد و آنها را به بوستان‌هایی از گل‌های بهشتی تبدیل کرد.^۱

شناخت و پی بردن به زوایای وجودی این شخصیت برای انسان‌های عادی کاری ناممکن است چرا که او مانند قرآن است و قرآن در کلام آن بزرگوار به «بَحْرٌ لَا يُدْرِكُ قَعْدَه» قرآن دریابی است که کسی را به ژرفایش دسترسی نیست، توصیف گردید.

پس برای دستیابی به این مهم، دستان نیازمندان را به آستان باعظمت قرآن دراز کرده و در این ماه شریف در محضر قرآن به شناخت علی ﷺ می‌پردازیم.

آیاتی که در این گفتار مورد اشاره و بحث قرار گرفته‌اند تنها بخش اندکی از صدھا آیاتی است که به شهادت ابن عباس و دیگران در حق و شأن علی نازل شده است.^۱ بخش نخست این گفتار در ره توشه رمضان سال گذشته درج گردید و با استقبال مبلغان گرامی واقع شد و از آنجاکه در همان ره توشه وعده تکمیل این گفتار داده شده بود، اقدام به درج قسمت دوم این نوشتار قرآنی نمودیم.

۶- آیات برائت

«بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ.....»^۲ (این، اعلام) بیزاری از سوی خدا و پیامبر او، به کسانی از مشرکان که با آنها عهد بسته‌اید!^۳ مورخان و مفسران و محدثان بسیاری از عامه و تمامی خاصه تصریح نموده‌اند که پیامبر ﷺ، ابتدا وظیفه ابلاغ آیات ابتدایی سوره برائت را به ابوبکر داد، ولی بعداً علی ؓ را به دنبال او فرستاد تا آیات را از او گرفته و خودش به مکه رفته و آنها را ابلاغ کند. در این باره به نقل احمد بن حنبل در مسنند (از کتب معروف حدیثی اهل سنت) اکتفا می‌شود

شأن نزول

احمد بن حنبل در مسنند می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ سوره برائت را با ابو بکر به سوی اهل مکه فرستاد تا اعلام کند که بعد از آن سال، هیچ مشرکی حق حج خانه خدارا ندارد و هیچ کس نباید به صورت عریان و برهنه خانه را طواف کند. سپس پیامبر ﷺ به علی ؓ فرمود: خود را به ابوبکر (در وسط راه مکه و مدینه) برسان، ابو بکر را به سوی من بازگردن و خود سوره برائت را ابلاغ کن! علی ؓ چنین کرد. در آخر

۱- مختصر تاریخ دمشق، ج ۹۸، ص ۱۱.

۲- توبه، آ به بعد.

خداوند و پیغمبرش بعد از این
که هرگاه بستند پیمان و عهد

برائت بجستند از مشرکین
شکستند میثاق چندین و چند
ترجمه منظوم قرآن، امید مجد

حدیث هنگامی که ابوبکر سؤال می‌کند: آیا چیزی بر ضد من نازل شده که من نباید سوره را ابلاغ کنم؟ پیامبر می‌فرماید: «أُمِرْتُ أَن لَا يُبَلِّغَ إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِّنِي» من مأمور شده‌ام که این سوره را مگر من یا مردی که از من است ابلاغ نکند.^۱

ترمذی در سنن معروف خود (که از منابع اصلی حدیث اهل سنت محسوب می‌شود) همین حدیث را به تعبیر دیگری از «انس بن مالک» نقل می‌کند که پیامبر ﷺ سوره برائت را با ابوبکر فرستاد، سپس او را فراخواند و فرمود: «لَا يَنْبَغِي إِلَّا حِلَّ هَذَا إِلَّا رَجُلٌ مِّنْ أَهْلِي قَدْعَاعَلَيْتَ أَفْعَطَاهُ إِيمَانًا» سزاوار نیست برای احدي که این سوره را ابلاغ کند. مگر مردی از خاندانم! سپس علی را فراخواند و سوره را به او داد.^۲

۷- آیه سقاية الحاج

«أَجْعَلْتُ سَقَايَةَ الْحَاجِ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنَ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللهِ لَا يَسْتَوْنَ عِنْدَ اللهِ وَاللهِ لَا يَنْهَا الْقَوْمُ الظَّالِمِينَ» آیا سیراب کردن حجاج و آباد ساختن مسجد الحرام را همانند (عمل) کسی قراردادید که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه او جهاد کرده است؟! (این دو) نزد خدا مساوی نیستند و خداوند گروه ظالمان را هدایت نمی‌کند!^۳

حاکم حسکانی یکی از کسانی است که شأن نزول این آیه را درباره علی علیه السلام داند. او خود در شواهد التنزیل در ذیل این آیه بیش از ده روایت از طرق مختلف آورده است که این مطلب را بخوبی اثبات می‌نماید.

۱-مسند احمد، ج ۱، ص ۲۷۵.

۲-سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۷۵.

۳-توبه، ۱۹.

۴-

<p>دهد تشنہ را آب ایام حج نماید به سعی و به جهد تمام بیاورد ایمان به یزدان نکو بسجنگید در راه یکتا خدا نشاشیکان به عز و شکوه</p>	<p>شما آنکه سقاست هنگام حج و با آنکه، تعمیر مسجد حرام بخوانید آیا چو آنکس که او بکردست در راه ایزد غرا به پیش خداوند این دو گروه</p>
--	--

ترجمه منظوم قرآن، امید مجدد

شأن نزول

حاکم در یکی از روایات از انس بن مالک نقل می‌کند که عباس بن عبدالمطلب و شیبہ - کلید دار خانه خدا - بریکدیگر تفاخر می‌کردند که علی علیہ السلام فرارسید؛ عباس عرض کرد: فرزند برادر! توقف کن سخنی با تو دارم! علی علیہ السلام ایستاد. عباس گفت: شیبہ بر من افتخار می‌کند و گمان می‌کند از من شریفتر و برتر است! علی علیہ السلام فرمود: ای عمو، تو در جواب او چه گفتی؟ عرض کرد گفتم: من عمومی رسول خدایم و وصی پدر او و سیراب کننده حاجیان می‌باشم. من از تو شریفترم! علی علیہ السلام به شیبہ گفت: تو در برابر او چه گفتی؟ عرض کرد: من گفتم از تو شریفترم، من امین خدا نسبت به خانه او هستم و کلید دار او می‌باشم. چرا تو را امین خود نشمرده، آن گونه که مرا امین شمرده است؟! علی علیہ السلام فرمود: افتخار من این است که من نخستین کسی از مردان این امتنم که به پیامبر خدا صلوات الله علیه و آله و سلم ایمان آورده و هجرت و جهاد نموده است! سپس هر سه نفر نزد پیامبر آمده و هر کدام سخن خود را گفت: پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم چیزی نفرمود. بعد از چند روز وحی درباره آنها نازل شد. پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم به سراغ هر سه فرستاد، خدمتش آمدند و آیه «أَجَعَلْتُ سِقَايَةَ الْحَاجِ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ» و ما بعد آن را بر آنها تلاوت فرمود.^۱ همین مضمون با اختلاف اندکی در روایات دیگری آمده است.

۸- آیه و صالح المؤمنین

«وَإِن تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجَبَرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ»^۲
 [اگر شما (همسران پیامبر) از کار خود توبه کنید (به نفع شماست زیرا) دلها یتان از حق منصرف گشته] و اگر بر ضد او دست به دست هم دهید (کاری از پیش نخواهید برد، زیرا) خداوند یاور اوست و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح و فرشتگان، بعد از آنان، پشتیبان اویند.^۳

.۲- تحریر، ۴.

۱- شواهدالتزیل، ج ۱، ص ۲۴۹.

۳

خدنا هست با او چو یاری نکو
الله

اگر بساز جسویید آزار او

صالح المؤمنین تمامی افراد با ایمان، شایسته، صالح و درستکار را شامل می‌شود که یار و یاور پیامبر ند؛ ولی مهم اینجاست که در روایات متعدد «صالح المؤمنین» به علی علیله تفسیر شده است. این نشان می‌دهد که او برترین و کاملترین مصدق این آیه است. همچنین با توجه به اینکه در کنار جبرئیل قرار گرفته است، عظمت مقام او و اهمیت این فضیلت بخوبی آشکار می‌شود.

شأن نزول

حاکم حسکانی حنفی در ذیل این آیه، هجده حدیث از طرق مختلف نقل می‌کند که منظور از صالح المؤمنین «علی بن ابی طالب» است؛ از جمله نقلهای او روایت «اسماء بنت عمیس» و ابن عباس و عمار یاسر است. او از بنت عمیس نقل می‌کند که از پیامبر شنیدم که می‌فرمود: «صالح المؤمنین علی بن ابی طالب».
و نیز از ابن عباس نقل می‌کند که رسول خدا درباره علی بن ابی طالب فرمود: «هو صالح المؤمنین».

از عمار یاسر نیز نقل می‌کند که از علی شنیدم که می‌فرمود: پیغمبر اکرم ﷺ مرا فراخواند و فرمود: «الا ابیشْرُكَ: قُلْتُ: بَلِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا زَلَّ مُبِشِّرًا بِالْخَيْرِ. قَالَ قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيكَ قُرْآنًا، قُلْتُ مَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ قُرْنَتَ بِجَبَرِيلَ. ثُمَّ قَرَأَ: «وَجَبَرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ...» فرمود: آیا تو را بشارت بدhem؟ عرض کردم: آری ای رسول خدا! تو همیشه بشارت دهنده به خیر بودی! فرمود: خداوند درباره تو آیدی نازل کرده! عرض کردم کدام آیه؟ فرمود: تو قرین و همردیف جبرئیل شده‌ای. سپس فرمود: جبرئیل و صالح المؤمنین.^۱

۹- آیه حکمت

«يُؤْتَى الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتَى خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَدْكُرُ إِلَّا أُولَوَالْأَلْبَابِ»^۲

<p>دگر یاورش مؤمنی راستکار همه یار اویند هر جا رسد ترجمه منظوم قرآن، امید مجد</p>	<p>لکبود جبرئیلش بگهبان و یار تمام ملائک کنندش مدد</p>
---	--

۱- شواهد التنزيل، ج ۲، ص ۲۵۶.
۲- بقره، ۲۶۹.

(خدا) دانش و حکمت را به هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می‌دهد و به هر کس دانش داده شود، خیر فراوانی داده شده است و جز خردمندان، (این حقایق را درک نمی‌کنند، و) متذکر نمی‌گردند.^۱

شأن نزول:

حاکم حسکانی در شواهد التنزيل از ابن عباس نقل می‌کند که نزد رسول خدا^{صلوات الله عليه و آله و سلم} بودم، درباره علی^{علیه السلام} از او سؤال شد. فرمود: «قُسْمَتِ الْحِكْمَةُ عَشْرَةً أَجْزَاءٍ فَأُعْطِيَ عَلَىٰ تِسْعَةَ أَجْزَاءٍ وَأُعْطِيَ النَّاسُ جُزْءاً وَاحِدًا» فرمود: دانش و حکمت به ده قسمت تقسیم شده، نه قسمت آن به علی داده شده و یک قسمت آن به دیگر مردم.^۲

این تعبیر و تعابیر مشابه به آن که در روایات بسیار است، بخوبی نشان می‌دهد که بعد از پیامبر اسلام^{صلوات الله عليه و آله و سلم} در امت اسلامی کسی در علم و دانش و حکمت به پای علی^{علیه السلام} نمی‌رسد؛ پس چه کسی بجز علی می‌تواند مصادق واقعی آیه مورد بحث باشد؟!

۱۰- آیة و کَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ القَتَالَ

«وَرَدَ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَيْظِهِمْ لَمْ يَنالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا»^۳ و خدا کافران را با دلی پراز خشم بازگرداند، بی‌آنکه نتیجه‌ای از کار خود گرفته باشند و خداوند (در این میدان) مؤمنان را از جنگ بسی نیاز ساخت (و پیروزی را نصیبیشان کرد) و خدا قوی و شکست ناپذیر است.^۴

-۱-

کند دانش و حکمت را عطا
در رحمت و لطف بر او گشاد
جز اندیشمندان به هر انجمان
ترجمه منظوم قرآن، آمید مجد

۲۵- احزاب.

به هر کس بخواهد یگانه خدا
به هر کس که دادار حکمت بداد
کسی نیست یادآور این سخن

۱۰۵- شواهد التنزيل، ص ۲۵.

-۴-

خدا بازگرداند کفار پست
به دریای کیه شده غوطه ور
لهم

خدا بازگرداند کفار پست
به دل آتش خشمیشان شعله ور

بسیاری از محدثین و مفسرین گفته‌اند که «وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ» اشاره به علی علیله و ضربه بسیار مؤثری است که بر پیکر «عمرو بن عبدود» زد و مسلمانان را ز جنگ با کفار بی نیاز نمود.

حاکم خسکانی چندین حدیث به چند طریق نقل کرده است که مانقل او از «حدیفه» - صحابی بزرگ و معروف - راذکرمی کنیم:

شأن نزول

حدیفه حدیث مفصلی درباره پیکار علی علیله با عمرو بن عبدود و کشتن او نقل کرده است. او می‌گوید، پیامبر ﷺ فرمود: «ابشر يا عالي! فلو وزن اليوم عملك بعمل أمّة محمدٍ ﷺ لرجح عملك بعملهم و ذلك أنه لم يبق بيت من بيوت المسلمين إلا وقد دخله عز بقتل عمرو» بشارت باد بر توای علی! اگر این کار تورا با عمل امت محمد ﷺ مقایسه کنند، عمل تو بر اعمال آنها برتری خواهد داشت؛ زیرا خانه‌های مسلمانان نبود، مگر اینکه به خاطر قتل عمرو بن عبدود عزتی در آن وارد شد!

۱۱- آیه بینه

«أَقْمَنَ كَانَ عَلَى بَيْنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتَلَوُهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابٌ مُوسَى إِمَامًا وَ رَحْمَةً أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مَنْ يَكْفُرُ بِهِ مِنَ الْأَحْرَابِ فَالثُّلُّ مَوْعِدٌ»^۱ آیا آن کس که دلیل آشکاری از پروردگار خویش دارد و به دنبال آن، شاهدی از سوی او می‌باشد و پیش از آن کتاب موسی که پیشوای رحمت بود (گواهی بر آن می‌دهد، همچون کسی است که چنین نباشد)^۲! آنان (حق طلبان) به او ایمان

^۱ کفاایت کند تا کنند عرصه تنگ

^۲ شود، ۱۷ ص. ۷

همانا تووانست پروردگار

ترجمه منظوم قرآن، امید مجذ

۳- آنچه که در پرانزد کردۀ است، به گفته برخی از مفسران، در آیه مقدرات و برای تکمیل معنای آیه در تقدیر می‌باشد و نمونه‌هایی از این دست در قرآن وجود دارند: «أَقْمَنْ زُبْنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنَاً» که بخش تکمیلی آن که از سیاق آیه فهمیده می‌شود؛ در تقدیر می‌باشد و معنایی نزدیک به «كَمَنْ هَدَاهُ اللَّهُ» می‌باشد. برای اطلاع بیشتر جو ع شود به

مغنى للبيب، ج ۱، ص ۱۸.

می آورند. و هر کس از گروههای مختلف به او کافر شود، آتش و عده گاه اوست.^۱

شأن نزول

سيوطى در «الدر المنشور»، روایات متعددی در این زمینه آورده است؛ از جمله در روایتی از «ابن ابی حاتم» و «ابن مردویه» و «ابونعیم»، از علی بن ابی طالب علیہ السلام نقل می کند که فرمود: «ما مِنْ رَجُلٍ مِنْ قُرْيَشٍ إِلَّا نَزَّلَ فِيهِ طَائِفَةٌ مِنَ الْقُرْآنِ» هیچ مردی از مردان قریش نیست، مگر اینکه بخشی از قرآن درباره او نازل شده است. کسی از حضرتش پرسید: درباره شما چه نازل شده است؟ فرمود: آیا سوره هود را نمی خوانی که خداوند می فرماید: «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوُ شَاهِدًا مِنْهُ» رسول خدا بر دلیل روشنی از سوی پروردگارش بود و به دنبال خود شاهد و گواهی از خودش داشت.^۲

طبرسی علیه السلام در مجمع البیان می فرماید: در این باره که منظور از کلمه «شاهد» در این آیه، علی بن ابی طالب علیہ السلام است، از امام باقر و امام رضا علیهم السلام روایت داریم که از امیر مؤمنان علی علیہ السلام نقل می کند و همین روایت را طبری از جابر بن عبد الله از علی بن ابی طالب علیہ السلام نقل می کند.^۳

۱۲- آیه صدیقوں

«وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرٌ هُمْ وَنُورٌ هُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِإِيمَانِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ». ^۴ کسانی که به خدا و رسولانش ایمان آوردن،

-۱-

که قرآنش روشن دلیلی بسیود
که بخشد شهادت به گفتار او
کریں پیش رحمت بُلدو راهبر
محمد رسولی بود بعد از این
هماناکه گشتست با وی عدو
که در آن روانیست شک و گمان
ترجمه منظوم قرآن، امیدمجد

رسولی که ایزد معین نمود
که دارد یکی شاهدی راستگو
به تورات باشد دلیلی دگر
که در آن بشارت بداده چنین
هر آن کس که کافر بگردد براو
به دوزخ کند آشیان و مکان

^۳- مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۲۶ و ۲۲۷.

^۲- الدر المنشور، ج ۳، ص ۳۲۴.

^۴- حدید، ۱۹.

آنها صدیقین و شهدا نزد پروردگار شانند، برای آنان است پاداش (اعمال) شان و نور (ایمان) شان و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، آنها دوزخیانند.^۱

حاکم در شواهد التنزيل، پنج حدیث به طرق مختلف در ذیل این آیه نقل می‌کند که به نقل او از «ابن ابی لیلی» اکتفا می‌شود:

شأن نزول

از ابن ابی لیلی از پدرش: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: الصَّدِيقُونَ ثَلَاثَةٌ حَبِيبُ النَّجَارِ مُؤْمِنٌ أَلِيٌّ يَاسِينٌ وَ حِزَبِيلُ (حِزَقِيلُ) مُؤْمِنٌ أَلِيٌّ فِرْعَوْنٌ وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الثَّالِثُ وَ هُوَ أَفَصَلُهُمْ».^۲

۱۳- آیه نور

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ أَمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتُكُمْ كِفَلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يَسْجُلُ لَكُمْ نُورًا تَمَشُونَ بِهِ وَ يَغْفِرُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»^۳ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، تقوای الهی پیشه کنید و به رسولش ایمان بیاورید تا دو سهم از رحمتش به شما بیخشند و برای شما نوری قرار دهد که با آن (در میان مردم و در مسیر زندگی خود) راه بروید و گناهان شما را بیخشند. و خداوند آمرزنده و مهریان است.^۴

-۱-

<p>بگشتند مؤمن به صدق و صفا که روز جزا هم شهادت دهنند بیانند پاداش آن راتسام دروغین همی خوانند آیات و دین بسیقتند در ژرفنای جحیم ترجمه منظوم قرآن، امید مجد</p>	<p>کسانی که بر مرسلین و خدا همین راستگویان دل آگهند به دلها یشان نور ایمان مدام هر آن کس که باکفر شد همنشین بر ایشان عذابی به دوزخ نهیم</p>
---	---

۲- شواهد التنزيل، ج ۲، ص ۲۲۳.

-۴-

<p>بترسید از شر و کتکر دگار نمایید آیینی او را قبول زلطمش دو خوان بهرتان من نهد بیانید ره بر بهشت خدا غفور و رحیم است یکسا الله ترجمه منظوم قرآن، امید مجد</p>	<p>أَلَا مَوْسَانَ بَعْدَ پَرَرْدَگَار بیارید ایمان به دینِ رسول که ایزد شما را دو بهره دهد به دلها کند نور ایمان عطا بسخشنید ایزد خطأ و گناه</p>
--	---

شأن نزول

شواهد التنزيل از ابن عباس نقل می‌کند که مراد از جمله «يؤتُكُمْ كَفَلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ» حسن و حسین علیهم السلام است و منظور از «يَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ» علی بن ابی طالب علیهم السلام است.^۱

در حدیث دیگری در همان کتاب، با سند خود از جابر بن عبد الله از پیامبر ﷺ نقل کرده که در تفسیر «يؤتُكُمْ كَفَلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ» فرمود: منظور حسن و حسین است و در تفسیر «وَيَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا...» فرمود: منظور علی بن ابی طالب است. و حاکم در همان کتاب از امام باقر علیهم السلام نقل می‌کند که فرمود: «مَنْ تَمَسَّكَ بِوْلَايَةِ عَلَيٍّ فَلَمْ نُورْ» برای کسی که به ولایت علی بن ابی طالب تمسک جوید، نوری وجود دارد!^۲

۱۴- آیة انذار

«وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَاحْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»^۳ و خوشایاندن زدیکت را انذار کن و بال و پر خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند بگستر.^۴

شأن نزول

این آیات داستان معروفی دارد که تقریباً همه مورخان اسلامی آن را نوشتند. در تفسیر این آیه روایتی دیده می‌شود که به گفته طبرسی در «مجمع البیان» نزد خاص و عام مشهور است. به گفته حاکم «براء بن عازب» می‌گوید: هنگامی که آیه «وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ...» نازل شد، پیامبر بنی عبدالمطلب را که چهل نفر بودند جمع کرد و غذایی برای آنها فراهم ساخت و فرمود: به نام خدا نزدیک شوید و بخورید!

۱- شواهد التنزيل، ج ۲، ص ۲۲۷.

۲- همان، ج ۲، ص ۲۲۸.

۳- شعراء، ۲۱۴ و ۲۱۵.

۴-

برایشان نما، کاخ ایمان درست
همه مؤمنان را به هر وقت و حال
ترجمه منظوم قرآن، امید مجد

پرسان تو خوشایان خود را نخست
پس آنگه ز رحمت گشنا پر و بال

سپس ظرفی از شیر آوردند و فرمودند: به نام خدا بنوشید!
 فردانیز آنها را دعوت کرد و غذا و نوشیدنی فراهم ساخت. سپس آنها را انذار و
 بشارت داد و فرمود: من دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام! اسلام بیاورید و اطاعت
 کنید تا هدایت شوید! سپس فرمود: «وَمَنْ يُواخِنِي (منکم) وَيُؤَازِرُنِي يَكُونُ وَلِيٌّ وَصَبِيٌّ
 بَعْدِي وَخَلِيفَتِي فِي أَهْلِي وَيَقْضِي دَيْنِي» چه کسی از شما حاضر است با من برادری کند و مرا یاری
 نماید و بعد از من وصی و جانشین من در خانواده‌ام باشد و دین مرا ادا کند?
 همه خاموش ماندند. این سخن را سه بار تکرار فرمود و همچنان همه خاموش
 بودند، ولی علی علیّا عرض کرد: من این کار را می‌کنم! پیامبر فرمود: تو خواهی بود!
 جمعیت برخاستند و به ابوطالب می‌گفتند: برو اطاعت فرزندت علی را کن که محمد
 او را امیر تو ساخت!^۱
 ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه^۲ و ابن اثیر در کامل^۳ این داستان را نقل
 کرده‌اند.

۱۵- آیة مرج البحرين

«مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ، يَبْيَهُمَا بَرَزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ... يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّؤُلُوُّ وَالْمَرْجَانُ»^۴ دو دریای
 مختلف را در کنار هم قرار داد، درحالی که با هم تماس دارند، در میان آن دو بزرخی است که یکی بر
 دیگری غلبه نمی‌کند.... واژ آندو، لؤلؤ و مرجان خارج می‌شود.^۵

شان نزول

سیوطی در «الدر المنشور»، بعد از آنکه روایات مربوط به تغییر ظاهری آیه را بیان

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۳۰، ۲۱۰.

۱- شواهد التنزيل، ج ۱، ص ۴۲۰.

۴- ملر حسن، ۱۹۱۶، ص ۲۲۲.

۳- الكامل في التاريخ، ج ۲، ص ۶۳.

۵-

به هم اندر آمیخت یزدان دویم
 که باشد عیان هر یکی را حدود
 برآورده مرجان و لؤلؤ ببرون.
 ترجمه منظوم قرآن، آمید مجید

دو دریا بیامیخت ایزد به هم
 یکی بزرخ آن بین دارد وجود
 خود از آندو دریا به لطفی فرون

می‌کند، محتوای احادیث پیشین را از ابن عباس و از پیامبر اسلام ﷺ نقل کرده و می‌گوید: ابن مردویه از ابن عباس در تفسیر «مَرْجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ» نقل کرده که منظور علی و فاطمه است. سپس می‌افزاید: پیامبر اکرم ﷺ فرمود «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُوُ
وَالْمَرْجَانُ» منظور حسن و حسین است.^۱

۱۶- آیه نجوی

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آتَنَا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِمْتُمَا بَيْنَ يَدَيْ تَجْوِيْكُمْ صَدَقَةً ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ
فَإِنَّ لَّمْ تَجِدُوا فِإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»^۲ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که می‌خواهید با رسول خدا نجوا کنید، قبل از آن صدقه‌ای (در راه خدا) بدھید. این برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است و اگر توانایی نداشته باشید، خداوند آمرزنده و مهربان است.^۳

شأن نزول

«برسوانی» در تفسیر «روح البیان» از «عبدالله بن عمر بن خطاب» نقل می‌کند که می‌گفت: «کانَ لِعَلَيْهِ الْمُلْكَ ثَلَاثُ لَوْ كَانَتْ لِي وَاحِدَةٌ مِنْهُنَّ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ حُمْرَ الْكَعْمَ: تَزْوِيجُهُ
فاطِمَةَ الْمُصْلِحَةِ وَإِعْطاؤهُ الرَايَةَ يَوْمَ حَبَّرِ وَآيَةُ النَّجْوَى» علی علیه السلام سه فضیلت داشت که اگر یکی از آنها برای من بود، بهتر از گروه شتران سرخ مو^۴ بود. نخست تزویج پیامبر فاطمه زهرا را به علی، و دیگری دادن پرچم به دستش در روز خبیر، و دیگری آیه نجوا.^۵

در شواهد التنزیل از مجاهد از علی علیه السلام چنین نقل شده است که فرمود: «إِنَّ فِي
الْقُرْآنِ لَا يَأْتِيَ مَا عَمِلَ بِهَا أَحَدٌ قَبْلِي وَلَا بَعْدِي وَهِيَ آيَةُ النَّجْوَى، قَالَ كَانَ لِي دِينَارٌ فَبِعْتُهُ بِعِشْرَةِ

.۱- مجادله، ۱۲.

.۲- المدر المنشور، ج ۶، ص ۱۴۳.

-۳-

<p>بخواهید گویید با مصطفی که باشد نکوتر شما را به حال برای تصدق نیاید چیز غفور و رحیم است یکتا الله</p>	<p>ala المؤمنان چون سخن در خفا تصدق نمایید قدری زمال اگر هم فقیرید و ندار نیز نگیریم این کارتان را گناه</p>
---	---

۴- این تعبیر در میان عرب برای اشاره به گرانبهاترین اشیا به کار برده می‌شدویه صورت ضرب المثلی به هنگام بیان اشیا
پسیار نفیس ذکر می‌شد.

۵- تفسیر روح البیان، ج ۹، ص ۴۰۶.

در اهیم، فَكُلَّمَا أَرَدْتُ أَنْ أَنْجِي النَّبِيَّ ﷺ تَصَدَّقْتُ بِدِرْهَمٍ مِنْهُ ثُمَّ نُسِخَتْ» در قرآن آیه‌ای است که هیچ کس قبل از من و نه بعد از من، به آن عمل نکره و نخواهد کرد و آن آیه نجومی است. من دیناری داشتم آن را به ده درهم فروختم و هر زمان می خواستم با پیامبر ﷺ نجوا کنم، در همی را صدقه می دادم؛ سپس این آیه نسخ شد.^۱

۱۷- آیه سابقون

«وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُفَرَّقُونَ»^۲ و(سومین گروه) پیشگامان پیشگامند* آنها مقربانند.^۳

شأن نزول

در شواهد التنزيل از ابن عباس نقل شده است که از رسول خدا، تفسیر این آیه را پرسیدم، فرمود: «حَدَّثَنِي جَبَرِئِيلُ بِتَفْسِيرِهِ، قَالَ ذَاكَ عَلَىٰ وَشَيْعَتُهُ إِلَى الْجَنَّةِ» از جبرئیل تفسیر این آیه را پرسیدم: گفت: آن آیه اشاره به علی و شیعیان اوست که پیشگام در رفتن به پیشست هستند.^۴

۱۸- آیه اذن واعیه

«لِتَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذَكِّرَةً وَتَعِيَّهَا أَذْنُ وَاعِيَّةً»^۵ تا آن را وسیله تذکری برای شما قرار دهیم و گوشهای شنوا آن را دریابد و بفهمد.^۶

شأن نزول

سیوطی در «الدر المتشور» از شش طریق از «بریده» - صحابی معروف - از رسول خدا ﷺ نقل می کند که به علی‌اللّٰهِ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ أَمْرَنِي أَنْ أُذْنِيَكَ وَلَا أُقْصِيَكَ وَأَنْ أُعْلَمَكَ

۱- شواهد التنزيل، ج ۲، ص ۲۳۱.

-۳-

گروه سوم کیست؟ السابقون

همین مردمانند پاک از گناه

که ایمانشان برترست و فزون

عزمیزند در پیش یکتا الله

ترجمه منظوم قرآن، امید مجید

۵- الحاقه، ۱۲.

۴- شواهد التنزيل، ج ۲، ص ۲۱۳.

-۴-

که از آن بگیرند اندرز و پند

جز اهل تذکر سخن نشنوند

ترجمه منظوم قرآن، امید مجید

وَأَن تَعْيَ وَحْقًّ لَكَ أَن تَعْيَ فَتَرَكَتْ هَذِهِ الْآيَةُ «وَتَعِيهَا أَذْنُ وَاعِيَةٌ» خداوند به من فرموده که تو را به خود نزدیک سازم و دور نکم و دورا تعليم دهم و تو نگهداری کنی و شایسته تواست که چنین باشی.
در این هنگام این آیه نازل شد.^۱

و باز از «ابو نعیم اصفهانی» در «حلیة الاولیا» از علیؑ نقل می کند که پیغمبر به او مطالب فوق را فرموده و در پایان حدیث می افزاید که پیامبر فرمود: «فَإِنَّ أَذْنَ وَاعِيَةً لِعِلْمٍ» تو برای علم من گوش شنوا داری!

حاکم حسکانی نیز سیزده حدیث در ذیل این آیه ذکر کرده است که از راویان مختلف نقل شده و سلسله سند آنها به پیامبر اکرم ﷺ منتهی می شود.

۱۹- آیه محبت

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًا»^۲ مسلمًا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، خداوند رحمان محبتی برای آنان در دلها قرار می دهد.

در تفسیر این آیه شریفه، روایات زیادی در منابع معروف اهل سنت از شخص پیغمبر اکرم ﷺ نقل شده که این آیه درباره علی بن ابی طالبؑ است.
این آیه را بجز آلوسی، همه مورخان و محدثان و مفسران متفقاً در شأن علی بن ابی طالبؑ دانسته اند و برخی از آنان (مانند حاکم حسکانی) روایات متعددی از «براء بن عازب» و «ابو رافع» و «جابر بن عبد الله» و «ابن عباس» و «ابو سعید خدری» و «محمد بن حنفیه»، به طرق مختلف نقل کرده اند که این آیه درباره علی بن ابی طالبؑ است که محبت او در دل هر فرد با ایمانی جای داده شده است.

شأن فزول

در حدیثی از ابو سعید خدری آمده است که پیغمبر اکرم ﷺ به علیؑ فرمود: «يا أبا الحسن: قُلْ اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي عِنْدَكَ عَهْدًا وَاجْعَلْ لِي فِي صُدُورِ الْمُؤْمِنِينَ مَوْدَةً» ای ابوالحسن بگو خداوندا، برای من نزد خودت عهد و پیمانی قرار ده و محبت مرا در دلهای مؤمنان بیفکن. در

این هنگام آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» نازل شد و سپس افروزد: «لَا تَلْقَى رَجُلًا مُؤْمِنًا إِلَّا فِي قَلْبِهِ حُبٌّ لِعَلَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ» به همین جهت فرد با ایمانی را ملاقات نمی کنی، مگر اینکه در دل او محبت علی بن ابی طالب است.^۱

۲۰- آیة منافقان

«وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعْرَفَتُمُّهُمْ وَلَتَعْرِفُنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ»^۲ و اگر ما بخواهیم آنها را به توانشان می دهیم تا آنان را با قیافه های شناسی، هرچند می توانی آنها را از طرز سخنانشان بشناسی و خداوند اعمال شما را می داند.^۳

این آیه درباره منافقان و نشانه های آنهاست و می فرماید: اگر بخواهیم آنها را به تو نشان می دهیم و حتی در چهره های آنها علامت می گذاریم تا با مشاهده آن آنها را بشناسی.

شأن نزول

در این باره حدیث مشهوری از ابوسعید خدری می خوانیم که در تفسیر جمله «ولَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ» می گوید: «بِغَضِّهِمْ عَلَيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ» آنها را از طریق عداوت با علی بن ابی طالب می توان شناخت. این حدیث را حاکم حسکانی در «شوahed al-tanzil» از سه طریق نقل کرده است.^۴

سیوطی علاوه بر اینکه این حدیث را از ابن مردویه و ابن عساکر از ابوسعید خدری نقل کرده است، از «ابن مسعود» هم نقل می کند که می گفت: «ما كُنَّا نَعْرِفُ

.۲- محمد، ۳۰

۱- شواهد التنزيل، ج ۱، ص ۲۶۵

-۳

<p>به تو فاش می ساخت ای مصطفی ز سیماشان اگه ائی درست به پنارشان می بری پی تمام بسر آنست آگاه پسوردگار ترجمه منظوم قرآن، امید مجدد</p>	<p>اگر خود همی خواست یکتا خدا که برباطن آن دوریان سست چولب برگشایند بهر کلام که هرچه نماینده در فعل و کار</p>
---	---

۴- شواهد التنزيل، ج ۲، ص ۱۷۸.

المنافِقُونَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ إِلَّا بِعُغْضِهِمْ عَلَىٰ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»^۱ ما در زمان رسول خدا ^{عَلَيْهِ السَّلَامُ وَسَلَّمَ} منافقان را تنها به وسیله بعض و عداوتshan با علی بن ابی طالب می شناختیم.^۲

۲۱- آیه ایداء

«إِنَّ الَّذِينَ يَرُدُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ عَنْهُمُ الْأَنْوَارَ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَأَعْدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَمَّا هُنَّا كَه خدا و پیامبرش را آزار می دهند، خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته و برای آنها عذاب خوارکننده ای آماده کرده است.^۳

اشارة

بدیهی است کسی نمی تواند به ذات پاک خداوند زیان و آزاری برساند، بنابراین منظور از ایداء خداوند، همان کفر و الحاد است که خداوند را به خشم می آورد و تأکیدی است بر مجازات کسانی که پیامبر را آزار می دهند؛ چرا که آزار او بمنزله آزار خدادست. با توجه به آیه مباھله که علی را نفس پیامبر شمرده و نیز حدیث پیامبر که فریقین نقل کرده اند که «عَلَيْ مَتَىٰ وَ أَنَا مِنْ عَلَيْ» علی از من است و من از علی هستم، می توان نتیجه گرفت که آزار دهنده علی ^{عَلَيْهِ السَّلَامُ وَسَلَّمَ} آزار دهنده پیامبر هم محسوب می شود.

در این باره روایات متعددی از طرق اهل سنت با صرفنظر از منابع اهل بیت رسیده است که پیغمبر اکرم ^{عَلَيْهِ السَّلَامُ وَسَلَّمَ} فرمود: ای علی، هر که تو را آزار برساند مرا آزار رسانده است.

شأن نزول

حاکم حسکانی از «جابر بن عبد الله»، «ابن ابی سلمه» از ام سلمه، «سعد بن ابی وقارص»، «ابو هریره»، «ابن عباس» و «ابو سعید خدری» این مطلب را نقل می کند؛ و باز

.۵۷- احزاب، ۲۷.

۱- الدر المنشور، ج ۶، ص ۶۶.

^۲

هر آنکس که آزرد رَبَّ و دود
به دنیا و عقبی به هر دو سرا
بر آنها مهیاست روز حساب

رسول خدا را اذیت نمود
فرستاد لعنت برایشان خدا
به خواری و ذلت عذاب و عقاب
ترجمه منظوم قرآن، امید مجد

همو در حدیث دیگری از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل می‌کند. در حالی که به موی خود اشاره کرده و آن را در دست گرفته بود. که فرمود: رسول خدا علیه السلام این حدیث را برای من بیان کرد، درحالی که موی خود را به دست گرفته بود و فرمود: «مَنْ آذَى شَعْرَةً مِّنْكَ فَقَدْ أَذَا إِلَهًا وَ مَنْ آذَى اللَّهَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ» کسی که یک موی تو را آزار برساند، مرا آزار رسانده و کسی که مرا آزار رساند، خدا را آزار رسانده و کسی که خدا را آزار رساند، لعنت خدا بر او باد! ^۱

و نیز در کتاب «مستدرک الصحیحین» از «عمر بن شاس» حدیث مفصلی نقل می‌کند که در ادامه عمر بن شاس می‌گوید: من در مسجد پیامبر علیه السلام، از علی به خاطر رفتاری که در سفر یمن با من داشت شکایت کردم؛ این سخن به گوش رسول خدا علیه السلام رسید. صبحگاهان که همراه جمعی از یاران پیامبر علیه السلام وارد مسجد شدم، حضرت نگاه تندی به من کرد و فرمود: ای عمر! به خدا سوگند مرا آزار دادی! عرض کردم: ای رسول خدا، پناه به خدا می‌برم از اینکه به تو آزار برسانم. فرمود: آری، «مَنْ آذَى عَلِيًّا فَقَدْ أَذَا إِلَهًا» کسی که علی را بیازارد، قطعاً مرا آزرده است. حاکم نیشابوری پس از ذکر این حدیث تصریح می‌کند که حدیث صحیح و معتبری است که مسلم و بخاری آن را در کتب خود نیاورده‌اند. ^۲

۲۲- آیه اتفاق

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ سِرًّاً وَ عَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرٌ هُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ» آنها که اموال خود را شب و روز، پنهان و آشکار، اتفاق کنند، مزدشان نزد پروردگارشان است؛ نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می‌شوند. ^۳

۱- شواهد التنزيل، ج ۲، ص ۹۷.

۲- بقره، ۲۷۴.

۳- ۴

شب و روز پنهان و یا آشکار	کسانی که کردند مالی نثار
بود اجرشان نزد آن کبریا لله	بر آنهاست پاداش نیک از خدا

بی‌شک مفهوم این آیه، کلی و جامع است و مفهوم آن تشویق به انفاق در راه خدا در آشکال مختلف است. آشکارا و پنهان، در شب و روز؛ این آیه به کسانی که انفاق می‌کنند بشارت عظیمی می‌دهد، ولی از روایات اسلامی استفاده می‌شود که مصداق شاخص این آیه علیٰ علیه السلام است.

شأن نزول

از جمله کسانی که این آیه را در شأن علیٰ علیه السلام دانسته‌اند سیوطی است. او از ابن عباس نقل می‌کند که گفت: این آیه درباره علی بن ابی طالب نازل شده؛ به این صورت که چهار درهم داشت، درهمی را در شب و درهمی را در روز، درهمی را پنهانی و درهمی را آشکار انفاق کرد؛ آنگاه این آیه نازل شد.^۱

ابن ابی الحدید به هنگام برشمردن صفات والای علیٰ علیه السلام، هنگامی که به مسأله وجود و سخاوت می‌رسد، بعد از اشاره به آیات سوره هل اتنی می‌گوید: «رُوِيَ الْمُفَسَّرُونَ أَنَّهُ لَمْ يَمِلِكْ إِلَّا أَرْبَعَةَ ذَرَامِ، فَتَضَدَّقَ بِدِرْهَمٍ لَيْلًا وَ بِدِرْهَمٍ نَهَارًا وَ بِدِرْهَمٍ سِرًّا وَ بِدِرْهَمٍ عَلَانِيَةً. فَأَنْزَلَ فِيهِ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ» مفسران نقل کرده‌اند که علیٰ علیه السلام فقط چهار درهم داشت، درهمی را در شب و درهمی را در روز، درهمی را پنهانی و درهمی را آشکارا انفاق کرد و خداوند این آیه را درباره اونازل فرمود.^۲

از نقل ابن ابی الحدید این گونه برداشت می‌شود که این مسأله در میان مفسران مورد اتفاق یا لا اقل مشهور است.

۲۳- آیه محبت

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدِّ مِنْكُمْ عَنِ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّوْنَهُ...»^۳

ز ماضی نباشدند اندوهناک
فرود آمد این آیه از کبریا
یکایک برای فقیران گذاشت
یکی رانهان و یکی آشکار
ترجمه منظوم قرآن، امید مجدد

۲-شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۱.

هزار آینده هرگز ندارند باک
«بگویند درباره مرتضی
که خود چار درهم نکونام داشت
یکی را به روز و یکی شام تار
۱-المدر المنشور، ج ۱، ص ۲۶۳.
۳-مائده، ۵۴.

کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کس از شما از آیین خود بازگردد (به خدا زیانی نمی‌رساند)، خداوند گروهی را می‌آورد که آنها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند.^۱

این آیه بروشنبی می‌فرماید که پشت کردن گروهی از تازه مسلمانان به اسلام، لطمہ‌ای بر اساس آن وارد نمی‌کند. خداوند به گروهی از اهل ایمان که دارای چند ویژگی هستند، مأموریت دفاع از آیین مقدس را سپرده است؛ کسانی که هم خدا را دوست می‌دارند و هم خدا آنها را دوست می‌دارد.

جمع شدن صفات مذکور در آیه، در یک فرد یا بعض افراد یک فضل الهی است که هر کس شایسته آن نیست.

مفهوم این آیه مانند بسیاری از آیات گذشته وسیع و گسترده است، ولی از روایات اسلامی که از طرق شیعه و اهل سنت نقل شده است بخوبی استفاده می‌شود که علی‌الله برترین و بالاترین مصدق این آیه است.

شأن نزول

«فخر رازی» هنگامی که به تفسیر این آیه می‌رسد، اقوالی از مفسران در مورد تطبیق این آیه نقل می‌کند و در پایان بحث می‌گوید: جماعتی گفته‌اند که این آیه درباره علی‌الله نازل شده است. سپس به دو دلیل برای تقویت این قول استدلال می‌کند: نخست اینکه هنگامی که پیامبر ﷺ در روز خیر پرچم را به دست علی‌الله داد. فرمود «لَأَدْفَعَنَ الرَايَةَ غَدَاءً إِلَى رَجُلٍ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» من فردا پرچم را به دست مردی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند. سپس می‌گوید: این همان صفتی است که در آیه بالا به آن اشاره شد. و دلیل دیگر اینکه بعد از

۱-

کنون مرتد و رویگردان بشد یکی پاک قومی به دور وجود که ایشان هم او را بدارند دوست ترجمه منظوم قرآن، امید مجید	الا مؤمنان هر کس از دین خود برانگیزد ایزد به زودی زود که ایزد بر آنها رفیقی نکوست
--	---

آن آیه، آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» است که در حق علی ﷺ نازل شده است؛ بنابر این سزاوارتر این است که بگوییم آیه ما قبل نیز در حق اوست.^۱

۲۴- آیه مسؤولون

«وَقِفُوْهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ»^۲ آنها را نگهدارید که باید بازپرسی شوند.^۳

شأن نزول

در روایات متعدد وارد شده است که منظور، سؤال از ولایت علی بن ابی طالب ؓ است. شماری از علمای بزرگ اهل سنت منظور از سؤال را سؤال از ولایت علی بن ابی طالب ؓ دانسته‌اند؛ از جمله آنها حاکم حسکانی است که در «شواهد التنزيل» از ابو سعید خدری به دو طریق نقل می‌کند که پیغمبر اکرم ﷺ در تفسیر این آیه فرمود: «عَنْ وَلَايَةِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ» منظور سؤال از ولایت علی بن ابی طالب است. او حدیث دیگری از سعید بن جبیر، از ابن عباس نقل می‌کند که پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أَوْ قَفَ أَنَا وَعَلَيُّ عَلَى الصِّرَاطِ فَمَا يَمْرُّ بِنَا أَحَدٌ إِلَّا سَأَلَنَا عَنِ وَلَايَةِ عَلِيٍّ، فَمَنْ كَانَ مَعَهُ وَإِلَّا أَقْبَلَهُ فِي النَّارِ وَذَلِكَ قَوْلُهُ: «وَقِفُوْهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ» هنگامی که روز قیامت می‌شود، من و علی بر صراط متوقف می‌شویم؛ هرکس از کنار ما می‌گذرد از ولایت علی از او سؤال می‌کنیم: هرکس که دارای این ولایت باشد، [از صراط می‌گذرد] و [لَا اورادر آتش می‌افکنیم] و این است معنی آیه «وَقِفُوْهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ».^۴

نکته جالب اینکه «آل‌وسی» که به عداوت و بعض نسبت به اهل بیت ؓ معروف است و هر آیه‌ای را که درباره فضایل علی ؓ و اهل بیت ؓ باشد به هر صورت

.۲- صفات، ۲۴.

.۲۰- ص، ۱۲، تفسیر کبیر، ج

.۳-

بداریدشان باز بهر عقاب
به راهی که آن را گرفتند پیش
ترجمه منظوم قرآن، امید مجد

در آن موقف پرس و جو و حساب
که هستند مسؤول کردار خویش

.۴- شواهد التنزيل، جلد ۲، ص ۱۰۶ و ۱۰۷

ممکن کم رنگ می‌نماید، با نادیده گرفتن منابع اهل سنت می‌گوید: بعضی از امامیه این آیه را در شأن علی بن ابی طالب می‌دانند. او در آخر، از پیش خود ولایت سایر خلفارانیز اضافه می‌کند!^۱

سخن آخر

حیرالخطام این مجموعه را حدیثی از رسول خدا که فریقین آن را به طرق مختلف نقل کردند قرار می‌دهیم.

رسول خدا صلوات الله عليه و آله و سلام آن برترین بندۀ خدا فرمودند، «علیٰ مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَ عَلِیٰ» علی با قرآن است و قرآن با علی است. شاید در روزگاری که رسول خدا صلوات الله عليه و آله و سلام این کلام نورانی را فرمودند، کمتر کسی یافت می‌شد که به کنه این کلام نغز بار یابد، ولی امروز فهم و هضم این کلمه نغز آسانتر و امکان پذیرتر گشته است: اگر در این کلام بلند، غرض رسول خدا صلوات الله عليه و آله و سلام، صرفاً بیان معیّت و همراهی علی با قرآن بود، این هدف به وسیله بخش نخست حدیث افاده شده بود و نیازی به اضافه کردن بخش دوم نبود؛ آنچه که درک آن، حکمت و دقت می‌طلبید این است که پیامبر صلوات الله عليه و آله و سلام در بخش دوم می‌فرماید: «وَ الْقُرْآنُ مَعَ عَلِیٰ»

افاده تأکید در این کلام قطعی و مسلم است، ولی آن نکته باریکتر زموی، معیّت تنها نیست، بلکه همردیفی علی ع با قرآن است؛ چرا که علی ع، قرآن مجسم و به تعبیری وجود عینی قرآن است. قرآن و علی یک وجودند، قرآن وجود لفظی و علی ع وجود عینی همان قرآن است. قضاوت در این باره را بر عهده صاحبان فهم و نکته دانان و آشنايان با حکمت الهی می‌گذاريم! ■

۱-روح المعانی، ج ۲۳، ص ۷۴

داستان‌هایی از جزء اول قرآن کریم

□ محمد مهدی کریمی‌نیا

مقدمه

بدون تردید، طبع انسان به شنیدن و خواندن سرگذشت‌ها و قصه‌های رغبت فراوان دارد. قرآن کریم اولین کتابی است که نقل داستان‌ها و سرگذشت‌های واقعی پیشینیان را در راه تربیت و ارشاد مردم به کار گرفته و از این رغبت طبیعی، در راه هدایت آن‌ها بهره برداری کرده است.

قرآن کریم در آیات متعددی تصریح فرموده و یادآوری می‌کند که ما داستان‌های ممل گذشته را بازگو می‌کنیم تا مردم بیندیشند و عقل خود را به کار اندازند و از ماجراهایی که بر گذشتگان رفته، پند گیرند. در سوره اعراف - پس از بیان قسمتی از سرگذشت بنی اسراییل و شرح ماجراجای «اصحاب سبت» و اشاره به داستان «بلعم باعورا» - می‌فرماید:

«ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ؛ این است مثل مردمی که آیات ما را تکذیب کردند، پس تو ای پیامبر گرامی، قصه‌های آن را برای امتنت بازگو کن، شاید بیندیشند و فکر خود را به کار گیرند».

آنچه در پی می‌آید، داستان‌های مربوط به جزء اول قرآن کریم می‌باشد که بیشتر آن مربوط به قوم بنی اسراییل و حضرت موسی مطیع است و در ذیل هر داستان، چند نکته

پندآموز بیان می‌گردد. امید است برای خوانندگان، مفید و ذخیره‌ای برای روز و اپسین باشد.

۱- نعمت آزادی بنی اسراییل

«إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسْوِمُنَّكُمْ سُوْءَالْعَذَابِ يُدَّعِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحِيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ»^۱

شبیه این جریان در سوره قصص نیز آمده است^۲

داستان از این قرار است:

وقتی فرعون به سلطنت رسید از ازدیاد روز افزون بنی اسراییل مضطرب شد و با خود اندیشید که مبادا دست به دست دشمنان مصر دهندو خطری ایجاد کنند، از این رو در صدد برآمد آنها را در مضيقه بگذارد و محدودیت‌هایی برای آنان ایجاد کند. این فکر را به مرحله عمل در آورد و بر بنی اسراییل سختگیری‌ها کرد و به وسائل مختلف، تضییقاتی برای آنها به وجود آورد.

روزی یکی از ستاره شناسان بزرگ، به فرعون گفت: به زودی در بنی اسراییل پسری متولد می‌شود که تخت و تاج تو به دست او نابود می‌گردد. فرعون خواست از این حادثه پیش‌گیری کند. پس از مدتی منجمین و ساحران، شب انعقاد نطفه موسی علیہ السلام را پیش بینی کردند. فرعون خواست از انعقاد نطفه جلوگیری کند. به دستور او منادیان اعلام کردند که همه مردم در فلان روز برای تماشای رخسار فرعون در میدان اجتماع کنند. با توجه به این که بنی اسراییل از دیدن فرعون محروم بودند و قانونی وجود داشت که هر وقت فرعون در شهر گردش می‌کرد، باید بنی اسراییلی که در مسیر راه فرعون بودند به زمین بخوابند تا نتوانند چهره فرعون را بنگرند، این خبر برای پیش اسراییل جالب بود و بسیار شاد شدند، ولی از هدف فرعونیان بی خبر بودند.

راه میدان برگرفته آن زمان
زین خبر گشتند جمله شادمان
از غرض غافل بُند و بی خبر
سراسر میدان پر از جمعیت شد و فرعون صورت خود را به آن‌ها نشان داد و
بخشندهانمود و مژدها داد، سپس گفت: ای مردم! امشب به خانه‌های خود نزروید و
برای حفظ جانتان در همین میدان بمانید. بنی اسراییل گفتند: هر خدمتی بفرمایی
عمل خواهیم کرد حتی اگر دستور بدھی که یک ماه در اینجا بمانیم.

پاسخش دادند که خدمت کنیم
گر تو خواهی یک مه اینجا حاضریم^۲
فرعون خیال می‌کرد آن شب، زنان از شوهران خود به دورند و نطفه موسی علیہ السلام
منعقد نخواهد شد.

فرعون به سوی شهر آمد، اما عمران (پدر موسی) را که خزانه دارش بود، به همراه
خود به شهر آورد تا تنها نباشد. هنگام خوابیدن به عمران گفت: نزدیک همین در
بخواب و نزد زنت مرو، عمران چنین کرد. فرعون به عمران اطمینان داشت و گمان
هم نمی‌کرد که همان شب حادثه انعقاد نطفه موسی علیہ السلام رخ دهد. حادثه‌ای که زمینه
نابودی او بود.

ایمن از عمران بُلد و افعال او
لیک آن خود بُلد جزای حال او
خودکجا در خاطر فرعون بود
این چنین تقدیر چون عاد و ثمود؟^۳
ولی عجیب این که فرعون در کاخ خود خوابید و عمران در کنار در آرمید.
نیمه‌های شب، مادر موسی علیہ السلام نزد شوهرش عمران آمد و نور موسی علیہ السلام در رحمش
منعقد شد. عمران به همسرش گفت: مراقب باش که کار بزرگی انجام گرفت. آهنی بر
سنگی زده شد و آتشی تولید گردید که فرعون و سلطنت او را نابود می‌کند:

آنچه این فرعون می‌ترسد از او
هست شد این دم که گشتم جفت تو^۴

۱-مثنوی معنوی؛ دفتر سوم.

۲-مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۸۷۷.

۳-مثنوی معنوی، دفتر سوم.

وقتی فرعون از انعقاد نطفه موسی علیه السلام آگاه شد، بسیار غمگین گردید. همه منجمان را احضار کرد و گفت: اموال بسیاری در این راه خرج کردم و طرح پیشنهادی شما را اجرانمودم، ولی همه نقشه‌ها بر باد رفت. حال که چنین است روزگار شمارا سیاه می‌کنم.

پیشگوها به عذرخواهی پرداختند و گفتند: ما تمام سعی خود را کردیم ولی نتیجه نگرفتیم. از این پس، روز تولد کودک (موسی) را تعیین می‌کنیم تا در آن روز نابود شود.

نُه ماه گذشت. به فرمان فرعون، تخت سلطنت او را به میدان آوردند. بار دیگر همه جا اعلام کردند که تمام زن‌هایی که تازه زاییده‌اند با کودکان خود برای تماشای چهره فرعون به میدان بروند.

همه زنان، با شادی و هلله و بی خبر از حیله جلادان، در میدان شهر جمع شدند. فرمان فرعون صادر شد. جلادان، همه کودکان پسر را از مادرانشان گرفتند و کشتند:

هر چه بود از کسر ز مادر بستند	چون زنان جمله برش گرد آمدند
تا نزاید خصم و نفراید خباط ^۱	سر بریدندش که این است احتیاط

زن عمران که موسی را به تازگی زاییده بود، با نرفتن به میدان، خود و کودکش را از آن کشتار و حشتارک نجات داد و پنهان شد. بعد از این طرح، فرعون فرمان داد تا قابل‌ها برای جاسوسی به خانه‌ها بروند و به جست و جو پردازند. روزی مأموران مخفی به فرعون گزارش دادند که در فلان کوچه، زن زیبایی زندگی می‌کند و کودکی دارد و این زن به میدان نرفته است. از طرف خداوند به مادر موسی الهام شد؛ که کودک را به رود نیل بینداز، ما او را حفظ کرده و به سوی تو باز می‌گردانیم...^۲

۱- مثنوی معنوی، دفتر سوم.

۲- ر. ک: قصه‌های قرآن، سید محمد صحفی، ص ۱۲۵؛ داستان‌های مثنوی، ج ۲، ص ۶۵-۷۳ محمد محمدی اشتها ردی.

دست حق را دیدی و نشناختی
شیوهٔ ما، عدل و بندۀ پروری است
آنچه بردم از تو، باز آریم باز^۱
بدین ترتیب هزاران کودک را کشتند، بی خبر از آن که موسی علیه السلام از دستبرد
مأموران خون‌ریز در امان است و نقشه هیچ‌گاه قادر نیست پنجه در پنجه نقاش
گذارد:

نقش با نقاش پنجه می‌زند!^۲
سبلتان و ریش خود بر می‌کند!

درس و نکته

قرآن کریم زنده گذاشتن دختران و سر بریدن پسران بنی اسرائیل را عذاب
می‌خواند و آزادی از این شکنجه را نعمت خویش می‌شمارد. گویا هشدار می‌دهد که
انسان‌ها باید سعی کنند آزادی صحیح خویش را به هر قیمت که هست به دست آورند
و آن را حفظ نمایند. چنان که امام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:
«الفَمَوْتُ فِي حَيَاةِكُمْ مَقْهُورُونَ وَالْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ فَاهْرِينَ» پس بدانید که مرگ در زندگی توأم
با شکست، وزندگی جاویدان در مرگ پیروزمندانه شماست.^۳

۲- ماجراهی عبور بنی اسرائیل از دریا

«وَإِذْ فَرَقْنَا بَكُّمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْشَأْنَا نَنْظُرَوْنَ». ^۴
این ماجراه که در چند سوره دیگر قرآن نیز آمده است^۵ از این قرار است:
مهلتی که خداوند برای فرعون و قومش معین فرموده بود، کم کم به سر می‌رسید و

۱- دیوان پروین اعتمادی، ش ۱۸۲.

۲- مثنوی معنوی، دفتر سوم.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۵۱، با ترجمه محمد دشتی، ص ۱۰۳-۱۰۲.

۴- بقره، ۵۰.

۵- مانند سوره طه، آیه ۷۷؛ سوره شراء، آیه ۶۳ و سوره دخان، آیه ۲۴.

آنان از آن مهلت، سوءاستفاده میکردند، راه عناد و سر سختی میپیمودند و با پیغمبر خود مبارزه میکردند. آیات عذاب و نشانه‌های غضب الهی آنان را بیدار نکرد تا عاقبت به عذاب ابدی خداوند گرفتار شدند.

موسی علیه السلام به فرمان خداوند، شبانه بنی اسراییل را از مصر حرکت داد و به جانب سرزمین مقدس فلسطین رهسپار گشت. هنوز مسافت زیادی طی نکرده بودند که فرعون از رفتن آنان آگاه شد و لشکریان خود را از هر گوش و کنار جمع کرد و به تعقیب موسی پرداخت.

بنی اسراییل به ساحل دریای سرخ رسیده بودند که آثار سپاه فرعون پدیدار شد. آنها به هلاکت خود یقین کردند و به موسی گفتند: پس وعده‌های تو چه شد؟! اینکه فرعون رسید و ما گرفتار شدیم. موسی آن‌ها را دلداری داد و آرام کرد و سپس به فرمان خداوند، عصای خود را به دریا زد. آب دریا شکافته شد و زمین آشکار گشت! موسی و بنی اسراییل قدم در دریا گذاشتند و از طرف دیگر آن به سلامت خارج شدند. در این هنگام، فرعون با سپاهیانش به کنار دریا رسید. دریا را شکافته شده و بنی اسراییل را در طرف دیگر دریا مشاهده کرد. به طمع دستگیری آنان قدم در شکاف دریا گذاشت.

سپاهیانش نیز به دنبال او وارد شکاف دریا شدند. در آن حال، آب دریا به هم آمد و فرعونیان در میان امواج آب گرفتار گشتند. فرعون که خود را گرفتار دید و عذاب خدا را مشاهده کرد، گفت: ایمان آوردم که خدایی جز پروردگاری که بنی اسراییل به او گرویده‌اند نیست و من از مسلمین هستم. ولی افسوس که وقت گذشته بود و دیگر ایمان آوردن او سودی نداشت؛ زیرا پس از فرار سیدن عذاب خدا، اظهار ایمان نتیجه ندارد.^۱

۱- قصه‌های قرآن، سید محمد صحafi، ص ۱۳۸-۱۳۹.

درس و نکته

در این آیه، سه نعمت و معجزه در کنار هم مطرح شده است؛ شکافته شدن دریا، نجات بنی اسراییل و غرق شدن فرعونیان.

۳- میعادگاه موسی ﷺ

«وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ أَتَحَذَّمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ طَالِمُونَ ثُمَّ عَوَّنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعْلَكُمْ تَشَكُّرُونَ»^۱

ماجرای میعادگاه موسی ﷺ که در آیات دیگر قرآن نیز آمده است،^۲ از این قرار است:

بعد از نجات بنی اسراییل از چنگال فرعونیان و غرق شدن آنها در رود نیل، موسی مأموریت پیدا می‌کند برای گرفتن الواح تورات، مدت سی شب به کوه طور برود، ولی بعد برای آزمایش مردم، ده شب تمدید شد. در این مدت، مردی نیرنگ باز، وقت را غنیمت شمرد و طلاهای بنی اسراییل را گرفت و ذوب کرد و مجسمه یک گوسله ساخت و مردم را به پرستش گوسله طلایی خود دعوت کرد و گفت: این است خدای شما و موسی، بیایید و او را سجده کنید.

اکثریت قاطع بنی اسراییل به او پیوستند. هارون ﷺ جانشین و برادر موسی ﷺ، با اقلیتی بر آین تو حید باقی ماندند اما هر چه کوشیدند دیگران را از این انحراف بزرگ باز گردانند، توفیق نیافتند، بلکه چیزی نمانده بود که بنی اسراییل هارون را هم از بین برند.

موسی به سوی بنی اسراییل آمد و از دور فریادها و ضجه‌هایی شنید. دانست این صدای مردم است که دور گوسله می‌رسانند و می‌نوازند و او را پرستش می‌کنند.

^۱ مانند سوره اعراف، آیه ۱۴۲ و سوره طه، آیه ۸۶

^۲ بقره، آیه ۵۲-۵۱

سبطی‌اند این قوم و گوساله پرست در چنین گاوی چه می‌مالند دست^۱
وقتی موسی بر آن‌ها وارد شد، غضبناک گردید و الواح را بر زمین انداخت و
گریبان برادرش هارون را گرفت و گفت: چرا گذاشتی بنی اسراییل گمراه شوند؟!
هارون با یک دنیا اندوه و تأسف گفت: برادر جان گریبان مرا مگیر و بر من غصب
مکن. این مردم به سخن من اعتنا نکردند و نزدیک بود مرا بکشنند. تو با این رفتار
خود، زبان دشمن را به روی من باز مکن. من ترسیدم اگر اقدام به جنگ کنم تو بگویی
میان بنی اسراییل تفرقه انداختی.

بنی اسراییل از عمل خوبیش اظهار ندامت کردند و از خداوند طلب آمرزش
نمودند و گفتند: اگر خدا به ما رحم نکند و ما را نیامرزد از زیان‌کاران خواهیم بود.
موسی گفت: شما با پرستیدن گوساله به خودتان ستم کرده‌اید اینک به درگاه خدا
بروید و طلب مغفرت کنید!

خداوند سامری را که این فتنه بزرگ را به وجود آورده بود به عذابی گرفتار کرد که
نتواند با مردم تماس بگیرد و مجبور شد در بیان‌ها مانند وحشیان زندگی کند و در
آخرت، عذابی در دنای برای او مهیا فرمود. موسی، گوساله طلایی او را سوزانید و در
درباری خیث و به این ترتیب، آثار این جرم نابود گردید.

سامری وار آن هنر در خود چودید	او ز موسی از تکبر سرکشید
او ز موسی آن هنر آموخته	وز معلم چشم را بر دوخته
لا جرم موسی دگر بازی نمود	تا که آن بازی و جانش در ریود ^۲
درس و نکته	

در سقوط جامعه بنی اسراییل به دامن شرک و گوساله پرستی چند عامل نقش
داشت:

الف - حضور نداشتن رهبری چون حضرت موسی علیه السلام

۱- مثنوی معنوی، دفتر دوم.

۲- مثنوی معنوی، دفتر دوم.

- ب - حضور منحرفین هنرمندی مانند سامری
- ج - وجود طلا و زیور آلاتی که جاذبه داشت.
- د - بوق‌های پر صدای تبلیغاتی (گوساله سامری صدا می‌کرد).
- ه - ساده و زودباور بودن مردم و نبودن ایمان عمیق.
- و - زمینه مساعد و سابقه گاو پرستی.^۱

۴- گناه عظیم و توبه بی سابقه

«وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمَ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِأَتَخَذَّ كُمُ الْعِجْلَ فَتَوَبُوا إِلَيَّ بِارِئَكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنَّمَا بَارِئُكُمْ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ»^۲

بنی اسراییل به اشتباه و گمراهی خود در گوساله پرستی، پی بردن و گفتند: اگر خداوند به مارحم نکند و مارانیامرزد از گناهکاران خواهیم بود. گروهی که به عبادت گوساله تن نداده بودند خودشان را سرزنش کردند که چرا گذاشتند برادرانشان گوساله را عبادت کنند و مانع آنها نشدند تا از راهی که انتخاب کرده‌اند برگردند. پس نزد موسی رفتند و اظهار تأسف کردند.

فرمان شدیدی از طرف خداوند صادر شد که در تمام طول تاریخ پیامبران، مثل و مانند ندارد و آن این که ضمیم دستور توبه و بازگشت به توحید، فرمان اعدام دسته جمعی گروه زیادی از گنه کاران به دست خودشان صادر شد. این فرمان به نحو خاصی می‌بایست اجرا شود؛ یعنی خود آن‌ها باید شمشیر به دست گیرند و اقدام به قتل یکدیگر کنند که هم کشته شدن عذاب است و هم کشتن دوستان و آشنايان.

بنی اسراییل سلاح برداشتند تا برادر، برادرش را و رفیق، رفیقش را و پدر، پسرش را بکشد. در این میان، زن‌ها گریه و زاری و شیون می‌کردند و اطفال، ضجه می‌زدند.

۱- ر. ک: تفسیرنور، محسن قرائتی، ج ۱، ص ۱۳۴. ۲- بقره، ۵۴.

آنان از موسی می خواستند که از پروردگار برای آنها طلب عفو کنند. بعد از این که عده بسیاری از دو طرف نابود شدند موسی از جنگ جلوگیری کرد و فرمان آتش بس داد.^۱

درس‌ها و نکته‌ها

۱- هر چه برهان و معجزه و دلیل بیش تر عرضه شود، تکلیف سنگین تر و تخلف از آن خطرناک تر خواهد بود. گویا پرستی بعد از دیدن آن همه معجزه، مجازاتی جز اعدام ندارد.

۲- حکم مرتد فطری، قتل است.

۳- مرگ در رحمت الهی بهتر از حیات و زندگی در لعنت الهی است.^۲

۴- ممکن است چنین تصور شود که این توبه چرا با خشونت انجام گرفت؟ آیا ممکن نبود توبه آنان بدون خون‌ریزی قبول شود؟

در جواب باید گفت: مسأله انحراف از اصل توحید و گرایش به بت پرستی مسأله‌ای نبود که به این آسانی قابل گذشت باشد، آن هم بعد از مشاهده آن همه معجزات روشن و نعمت‌های بزرگ خدا. اگر گویا پرستی امر ساده‌ای تلقی می‌شد، شاید سنتی برای آیندگان می‌گشت بخصوص که بنی اسرائیل مردمی بهانه‌جو بودند. لذا باید چنان گوشمالی‌ای به آنها داده شود که خاطره آن در تمام قرون باقی بماند و هرگز کسی بعد از آن به فکر بت پرستی نیفتند.^۳

۵- تقاضای عجیب بنی اسرائیل

«وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ تُؤْمِنَ لَكَ حَنْنَى تَرَى اللَّهَ جَهَرًا فَأَخَذَتُكُمُ الصَّاعِقَةَ وَأَنْتُمْ تَسْنَطُرُونَ ثُمَّ بَعَثْتُنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشَكُّرُونَ»^۴

۱- داستان رسولان، محمد احمد برانتی، ترجمه کاظم پور جوادی، ص ۷۶۷؛ تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۲۵۵.

۲- ر. ک: تفسیر نور، محسن قرائتی، ج ۱، ص ۱۳۷.

۳- ر. ک: تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۲۵۶.

۴- بقره، ۵۵-۵۶.

این داستان به صورت مفصل‌تر در آیات دیگر نیز آمده است^۱ که در آن به یکی دیگر از نعمت‌های بزرگ خدابه بنی اسراییل اشاره دارد و نشان می‌دهد چگونه آن‌ها مردمی لجوح و بهانه‌گیر بودند و چگونه مجازات سخت الهی داماشان را گرفت، ولی بعد از مدتی، دوباره لطف خدا شامل حالشان شد.

ماجرای این قرار بود که بنی اسراییل به طور صریح به موسی گفتند: تا خدارا آشکارا و با همین چشم سر نبینیم، هرگز ایمان نخواهیم آورد! در اینجا چاره‌ای جز این نبود که یکی از مخلوقات خدارا که آن‌ها تاب مشاهده آن را ندارند ببینند و بدانند چشم ظاهر ناتوان تر از آن است که حتی بسیاری از مخلوقات خدارا ببینند تا چه رسد به ذات پاک پروردگار.

صاعقه‌ای فرود آمد و بر کوه خورد. برق خیره کننده و صدای رباعانگیز و زلزله‌ای به همراه داشت آن چنان همه رادر وحشت فرو برد که بی جان به روی زمین افتادند.

موسی از این ماجرا سخت ناراحت شد؛ چراکه از بین رفتن هفتاد نفر از سران بنی اسراییل در این ماجرا، بهانه بسیار مهمی به دست ماجراجویان بنی اسراییل می‌داد که زندگی را بر او تیره و تار کنند. لذا از خداوند تقاضانمود تا آن‌ها را زنده نماید. تقاضای او پذیرفته شد چنان که قرآن می‌فرماید: «سپس شما را بعد از مرگتان حیات نوین بخشیدیم. شاید شکر نعمت خدارا به جا آورید»^۲

درس و نکته

رجعت و زنده شدن بعضی از مردگان در همین دنیا صورت گرفته است «ثم بعثناکم

من بعد مو تکم».

۱- مائند: سوره اعراف، آیه ۱۵۶ و سوره نساء، آیه ۱۵۳. ۲- مر. ک: تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۲۵۸.

عـ-نعمت‌های گوناگون برای بنی اسراییل

«وَظَلَّنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنَّزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلُوئِيْ كُلُوا مِنْ طَيْبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَّمْنَاكُمْ
وَلِكُنْ كَانُوا أَنفَسَهُمْ يَظْلِمُونَ»^۱

این داستان که شبیه آن در فراز دیگری از آیات قرآن کریم نیز آمده است^۲ از این
قرار است:

موسی رو به پروردگار آورد و برای قومش غذا طلب کرد. خداوند با اجابت
دعای او برای بنی اسراییل «مَنْ وَسَلَوئِي» فرستاد. «مَنْ» ماده شیرین و اشتها آوری
مانند گز است که برابرگ پاره‌ای از درختان یافت می‌شود و انسان را از نان و
شیرینی جات بی نیاز می‌کند. همراه با «سلوی» (بلدرچین) که پرنده‌ای فربه است
دسته دسته آن قادر به طرفشان آمد که نزدیک بود زمین را پوشاند. بنی اسراییل به
«من» رو آوردند و آن را بلعیدند و پرنده‌گان چاق و فربه را کشته و کباب کردند و
خوردند.

هنگامی که بنی اسراییل شکم‌ها را انباشتند و سیر شدند ملامت کنان نزد موسی
رفتند و به شکوه گفتند: این آب و غذا! پس سایبانی که زیر آن بیاسایم و از سوزش
گرما در امان بمانیم کجاست؟

بار دیگر موسی عليه السلام به طرف پروردگارش رو آورد و به خاطر قومش از خدا سایه
طلب کرد. خداوند هم با اجابت موسی عليه السلام ابر انبوهی را فرستاد که بالای سر
بنی اسراییل مانند چتر گسترده شد و آن‌ها را از گرمای آفتاب مصون نگه داشت و به
هو الطافت بخشید!

سر انجام وقت آن رسید که موسی عليه السلام به میقات پروردگارش برود. او به بنی
اسراپیل سفارش کرد که به یکدیگر نیکی کنند و برادرش هارون را به ریاست آن‌ها و
جانشینی خود برگزید و اعلام کرد که یک ماه (سی روز) از آن‌ها دور خواهد شد و

پس از این مدت با کتاب، تعلیمات و راهنمایی‌های خداکه باید آن را سر مشق قرار دهند و بدان عمل کنند، به سوی شان بر می‌گردد.^۱

درس و نکته

تخلف از فرامین الهی ظلم به خویشتن است.

۷- لجاجت شدید بنی اسراییل

«وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرِيَّةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغْدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلُوا حِطَّةً نَفَرْ
كُمْ حَطَا يَأْكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ * فَبَدَلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ
ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُدُونَ»^۲

این فراز از زندگی بنی اسراییل مربوط به ورودشان به سرزمین مقدس یعنی بیت المقدس می‌باشد. خداوند به آن‌ها دستور داد که وارد این سرزمین شوید و از نعمت‌های فراوان آن هر چه می‌خواهید بخورید و به معبد در آید و موقع وارد شدن به مسجد، کلمه «حِطَّة» یعنی خداوند! گناهان ما را ببریز را بگویید.

خداوند به آنان وعده داد در صورت عمل به این دستور از خطاهای آن‌ها صرف نظر خواهد شد و شاید به همین مناسبت یکی از درهای بیت المقدس را «باب الحطة» نامگذاری کرده‌اند.

ولی چنان‌که از لجاجت و سرسختی بنی اسراییل اطلاع داریم، عده‌ای از آنها حتی از گفتن این کلمه نیز امتناع کردند و به جای آن کلمه نامناسبی به صورت استهزاء می‌گفتند. از این رو قرآن می‌فرماید: «اما آنها ستم کرده این سخن را به غیر آنچه به آنها گفته شده بود تغییر دادند. مانیز بر این ستمگران به خاطر فسق و گناهشان، عذابی از

آسمان فرو فرستادیم».^۳

۱- داستان رسولان، محمد احمد برانت، ترجمه کاظم پور جوادی، ص ۲۵۹-۲۶۰.

۲- بقره، ۵۸-۵۹، ص ۲۶۷-۲۶۹.

۳- تفسیر نمونه، ج ۱، ص

درس و نکته

اگر قصد لجاجت و توهین در کار نباشد، اوامر الهی باید طبق همان دستورات رسیده عمل شود و جزای تحریف‌گران و تغییر دهنگان اوامر الهی، قهر و عذاب خداوند است و همه پاداش‌ها و کیفرها مربوط به آخرت نیست، بلکه بعضی از کیفرها در همین دنیا صورت می‌پذیرد^۱

۸- جوشیدن چشمۀ آب در بیابان

«وَإِذْ أَسْتَسَقَ مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبِ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْتَانَا عَشْرَةً عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرِبَهُمْ كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَ لَا تَعْوَافَى الْأَرْضُ مُفْسِدِينَ»^۲
بنی اسراییل به موسی علیه السلام گفتند: ما را به کجا می‌بری؟

موسی گفت: به وادی مقدس کوه طور، جایی که به ملاقات پروردگارم می‌روم.
آنها گفتند: راه رفتن، ما را تلف می‌کند. تشنۀ شده‌ایم. دلمان می‌خواهد به چشمۀ آبی برسمیم تا آب بنوشیم و فرزندان و چهارپایان خود را آب بدھیم.
موسی رو به پروردگار آورد و از او آب خواست. خداوند به موسی امر کرد: با عصا به سنگ پیش پایت بزن، برایت دوازده چشمۀ آب می‌جوشد، هر چشمۀ برای یکی از دوازده فرزند بنی اسراییل.

موسی با عصایش به سنگ زد، دوازده چشمۀ آب از آن جوشید!
بنی اسراییل سر بر آب نهادند و نوشیدند تا سیراب شدند و بدن‌های خود را شست و شو دادند. وقتی عطش آن‌ها بر طرف شد و خستگی از تن گرفتند، نزد موسی رفتند و به ملامت و شکوه گفتند: آب، بیش از حد نیاز آورده؛ اما تو شه مانزدیک به اتمام است، غذا کجاست؟!^۳

۱- تفسیر نور، ج ۱، ص ۱۴۵.

۲- بقره، ۶۰.

۳- داستان رسولان، ص ۲۵۹.

درس و نکته

قوانین طبیعی تحت اراده خداوند است و با اراده او قابل تغییر است. عصای چوبی به سنگ می‌خورد و آب جاری می‌شود. این گونه مسایل، که قسمت مهمی از معجزه انبیا را تشکیل می‌دهد، امر محال یا استثنای قانون علیت نیست؛ بلکه تنها یک خارق عادت است، یعنی مخالف با علت و معلول است که ما با آن خو گرفته‌ایم.

بدیهی است تغییر مسیر علل و معلول عادی برای خداوندی که خالق زمین، آسمان و تمام جهان هستی است، به هیچ وجه مشکل نخواهد بود؛ چه این که اگر از روز اول این علل و معلول را طور دیگری آفریده بود و ما با آن خو گرفته بودیم، وضع کنونی را خارق عادت و محال می‌پنداشتیم.^۱

۹- تمنای غذاهای رنگارنگ

«وَإِذْ قُلْمِيْمَ يَا مُوسَى لَنْ تَصِيرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجَ لَنَا مِمَّا ثَبَّتَ الْأَرْضُ مِنْ بَقِيلِهَا وَقِتَّائِهَا وَفَوْمِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا...»^۲

روزها بر موسی گذشت و او تعالیم دین را به بنی اسراییل می‌آموخت و راهنمایی می‌کرد که به چه چیزی اقدام کنند و چه چیزی را ترک بگویند. موسی به آن‌ها گفت: خداوند از گناهانی که تاکنون مرتکب شده‌اید می‌گذرد، چون توبه شما حقیقی بوده است. اما آن‌ها طاقت نیاورند و سرکشی کردن و به موسی ﷺ گفتند: ای موسی! ما یک نوع غذارا دوست نداریم، از پروردگارت بخواه آنچه زمین قادر به رویاندن آن است، برای ما برویاند. ما سبزیجات، خیار، سیر، عدس، پیاز و... می‌خواهیم!

۱-تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۲۷۴؛ تفسیر نوز، ج ۱، ص ۱۳۷. ۲-بقره، ۶۱.

موسیٰ ﷺ که از گفتار قومش مبهوت شده بود و نمی‌دانست که این حرف‌ها را به چه منظور می‌گویند، به آن‌ها نگاه کرد و پرسید: آیا همهٔ خوبی‌هایی را که خدا به شما عنایت فرموده، با این چیزها عوض می‌کنید؟! آن‌ها گفتند: بلی، در مصر به خوردن یک نوع غذا عادت نکردیم.

موسیٰ گفت: آنچه می‌خواهید در سرزمین مقدس یافت می‌شود. بنی اسراییل مشتاق شدند تا به شهرهایی چون شهرهای مصر بروند که در آن‌ها رودخانه و گل و پروانه وجود داشته باشد، تا رویدنی‌ها و میوه‌های مختلفی را که دوست داشتند بخورند. آن‌ها با موسیٰ به طرف فلسطین حرکت کردند تا به سرزمینی وارد شوند که خدا بر بنی اسراییل وعده داده است.^۱ قرآن اضافه می‌کند که خداوند مهر ذلت و فقر را بر پیشانی آن‌ها زد و بار دیگر به غضب الهی گرفتار شدند و این به خاطر آن بود که آن‌ها گناه می‌کردند و تعدی و تجاوز داشتند.

بی شری و بیع و بی گفت و شنید	مائده از آسمان در می‌رسید
بی ادب گفتند کو سیر و علس؟	در میان قوم موسیٰ چند کس
ماند رنج زرع و بیل و داسِمان ^۲	منقطع شد خوان و نان از آسمان

درس و نکته

تنوع از لوازم زندگی و جزء خواسته‌های بشر است. انسان پس از مدتی از غذای یکنواخت خسته می‌شود ولی در زندگی بشر حقایقی وجود دارد که اساس زندگی او را تشکیل می‌دهد و نباید فدای خور و خواب و لذاید متنوع گردد و به ایمان و تقوا و آزادگی پشت پازند. امروزه تنوع طلبی دام بزرگی از سوی استعمارگران شده که حلقة اسارت را بر گردان دیگران می‌نهند.^۳

۲-مشنونی معنوی

۱-داستان رسولان، ص ۲۷۱

۳-مرک: تفسیر نمونه، ص ۲۷۹

۱- داستان اصحاب سببت

«وَلَقَدْ عِلِّمْتُ الَّذِينَ اعْتَدَوا مِنْكُمْ فِي السَّبَبِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرْدَةً خَاسِئِينَ فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا حَلَفُهَا وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ»^۱

این داستان در سوره اعراف نیز آمده است^۲، با این تفاوت که در سوره بقره به صورت مجمل و در سوره اعراف به صورت مفصل‌تر بیان شده است:

موسی بن عمران علیه السلام به بنی اسراییل تعلیم فرموده بود که در ایام هفته، یک روز را به عبادت خدا اختصاص دهند و کارهای دنیاگی و خرید و فروش را تعطیل کنند. روزی که برای این کار تعیین شد، روز جمعه بود. ولی بنی اسراییل خواستند که روز شنبه باشد و به همین جهت، روز شنبه روز عبادت بنی اسراییل و روز تعطیل آنها شد.

روزهای شنبه، موسی بن عمران در جمع بنی اسراییل حاضر می‌شد و آنها را موعظه می‌کرد و پند می‌داد. سال‌ها به این ترتیب گذشت و بنی اسراییل روز شنبه را محترم می‌شمردند و آن را مخصوص عبادت خداوند می‌دانستند و در آن روز کسی دست به کاری از کارهای دنیا نمی‌زد و فقط به عبادت و ذکر و تسبیح و تقدیس پروردگار می‌گذشت.

موسی از دنیا رفت و تغییراتی در زندگی بنی اسراییل به وجود آمد و تحولاتی ایجاد شد اما احترام روز شنبه در میان بنی اسراییل همچنان محفوظ بود. دوران پیامبری داود فراسید و در آن زمان جمعی از بنی اسراییل که در قریه «ایله» در کنار دریا سکونت داشتند، احترام روز شنبه را از بین برداشتند.

روزهای شنبه که صید ماهی بر آنها حرام بود، کنار دریا ماهی بسیار دیده می‌شد و در روزهای دیگر ماهی‌های قعر دریا می‌رفتند و به ساحل نزدیک نمی‌شدند. دنیاپرستان بنی اسراییل دور هم نشستند و با یکدیگر گفتند باید فکری کرد و از این

رنج و زحمت خلاص شد. در همان مجلس تصمیم گرفتند نقشه‌ای به کار برند و از ماهی‌ها استفاده کنند و آن نقشه این بود که نهرها و جدول‌هایی از دریا منشعب کنند و ماهی‌ها را در آن محبوس کنند و در روز یکشنبه اقدام به صید آن‌ها نمایند.

همین کار را کردند. روزهای شنبه ماهی‌ها آزادانه در آن نهرها می‌آمدند؛ ولی هنگام شب که ماهی‌ها می‌خواستند به دریا برگردند جلو نهرها را می‌بستند و آنان را در نهرها زندانی می‌کردند و روز بعد همه را صید می‌نمودند!

خردمدان و متدينین قوم، آنها را نصیحت کردن و از مخالفت امر خداوند بیم دادند، ولی نتیجه نداد و در دل آن گروه دنیاپرست تأثیری نکرد. مدت‌ها به این ترتیب گذشت. چون نصایح متدينین بی اثر بود، جمعی از آنها دست از موعظه کردن کشیدند و سکوت کردند و حتی به نصیحت کنندگان می‌گفتند: چرا این قدر به خودتان زحمت می‌دهید و چرا کسانی را که خداوند هلاک‌شان خواهد کرد، یا به عذاب در دنای گرفتارشان خواهد فرمود را موعظه می‌کنید؟

نصیحت کنندگان می‌گفتند: ما این قوم را پند می‌دهیم تا در پیشگاه خداوند معذور باشیم.

باری، سخن خردمدان اثری نکرد و آن گروه به کار خود ادامه دادند و به صید ماهی مشغول بودند و از این عمل اظهار خوشحالی می‌کردند و آن را موقتی برای خود می‌شمردند.

چون مدتی به این منوال گذشت و سخن حق در آن مردم گنه کار سودی ننمود، خداوند متعال آن جمعیت سرکش را به صورت بوزینه مسخ کرد و پس از سه شبانه روز عذابی فرستاد و آنان را هلاک نمود.^۱

درس‌ها و نکته‌ها

۱- بنی اسراییل در مقابل دستور خدا مبنی بر خودداری از صید در روز شنبه، به

۱- قصه‌های قرآن، سید محمد صحفی، ص ۱۹۳-۱۹۵.

اصطلاح به یک «کلاه شرعی» متصل شدند. این کار، گناه را در نظر آن‌ها کوچک و آنان را در برابر شکستن احترام روز شنبه جسور ساخت و از این راه ثروت فراوانی فراهم ساختند. در حالی که چهره واقعی گناه، با دگرگون ساختن ظاهر آن و به اصطلاح، کلاه شرعی دگرگون نمی‌گردد. حرام، حرام است؛ خواه صریح انجام گیرد یا زیر لفافهای دروغین و عذرها واهی.^۱

امام امیر المؤمنین علیه السلام از قول پیامبر اکرم ﷺ چنین نقل می‌کند: «يا علیٰ، إِنَّ الْقَومَ سَيُفْسِدُونَ بِأَمْوَالِهِمْ وَ يَمْنُونَ بِدِينِهِمْ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَ يَمْنُونَ رَحْمَةَ رَبِّهِمْ وَ يَمْنُونَ سَطْوَةَ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَحْلُونَ حَرَامَهُ بِالشَّبَهَاتِ الْكَاذِبَةِ وَ الْأَهْوَاءِ السَّائِهَةِ، فَيَسْتَحْلُونَ الْحَمْرَ بِالنَّبِيِّ وَ السُّحْنَ بِالْهَدِيَّةِ وَ الرِّبَا بِالْبَيْعِ؛ اى علی! همانا این مردم به زودی با اموالشان دچار فتنه و آزمایش می‌شوند، و از قدرت و خشم خدا، خود را این می‌پندارند. حرام خدا را با شباهات دروغین و هوس‌های غفلت‌زا حلال می‌کنند. «شراب» را به بیانه این که «نبی؛ آب انگور» است و «رشوه» را به بیانه این که «هدیه» است و «ربا» را به عنوان این که «معامله» است، حلال می‌شمارند!»^۲

۲ - بنی اسراییل سه دسته بودند: گنه کاران، افراد ساكت و بسی تفاوت، اندرز دهنده‌گان. تنها گروه سوم از مجازات الهی مصون ماندند، افراد ساكت که نهی از منکر نمی‌کردند، همانند گروه اول به عذاب الهی دچار گشتند.

۱۱- داستان ذبح گاو در میان بنی اسراییل

«وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذَبِّحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَحْذَنُنَا هُرُوًأَ قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ...»^۳

این داستان در سوره بقره در ضمن هفت آیه آمده و به همین جهت این سوره

«بقره» نامیده شده است. آیات فراوانی از قرآن کریم مربوط به زندگانی حضرت

۱- تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۴۲۲ ذیل سوره اعراف، آیه ۱۶۳. ۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶.

۳- بقره، ۷۳-۶۷.

موسیٰ علیہ السلام و قوم بنی اسراییل و یهود است. بعضی وقایع این قوم، چندین بار در آیات قرآن کریم تکرار شده است با این حال، جریان ذبح گاو، فقط یک بار آن هم در سوره بقره ذکر شده است.

در بنی اسراییل پیر مرد ثروتمندی بود که فقط یک پسر داشت چون از دنیا رفت تمام ثروت او به همان پسر رسید. پسر عموماً هایش به او حسد برداشت و از فقر خود و ثروتمندی او ناراحت بودند. بدین جهت، برای تصرف اموال بی حساب او، شبی وی را به مهمانی دعوت کرده و او را کشتند و جسدش را در یک محلهٔ پر جمعیت انداختند.

روز بعد گریبان‌ها چاک زدند و خاک بر سر ریختند و چند نفر را به اتهام قتل پسر عمومی خود دستگیر کردند. آن چند نفر بی گناه راهی به جز مراجعته به حضرت موسیٰ علیہ السلام نیافتنند. بدین جهت از آن حضرت درخواست کردند پرده از کار بردارد و میان آن‌ها قضاویت کند.

موسیٰ علیہ السلام گفت: خداوند دستور می‌دهد که شما گاوی ذبح کنید و زبان او را بر مقتول بزنید، زنده می‌شود و قاتل خود را معرفی می‌کند. بنی اسراییل که دارای روح مسامحه و اهمال و بهانه جویی بودند گفتند: ای موسی! آیا ما را مسخره می‌کنی؟! موسیٰ علیہ السلام گفت: به خدا پناه می‌برم که من از جاھلان باشم و بندگان خدا را استهزا کنم. اگر بنی اسراییل در همان روز - بدون چون و چرا - گاوی ذبح می‌کردند خیال‌شان آسوده می‌شد، ولی آنها در تعیین گاو، بهانه‌گیری کردند و خدا هم بر آنها سخت‌گیری کرد.

گفتند: ای موسی! از خدایت بپرس که چگونه گاوی باید ذبح کنیم؟ موسیٰ علیہ السلام گفت: خداوند می‌فرماید: گاوی نه پیر و نه جوان، بلکه میانه بین جوانی و پیری. گفتند: از خداوند جویا شو که رنگ آن چگونه است؟ موسیٰ علیہ السلام پس از سؤال، گفت: رنگ آن زرد درخشندۀ‌ای است که بینندگان را به سرور می‌آورد.

باز بنی اسراییل گفتند: از خدا سؤال کن که توضیح بیشتری درباره آن بدهد، زیرا امر این گاو بر ما مشتبه شده!! موسی ﷺ گفت: خداوند می‌گوید: گاوی باشد که برای شخم زدن زمین و آب کشیدن از چاه آماده نشده و از هر عیوبی پاک باشد.

گفتند: اینک حقیقت مطلب را بیان کردی، و سپس برای به دست آوردن چنین گاوی به جست و جو پرداختند. در تمام بنی اسراییل تنها یک گاو به این خصوصیت پیدا شد که به قیمتی گران خریدند و با ذبح گاو، قاتل شناخته شد و به کیفر جنایت خود رسید.

درس‌ها و نکته‌ها

۱- بدون شک «سؤال» کلید حل مشکلات و بر طرف ساختن جهل و ندانی است. چنین امری بسیار مطلوب و مورد سفارش است. آیات و روایات فراوانی درباره پرسش، تحصیل دانایی و علم وارد شده است:

«فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛ پس از آگاهان پرسید اگر نمی‌دانید.»^۱

اما اگر از حد خود تجاوز کند، دلیل انحراف و موجب زیان است: «لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدِّلَ كُمْ تَسْؤُلُكُمْ؛ از چیزهایی که اگر به آن‌ها پاسخ داده شود، برای شما مشکل به وجود می‌آید سؤال نکنید.»^۲

افراد لجوج و خود خواه غالباً پر حرف و پرسوال‌اند و در برابر هر چیزی بهانه جویی می‌کنند. به هر حال، بنی اسراییل هر قدر بهانه جویی و سؤال می‌نمودند، خداوند تکلیف آنان را سخت‌تر نمود.

۲- انگیزه قتل چه بود؟ انگیزه قتل یا «مال و ثروت» بوده است و یا «ازدواج»؛ چون بعضی از مفسران گفته‌اند که انگیزه قتل این بوده که قاتل، از عمومی خویش تقاضای ازدواج با دخترش را نمود که با پاسخ منفی او روبرو شد و دختر را با جوانی از پاکان و نیکان بنی اسراییل همسر ساخت. برادر زاده دست به کشتن عمومیش زد. سپس

شکایت به موسی ﷺ برده که عمومیم کشته شد، قاتلش را پیدا کنید!

۳- نیکی به پدر: مفسران یاد آور شده‌اند که این گاو در آن محیط منحصر به فرد بوده است و بنی اسراییل آن را به قیمت بسیار گزافی خریدند. صاحب این گاو مرد نیکوکاری بود و نسبت به پدر و مادر خویش احترام فراوان قایل می‌شد. در یکی از روزها که پدرش در خواب بود معامله پرسودی برای او پیش آمد، ولی او به خاطر این که پدرش ناراحت نشود، حاضر نشد وی را بیدار سازد و کلید صندوق را از او بگیرد، در نتیجه از معامله صرف نظر کرد. پدر پس از بیدار شدن، از ماجرا آگاه می‌شود و گاو مزبور را به پاداش این عمل به پسر خود می‌بخشد که سرانجام، آن سود فراوان را برای او به بار می‌آورد.^۱

۱- تفسیر ابن کثیر به نقل از تفسیر نموه، ج ۱، ص ۳۱۱.

نماز از منظر امام علی علیه السلام

■ محمد رحمانی نیشابوری

مقدمه

در میان اعمال و عبادات دینی، نماز از جایگاهی خاص و با اهمیت برخوردار است که شناخت و آگاهی نسبت به آن انسان را از یک سو به انجام آن تشویق و از سوی دیگر، از آثار و برکات آن برخوردار می‌نماید. بهترین راه شناختن و معرفت یافتن نسبت به نماز مراجعت به کلمات و سیره معصومین علیهم السلام است؛ زیرا آن بزرگواران برپا کنندگان واقعی نماز و آگاهترین و عارف‌ترین افراد به اسرار و معارف آن هستند.

در این گفتار، جایگاه نماز و شرایط و آثار آن را از نگاه امیر مؤمنان علی بن ابیطالب علیهم السلام جستجو می‌کنیم.

الف - جایگاه نماز

۱- نماز مساوی بادین

در خطبهٔ یکصد و ده نهج البلاغه، امام علی علیهم السلام در مقام بیان بهترین و نزدیک‌ترین راه‌هایی که انسان می‌تواند به خالق خویش برسد، می‌فرماید:

«إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُؤْمِنُونَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ الْإِيمَانُ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ... وَإِقَامُ الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا

المِلَّةُ...» بی گمان برترین وسیله‌ی توسل جستن به خدای سبحان... برپا نمودن نماز به عنوان آیین امت اسلام است.

امیر مؤمنان علیهم السلام در این بیان، نماز را که یکی از دستورها و جزئی از دین اسلام است، به عنوان تمام آیین معرفی کرده است که نشان دهنده اهمیت و نقش نماز در اسلام است.

[این نماز و روزه و حج و جهاد هم گواهی دادن است از اعتقاد]

از این کلام امام این گونه استفاده می‌شود که هر چند نماز یکی از فروع دین اسلام محسوب می‌شود و از اصول دین نیست، اما از آن جا که نشانه و علامت مسلمانی است و اقامه نماز و ارتباط با هستی مطلق موجب می‌شود که احکام دیگر نیز زنده بماند، از آن به عنوان تمام دین یاد شده است. این مطلب در فرمایشات دیگر آن حضرت نیز به صورت‌های گوناگون بیان شده است؛ مانند این که اگر نماز قبول شود، اعمال دیگر نیز پذیرفته خواهد شد و اگر نماز قبول نشود، اعمال دیگر مورد توجه قرار نمی‌گیرد.

۲- آخرین سفارش

در نامه چهل و هفت نهج البلاغه که امیر مؤمنان علیهم السلام در آخرین روزهای عمر شریف خود، برای دو فرزند بزرگوارش امام حسن و امام حسین علیهم السلام بیان فرموده و از نظر مناسبت حکم و موضوع یکی از مهم‌ترین و اساسی‌ترین مطالب می‌باشد، به بیش از ده امر سفارش می‌نماید؛ از جمله: «اللَّهُ أَكْبَرُ» فی الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا عَمُودُ دِينِكُمْ» خدای را، خدای را، درباره‌ی نماز که ستون و پایه دین شماست.

بسیار واضح است که چنین تأکیدی از چنان انسان کاملی، در آخرین لحظات عمر، به نزدیکترین و عزیزترین افراد، نشانگر اهمیت و جایگاه والای نماز خواهد بود.

۳- نماز و سیله نزدیکی به خدا

و در کلام قصار صدو سی و یکم نهج البلاغه آمده است:

الصلوةُ قُرْبَانٌ كُلٌّ تَقَىٰ وَالحَجُّ جِهَادٌ كُلٌّ ضَعِيفٌ وَلِكُلٌّ شَيْءٌ رَّكَاةٌ وَزَكَاةُ الْبَدْنِ الصِّيَامُ وَجِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَلُّلِ.^۱ نماز، عامل نزدیکی هر پارسایی به خداوند، و حج، جهاد هر ناتوانی است. و هر چیزی را زکاتی است و زکات بدن روزه است و جهاد زن، شوهرداری نیکو است.

[با فاقه و فقر همنشینم کردی] می مونس و بسی یار، غمینم کردی

آیا به چه خدمت این چنینم کردی؟^۲

تهجد امام خمینی

امام هر شب در هر حالی که باشند نماز شب می خوانند، و هنگامی که برای نماز شب از خواب بر می خیزند، آنقدر آرام و آهسته قدم بر می دارند که هیچ کس از خواب بیدار نشود و به ندرت اتفاق می افتد که از حرکت امام در دل شب، کسی بیدار شود. آن شب که امام را از تهران به قم برگرداندند (پس از تمام شدن مدت حصر) تاساعت نیم بعد از نصف شب، در منزل امام رفت و آمد بود و پس از اینکه رفت و آمد مردم تمام شد، افراد خانواده، پروانهوار دور امام نشسته بودند. ساعت یک و نیم بعد از نصف شب بود تقریباً، که چراغها را برای استراحت خاموش کردند. امام پس از آن همه خستگی دیدارها و ملاقاتها شاید یک ساعت نگذشته بود که دوباره بلند شدند برای نماز شب. با اینکه معلوم بود صبح زود مردم برای دیدار با امام هجوم می آورند، معدلک در آن شب هم، امام نماز شب را ترک نکردند. جالب این است که امام همیشه موقع نماز، عطر و بوی خوش مصرف می کنند و شاید بدون بوی خوش سرنماز نایستاده باشند، حتی در نجف هم که نماز شب را پشت بام می خوانند، در همان پشت بام نیز یک شیشه عطر داشتند.

۲- کشکول شیخ بهایی، دفتر پنجم.

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار، ۱۰۵.

۴- نماز ملاک پذیرش کارهای دیگر

عن علی علیہ السلام : قال رسول الله ﷺ : إِنَّ عُمُودَ الدِّينِ الصلوٰةُ وَ هِيَ أَوَّلُ مَا يُنْتَظَرُ فِيهِ مِنْ عَمَلٍ ابْنَ آدَمَ فَإِنْ صَحَّتْ نُظُرَهُ فِي عَمَلِهِ وَ إِنْ لَمْ تَصِحْ لَمْ يُنْتَظَرْ فِي بَقِيَّةِ عَمَلِهِ .^۱ علی علیہ السلام از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند: نماز پایه دین و اولین چیزی است که به آن توجه می‌شود. اگر نماز صحیح باشد، به دیگر اعمال نیز توجه می‌شود و اگر درست نباشد، دیگر اعمال هم مورد توجه قرار نمی‌گیرد.

۵- نماز قاعده دین است

[انبیا طاعات عرضه می‌کنند] دشمنان شهوت عرضه می‌کنند

«قال علی علیہ السلام : سَيِّدُّ مِنْ قَوَاعِدِ الدِّينِ؛ إِخْلَاصُ الْيَقِينِ وَتُصْحِحُ الْمُسْلِمِينَ وَإِقَامَةُ الصلوٰةِ وَإِيتَاءُ الزَّكُوٰةِ وَحِجُّ الْبَيْتِ وَالرُّزُهُدُ فِي الدُّنْيَا»^۲ شش چیز از اصول و پایه‌های دین است: یقین کامل، خیرخواهی مسلمانان، برپاداشتن نماز، پرداخت زکات، حج گزاردن و زهد پیشه کردن در دنیا.

۶- بهترین کار

عن أبي عبد الله علیہ السلام قال: قال أمير المؤمنين علیہ السلام ليس عمل أحب إلى الله عزوجل من الصلوٰة. فلا يشغلنكم عن أوقاتها شيء من أمور الدنيا. فإن الله عزوجل ذم أقواماً فقال: (الذين هم عن صلوٰتهم ساهون)^۳ از امام صادق علیہ السلام روایت شده است که امیر المؤمنین علیہ السلام فرمودند: نزد خداوند عزوجل هیچ عملی محبوپتر از نماز نیست، پس مراقب باشید که هیچ امری از امور دنیاشما را از نماز غافل نکند؛ زیرا خداوند عزوجل اقوام مختلف را این گونه نکوهش کرده است.^۴

۷- سفارش به کارگزاران

وانظر إلى صلوٰتكَ كَيْفَ هِيَ فَإِنَّكَ إِمَامٌ لِّقَوْمٍ (يَنْبَغِي لَكَ) أَنْ تُتَمَّمَهَا وَلَا تُخْفَفِهَا فَلَيْسَ مِنْ إِمَامٍ يُصَلِّي بِقَوْمٍ يَكُونُ فِي صلوٰتهمْ نُفَصَّلٌ إِلَّا كَانَ عَلَيْهِ لَا يَنْقُصُ مِنْ صلوٰتهمْ نُسِيَّةٌ وَ تَمَّمَهَا وَ تُخْفَظُ فِيهَا يَكُنْ لَكَ مثُلُّ أُجُورِهِمْ وَ لَا يَنْقُصُ ذالكَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيئاً.^۵

۱- تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۲۳۷ و وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۳ و بحار، ج ۸۲، ص ۲۲۷.

۲- شرح غرر در درر، ج ۴، ص ۱۶۶ .

۳- ماعون، ۵

۴- خصال صدق، ج ۲، ص ۶۲۰ .

۵- امامی صدق، ج ۲۹، ص ۳۱، ابن فراز در نهج البلاغه نیامده است.

امام علی علیه السلام علاوه بر مطالبی که برای عموم مردم، درباره نماز بیان کرده، برای زمامداران و مسؤولین تأکید و سفارش بیشتری داشته است؛ از جمله در نامه‌ای که برای محمد بن ابی بکر، به هنگام انتصاب او به استانداری مصر نوشته، آمده است:

به نمازت بنگر که چون است؛ زیرا تو امام (پیش‌نماز) مردم هستی. سزاوار است که نماز را کامل به جای آوری و سبک و ناقص برگزار نکنی؛ زیرا اگر امامی برای عده‌ای نمازگزار نماز بخواند و در نماز آن‌ها کم و کاستی باشد، گناهش به گردن اوست و از نماز آنها چیزی کم نمی‌شود، پس نماز را کامل به جای آروبر آن مراقبت نما، تا تونیز همانند آنان از باداش آن برخوردار باشی، چون این امر از ثواب آن‌ها چیزی نمی‌کاهد.^۱

این جهان تاریک گشتنی بسی ضیا
[گر نماز از وقت رفتی سر تورا]
مصطفی چون دُرّ معنا می‌سفت
عَجَّلُوا الطاعاتِ قَبْلَ الْفَوْتِ گفت
همچنین می‌توان جایگاه و اهمیت نماز از منظر آن امام همام را در کلمات آن حضرت در مورد رعایت وقت نماز و نیز سنت آن حضرت در رعایت وقت نماز حتی در میدان جنگ، جست و جو کرد.

۱- تأکید بر رعایت وقت

«صلٌ الصلوة لوقتها الموقتٌ لها ولا تُعجل وقتها لقراءٍ ولا تُؤخرها عن وقتها لاشتغالٍ»^۲ هر نمازی را در وقت مخصوصش - که مقرر شده است - به جای آر. نه به دلیل داشتن وقت نمازی را زودتر از وقت بخوان و نه به دلیل درگیری‌های دیگر نمازی را از زمان ویژه‌اش به تأخیر انداز.

خاطره‌ای از امام خمینی

[خلیی شنیده‌ایم «الصلوة عمود الدين» نمار ستون دین است و یا «إن الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنكر» که نماز انسان را از همه کارهای رشت بازمیدارد.

اسمالی صدوق، ص ۲۹، ح ۳۱، این فراز در نهج البلاغه نیامده است.

۲- نهج البلاغه، نامه ۲۷.

اکثر آن توanstه ایم این آیات را در کنیم و نماز را بحکم وظیفه انجام می دهیم و به رعایت حدود و حقوق نماز -که می تواند در همه ابعاد زندگی نظم دهنده باشد و تمام خواسته های الهی و انسانی را در بر گیرد کم توجه می کنیم. دقت امام در رابطه با وقت نماز و حق نماز بسیار چشمگیر بود. شاید این دقت روی وقت نماز برای اکثر مردم قابل درک نباشد، ولی وقتی انسان به این درجه، یعنی به نظاره گری در آسمان و زمین می رسد، این امر برایش طبیعی است. وقتی می ایستادند به نماز، حسن می کردیم که تمام وجودشان نماز می خواند.

همیشه وقتی که چند نفر از برادرها برای حفاظت می ایستادند، امام می فرمود: «احتیاجی نیست، در ساعت نماز باید نماز خواند». واقعاً که بیان آن حالات امام در قدرت من نیست.^۱

۲- رعایت اول وقت در میدان جنگ

حسن بن محمد الدسلیمی قال: کانَ عَلَى عَلِيٍّ يَوْمًا فِي حَرْبٍ صَفِينَ مُشَتَّغًا بِالْحَرْبِ وَالْقِتَالِ وَهُوَ مَعَ ذَلِكَ بَيْنَ الصَّفَيْنِ يُرَاقِبُ الشَّمْسَ. فَقَالَ لَهُ أَبُنْ عَبَّاسٍ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ: مَا هَذَا الْفِعْلُ؟ قَالَ: أَنْظُرْ إِلَى الرَّوَالِ حَتَّى تُصَلِّيَّ. فَقَالَ لَهُ أَبُنْ عَبَّاسٍ: وَهَلْ هَذَا وَقْتُ الصلوةِ إِنَّ عِنْدَنَا شُغْلًا بِالْقِتَالِ عَنِ الصلوة؟ فَقَالَ عَلِيٌّ: عَلَى مَا نُقَاتِلُهُمْ؟ إِنَّ نُقَاتِلُهُمْ عَلَى الصلوة. قال: وَلَمْ يَتَرَكْ صَلوةَ اللَّيْلِ قَطُّ حَتَّى لِيلَةَ الْهَرِيرِ.^۲ امام علی علیه السلام در بحبوحه جنگ صفين، در وسط دو صفت دشمن و خودی به خورشید نگاه می کرد. ابن عباس پرسید: این کار برای چیست؟ امام پاسخ داد: نگاه به زوال می کنم تا اول وقت نماز بخوانم. ابن عباس عرض کرد: در میدان جنگ نماز اول وقت؟ حضرت فرمود: چرا می جنگیم؟ همانا جنگ ما برای احیای نماز است. ابن عباس می گوید: نماز شب را هرگز رهانکرد حتی در لیله الهریر.^۳

۱- از خاطرات یکی از خواهران که در منزل امام در پاریس خدمت می کردند.

۲- دعائیم الاسلام، ج ۲، ص ۳۵۱، مستدرک الوسائل، ج ۳، س ۹۸، ح ۳۱۱۴.

۳- دعائیم الاسلام، ج ۲، ص ۳۵۱، مستدرک الوسائل، ج ۳، س ۹۸، ح ۳۱۱۴.

۳- مذمت وقت نشناisan

امام علی علیه السلام: هیچ کاری نزد خدای عزوجل محبوب‌تر از نماز نیست، پس مباداً امری از امور دنیا شمارا از اقامه نماز در وقت آن باز دارد؛ زیرا خدای، عزوجل مردمانی را نکوھش کرده و فرموده است (آنان نمازشان را سبک می‌شمارند) یعنی از وقت نماز غافلند و به آن اهمیت نمی‌دهند.^۱

ب- شرایط قبولی

علماء در مباحث مربوط به نماز، به صورت جداگانه از دو بحث سخن گفته‌اند:

الف- شرایط صحیح بودن که بیشتر صورت فقهی دارد.

ب- شرایط قبولی و پذیرفته شدن.

در باره شرایط پذیرفته شدن و قبول نماز روایات زیادی از ائمه معصومین علیهم السلام

وراد شده است، در سخنان امام علی علیه السلام آمده است:

۱- حلال بودن لباس

«أَنْظُرْ فِيمَ تُصَلِّي إِنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ وَجِهِهِ وَحِلْهِ فَلَا قَبُولَ»^۲ بنگر که با چه جامه‌ای نماز می‌خوانی: اگر آن را از راه درست و حلال به دست نیاورده باشی نمازت پذیرفته نیست.

۲- حضور قلب

امام علی علیه السلام: «لَا يَقُومَنَّ أَحَدُكُمْ فِي الصَّلَاةِ مُتَكَاسِلًا وَلَا ناعِسًا وَلَا يُفَكِّرَنَّ فِي نَفْسِهِ قَاءِنًا تَبَيَّنَ يَدَى رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنَّمَا لِلْعَبْدِ مِنْ صَلَاةِهِ مَا أَقْبَلَ عَلَيْهِ مِنْهَا بِقَلْبِهِ»^۳ هیچ یک از شما با حالت کسالت و خواب آلوگی به نماز نایست و نیز به خود فکر نکنند؛ زیرا در پیشگاه پروردگار خویش قرار دارد، در میان نمارهای بندۀ، نهان نمازی که با توجه قلبی همراه است مورد پذیرش قرار می‌گیرد.

۲- بشارة المصطفى، ص ۲۸.

۱- خصال، ص ۶۲۱، ح ۱۰.

۳- خصال، ص ۶۱۳، ح ۱۰.

لیک یک ذرۀ ندارد ذوق جان
لا صلوٰة کسَمَ لَا بالحضور]

[وزنمایز و از زکات و غیر آن
 بشنو از اخبار آن صدرِ صدور^۱

و نیز در جای دیگری می‌فرماید: روی برگرداندن از قبله در حال نماز دستبردی از جانب شیطان است. پس از روی برگرداندن از قبله در حال نماز بپرهیزید؛ زیرا هرگاه بنده به نماز می‌ایستد خداوند تبارک و تعالیٰ به او رومی‌کند و چون بنده به این سو و آن سو توجه کند، خداوند می‌فرماید: ای فرزند آدم! از که روی می‌گردانی تاسه مرتبه و چون برای چهارمین بار بنده از قبله روی برگرداند، خداوند از او روی برمی‌گرداند.^۲

[مولوی درباره حضور قلب و ذوق در عبادات می‌گوید طاعات‌ها در صورتی میوه و نتیجه می‌دهند که با ذوق همراه باشند و دانه در صورتی به درخت تبدیل می‌شود که مغز داشته باشد

مغز باید تا دهد طاعات بَر	ذوق باید تا دهد طاعات بَر
صورت بی جان، نباشد جز خیال	دانه بی مغز کسی گردنهال؟

۳- ولایت

در مورد بی ارزشی نماز بدون رهبری الهی، در کلمات قصار آمده است:
 «وَقَدْ سَمِعَ عَلَيْهِ رَجُلًا مِنَ الْحَوْرَرِيَّةِ يَتَهَجَّدُ وَيَقْرُأْ قُفَّالَ: تَوْمُ عَلَى يَقِينٍ حَيْرٌ مِنْ صَلْوَةٍ فِي شَكٍ»^۳
 مولا امیر المؤمنین علیه السلام نیایش نیمه شب و قرائت قرآن یکی از خوارج را شنید؛ فرمود: خفتن همراه با یقین، ارزشمندتر از نمازو نیایش باشک و تردید است.

آنچنان علمی که مُسْتَبِه بود [نوم عالم از عبادت بِه بود]

۱- منظور شاعر از صدر صدور وجود مقدس پیامبر خاتم النبیّ است و اشاره به روایتی از آن حضرت دارد که فرمود: لا

۲- قرب الاستناد، ص ۱۵۰.

صلوة الْأَبْحَضُونَ الْقَلْب.

۳- حکمت ۹۷

ج- آثار نماز

در این بخش به برخی از آثار و برکات نماز که در فرمایشات امام علی علیه السلام آمده است، اشاره می‌شود:

۱- کبر زدایی

امام علی علیه السلام در حکمت دویست و چهل و چهار از کلمات قصار برخی از اسرار و آثار احکام شرعی را بیان فرموده است. از جمله درباره نماز می‌فرماید:

«فَرَضَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيرًا مِنِ الشَّرِكِ وَالصَّلَاةَ تَنْزِيهًًا عَنِ الْكَبِيرِ»^۱ خدا ایمان را واجب کرد برای پاکی از شرک و نماز را برای پرهیز از خود بزرگ دیدن.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه صدو نودو دوم نهج البلاغه که به خطبه قاصعه معروف شده است، در پی مذمت و بیان آثار شوم کبر و خود بزرگ بینی و نقش و تأثیر نماز در زدودن آثار آن می‌فرماید:

«در همین زمینه (بر طرف کردن کبر و آثار شوم آن) است که خداوند به واسطه نماز و به خاک ساییدن چهره به رسم تواضع و چسباندن عضوهای ارجمند به زمین به نشانه‌ی کوچکی از بندگان خویش پاسداری می‌کند تا آرامش در میانشان برقرار گردد، بر چشم هایشان خشوع حاکم شود، جان‌هاشان خاکساری پذیرد، دلهاشان شکستن آموزد و خودپسندی از آنان زدوده شود».

دستِ اشکسته برآور در دعا

[در مثنوی آمده است هنگامی که آهنگر می‌خواهد در کوره آهنگری بد مد لباس کهنه می‌پوشد اما این کهنه پوشیدن از ارزش و وقار او در چشم خلق چیزی نمی‌کاهد. یس اگر انسان هم لباس تکبر از تن بیرون کند و لباس خضوع و خشوع بر تن کند از او

کاسته نمی‌شود:

وقت دم آهنگر ار پوشید دلق*

*لباس کهنه و پوسیده.

ملبس ذل پوش در آموختن]

پس لباس کبر بیرون کن زین

۲- نماز و سیله شادمانی

از نگاه امام علی علیه السلام روز عید و شادمانی روزی است که اعمال صالح او در درگاه ایزد منان پذیرفته شود. از این رو آن حضرت در بعضی از روزهای عید می فرمود: «إِنَّمَا هُوَ عِيدٌ لِمَنْ قَبِيلَ اللَّهُ صِيامَهُ وَشَكَرَ قِيامَهُ وَكُلَّ يَوْمٍ لَا يُعَصِّي اللَّهَ فِيهِ فَهُوَ عِيدٌ» امروز تنها عید کسی است که خداوند روزه اش را پذیرفته و عبادتش (نماز) را قبول کرده است. هر روزی که در آن خداوند مورد نافرمانی قرار نگیرد، عید راستین می باشد.

دم به دم قوت خدا را منتظر

باش در روزه شکیبا ومصیر

هدیه ها را می دهد در انتظار

کآن خدای خوب کار بردار

۳- تأثیر نماز بر دیگر کارها

در نامه بیست و هفت نهج البلاغه که به محمد بن ابی بکر (والی مصر) نوشته شده، چنین آمده است:

«واعلم أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ عَمَلِكَ تَبَيَّنَ لِصَلَاتِكَ»^۱ و بدان که هر عمل دیگر توازن نظر ارزش، تابع نماز تو خواهد بود.

در برخی از نسخه بدل ها در پی این فراز آمده است:

«فَمَنْ ضَيَّعَ الصَّلَاةَ فَهُوَ لِغَيْرِهَا أَشَدُ تَضييقاً» هر کس نمازش را ضایع کند امور دیگر توسط او بیشتر ضایع می شوند.

۴- وسیله نزول رحمت

«لَوْ يَعْلَمُ الْمُصَلِّي مَا يَعْشَاهُ مِنَ الرَّحْمَةِ لَمَارَقَ رَأْسَهُ مِنَ السُّجُودِ» اگر نمازگزار بداند چه هاله ای از رحمت خدا او را در بر می گیرد هرگز دوست ندارد که سر خود را از سجده بردارد.

«الصلوة تستنزل الرحمة» نماز رحمت (و آمرزش الهی) را فرود می آورد.

می دهد هر شوره را باران و نسم

از کمال رحمت و موج کرم

۱- نهج البلاغه، نامه ۲۷، فراز.

۵- همراهی فرشتگان

امام علی علیه السلام می فرماید: نمازگزار سه خصلت دارد؛ فرشتگان از زیر پای او تا اوچ آسمان را در میان می گیرند، نیکی از سر تا پای او را فرامی گیرد و دو فرشته در طرف راست و چپ او قرار می گیرد. پس هرگاه روی گرداند پروردگار تبارک و تعالی می فرماید:

آیا به کسی بهتر از من روی کرده‌ای؟ ای پسر آدم! اگر نمازگزار می دانست که با چه کسی راز و نیاز می کند هرگز از آن جدا نمی گشت.^۱

۶- نالمیدی ابلیس

«امام علی علیه السلام: إذا قامَ الرَّجُلُ إِلَى الصَّلَاةِ أَقْبَلَ إِبْلِيسُ يَنْظُرُ إِلَيْهِ حَسَدًا لَمَا يَرَى رَحْمَةً اللَّهِ الَّتِي تَعْشَاهُ»^۲ هرگاه کسی به نماز می ایستاد، ابلیس از این که می بیند رحمت خدا اورا در برگرفته، حسودانه به وی می نگرد.

۷- تسبیح لباس و وسائل نمازگزار

علاوه بر شخص نمازگزار، لباس و آنچه در اطراف او هست نیز او را همراهی کرده و خدارا تسبیح می کنند.

[در ادبیات عرفانی ما آمده است؛ تسبیح جمادات برای انسان قابل فهم نیست و حتی مورد انکار است. در حالی که جمادات در تسبیح و عبادت پروردگار، استاد هستند:]

آدمی مُنْكِرٍ زِ تَسْبِيحِ جَمَادٍ
وَأَنْ جَمَادٌ إِنْدَرِ عَبَادَتِ، أَوْسَادَ]

«امام علی علیه السلام: إِنَّ الْإِنْسَانَ إِذَا كَانَ فِي الصَّلَاةِ فَإِنَّ جَسَدَهُ وَثِيَابَهُ وَكُلُّ شَيْءٍ حَوْلَهُ يُسْبِّحُ»^۳ هر گاه انسان در نماز می ایستد بدن، جامه و هر آنچه در اطراف او است نیز خدا را تسبیح می کند.

۱- محسن، ج ۱، ص ۱۲۱.

۲- بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۲۰۷.

۳- بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۲۱۳.

۸-گناه زدایی

امام علی علیه السلام ضمن تأکید بر نماز، یکی از عوامل سقوط جهنمیان را، نماز نخواندن می‌شمارد و می‌فرماید:

«نماز را به پا دارید. محافظت آن را برعهده گیرید. زیاد به آن توجه کنید و فراوان نماز بخوانید و به وسیله آن به خدا تقرب جویید؛ زیرا نماز به عنوان وظیفه‌ای واجب، در اوقات مختلف شبانه روز بر مؤمنان مقرر شده است. مگر به پاسخ دوزخ خیان در برابر این پرسش که چه چیز شمارا به دوزخ کشانیده است گوش فرا نداده اید که می‌گویند ما از نماز گزاران نبودهایم؟^۱ «لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ»^۲

نماز، گناهان را همچون برگ‌های پاییزی می‌ریزد و غل و زنجیرهای معاصی را از گردن‌ها می‌گشاید. پیامبر ﷺ نماز را به چشممه آب گرمی که بر درب خانه کسی باشد و شبانه روزی پنج بار خود را در آن شستشو دهد، تشییه کرده است. بدون تردید چرک و آلو دگی در بدن چنین کسی باقی نخواهد ماند.»

۹-دژی در برابر شیطان

«الصلوٰة حِصْنٌ مِن سَطْوَاتِ الشَّيْطَانِ»^۳ نماز دژی است در برابر بورش‌های شیطان.

۱۰-نماز سبب بخشش

«امام علی علیه السلام: مَن أَتَى الصَّلَاةَ عَارِفًا بِعَنْهَا غُفرَلَةً»^۴ هر که نماز را با معرفت و به حق به جای آورد آمرزیده می‌شود.

امام حسین علیه السلام در مسیر راه کربلا همراه با سپاه حرّ نماز جماعت برگزار کرد. شب عاشورا هم مهلتی که از سپاه کوفه درخواست کرد، برای نماز خواندن بود: «فَهُوَ يَعْلَمُ أَنِّي كُنْتُ أَحِبُّ الصَّلَاةَ.»^۵ خدا می‌داند که من نماز را دوست دارم. طبق نقل‌ها، امام حسین علیه السلام شب عاشورا را به نماز و استغفار و

۱-خطبه ۱۹۹.

۲-مدثر، ۴۳.

۳-شرح غرر الحكم، ج ۲، ص ۱۶۴.

۴-خصال، ص ۶۲۸، ح ۱۰.

۵-موسوعة کلمات الامام الحسین، ص ۳۹۲

تضرع به درگاه الهی پرداختند: «وَبَاتَ الْحُسَيْنُ طَبِيلًا وَأَصْحَابُه طَوْلَ لَيْلَتِهِمْ يُصَلُّونَ وَيَسْتَغْفِرُونَ وَيَتَضَرَّعُونَ...».^۱

شب عاشورا، شب مناجات و نماز و دعای اصحاب امام بود. به نقل سورخان، زمزمه نماز و نیایش و تضرع، از خیمه‌های اصحاب، همچون کندوی زنبور عسل به گوش می‌رسید:

«لَهُمْ دَوْيٌ كَدْوَيٌ التَّحْلِ وَهُمْ مَا بَيْنَ رَأْكِ وَسَاجِدٍ وَقَارِئٌ لِلْقُرْآنِ».^۲

ظهور عاشورانیز وقت نماز، ابوثمامه صائده به سیدالشهدا طیلله یادآور شد که وقت نماز است، دوست دارم خدارا در حالی ملاقات کنم که این نماز را که وقتی رسیده است بخوانم. امام نگاهی به آسمان کرد و فرمود: «نماز را یادآوری، خدا تو را از نمازگزاران و ذاکران قرار دهد، آری! اینک اول وقت نماز است»:

«ذَكَرَتِ الصَّلَاةَ، جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ الْذَاكِرِينَ، نَعَمْ هَذَا أَوَّلُ وَقْتِهَا».^۳

آنگاه فرمود: «از آنان بخواهید تا دست از جنگ بردارند تا نماز بخوانیم». سعید بن عبدالله حنفی نیز، در روز عاشورا شهید نماز شد. وی جلوی امام حسین طیلله ایستاد تا تیرهایی که از چپ و راست به سمت امام رها می‌شد به آن حضرت اصابت نکند. آنقدر تیر بر او خورد که وقتی نماز امام حسین طیلله تمام شد، این شهید سعید، بر زمین افتاد و شهید شد.^۴

پیروان نهضت ابا عبدالله نیز باید به نماز اهتمام ورزند و آن را در رأس امور خویش قرار دهند، بخصوص عزاداران حسینی باید نماز را که واجب دینی است، فدای مراسم سینه زنی و عزاداری که مستحب است قرار دهند و توجه داشته باشند که نماز، مایه برخورداری از شفاعت حسین طیلله است.^۵

۱-بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۲-حياة الإمام الحسين بن علي، ج ۳، ص ۱۷۵.

۳-مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۱۷؛ اعيان الشيعة، ج ۱، ص ۶۰۶.

۴-وقعة الطف، ص ۲۳۲.

۵-این مقاله پیش از این در مجله نیایش شماره ۳ چاپ گردیده که با اختلافات و اصلاحاتی در این ره تو شده مورد استفاده قرار گرفت.

آداب تلاوت قرآن

■ سید حسن احمدی نژاد

این کتابی نیست چیزی دیگر است
فاش گوییم آنچه در دل مضمراست
چونکه در جان رفت جان دیگر شود
جان چو دیگر شد جهان دیگر شود^۱

پاکترین کتاب هستی

قرآن پاک‌ترین کتاب، از مبدأ پاکی و طهارت، بر پاک‌ترین قلب عالم هستی،
تلاوت و از لبان پاک‌ترین مخلوق الهی، بر عالم وجود عرضه گردید. و به همین
خاطر، تنها کسانی می‌توانند به این مصحف مطهر نزدیک شده، و از نور پر فیض آن
بهره‌مند گردند که ظاهر و باطنی پاک و طاهر داشته، و از هر گونه آلودگی جسم و روح
منزه باشند. «إِنَّهُ لِقَرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمْسُأُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»^۲

با توجه به حساسیت موضوع، خوبست که مصادیق طهارت را یک به یک
برشمرده، و پیرامون آنها، اندکی درنگ نماییم:

طهارت کلی جسم

اولین شرط برای تماس با قرآن، پاک بودن از جنابت و داشتن وضو است و بنابر

فتوای حضرت امام خمینی رض:

«مس نمودن خط قرآنی یعنی رساندن جایی از بدن به خط قرآن، برای کسی که
وضو ندارد، حرام است». ^۱

و اما برای اینکه گرفتن وضو، ذهنمان را از تخیلات پراکنده خالی سازد، و ما را در
هاله‌ای از معنویت و عرفان قرار دهد، لحظاتی قبل از شروع به آن، به یاد کلام شیرین
حضرت امام صادق علیه السلام بیفتهیم، و ضمن عرض ارادت به آن ستاره هدایت، این حالت
روحانی را در خود بوجود آوریم

«چون قصد وضو کنی، به آب نزدیک شو، مانند کسی که می‌خواهد خود را به
رحمت پروردگار متعال نزدیک کند. زیرا خداوند آب را وسیله مناجات و قرب خود
قرار داده است». ^۲

[روی نائیسته تبیند روی حور
لا صلوة گفت إلآ بالظهور]

طهارت دهان

در چند حدیث شریف که از ائمه معصومین علیهم السلام نقل گردیده، از دهان بعنوان «راه
قرآن» و «یکی از راههای پروردگار» یاد شده است.

«امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلوات الله علیه و سلام فرمودند:
- راه قرآن را پاکیزه سازید.

پرسیدند: ای رسول خدا! راه قرآن چیست?
فرمود: دهانهای شما.

پرسیدند: به چه پاکیزه کنیم?
فرمود: «به مسواک زدن» ^۳

۱- توضیح المسائل- مسئله ۳۱۷.

۲- مصباح الشریعه، باب دهم.
۳- الحیات، ج ۲، ص ۱۶۱- ۱۶۲.

و در حدیثی دیگر چنین آمده است:

«امام رضا^{علیه السلام} از پدرانش^{علیهم السلام} از پیامبر^{صلوات الله علیه و آله و سلم} فرمود:

-دهانهای شمارا ههایی از راههای پروردگار تان است، آن را پاکیزه سازید.»^۱

دهان بی حفاظتی که غذای مشکوک و حرام وارد آن می شود،

دهانی که گناهان بزرگی چون دروغ و تهمت و غیبت را مرتکب می شود،

دهانی که برای شکستن دل در دمندی بحرکت در می آید،

دهانی که پیوسته مسلمانان از شر آن در واهمه و عذاب هستند، چگونه می تواند

محل تلفظ آیات قرآن باشد؟!

آری! تلاوت قرآن باید از دهانی پاک بگذرد. و گر نه آب صاف در یک نهر آلوده،

بالاخره آلوده خواهد شد. اگر قرآن از دهان ناپاک بیرون آید، «رب تالی لِلقرآن و القرآن

یَلْعُنُهُ»^۲

طهارت چشم

«از رسول اکرم^{صلوات الله علیه و آله و سلم} نقل شده که فرمودند: «اعط العین حقها» حق چشم را ادا کنید.

عرض کردند: حق چشم چیست یا رسول الله؟

فرمود: «النَّظَرُ إِلَى الْمُصَحَّفِ» نگاه کردن به قرآن.

زیرا تلاوت قرآن از روی قرآن، طبق حدیث، عبادت است. اگر چشم پاک نباشد،

توفيق نظر به قرآن را پیدا نمی کند.»^۳

چشم هرزهای که بدنبال معصیت و خطأ می چرخد، و چشم افسار گسیخته ای که

دیگر در کنترل صاحبش نیست، اگر هم بر روی خطوط قرآن قرار بگیرد، همچون

۱-همان.

۲-جه سات تلاوت کننده قرآن که قرآن اور العین می کند - مستدرک ج ۱ ص ۲۹۱ ..

۳-آداب قرآن، مهدی مشایخی، ص ۱۰۴

کوری است که جمال نورانی حق را هرگز مشاهده نخواهد کرد. و به مصداق:

آنچه ما کردیم با خود هیچ نایینا نکرد
در میان خانه گم کردیم صاحب خانه را
جز خطوطی پی در پی، چیز دیگری از قرآن نخواهد یافت.

[این نظر از دور چون تیراست و سم عشقت افزون می شود صبر تو کم]

طهارت روح

روح ناپاکی که اسیر اندیشه‌های شیطانی است، روح پژمرده‌ای که لطفت و
ظرافت خود را از دست داده، و در برخورد با مظاهر معنویت، سرد و بی تفاوت است،
روح تیره‌ای که زنگار گناه و معصیت، تمامی زوایای آنرا پوشانده است، روح کوچک
و حقیری که فقط خود را می‌بیند، و سرگرم بازیچه‌های خویش است، چگونه
می‌تواند معنویت قرآن را به هنگام تلاوت، درک و لمس نماید؟!
اما روح پاک و وارسته‌ای که از علائق مادی فاصله گرفته، و بر اثر خودسازی‌های
پیوسته، نورانی و پرجلا شده است؛

روح بلندی که با عبادتها خالص و ناب و توجهات روحانی حرکات شرک آلود
و اندیشه‌های شیطانی را از خود دور ساخته است؛
این روح با صفا و رحمانی، به هنگام تلاوت قرآن، نورانیت عظیم و فراگیر قرآن
را، به خوبی احساس می‌کند، و هم در پرتو نور آن، حقایق دیگر را...
کفرها را درکشد چون ازدها]
[مست قرآن مر تو را همچون عصا

طهارت سایر اعضای بدن

بنابر تعبیر آیت الله جوادی آملی: «گوش و چشم و دست و سایر اعضائی راههای
قرآن است». ^۱

گوشی که صوت ملکوتی قرآن را می‌شنود و متأثر نمی‌شود، گوشی که در مسیر خطابهای قرآن قرار می‌گیرد، اما گویا هرگز کلامی و یا خطابی نشیده است، گوشی که از شنیدن غیبت و دروغ و تهمت، لذت می‌برد، این گوش طهارت ندارد. دستی که ناپاک است و طهارت ندارد، باید بسوی قرآن دراز شود «لا يمسه الا مطهرون»^۱ جز دست پاکان بدان نرسد.

پس باید تمامی اعضاء بدن را، که راههای قرآن هستند، پاک و مطهر نمائیم تا انوار الهی، وجودمان را نورانیت و روشنائی و صفا بخشد.

هر که کاه وجو خورد قربان شود
و اما لحظه‌ای در نگ!

طهارت کلی جسم، بسیار آسان است. با یک نیت و مقداری آب، می‌توان خود را از آلودگی‌های ظاهری پاک کرد، و به آسانی قرآن را به لب گذاشت و بوسید و خطوط آنرا المس نمود.

اما طهارت دیگر اعضاء از جمله: دهان و گوش و چشم و روح، به یکباره امکان‌پذیر نیست، و باید ضمنن توکل بر خداوند بزرگ، با جدیت و تمرین و ممارست، ردائل اخلاقی را از جسم و روح زدوده، و آنچنان پاک و طاهر نمائیم که شایستگی انس و معجالست با کلام وحی «قرآن» را بیابیم. ان شاء الله.

لیک باطن را نجاست ها بسود
خون پلید است و به آبی می‌رود

آداب شفوندگان آیات قرآن

شاخصه است هنگام شنیدن آوای قرآن و آیات الهی با سکوت عمیق و توجه دقیق

موارد زیر را رعایت کنیم:

- ۱- احترام قلبی خویش را نسبت به کلام الهی ابراز داریم.

- ۲- در مقابل این بارقه رحمت سر تعظیم و تواضع فرود آوریم.
- ۳- برای شنیدن این خبر بزرگ آسمانی اعلام آمادگی نمائیم.
- ۴- با توجه کامل به معانی آن زمینه تدبیر و تفکر را در خودمان ایجاد کنیم.
- ۵- با سکوت و تمرکز فکر، جان خود را در معرض تابش این آفتاب حیات بخش قرار دهیم.
- ۶- قلب و روح خسته و پریشانمان را شاداب و پر تحرک نمائیم.^۱

قاریان قرآن از منظر امام باقر علیه السلام

امام پنجم باقر العلوم علیه السلام قاریان قرآن را به سه دسته تقسیم فرموده و انگیزه هر کدام را بیان فرموده‌اند:

- ۱- کسانی که قرائت قرآن را وسیله امرار معاش و تقرب به ملوک و فزون طلبی نسبت به مردم قرار داده‌اند.
 - ۲- کسانی که قرآن را می‌خوانند و فقط حروف آن را گرفته و حدود آن را ضایع کرده‌اند.
 - ۳- کسانی که قرآن را تلاوت می‌کنند و با دستورات شفابخش آن بیماری‌های قلبی و فکری خود را درمان می‌کنند. شب‌ها با تلاوت قرآن مأنوس هستند و روزها در صحنه‌های زندگی از آنها الهام می‌گیرند و بخاطر انس با قرآن پهلو از رخت‌خواب ناز تهی می‌کنند.
- پس خداوند بخاطر این گروه از حاملان معارف قرآن بلا را از اجتماعات دور می‌کند و بخاطر آنان باران رحمت خود را فرو می‌آورد. بخدا قسم این دسته در جامعه، از کبریت احمر کمیاب‌تر است.^۲

.۲- امالی صدوق، ص ۱۷۹ و الحیات ج ۲، ص ۱۷۱.

.۱- آداب قرآن، مهدی مشایخی، ص ۱۶۶.

تلاوت کنندگان از منظر امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام تلاوت کنندگان قرآن را به سه گروه تقسیم فرموده و نتیجه عمل آنان را بیان می‌فرمایند:

- ۱- عده‌ای برای نزدیک شدن به سلاطین و زورمندان و برای سلطه یافتن بر مردم (قرآن می‌خوانند) این دسته اهل آتش‌اند.
- ۲- قاریانی که الفاظ قرآن را از برکره خوب می‌خوانند ولیکن حدود آن را ضایع نموده‌اند اینان هم اهل آتش‌اند.
- ۳- و گروهی قرآن می‌خوانند تا زیر پوشش آن قرار گیرند. اینان به محکم و متشابه آن اعتقاد دارند فرایض را بجای می‌آورند، حلال آن را حلال و حرام آن را حرام دانسته و در مقام عمل تسلیم قوانین قرآن‌نند. این دسته همان کسانی هستند که دست رحمت الهی آنان را از هر سقوطی نجات می‌دهد و آنان اهل بهشت‌اند و درباره هر که بخواهند حق شفاعت دارند.^۱

آداب حفظ قرآن

- ۱- حفظ قرآن را ز کودکی به فرزندانمان بیاموزیم؛
- ۲- هنگام حفظ، روحانی قرآن را بدرسی آشنا باشیم؛
- ۳- آیات را بالحن و لهجه عربی همراه با تأمل و دقت حفظ کنیم؛
- ۴- روش ترتیل را بیاموزیم و با همین روش آیات را فراگیریم؛
- ۵- از یک جلد قرآن خوش خط و معین استفاده کنیم؛
- ۶- روزی نیم ساعت تمرین داشته باشیم و کم کم مدت آنرا زیاد کنیم؛
- ۷- در اوقات منظم مثلاً هر روز ساعت ۷ صبح به حفظ بپردازیم؛
- ۸- حفظ را با سوره‌های کوچک آغاز کنیم؛

^۱-الحیاة، ج ۲، ص ۱۷۲.

- ۹- یک بار به صورت کند، یک بار به صورت متوسط و بار دیگر به صورت تند
تمرین کنیم؛
- ۱۰- هنگام عصبانیت، گرسنگی، تشنجی و خواب آلودگی حفظ نکنیم؛
- ۱۱- شماره آیات و صفحه قرآن را بخاطر داشته باشیم؛
- ۱۲- حفظ قرآن نیاز به تکرار مداوم دارد؛
- ۱۳- در مسافرت‌ها می‌توانیم بیشتر به تکرار بپردازیم؛
- ۱۴- برای حفظ، از قرآن‌های ترجمه شده استفاده نکنیم؛
- ۱۵- آیه‌های طولانی و سور طولانی را می‌توانیم بخش بخش کنیم؛
- ۱۶- در حفظ آیات شبیه به هم حفظ شماره آیات و دقت بیشتر لازم است؛
- ۱۷- حفظ قرآن به صورت مباحثه دونفری آسان‌تر و مفید‌تر است.

آثار تلاوت قرآن

۱- نورانیت قلب

عن رسول الله ﷺ: «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَصْدُأُ كَمَا يَصْدُأُ الْحَدِيدُ». قیل: يا رسول الله فما جلاؤها؟ قال: تلاوة القرآن! این دلها نیز همانند آهن زنگار می‌بندد. عرض شد: ای رسول خدا، صیقل دهنده دلها چیست؟ فرمود: تلاوت قرآن.

عن امیر المؤمنین ع: «إِنَّ اللَّهَ سَبَّاحَهُ لَمْ يَعِظْ أَحَدًا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ، إِنَّهُ حَبْلُ اللَّهِ الْمُتَّيْنِ وَسَبَبَةُ الْأَمِينِ وَفِيهِ رَبِيعُ الْقَلْبِ وَيَنَابِيعُ الْعِلْمِ وَمَا لِلْقَلْبِ جَلَاءٌ غَيْرُهُ» خداوند سبحان، هیچ کس را به چیزی مانند این قرآن اندرزنداده است؛ زیرا قرآن رسیمان محاکم خدا و دستاویز مطمئن اوست. در این قرآن بهار دل است و چشم‌های دانش. و برای صیقل دادن دل، چیزی جز آن وجود ندارد.

۲- زیاد شدن حافظه

۳- ایجاد معنویت در میان اهل منزل

عن رسول الله ﷺ: «مَا اجْتَمَعَ قَوْمٌ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللَّهِ يَتَلَوَّنَ كِتَابَ اللَّهِ وَيَتَدَارَ سُونَةُ بَيْنَهُمْ إِلَّا نَزَّلَتْ عَلَيْهِمُ السَّكِينَةُ وَغَشِّيَتْهُمُ الرَّحْمَةُ وَخَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ...» هیچ گروهی در خانه‌ای از خانه‌های خدا برای تلاوت کتاب خدا و مباحثه آن جمع نشدند، مگر این‌که آرامش بر آنان فرود آمد و رحمت فرایشان گرفت و فرشتگان آنان را در میان گرفتند...

۴- سعه صدر و توسعه روزی

قال النبي ﷺ: «تَورُوا بُيُوتَكُمْ بِتَلَوةِ الْقُرْآنِ!.. إِنَّ الْبَيْتَ إِذَا كَثُرَ فِيهِ تَلَوةُ الْقُرْآنِ كَثُرَ حَيْرَهُ وَأَمْتَعَ أَهْلَهُ...» خانه‌های خود را به خواندن قرآن روشن کنید... چون تلاوت قرآن در خانه زیاد شود، خیر آن افزایش پیدا می‌کند و اهل آن از نعمت‌های الهی برخوردار می‌شوند.

عن عليؑ: «أَفْضَلُ الذِّكْرِ الْقُرْآنُ بِهِ تُشَرِّحُ الصُّدُورُ وَتَسْتَبَّرُ السَّرَّاءُ» بهترین ذکر (و سخن) قرآن است، با قرآن است که سینه‌ها فراخ می‌شود و درونها روشن می‌گردد.

۵- قدرت و توکل در برابر نامایمات^۱

^۱ با استفاده از آموزش قرآن، عبدالرحیم موگهی.

شَبِّقَدْرُ *

(به ضمیمه ذکر مصیبت)

□ احمد صادقی اردستانی

بسم الله الرحمن الرحيم إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ
شَهْرٍ تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا يُأْذِنُ رَبِّهِمْ مِّنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ ۚ ۱

کوی تو پناه بی پناهان	ای عفو تو شامل گناهان
محروم نکرده دردمندی	بر خسته دلان شفای دردی
ای عشق دل نیازمندان	باز است درت بر آزمندان
یا گوش بر این مقال ما کرد	جز تو که نظر به حال ما کرد
بر گم شدگان پناهی ای دوست	بخشنده هر گناهی ای دوست
ای مرهم قلب خسته من	ای راز دل شکسته من
ای یار و رفیق در نهانم	ای موئس من انسیس جانم
آب و گل من رست گلشن	ای راه میرا چراغ روشن
دورم منما زخویش یک دم	امید منی به هر دو عالم

* این مقاله با تغییرات و اضافاتی توسط واحد متون مورد استفاده قرار گرفت.

چون شمع به درگهت بسوزم	بنگر زگنه چه تیره روزم
پخشی به عنایت کمالم	باشد که نظر کنی به حالم
از لطف، تو درد من دواکن	یادی زغیریب بی نواکن
دل خسته وزار و مستمند است ^۱	مسکین به در تو دردمند است

ما، آن (قرآن) را در «شب قدر» نازل کردیم و تو، چه می‌دانی «شب قدر» چیست؟ شب قدر، از هزار ماہ بهتر است، فرشتگان و «روح» در آن شب به اذن پروردگار خود، برای تقدیر هر کاری نازل می‌شوند، آن شب انباشته از سلامت و برکت و رحمت، تا طلوع صبح است.

درباره سوره قدر، شب قدر، معنای قدر، تعیین شب قدر، تکالیف شب قدر و شیوه‌های بهره جویی از این شب بزرگ و ارتباط با خداوند مهربان، مطالب قابل اهمیتی وجود دارد، که ما خلاصه آن را مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

ثواب قرائت

امام باقر علیه السلام فرموده است: هر کس سوره «آتا انزلناه» را با صدای بلند بخواند، مثل کسی خواهد بود که شمشیر به دوش گرفته و در راه خداوند جهاد می‌کند و هر کس آن را پنهان و آهسته بخواند، مانند کسی است که در راه خدا، به خون خود غلتیده است.^۲

معنای «شب قدر»

چرا این شب، «شب قدر» نامیده شده، در آن چه اسراری نهفته و چه وقایع و حوادثی در آن رخ داده و رخ می‌دهد؟

مفاسران قرآن کریم با استفاده از قرآن و احادیث پیشوایان معصوم علیه السلام، درباره نام

۱-انصاریان، حسین-عرفان اسلامی، ج ۳، ص ۱۸۴.

۲-تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۲۲؛ الدر المنشور فی التفسیر المأثور، ج ۶، ص ۳۷۱.

گذاری این شب به «شبِ قدر» مطالب و دلایل زیادی آورده‌اند، که مهم‌ترین و مناسب‌ترین آن‌ها بدین شرح است:

۱- شبِ قدر، یعنی شب بزرگ و با عظمت، زیرا در قرآن کریم «قدر» به معنای منزلت و بزرگی خداوند عالم آمده هم چنان‌که در این آیه می‌خوانیم: «ما قَدَرْوَاللهُ حَقًّا قَدِيرًةً»^۱ آنان عظمت خداوند را نشناختند. و «حیش» در کتاب «وجوه القرآن» ليلة القدر را به ليلة العظمة معنا کرده^۲ رمز این بزرگی هم در خود سوره «قدر» بیان گردیده است آن جا که می‌فرماید: شبِ قدر، از هزار ماه بهتر است.

۲- شب با ارزش و پر قیمت، جهت دیگری برای معنای «قدر» می‌تواند باشد، زیرا از یک سو در همین سوره می‌خوانیم: «عبادت» در این شب از عبادت در هزار ماه بهتر و با ارزش‌تر است در فارسی هم می‌گوییم: «قدر جوانی، «قدر» سلامت و نعمتی را که در اختیار داری، بدان».

کس نداند قدر آن را در جهان	داد حق عمری که هر روزی از آن
او چه داند قیمت این روزگار؟	آن که غافل بود از کشت و بهار
قیمت خود را ندانی ابلهی است!	قیمت هر کاله می‌دانی که چیست

۳- «قدر» به معنای «سختی معیشت» نیز آمده، در قرآن کریم می‌خوانیم: «وَمَنْ قُدِيرٌ عَلَيْهِ رِزْقٌ فَلَيُنِيقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ»^۳ هر کس گرفتار تنگی روزی و تنگدستی در زندگی شود مقداری از آنچه را خداوند به او عطا کرده، در راه خدا اتفاق نماید.

۴- طبق آیات متعدد قرآن کریم، «قدر» به معنای اندازه‌گیری، تقدیر و تنظیم امور آمده است. در آیه‌ای می‌خوانیم: ما قرآن را در شب مبارکی نازل کردیم، و ما همواره بیم دهنده بوده‌ایم؛ و در آن شب: «فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أُمِّرٍ حَكِيمٍ»^۴ هر کاری، بر طبق حکمت

خداوند، تعیین و تنظیم می‌گردد.

۲- تفسیر نوین، ص ۲۷۵

۴- دخان، ۴.

۱- حج، ۷۴

۳- تفسیر نوین، ص ۲۷۵

راغب اصفهانی، می نویسد: «لیلۃ القدر ای لیلۃ قیضها لامور مخصوصة»^۱ شب قدر، یعنی شبی که خداوند برای تنظیم و تعین امور مخصوصی، آن را آماده و مقرر فرموده است. طبق روایات فراوانی که وارد شده، در شب قدر، سرنوشت افراد برای سال آینده، مانند: رزق و روزی، مرگ و میر^۲، خوشی و ناخوشی، و امور و حوادث دیگر زندگی، بر اساس استعدادها و لیاقت‌ها، رقم می‌خورد، و این تقدیر و تنظیم حکیمانه هم، در انسان هیچ‌گونه «اجبار» و «سلب اختیاری» به وجود نمی‌آورد.

این که فردا این کنم یا آن کنم
از اختیار خوبیش گشته مُسْهَبَتی
درباره تنظیم و تقدیر سرنوشت افراد در «شب قدر» برای سال آتی آنان،
امام صادق علیه السلام فرموده است: «التقدیرُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ تِسْعَةُ عَشَرَ، وَالْإِبْرَامُ فِي لَيْلَةِ إِحْدَى وَعِشْرِينَ، وَالْإِمْضَاءُ فِي لَيْلَةِ ثَلَاثَةِ وَعِشْرِينَ»^۳ تقدیر امور و سرنوشت‌ها در شب نوزدهم، تحکیم آن در شب بیست و یکم و امضای آن در شب بیست و سوم صورت می‌گیرد.

آری، به خاطر اهمیت شب قدر، ارزش و عظمت آن، نزول فرشتگان بی‌شمار آسمانی به زمین و سرنوشت سازی این شب الاهی دهها روایت در کتاب‌ها و تفسیر‌های شیعه و اهل سنت وارد شده است. در بیان پیامبر گرامی اسلام ﷺ هم می‌خوانیم: «مَنْ قَامَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا، غُفْرَانَ لَهُ مَا تَقدَّمَ مِنْ ذَنَبِهِ»^۴ هر کس در «شب قدر» از روی ایمان و اخلاص، به قیام و عبادت ایستد، گناهان گذشته او، بخشیده و آمرزیده می‌شود.

کی فرستادی ذمی بر آسمان
نیکی کی کز پی نیامد مثل آن؟
گر مراقب باشی و بیدار تو
بینی هر دم پاسخ کردار تو

۱-المفردات فی غریب القرآن، ص ۳۹۵.

۲-تفسیر نور التقلین، ج ۵، ص ۶۳۱؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۴۸۶.

۳-تفسیر نور التقلین، ج ۵، ص ۶۲۷؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۴۸۷؛ وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۵۹.

۴-الدر المنشور فی تفسیر المأثور، ج ۶، ص ۳۷۶؛ فی ضلال القرآن، ج ۸، ص ۶۲۸؛ وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۶۲.

چون شماری جرم خود را و خطأ

بحر بخشایش درآید در عطا

کدام شب است؟

شب قدری که قرآن کریم، آن را «بهتر از هزار ماه» معرفی می‌کند حدود یک صد حدیث، در کتاب‌ها و تفسیرهای شیعه و اهل سنت، درباره عظمت آن وارد شده، چه شبی می‌باشد؟

مجموع مطالبی که از قرآن کریم و احادیث شیعه و اهل سنت، در مورد تعیین «شب قدر» به دست می‌آید را در موارد زیر می‌توان خلاصه نمود:

۱- در این که «شب قدر» در ماه مبارک رمضان قرار دارد، هیچ‌گونه تردیدی نمی‌توان به خود راه داد، چون از یک سو خداوند فرموده: قرآن در ماه رمضان نازل شده.^۱ و از سوی دیگر در سوره «قدر» هم آمده: آن (قرآن) را در «شب قدر» نازل کردیم؛ و این که «شب قدر» در ماه مبارک رمضان قرار دارد، مورد اتفاق روایات و مفسرین قرآن است.

۲- «شب قدر»، در دهه آخر ماه مبارک رمضان قرار دارد، روایات فراوان و نظریه‌های مفسران شیعه و اهل سنت، آن را حتمی می‌شمارد.^۲ پس در این مورد هم تردیدی نیست.

«عاشه» روایت می‌کند: تلاش و کوششی را که می‌دیدم رسول خدا^{علیه السلام}، در دهه

آخر ماه مبارک رمضان انعام می‌داد، در اوقات دیگر انعام نمی‌داد.^۳

تاکند جان هر شبی را امتحان

حق شب قدر است در شبها نهان

نه همه شبها بود قدر ای جوان

نه همه شبها بود خالی از آن

^۱الدر المنشور، ج ۶، ص ۳۷۶؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۶۲۹.

.۱۸۵.

^۲الدر المنشور، ج ۶، ص ۳۷۶.

۳- طبق روایات فراوانی که در منابع شیعی آمده، شب‌های نوزدهم، بیست و یکم و بیست و سوم ماه مبارک رمضان «شب‌های قدر» معرفی شده‌اند،^۱ اما امام باقر علیه السلام دایرۀ آن را محدودتر نموده، و در پاسخ «عبدالواحد بن مختار انصاری» که خواستار تعیین یکی از آن شب‌ها از سوی امام علیه السلام بود، فرموده‌اند: ما علیکَ أَنْ تَعْمَلَ فِي لَيْلَتَيْنِ، هی إِحْدَيْهُمَا.^۲ ایرادی ندارد هر دو شب را به عبادت و شب زنده داری مشغول باش، زیرا «شب قدر» یکی از این دو شب می‌باشد.

۴- در میان شب بیست و یکم و شب بیست و سوم- در عین حالی که خدا و رسول علیه السلام و امامان علیهم السلام، برای زنده نگهداشتن روح امید و نشاط و اهمیت به اطاعت و عبادت بندگان و تقرّب آنان، سعی در مخفی داشتن «شب قدر» داشته‌اند- آن طور که از تعدادی از احادیث استفاده می‌شود، احتمال «شب قدر» بودن شب بیست و سوم را می‌توان تقویت نمود و معتبرتر دانست.

زیرا در چند روایت آمده: رسول خدا علیه السلام به عبادت و شب زنده داری دهه آخر ماه مبارک رمضان سفارش می‌کرد، امام علی علیه السلام می‌فرماید: «شب بیست و سوم»، در عین حالی که باران شدیدی آمده بود و مسجد مدینه را گل و آب فراگرفته بود، رسول خدا علیه السلام، مارا به نماز و امی داشت، و با وجود این‌که صورت و بینی آن حضرت، گل آلد شده بود، دست از عبادت و شب زنده داری نمی‌کشید.^۳

امشب شب بخشایش و إنعام و عطاست امشب شب آن است که همراه خداست

امام باقر علیه السلام هم فرموده است: «عبدالله بن انس انصاری»، که در «جهینه» زندگی می‌کرد و با مدینه فاصله داشت، به حضور رسول خدا علیه السلام رسید و عرض کرد: من شتر و گوسفند و چوپانهایی دارم، و نمی‌توانم زیاد در شهر بمانم، اما دوست می‌دارم،

^۱ نور الفقیلین، ج ۵، ص ۶۲۸.

الدر المنشور، ج ۶، ص ۳۷۶.

^۲ بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۱۰.

یکی از شبههای ماه رمضان را برایم تعیین کنی، تا در آن شب به شهر آمده و به نماز و عبادت بپردازم.

رسول خدا^{صلوات‌الله‌علی‌ہ و‌آله‌ی و‌سلم} او را نزدیک خویش کشید، و در گوش او چیزی گفت، آن مرد هم شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان، در مدینه حضور یافت، به عبادت و شب زنده داری پرداخت، و صبح به محل و سراغ کار خود بازگشت.^۱

همچنین در روایت می‌خوانیم: رسول خدا^{صلوات‌الله‌علی‌ہ و‌آله‌ی و‌سلم} شب بیست و سوم، به صورت افراد آب می‌پاشید تا آنها را خواب نگیرد چنانکه حضرت فاطمه زهراء^{صلوات‌الله‌علی‌ہ و‌آله‌ی و‌سلم} همه اعضاي خانواده را وادار می‌کرد، روز بخوابند، شب کم غذا بخورند تا بتوانند شب بیست و سوم را بیدار بمانند، و می‌فرمود: انسان محروم کسی است، که از خیر و فضیلت این شب محروم بماند.^۲

هنگام تضُّرع و نیاز است مخسب	ای دل دو سه شام تا سحرگاه مخسب
بیداری ما چراغ عالم باشد	یک شب تو چراغ را نگه دار مخسب

باری، اگر چه با توجه به شواهد حدیثی و تاریخی، احتمال «شب قدر» بودن بیست و سوم ماه مبارک رمضان را تایید کردیم، اما همان طور که در بالا هم اشاره شد، پیغمبر^{صلوات‌الله‌علی‌ہ و‌آله‌ی و‌سلم} و امامان معصوم^{علیهم‌السلام}، عنایت داشتند، که «شب قدر» برای افراد مخفی بماند، تا آنان با اطاعت و عبادت در چند شب، برای درک «شب قدر» و معارف و معنویات آن، تلاش و جستجوی بیشتری داشته باشند.

به روایت «ابن ابی الحدید» وقتی درباره تعیین «شب قدر» از امیر مومنان^{علیهم‌السلام} سؤال می‌شود، آن حضرت از مشخص کردن، طفره می‌رود و می‌فرماید: «لَيْسَ أَنْكُمْ أَنَّ اللَّهَ إِنَّمَا يَسْتُرُّ هَا عَنْكُمْ نَظَرًا لَكُمْ لَوْ أَعْلَمْ كُمُوْهَا، عَمِلْتُمْ فِيهَا وَتَرَكْتُمْ عَيْنَهَا، وَأَرْجُو أَنْ لَا تَخْطُّنُّكُمْ إِنْ

۱- تفسیر نور التقلیلین، ج ۵، ص ۶۲۸؛ بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۱۰.

۲- بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۱۰.

شاء الله»^۱ در این جهت تردید ندارم، که خداوند جهت مخفی داشتن «شب قدر» به شما نظر و عنایت دارد، زیرا اگر آن را برای شما اعلام داشته بود، در همان شب به عمل عبادت می‌پرداختید و عبادت در شب‌های دیگر را ترک می‌نمودید، ومن هم به خواست خداوند (در مورد بهره برداری شما از شب‌های دیگر) امیدوارم شما را محروم نگردانم.

تکالیف «شب قدر»

دلا می‌جوش همچون موج دریا
که دریاگر بیارامد بگندد
برای عبادت و درک فضیلت و فیض شب قدر، عموماً به مسجدها می‌رویم، اما
برای این‌که با انجام اعمال جنبی - که خود نیز اعمال پر فضیلتی است - خویشتن را
برای درک عظمت و فضایل عمیق «شب قدر» آماده‌تر گردانیم تا بتوانیم در نورانیت
قرآن نورانی شویم و با فرشتگان پاک آسمانی همنواگردیم و موجی در دریای روح
خود ایجاد کنیم،

موج‌های تیز دریاهای روح

پیشوایان والامقام اسلام، ما را به انجام تکالیف زیر دعوت نموده‌اند.

۱- غسل شب قدر

غسل، از یک سو عبادت است، چون می‌بایست به «نیت تقرّب و اطاعت خداوند»
انجام شود، و از سوی دیگر نظافت و بهداشت می‌باشد، چون با شست و شوی بدن،
هر مؤمنی خود را برای حضور در مجتمع عمومی و ملاقات سالم و جاذب با اهل
ایمان آماده و منظم می‌گردد.

امام صادق علیه السلام فرموده است: «هر کس برای شب‌های هفدهم، نوزدهم، بیست و یکم و
بیست سوم ماه مبارک رمضان، که امید «شب قدر» بودن آنها می‌رود، غسل انجام دهد، از

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۵۴؛ بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۱۰.

گناهان پاک می‌گردد، و مانند روزی می‌شود که از مادر متولد گردیده است.^۱

۲-احیا و «شب زنده داری»

همان طور که در سیره پیامبر ﷺ و حضرت فاطمه ؓ مطالعه کردیم، احیا، بیدار بودن و «شب‌های قدر» را با عبادت سپری نمودن، از تکالیف دیگر در این شب‌ها می‌باشد. باری، شب زنده داری با عبادت و دعا، وظیفه‌ای برای همه شب‌های «قدر» است، اما امام حسن عسکری علیه السلام فرموده: فَلَا يَنْفُتُكُ إِحْيَا لَيْلَةَ الْثَّلَاثَةِ وَعِشْرِينَ؛^۲ اگر نتوانستی در شب‌های دیگر احیا داشته باشی، سعی کن احیا و شب زنده داری شب بیست و سوم را از دست ندهی.

امام باقر علیه السلام نیز، فرموده است: هر کس «شب قدر» را احیا بدارد، خداوند مهربان گناهان او را می‌آمرزد...^۳

اما نکته بسیار مهمی که درباره «احیا» باید مورد توجه باشد، این است که، اولاً: شب را تاسفیده صبح به عبادت و دعا بگذرانیم؛ ثانياً: «به بیداری چشم» قناعت نکیم، زیرا آنچه دارای اهمیت فوق العاده است، «بیداری دل» و آگاهی و بصیرتی است که انسان را در محضر الهی و قرآن کریم و فرشتگان آسمانی، مؤدب و منظم و لایق گرداند.

ای بسا بیدار چشم و خفته دل خود چه بیند چشم اهل آب و گل؟
 زیرا، فرشتگان آسمانی که به زمین نزول می‌کند، طبق روایت نخست به محضر حضرت صاحب الامر علیه السلام شرف حضور می‌یابند،^۴ تا علاوه بر سلامت آفرینی در «شب قدر» یا سلام رسانی به بندگان،^۵ پیام «الله» را به «حجۃ اللہ علیه السلام» ابلاغ دارند^۶ و طبیعی است اگر «حجۃ اللہ علیه السلام» از وضع «عبد الله» رضایت و خرسندي داشته باشد،

۱-فضائل الاشهر الثلاثة، ص ۱۳۷؛ وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۲۶۱.

۲-وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۲۶۱.

۳-وسائل الشيعة، ج ۷، ص ۲۶۱.

۴-البرهان في التفسير القرآن، ج ۴، ص ۴۸۸.

۵-بحار الأنوار، ج ۹۴، ص ۱۴.

۶-بحار الأنوار، ج ۹۴، ص ۱۴.

وضع تقدیر و سرنوشت سال آینده «عبدالله» از جانب «الله»، وضع بهتر و سعادتمدانه‌تری خواهد بود.

۳- قرآن بر سر گرفتن

تکلیف دیگر «شیهای قدر»، قرآن به سرگرفتن است. مومنان روزه گرفته، در ماه خدا و خانه خدا، کتاب خدا را گشوده، به سرگرفته و آن را شفیع خود قرار می‌دهند. آن‌ها به محتوای قرآن می‌اندیشند، به آغوش آن پناه می‌برند و با قرآن پیوند و پیمان مجدد برقرار می‌نمایند، تا با معارف نورانی آن، همه زوایای زندگی خویش را نورانی و متعالی گردانند.

البته برای آگاهی به خصوصیات کامل این اعمال به کتاب‌های دعا باید مراجعه نمود.^۱

امام صادق علیه السلام هم فرموده است: برای شب‌های «قدر» قرآن کریم را جلوی خود قرار دهید، آن را بگشایید و بخوانید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكِتَابِكَ الْمُنْزَلِ، وَمَا فِيهِ وَفِيهِ أَسْمَكَ الْأَكْبَرِ، وَأَسْمَائُكَ الْحُسْنَى، وَمَا يُخَافُ وَيُرْجَى، أَنْ تَجْعَلَنِي مِنْ عَنْقَائِكَ مِنَ النَّارِ». ^۲

۴- نماز و دعا

امام صادق علیه السلام فرموده است: در هر یک از دو شب‌های قدر صدرکعت نماز می‌بایست خوانده شود.^۳ آن حضرت، خود نیز این عمل را انجام می‌داد، چنانکه از سر شب تا سفیده صبح به دعا و مناجات با خداوند می‌پرداخت.^۴ از جمله دعاها یکی که به خواندن آنها سفارش شده دعای جوشن کبیر می‌باشد.

۵- استغفار و توبه

اگر چه روزه داری خود عامل شست و شوی بخشی از گناهان می‌باشد، اما برای

۱- مفاتیح الجنان، ص ۲۲۴. ۲- بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۴.

۳- وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۶۱؛ فضائل الاشهر الثلاثة، ص ۱۳۷.

۴- وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۶۰.

وارد شدن به ماه مبارک رمضان، به خصوص دریافت فیض شب‌های «قدر» ادای دین خالق و خلق هم، لازم خواهد بود، در عین حال، در این شب‌های نورانی، که به بیان امام صادق علیه السلام: «در راهی رحمت الهی، به روی بندگان گشوده می‌گردد.^۱ در خواست آمرزش گناهان، توبه و انبه و گریه و ناله به درگاه خداوند، برای رفع گرفتاری‌ها و رسیدن به حاجت‌های مادی و معنوی، کاری ضروری خواهد بود.

میل مان را جانب زاری کند	چون خدا خواهد که مان یاری کند
زان که شمع از گریه روشن تر شود	زابر گریان شاخه سبز و ترشود

به هر حال، عظمت و تکالیف شب‌های نورانی و سرنوشت ساز «قدر» فراوان است، که این مقال را مجال آن نیست، فقط به طور خلاصه می‌توان گفت: شب قدر، شب وصل است و آداب و تکالیفی را هم که تاکنون بر شمردیم سراسر می‌تواند مقدمه وصال محبوب باشد.

رمضان آخر، ماه شهادت علی علیه السلام

رمضان آخر برای علی علیه السلام صفاتی دیگری داشت و برای اهل بیت اضطراب و دلهره، زیرا آنها از پیامبر اکرم ﷺ خبرهایی را شنیده بودند و اظهاراتی را نیز از خود آن حضرت دریافت می‌نمودند، چون علی علیه السلام علامتی را که خود می‌دانست آشکار می‌دید، چیزهای عجیبی می‌گفت و در ماه رمضان آخر عمر، هر شبی را در یک جا مهمان بود، ولی خیلی کم غذای خورد، بچه‌ها دلشان به حال پدر می‌سوخت و به حال او رقت می‌کردند، سؤال می‌نمودند: پدر جان شما چرا اینقدر کم غذا می‌خورید؟

می‌فرمود: می‌خواهم در حالی خدای خودم را ملاقات کنم که شکم مگرسنه باشد،

بچه‌ها می‌فهمیدند برای علی یک انتظاری است، انتظار نزدیکی!
گاهی نگاه می‌کرد به آسمان و می‌گفت: آنکه به من خبر داده است، حبیبم

پیامبر ﷺ، راست گفته است، سخن او دروغ نیست، نزدیک است، نزدیک است.
شب نوزدهم ماه مبارک رمضان فرارسید، بچه‌ها آمدند پیش علی ﷺ و تا پاسی
از شب را در خدمت او بودند. بعد از آن امام حسن عسکری به خانه خویش تشریف
بردند.

علی علیه السلام مانند همیشه، آن شب را در مصلی گذار نیید، زیرا شب را نمی‌خوابید و او
هر گاه که از کارهای زندگی و اجتماعی اش آسوده می‌شد، به مصلی می‌رفت و با
خدای خویش خلوت می‌کرد و راز و نیاز می‌نمود.

هنوز صبح طلوع نکرده بود که امام حسن عسکری به مصلای پدر آمد. امیر المؤمنین
علی علیه السلام با آن احترام خاصی که برای اولاد زهراء علیه السلام قایل بودند خطاب به امام حسن
علی علیه السلام فرمود:

پسر جان! من دیشب همین طور که نشسته بودم خوابم برد، یک دفعه پیامبر را در
عالم رؤیا دیدم، عرض کردم: یا رسول الله، من از دست این امت تو چه خون دلها
خوردم!

پیامبر ﷺ در جواب فرمودند: نفرین کن!

من هم نفرین کردم به آنها و از خدا خواستم که (من را از آنها بگیرد و مرگ مرا
برساند) و یک انسان نالایقی به جای من بر آنان بفرستد، همان حاکمی را بر آنان
سلط کند که شایسته آن هستند.

با شنیدن این جملات از علی، چه اضطرابی به خانواده و اطرافیان دست می‌دهد؟
می‌آید بیرون، مرغابی‌ها صدا می‌کنند، می‌فرمایند:
بله، الان صدای مرغ است ولی طولی نمی‌کشد که صدای نوحه گری انسانها در
همین جا بلند می‌شود، بچه‌ها آمدند جلوی امیر المؤمنین را گرفتند و گفتند:
پدر جان، نمی‌گذاریم شما به مسجد بروید، و باید یک نفر دیگر را به نیابت از خود
بفرستی!

حضرت، اول فرمودند: بروید به خواهرزاده‌ام جعدة بن جبیره بگویید به مسجد
برود و با مردم نماز جماعت را پا دارد، اما بعد خود حضرت فرمودند: نه، من خودم
می‌روم.

عرض کردند: اجازه بدھید کسی شمارا همراھی کند.

فرمود: خیر، نمی‌خواهم کسی مرا همراھی نماید.

آن شب برای علی علیلاً شب با صفائی بود، خدا می‌داند او چه هیجانی داشت.
او خیلی سعی می‌کرد که راز صفا و هیجان را کشف کند (انگار) خداوند ایا می‌کرد،
ولی او می‌دانست که حوادث بزرگی در پیش دارد.

نزدیک اذان صبح شده بود، مانند همیشه که خود اذان می‌گفت، رفت بالای مأذنه،
فریاد الله اکبر، الله اکبر را بلند کرد، اذان را که تمام کرد با آن سپیده دم خدا حافظی نمود و
فرمود: ای صبح! ای سپیده دم! ای فجر! از روزی که علی چشم به این دنیا گشوده
است، آیا روزی بوده است که تو بدمی و چشم علی خواب باشد؟

یعنی ای سپیده دم، بعد از این چشم علی برای همیشه به خواب خواهد رفت.
در وقتی که دارد از مأذنه پایین می‌آید شعری می‌خواند به این مضمون که: راه
مؤمن مجاهد را باز کنید! باز خودش را به عنوان یک مؤمن مجاهد توصیف می‌کند! باز
دلهره‌ها، اضطرابهای افراد را زیاد می‌کند!

علی گفته بود: پشت سر این ضجه‌ها نوحه‌هایی هست!

یک وقت یک فریاد همه را متوجه کرد، صدایی شنیدند که در همه جا پیچید:
«تَهَدَّمَتْ وَاللهُ أَرْكَانُ الْهُدَى وَانْطَمَسَتْ وَاللهُ نُجُومُ السَّمَاءِ وَأَعْلَمُ النُّقَى وَانْفَصَمَتْ وَاللهُ الْعَرْوَةُ

النُّقَى قُتِلَ ابْنُ عَمٍّ مُحَمَّدٌ الْمُصْطَفَى قُتِلَ الْوَصِيُّ الْمُجَتَبَى قُتِلَ عَلَيُّ الْمَرْتَضَى قُتِلَ وَاللهُ سَيِّدُ
الْأَوْصِيَاءِ قَتَّالُهُ أَشْقَى الْأَشْقِيَاءِ» بخدا سوگند که در هم شکست ارکان هدایت، وتاریک شد ستاره‌های
آسمان، و از بین رفت نشانه‌های پروا پیشگی، و گسینخته شد عروة الونهای الهی،

وکشته شد پسرعم محمد مصطفیٰ ﷺ، و شهید شد سید اوصیاء علی مرتضیٰ علیه السلام شهید کرد اورا بد بخت ترین اشقياء^۱.

اما بعد از آنکه او در بستر افتاد اين جمله را فرمود:

«وَاللَّهِ مَا فَجَانِي مِنَ الْمَوْتِ وَأَرِدُ كُرْهَتُهُ وَ لَا طَالِعُ أَنْكَرْتُهُ وَ مَا كُنْتُ إِلَّا كَفَارِبِ وَرَدَ وَ طَالِبٌ وَجَدَ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلأَبْرَارِ» بخدا قسم هنگامی که این ضربت بر فرق من وارد شد، مثُل آن کسی بود که در شب ظلمانی دنبال آبی می گردد تا خیمه و خرگاهش را بر دارد و به آنجا برود، اگر در آن تاریکی، آن چاه آب را پیدا کند چقدر خوشحال می شود، مثُل همان شخص است.^۲

لحظاتی است که علی علیه السلام با مرگ موافق شده است، طبیبی به نام اسید بن عمرو، را که از تحصیل کرده های جندی شاپور و عرب هم بوده و در کوفه نیز می زیسته است خبر کردند.

طبیب آمد و زخم سر امیر المؤمنین را معاینه کرد، با وسائلی که آن روز داشت فهمید که زهر وارد خون آن حضرت شده است.

طبیب از معالجه اظهار عجز نمود و عرض کرد: یا امیر المؤمنین اگر وصیتی دارید بفرمایید!!

قبلاً هم این مسئله معلوم شده بود، زیرا وقتی که ام کلثوم به سراغ قاتل آن حضرت می رود، به وی پرخاش می کند و می گوید: آخر پدر من با تو چه کرده بود که دست به این کار زدی؟ و بعد اضافه می کند: امیدوارم که پدرم سلامتی خودش را باز یابد و روسیاهی برای تو بماند. تا این جمله را ام کلثوم گفت، آن ملعون شروع کرد به حرف زدن و پاسخ گفتن و اظهار داشت: که ای دختر علی! خاطرت جمع باشد، من این شمشیر را به هزار درهم یا دینار خریده ام و هزار درهم یا دینار نیز داده ام که آن را مسمومش کرده اند و سمی که به این شمشیر مالیده ام نه تنها بر فرق پدرت که اگر بر

۱- منتهی الامال، چاپ جاویدان، ج ۱، ص ۲۱۴

۲- نهج البلاغه، صحیح صالح، ص ۳۷۹. نقل از ص ۴۵-۴۸ انسان کامل.

سر تمام اهل کوفه یک جا وارد می‌شد هلاک می‌شدند، مطمئن باش که پدرت دیگر نمی‌ماند.^۱

این شقاوت دشمن و اما آنچه که بزرگواری و معجزه‌های انسانی علی را نشان می‌دهد و در اینجاست که وقتی برایش غذا آوردند. غذار ارتوانست بخورد، شیر را آوردند از شیر مقداری نوشید، آنگاه که شروع به وصیت کرد و در قسمتی از آن فرمود:

با آن اسیر تان (قاتل) خوش رفتاری و مدارا کنید و همچنین در وصیتش افزو: ای اولاد عبدالمطلب! پس از وفات من مبادا در میان مردم بیفتید و بگویید: امیر المؤمنین اینطور شد و فلاں کس محرك این کار بوده است و این و آن را متهم کنید! خیر، نمی‌خواهد دنبال این حرفها بروید، قاتل من یک نفر است.

رو کرد به امام حسن علیه السلام و فرمود: فرزندم حسن! او (قاتل) یک ضربت بیشتر به پدر شما نزده،^۲ بعد از من اختیار با خودت. اگر می‌خواهی آزادش کنی مجاز هستی و اگر می‌خواهی قصاص نمایی توجه داشته باش او به پدر تو یک ضربت زده است فقط یک ضربت به او بزنید، اگر با همان یک ضربه کشته شد که شد، اگر نشد هم نشد (یعنی اصرار نداشته باشید که حتماً کشته شود).

لحظه‌ای می‌گذرد باز هم سراغ اسیر (قاتلش) را می‌گیرد سؤال می‌کند: آیا به او غذا داده‌اید؟ آب داده‌اید؟ رسیدگی کرده‌اید؟

اینگونه بود رفتارش با دشمن. این‌ها مردانگی‌ها و انسانیت‌های علی است که حتی وقتی که در بستر افتاده است و ساعت به ساعت حالش بدتر می‌شود و سوموم روی بدن مقدسش بیشتر اثر می‌گذارد و اصحاب نراحت می‌شوند، گریه می‌کنند، ناله‌ها سر می‌دهند، می‌بینند لبه‌ای علی خندان و شکfte است و از این اتفاق اظهار رضایت می‌کند، دقایق آخر عمر علی علیه السلام نزدیک می‌شود، همه نزدیکان دور بسترش

^۱ انسان کامل، ص ۶۹. ^۲ نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۴۲۱.

جمع بودند، زهر به بدن مبارکش دیگر خیلی اثر کرده بود و لذاگاهی وجود مقدسش از حال می‌رفت و به حال اغماء در می‌آمد و همین که به حال می‌آمد باز نصیحت می‌کرد، موعظه می‌کرد، آخرين موعظه علی علیہ السلام همان موعظه بسیار پر جوش و حرارت است که در «بیست ماده» بیان فرموده است.^۱

که در آن اول حسن و حسین را مخاطب قرار داده است بعد همه فرزندانش را، و پس از آن هم همه مردمی که تا دامنه قیامت صدایش را می‌شنوند و کلامش را می‌خوانند.^۲ بخشی از آن بدین قرار است:

«او صِيْكُمَا وَجَمِيعَ وَلَدِي وَ أَهْلِي وَ مَنْ بَلَغَهُ كِتابِي بِتَقْوَى اللَّهِ وَ نَظَمْ أَمْرِكُمْ» شما وهمه فرزندانم وکسانم وآن راکه نامه من بدوسه، سفارش می‌کنم به ترس از خدا و آراستن کارها.

«وَ صَلَاحٌ ذَاتٌ بَيْنَكُمْ، فَإِنَّى سَمِعْتُ جَدَّكُمَا صَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ شَنِيدِم که می‌گفت: آشتنی من عَامَةِ الصَّلَاةِ وَالصَّيَامِ» وآشتنی با یکدیگر، که من از جد شما علیہ السلام شنیدم که می‌گفت: آشتنی دادن میان مردمان بهتر است از نمازو روزه سالیان.

«اللهُ اللَّهُ فِي الْأَيْتَامِ فَلَا تُغْبِوْا أَفْوَاهَهُمْ وَلَا يَضِيغُوا بِحَضْرَتِكُمْ» خدا را! خدا را! درباره یتیمان، آنان را گاه گرسنه و گاه سیر مدارید، و نزد خود ضایعشان مگذرید.

«اللهُ اللَّهُ فِي جِيرَانِكُمْ فَإِنَّهُمْ وَصِيَّهُ تَبِيِّكُمْ مَا زَالَ يُوصِي بِهِمْ حَتَّى ظَنَّتُ أَنَّهُ سَيُؤْرُثُهُمْ» و خدا را! خدا را! همسایگان را پایید که سفارش شده پیامبر شمایند، پیوسته درباره آنان سفارش می‌فرمود چندانکه گمان بردمیم برای آنان ارشی معین خواهد نمود.

«وَاللهُ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ لَا يَسِيقُكُمْ بِالْعَمَلِ بِهِ غَيْرُكُمْ» و خدا را! خدا را! درباره قرآن مبادا دیگری بر شما پیشی گیرد در رفتار به حکم آن.

«وَاللهُ اللَّهُ فِي الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا عَمَودُ دِينِكُمْ» و خدا را! خدا را! درباره نماز، که نماز ستون دین شماست.

«وَاللهُ اللَّهُ فِي بَيْتِ رَبِّكُمْ لَا تُخْلُوْهُ مَا بَقِيَّتُمْ فَإِنَّهُ إِنْ تُرِكَ لَمْ تُنَاظِرُوا» و خدا را! خدا را! در حق

خانه پروردگارتان، آن را خالی مگذارید چندان که در این جهان ماندگاریم، که اگر حرمت آن را نگاه ندارید به عذاب خدا گرفتارید.

«وَاللَّهُ أَنْتَ فِي الْجِهادِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَالسَّيِّئَاتِ كُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» وَخَدَا رَا! خَدَا رَا! درباره جهاد در راه خدا به مالهاهاتان و به جانهاهاتان و زبانهاهاتان!

«وَعَلَيْكُم بِالْتَّوَاصُلِ وَالتَّبَادُلِ وَإِيَّاكُمُ وَالْتَّدَابِرِ وَالتَّقَاطُعِ» بر شما باد به یکدیگر پیوستن و به هم بخشیدن. مبادا از هم روی بگردانید، و پیوند هم را بگسلانید.

«لَا تَتَرَكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَايَةِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيُؤْلَى عَلَيْكُمْ شَرَارُكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ» امر به معروف و نهی از منکر را وامگذارید که بدترین شما حکمرانی شمارا بر دست گیرند! آنگاه دعا کنید و از شما نپذیرند.

«يَا بَنِي عَبْدِ الْمَطَّلِبِ لَا أُفَيِّنَكُمْ تَخْوِضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ حَوْضًا تَقُولُونَ «قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ»، أَلَا لَا تَقْتُلُنَّ بِي إِلَّا قَاتِلِي» پسران عبد المطلب! نبینم در خون مسلمانان فرو رفته اید و دستها را بدان آلوده و گویید امیر مؤمنان را کشته اند! بدانید جز کشندۀ من نباید کسی به خون من کشته شود.

«انظُرُوا إِذَا أَنَا مُتُّ مِنْ ضَرِّيَّهُ هَذِهِ، فَاقْصِرُوهُ ضَرَبَةً بِضَرَبَةٍ وَلَا تُمَثِّلُوا بِالرِّجْلِ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: إِيَّاكُمُ وَالْمُثَلَّةُ وَلَوْ بِالْكَلَبِ الْعَقُورِ» بنگرید! اگر من از این ضربت او مردم، او را تنها یک ضربت بزنید و دست و پا و دیگر اندام او را مبرید که من از رسول خدا وَاللَّهُ أَعْلَمُ شنیدم می فرمود: «پیرهیزید از بریدن اندام مرده هر چند سگ دیوانه باشد.»^۱

۱-نهج البلاغه، صبحی صالح، رسائل، ۴۷.

سیمای فردا!

□ علی راجی

مقدمه

چرا ما از معاد بحث می‌کنیم؟ تا در پرتو این بحث دریابیم:

- ۱- همه حیات، در زندگی چند روزه دنیا خلاصه نمی‌شود. و دریابیم که حیات دنیابی فقط بخشی از حیات بشری است.
- ۲- با بینش معاد محوری در می‌یابیم، اگر همه حیات در دنیا خلاصه می‌شد عدل و حکمت الهی مخدوش می‌گردید.
- ۳- این بینش چنانچه رسول گرامی اسلام ﷺ فرمود: مَا الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مِثْلُ مَا يَجْعَلُ أَحَدُ كُمْ إِصْبَعَهُ فِي الْيَمِّ فَلَيَنْظُرْ بِمَ يَرْجُعُ ۚ به ما می‌فهماند که نسبت حیات دنیا به کل حیات بشری، مثل نسبت رطوبت انگشتی که در دریا فرود رود، است به تمام آب دریا.
- ۴- و نیز در می‌یابیم که انسان، گرچه جسمانیة الحدوث است، ولی روحانیة البcast و هرگز فنا و نیستی در او راه ندارد.
- ۵- بینش معاد محوری به ما می‌فهماند که انسان در زندگی دنیا مانند کودکی در دوران جنینی است.

۱-بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۱۱۹.

در جهان او را زنو بشگفتمن است
هست بسیرون عالمی بس منظنم
بسوستانها باعها و کشتها
او به حکم حال خود منکر بُدی [در رحم زادن جنین را رفتن است
گر جنین را کس بگفتی در رحم
کوهمها و بحرها و دشتها
او به حکم حال خود منکر بُدی]

۶- و در می‌یابیم که گرچه زندگی دنیا مرز و پایانی دارد، اما مرگ پایان کار انسان نیست، مرگ اعلام خاتمه عمر دنیایی است.

ما از معاد بحث می‌کنیم تا کمی چند روز حیات دنیا را در برابر بی‌انتهایی آخرت بشناسیم.

این مقایسه نشان می‌دهد که:

الف: کیفیت حیات در دنیا با حیات در آخرت، تفاوت اساسی دارد.

ب: شیرینی دنیا همراه با تلخی است ولی شیرینی آخرت تلخی ندارد.

ج: جوانی دنیا را خزان پیری تهدید می‌کند ولی جوانی آخرت شادابی دائمی را در پی دارد.

د: سلامت دنیا را انواع بیماری‌ها تهدید می‌کند، ولی سلامت آخرت جاودانه است.

م: شادابی و طراوت عمر دنیا کوتاه است ولی طراوت آخرت همیشگی است.

ه: اقتدار و حکومت در دنیا زوال پذیر است ولی اقتدار انسان در بهشت دائمی است.

ما از معاد بحث می‌کنیم، تا حسرت و تأسف بسیاری از بندگان دنیا را در واپسین لحظات زندگی‌شان ترسیم کنیم، هنگامی که در قیامت از آنها می‌پرسند، چند سال در دنیا زندگی کرده‌اید در جواب می‌گویند: آیینه‌ای یوماً او بعضَ یوم یا یک روز در دنیا بوده‌ایم یا نیم روز.

بر نشان مسرگ و مسحیر دو گسوا]

[هست ما را خواب و بیداری ما

و همه لذت‌های دنیا در مقایسه با عظمت قیامت و گستردگی معیارهای زندگی در آخرت، به کمتر از یک روز به قیاس می‌آید و نیز در تعبیر دیگری می‌فرماید آنها با کمال حسرت جواب می‌دهند «ما لبِشوا غیر ساعَةٍ»^۱ گویا ساعتی در دنیا بوده‌ایم. ما از معاد بحث می‌کنیم تا انسان بینش جاودانگی در دنیا را از مقابل دیدگانش بردارد و از پنجره مرگ ادامه حیاتش را در آخرت نظاره گر باشد و امروزش را با فردای محتومش هماهنگ کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «أَنْتُمْ بَنُو سَبِيلٍ عَلَى سَفَرٍ مِنْ دَارِ لَيْسَتِ بِدارِكُمْ»^۲ شما فرزند راه و سفرید از خانه‌ای که خانه اقامت شما نیست.

گویا امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: شما مستأجری هستید که چند روزی در خانه مسکونی اجاره‌ای خاک، خانه گزیده‌اید، شما مسافر ابدیت می‌باشید. امیرالمؤمنین علیه السلام در مدح نیکانی که از حیات آخرت خود غفلت نورزیدند فرمود: «وَبَاعُوا قَلِيلًا مِنَ الدُّنْيَا لَا يَبْقَى يَكْثِيرٌ مِنَ الْآخِرَةِ لَا يَفْتَنِي»^۳ وقت دنیا را که بقا بی ندارد به وفور آخرتی که فانی نمی‌گردد، فروختند.

بندگان خوب خدا، در این فروش دنیا به آخرت، چه نیکو سود کردن و چه منفعت سرشاری از این تجارت برداشت. امیرالمؤمنین علیه السلام در این کلام، دنیا و آخرت را با دو صفت «لایبقی» و «لایفتنی» توصیف کرده‌اند و بر این نکته تاکید دارند، دنیایی که باقی نمی‌ماند و آخرتی که فنا نمی‌پذیرد.

ما اگر از معاد بحث می‌کنیم، به این دلیل است که با چشم انداز زندگی خود پس از عبور از معتبر مرگ آشنا شویم و جایگام آسایش و کمال خود را در آن جا آماده نماییم.

۱-نهج البلاغه، ص ۶۰۱.

۲-روم، ۵۵.

۳-نهج البلاغه، ص ۵۹۶.

مرحوم علامه طباطبائی می فرمود: «ما ابد را در پیش داریم، هستیم که هستیم».

[همچنان در مرگ یکسان می رویم نیم در خسزان و نیمی خسرویم]

انسان از بین رفتی نیست باقی و برقرار است اما مکانش را عوض می کند. ما مسافری هستیم، رسپار دیار ابدیت که در طول ابدیت خداوند، هستیم که هستیم و فنا در قاموس ماراه ندارد. انسان عاقل ره توشه سفری با این عظمت را آماده می کند و وسایل آسایش و راحتی اقامتش را در جوار حضرت حق مهیا می نماید.

ضرورت بحث معادشناسی

معادشناسی همان رسالتی را به دوش می کشد که «تقوا» بر دوش دارد. در مفاهیم اخلاقی، وظیفه تقوا گناه زدایی و اجتناب از محرمات و ترس از پروردگار می باشد. اصولاً انسان با تقوا بر ترک گناه و پرهیز از مخالفت با اوامر الهی اصرار می ورزد. انسانی که از پروردگار خود می ترسد، از انجام گناهی که تجسم آن بصورت عذاب به سراغ او می آید دوری می جوید و با شناخت از بهشت و رضوان الهی، خود را برای ملاقات با پروردگار آماده سازد. همانگونه که تقوا انسان را در سرآشیبی زندگی کنترل می کند تا در دره گناه سقوط نکند، معاد نیز انسان را با ترساندن از عقاب و امیدوار ساختن به رحمت حق بر ترک گناه و انجام دادن عمل صالح وامی دارد.

در بینش معاد نگری انسان در می یابد که گناه یعنی آتش، ولی نه آتشی که در دسترس زندگی دنیایی ماست، بلکه آتشی که قرآن مجید آن را این گونه توصیف می کند: «قُلْ نَارٌ جَهَنَّمُ أَشَدُّ حَرًّا» آتش جهنم حرارتی بسیار شدید است. آنهم نه آتشی مقطوعی و کوتاه مدت باشد، بلکه با مقیاس ها و معیارهای الهی بسیار گسترده و دائم است. انسانی که توان ناملایمات و سختی های دنیا را ندارد آیا توان سوختن در آتش دوزخ را دارد؟.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «واعلموا آنکه لیست لهذا الجلد الرقيق صبر على الناس فارحمنوا نفوسکم فلئنکم قد جرّبتموها في مصائب الدنيا»^۱ بدانید این پوست نازک توان صبر برآتش را ندارد، پس به خودتان رحم کنید که شما خود را در دنیا به مصیبتها و سختیها آزموده‌اید و نتوانسته‌اید بر کمترین سختیهای آن طاقت آورید.

حیات‌شناسی

حیات انسان به سه مقطع تقسیم می‌شود که هر یک از این مقاطع، مشخصات و ویژگی‌های خاص خود را دارند.

الف - حیات جنینی

دوره‌ای کوتاه مدت است که عمر آن ۶ الی ۹ ماه می‌باشد. این مقطع از حیات با تشکیل سلول آغاز می‌شود، در چهار ماهگی صورت پیدا می‌کند و در حدود ۹ ماهگی جنین به رشد نهائی خود می‌رسد و محیط زیست او قادر به تأمین ادامه حیاتش نبوده به مقطع دیگری از حیات قدم می‌گذارد.

ب - حیات دنیابی

انسان، بدون درک جایگاه جنینی خود به دنیای خاکی پا می‌نهد. حیاتی که از چند دوره کوتاه مدت تشکیل شده است؛ کودکی، نوجوانی، جوانی، میانسالی، پیری و کهولت.

انسان در بدو تولد موجودی بسیار ضعیف و ظریف است که حتی توان دور کردن پشه‌ای از خود را نیز ندارد، پس از مدتی رشد کرده و جوان می‌شود، باز وانی ستبر و سینه‌ای فراخ، و در اوج قوت و قدرت به کمال می‌رسد.

بعد از پشت سر گذاشتن چهل سالگی در سرآشیبی عمر می‌افتد، دیری نمی‌پاید که

۱- نهج البلاغه، خ ۱۸۳.

خران عمر برگهای قدرت او را زرد کرده و می‌ریزد و او مانند روز اولش به موجودی ضعیف و رنجور تبدیل می‌شود و سرانجام بانگی می‌آید که خواجه مُرد. و پرونده زندگی پر فراز و نشیب دنیایی او مختومه اعلام می‌شود.

حیات دنیا نیز مانند حیات جنین از طلوع و غروبی برخوردار است. در میان شادی فامیل چشم به دنیا می‌گشاید و در میان چشمان گریان آنها چشم از دنیا فرو می‌بندد. هر دو حیات مقطعی و زودگذر بودند و انسان در هر دو مقطع مسافری بود در خانه‌ای اجاره‌ای، با این تفاوت که حیات جنین چند ماه و حیات دنیا چند سال طول کشید.

ج - حیات اخروی

[ظاهرش مرگ و به باطن زندگی ظاهرش ابتر نهان پایندگی]

انسان بعد از تولدی مجدد بنام «مرگ»، راهی سرای جاودانگی می‌شود. سر منزل نهایی انسان و غایت کمال او سرای آخرت است.

گرچه در لحظه مرگ هیئت وجودی انسان که جسم و روح است، از هم جدا می‌شوند و جسم در بایگانی قبر قرار می‌گیرد، ولی روح او که تمام هویت اوست به دیار بزرخ وسیپس به سوی آخرت فراخوانده می‌شود.

چون ما انسانها - در حال حاضر - در رحم دنیا قرار داریم و هنوز در سرای آخرت متولد نشده‌ایم، از درک کیفیت حیات در آن عاجزیم. و آیات قرآن و روایاتی که در توصیف آن وارد شده است، فقط برای آشنایی ذهن می‌باشد و إلّا انسان خاک نشین چگونه می‌تواند حیات اخروی را تصور کند؟ تفاوت این مقطع از حیات با دو قسم قبل در این است که در این جایگاه، انسان تولد و طلوع دارد ولی غروب و پایان ندارد و دفتر حیات اخروی انسان، هرگز بسته نخواهد شد.

نشیه آخرت سراسر حیات است، «کُلُّ نَفِسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةً»^۱ هر کس در گروه مکتبات خویش می‌باشد.

در قرآن درباره این مقطع از حیات با تعبیر «خالدینَ فِيهَا أَبْدًا»^۲ سخن به میان آمده، یعنی انسان در طول ابدیت خداوند خواهد بود.

چون رهم زین زندگی پایندگی است [آزمودم مرگ من در زندگی پایندگی است]

عدم آگاهی از کیفیت حیات اخروی

یکی از اشتباهاتی که انسانها در فهم حیات اخروی دچار آن می‌شوند، تشبیه آخرت به دنیا است. انسان لذت و الم آخرت را بالذلت و الم دنیا مقایسه می‌کند. حال آنکه نعمتهاي اخروي با نعمتهاي دنيايي قابل مقاييسه نیست.

آتش سوزان جهنم خداوند را با شعله کبریت و تنور برافروخته مقایسه می‌کنند، در حالیکه هیچ تناسبی میان این دو وجود ندارد. درک کیفیت حیات در آخرت از تصرف و توان انسان معمولی خارج است. خداوند در حدیث قدسی فرموده است:

«لَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ»^۳ به فکر هیچکس خطور نکرده است.

همانطور که جوجه درون تخم از دنیای بیرون خود هیچ تصوری ندارد؛ چون جوجه همه دنیا و حیات و قدرت پروردگار را، خلقت خود و پوسته اطراف خود می‌داند آنگونه که در نظر کرم درون سبب هیچ دنیایی غیر از داخل سبب که محل زندگی اوست، وجود ندارد و همه گسترده‌گی حیات را که به قدرت الهی خلق شده منحصر در خود و فضای محدود اطرافش می‌داند. انسان ساکن در کره زمین نیز همه قدرت الهی و پنهانه گسترده حیات را منحصر در زمین و آسمان و وسائل و اسباب دم دست خود می‌داند و از حیات اخروی هیچ تصوری ندارد.

.۲-بنیه، ۸

.۳-مدثر، ۲۸.

.۴-بحار، جلد ۳۳، ص ۸۲

قسم موش و مار هم خاکی بُرد	[گرجهان باعی پر از نعمت شود
میرکونی خاک چون نوشی چو مار	قسم او خاک است گر دی گر بهار
مرکه را باشد چنین حلواخ خوب؟!	در میان چوب گوید کرم چوب
در جهان نُقلی نداند جزَّ خَبَث]	کرم سِرگین در میان آن حَدَث

انسانی که در دنیا پس از سیر شدن دست از غذا کشیده و سپس آنچه که خورد را دفع می‌کند، چگونه می‌تواند تصور کند که در بهشت الهی شکم سیر می‌شود، ولی دفع صورت نمی‌گیرد. امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت میان زندگی دنیوی و اخروی را به زندگی در رحم مادر تشبيه کرده است.

از امام باقر علیه السلام سؤال شد: «سَأَلَ النَّصْرَانِيُّ الشَّامِيُّ الْبَاقِرَ عَنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ كَيْفَ صَارُوا يَأْكُلُونَ وَ لَا يَتَغَوَّطُونَ، أَعْطِنِي مَثَلًا فِي الدُّنْيَا؟ فَقَالَ عَلِيٌّ هَذَا الْجَنِينُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُ أُمُّهُ وَ لَا يَتَغَوَّطُ»^۱ عالم مسيحی شامی از امام باقر علیه السلام سؤال کرد: چگونه اهل بهشت می‌خورند ولی دفع ندارند مثالش را در دنیا به من بفرمایید. امام علیه السلام فرمود: بجهه در شکم مادر از آنچه مادر می‌خورد تغذیه می‌کند و دفع هم ندارد.

قرآن مجید هم درباره عدم آگاهی از چگونگی حیات اخروی می‌فرماید: «عَلَىٰ أَنْ تُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَ تُنَشِّئُكُمْ فِيمَا لَا تَعْلَمُونَ»^۲ ایجاد مجدد شما به گونه‌ای است که علم و آگاهی از آن ندارید.

پس قیام و برانگیختن انسان‌ها در نشیه‌ای است که کیفیت آن برای ما معلوم نیست.

امام رضا علیه السلام فرمود: «إِنَّ أَوْحَشَ مَا يَكُونُ هَذَا الْخَلْقُ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاطِنٍ؛ يَوْمَ يُولُدُ وَ يَخْرُجُ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ فَيَرِي الدُّنْيَا، وَ يَوْمَ يَمْوتُ فَيَعَايِنُ الْآخِرَةَ وَ أَهْلَهَا، وَ يَوْمَ يُبَعَّثُ فَيَرِي أَحْكَامًا لَمْ يَرَهَا فِي دَارِ الدُّنْيَا»^۳ سه مورد است که برای مردم از همه وحشتناکتر است، روزی که از شکم مادر متولد می‌شود

.۱-بحار الانوار، ج ۸، ص ۱۲۲

.۲-واقعه، ۶۱

.۳-بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۰۴

و دنیا را می‌بیند. و روز مرگ پس در آخرت می‌آید، و روزی که برانگیخته می‌شود، احکامی را می‌بیند که هرگز در دنیا ندیده است.

نکته قابل توجه در این روایت این است که خداوند در آخرت احکام و قراردادهایی را قرار داده است که در دنیا موجود نبوده است و انسانها در دنیا با آن آشنا نبوده‌اند.

میوه‌ها گویند سر برگ چیست

[حسن توگویل که سر مرگ چیست]

مرگ

مرگ، واژه‌ای است که به جدایی روح از جسم گفته می‌شود. نسبت روح به جسم مانند نسبت مرغ به قفس می‌باشد.

حرکات و تلاش‌های گوناگون انسان در دنیا از روح او سرچشمه می‌گیرد و زمانی که مرغ روح به امر پروردگار از قفس جسم پرواژ کند، قفس ساکت و بی تحرک جسم، خاموش بر زمین می‌افتد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «الْمَوْتُ مُفَارَقَةٌ دَارِ الْفَنَاءِ وَ ارْتِحَالٌ إِلَى دَارِ الْبَقَاءِ» مرگ جدا شدن از سرای فانی و انتقال به دار باقی است.

و نیز در جای دیگری فرمود: «هُر نَفَسٍ كَه مَيْكَشِي قَدْمِي بِه سَوِي مَرْگ نَزَديك مَيْشَوِي تَازَمَانِي كَه تَقْدِيرِ انسان از نَفَسِهَا بِپَيَانِ بَرْسَد»^۱

کردم همه مشکلات گیتی راحل
هر بندگ شاده شد مگر بند اجل!

از قعر گل سیاه تا اوج زُحل
بیرون چستم ز قید هر مکرو حیل!

تفاوت مرگ و خواب

در خواب هم مثل مرگ روح از بدن جدا می‌شود با این تفاوت که در خواب روح با

۱-غیرالحکم.

حفظ تعلق از بدن جدا می شود و شعاع و آثار حیاتش را در جسم می تاباند. وقتی که انسان در عالم رؤیا می بیند که مسافرت می کند با حفظ تعلق روح به جسم، سفری از نوع مجرد صورت می گیرد.

به همین دلیل سفارش شده که شخص خوابیده را آرام بیدار کنید، چون در حقیقت هنگام بیدار شدن روح به بدن باز می گردد. اما در مرگ روح با همه متعلقات جدا می شود مانند پرندهای که هرگز به قفس باز نمی گردد.

امام باقر علیه السلام فرمود: «ما مِنْ أَخِدُّ يَنَامُ إِلَّا عَرَجَتْ نَفْسُهُ إِلَى السَّمَاءِ وَبَقِيَتْ رُوْحُهُ فِي بَدْنِهِ وَصَارَ بِيَنَهُمَا سَبَبُ كَشْعَاعِ الشَّمْسِ فَإِنْ أَذِنَ اللَّهُ فِي قَبْضِ الْأَرْوَاحِ أَجَابَتِ الرُّوْحُ النَّفْسَ وَإِنْ أَذِنَ اللَّهُ فِي رِدِّ الرُّوْحِ أَجَابَتِ النَّفْسُ الرُّوْحَ»^۱ هر کس که می خوابد نفسش به آسمان عروج می کند و روحش در بدن باقی می ماند و ارتباط بین جسم و روح مثل خورشید و شعاع خورشید. پس اگر خداوند اذن دهد در قبض روح انسان، روح دعوت نفس را اجابت می کند و اگر خداوند فرمان دهد در برگشت بسوی روح، نفس، روح را اجابت می کند.

تفاوت مرگ‌ها با یکدیگر!

مفهوم مرگ به اعتبار هویت اعتقادی انسانها متفاوت است. روح و روان امانتی است که خداوند به انسان‌ها عطا فرموده است. لحظه مرگ، زمان پس گرفتن این امانت می باشد. (عبارت «تَوَفَّى» به این مسئله اشاره دارد).

مرگ متقین

قرآن درباره مرگ متقین که خداوند بهشت را برای آنها زینت داده، می فرماید: «الذين تَوَفَّيْهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَبِيبٌ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»^۲ متقین کسانی هستند که وقتی فرشتگان جان آنها را می گیرند به آنها می گویند سلام بر شما، داخل بهشت

شوید بپاداش عملکردتان» فرشتگان با صفا و سلامتی با آنها برخورد می‌کنند و به بهشت بشارت می‌دهند.

[صیوہ شیرین نهان در شاخ و برگ زندگی جاودان در زیر مرگ]

اگر مؤمنین از دورنمای مرگ و حشت دارند، به این دلیل است که اولاً به حقیقت مرگ آگاهی ندارند، ثانیاً، از کمی اعمال و ابهام در چگونگی عذاب و پاداش قیامت و نحوه معامله خداوند با خود می‌ترسند.

شخصی از امام جواد علیه السلام سؤال کرد: چرا مسلمین از مرگ کراحت دارند؟ امام فرمود: چونکه از حقیقت مرگ آگاهی ندارند و از آن کراحت دارند و اگر حقیقت مرگ را می‌شناختند و از دوستان خدا بودند، حتماً مرگ را دوست می‌داشتند و در می‌یافتد که آخرت برای آنها از دنیا بهتر است. پس امام فرمود: چگونه بچه و مجنون از مصرف داروئی که بدن را پاک می‌کند و برای دردها منافع است خودداری می‌کنند؟ بخاطر جهل آنها به منافع داروست. بعد فرمود: قسم به خداوندی که پیامبر اکرم را نی بر حق قرار داد، هماناکسی که برای مرگ آماده شود و حق آمادگی را بجا آورد مرگ برای او از دارو برای مریض سودمندتر است، زیرا آنها اگر بدانند که مرگ موجب می‌شود، نعمت‌های الهی بسویشان سرازیر شود، حتماً مرگ را پیش خود فرا می‌خوانند و مرگ را دوست می‌دارند، حتی بیشتر از عاقل زیرکی که دوا را برای سلامتی خود و رفع بیماری جستجو می‌کند.

از این سخن نورانی معلوم می‌شود اولیاء خدابعد از مرگ، خوشی و سعادت غیر قابل وصفی، در پیش دارند و مرگ دارویی شفابخش است که موجب می‌شود، نعمت‌های الهی به سوی آنها سرازیر شود.

شخصی از اباذر پرسید: «ما آنکه الموت؟» چرا از مرگ می‌ترسیم؟ اباذر در جواب فرمود: «لَا تَكُونُ عَمَّرْتُمُ الدُّنْيَا وَ حَرَبْتُمُ الْآخِرَةَ، فَتَكَرَّهُونَ أَنْ تَنْتَقِلُوا مِنْ عُمْرَانٍ إِلَى خَرَابٍ» چونکه

شما دنیاتان را آباد کردید و آخرتتان را خراب، اکنون کراحت دارید که از محل آباد به جایگاه ویرانی منتقل شویید.

سپس اباذر اشخاص را در برخورد با آخرت اینگونه تقسیم کرد: «أَمَا الْمُحْسِنُ فَكَالْغَائِبِ يُقْدِمُ عَلَى أَهْلِهِ» نیکوکاران مثل مسافری هستند که از سفر برگشتند و نزد اهل و عیال خود می‌روند.

«وَأَمَا الْمُسْيِئُ فَكَالْأَبْيَقِ يُقْدِمُ عَلَى مَوْلَاهُ»^۱ و گناهکاران مثل برده فراری هستند که دستگیر شده نزد اربابش می‌برند.

بنابراین، مرگ، با توجه به عملکرد انسان، شهد شیرین وصال حق برای خوبان یا مؤاخذه شدید الهی برای زشتکاران می‌باشد.

[مرکه شیرین می‌زید او تلغیخ مُرد]

مرگ کفار

قرآن درباره مرگ کفار، می‌فرماید: «وَلَوْ تَرَى إِذ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ»^۲ و اگر بنگری سختی حال کافران را، هنگامی که فرشتگان جان آنها را می‌گیرند بر صورت و پشت آنها می‌زنند و می‌گویند: بچشید طعم سوزان عذاب را.

[با خلیل، آتش گل و ریحان وَورَد]

پیامبر اکرم ﷺ به امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرمود: هنگامی که ملک الموت برای گرفتن جان کافران حاضر می‌شود با ابزاری آهینی او را شکنجه می‌دهد. و نیز آن حضرت می‌فرمود: «لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكُّمْ قَلِيلًا وَلَبَكَيْثُمْ كَثِيرًا عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَلَخَرَجْتُمْ عَلَى الصُّعَدَاتِ تَبَكُونَ عَلَى أَعْمَالِكُمْ وَلَوْ تَعْلَمُ البَهَائُمُ مِنَ الْمَوْتِ مَا تَعْلَمُونَ مَا أَكَلْتُمْ

سمیناً»^۱ اگر می‌دانستید آنچه را که من می‌دانم هر آینه کمتر می‌خندید و برای خود بسیار گریه می‌کردید و در کوهها جای می‌گرفتید و بر اعمالتان می‌گریستید و اگر آنچه را شما از مرگ می‌دانید چهار پایان می‌دانستند شما دیگر روغن و گوشت فربه نمی‌خوردید. زیرا از وحشت و دهشت، گوشتنی در بدن آنان باقی نمی‌ماند.

پیش دشمن، دشمن و بردوست، دوست	مرگ هریک ای پسر همزنگ اوست
پیش زنگی، آینه هم زنگی است ^۲	پیش ترک آئینه را خوشرنگی است
آن ز خود ترسانی ای جان هوش دار	ای که می‌ترسی زمرگ اندر فرار

احضار مؤمن

مؤمن هنگام جداشدن روح از بدن از مغفرت الهی برخوردار است. در تفسیر آیه «أَلَّهُمَّ إِنَّمَا يَنْهَا الْبَشَرِيَّ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ»^۳ آنها را از خداوند پیوسته بشارت است هم در حیات دنیا (با مکاشفات در عالم خواب) وهم در آخرت به نعمتهای بهشت. این روایت نقل شده است: «إِنَّهَا بِشَارَةٌ لِّلْمُؤْمِنِ عِنْدَ الْمَوْتِ يُبَشِّرُ بِهَا عِنْدَ مَوْتِهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ غَفَرَ لَكَ وَلَمَنْ يَحِمِّلُكَ إِلَى قَبْرِكَ» آن بشارت مؤمن است در زمان مرگش که خداوند مستعال ترا و کسانی که ترا بسوی قبرت حمل کردند بخشید.^۴

هنگامیکه زمان مرگ حضرت ابراهیم علیه السلام فرا رسید، در محیط خانه جوان زیبایی را دید که تا آن زمان کسی را به این زیبایی ندیده بود. ابراهیم علیه السلام پرسید تو کیستی؟ گفت من پیک مرگ. ابراهیم گفت: سبحان الله چه کسی از دیدن تو با این چهره زیبا نگران است؟ پیک مرگ گفت: ای خلیل خدا، هرگاه خداوند از بندهای راضی باشد مرا باین صورت بسوی او می‌فرستد و اگر از بندهای ناراضی باشد بصورت دیگری می‌فرستد.^۵

۱- ارشاد القلوب دیلمی؛ ص ۸۰.

۲- منظور از ترک در اینجا سفید پوست و منظور از زنگی رنگی پوست یا سیاه پوست است.

۳- یونس، ۶۴- تفسیر صافی، ج ۱، ص ۷۵۸.

۴- بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۳۴.

تفسیر مرگ

در فرهنگ اولیای حق مرگ نه تنها مفهوم منفور و مبغوضی نیست، بلکه به معنی ملاقات با حضرت حق و دیدار با دوست می‌باشد.

کدام دوست از ملاقات محبوب رویگردان است و مشتاق دیدار یار نیست؟ درخواست و آمادگی برای مرگ، یعنی اعلام آمادگی برای ملاقات حضرت حق. این اعلام آمادگی برای دیدار با خداوند فقط مختص کسانی است که آخرت خود را آباد کرده و عبد صالح خدا شده‌اند.

آنها که دنیای خود را آباد و آخرت را تباہ کرده‌اند، حق دارند که از مرگ وحشت داشته باشند. وقتی هارون الرشید از بهلول سؤال می‌کند، چرا از مرگ می‌ترسم؟ بهلول پاسخ می‌دهد: چون دنیای خود را آباد و آخرت خود را تباہ کرده‌ای، برای شما انتقال از سرای آباد به سرای خراب، ترس آور است.

اما بندگان شایسته خداوند نه تنها از مرگ هراسی ندارند بلکه به استقبال آن رفته و با آغوش باز مرگ را پذیرفته‌اند؛ زیرا مرگ را ملاقات با دوست تفسیر کرده‌اند.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: هنگام احتضار پیامبر اکرم ﷺ جبرئیل بر او نازل شد و گفت: آیا مایلی بدنیا باز گردی؟ پیامبر فرمود: خیر! من وظیفه رسالت پروردگارم را انجام داده‌ام. مرتبه دوم جبرئیل تکرار کرد می‌خواهی به دنیا باز گردی؟ فرمود: نه بلکه مایلم به ملاء اعلی روم و بارفیق اعلی همنشین شوم.

[بر امید وصل تو مردن خوش است تسلیخی هجر تو فوق آتش است]

امیر المؤمنین علیه السلام هم وقتی شمشیر بر فرق مبارکش رسید، برای شهادت و ملاقات با پروردگار عبارت فوز و کامیابی را بکار می‌برد و می‌فرماید: «فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ» بخدای کعبه من رستگار شدم.

عزrael، برای قبض روح نزد حضرت موسی آمد، موسی گفت: این پیغام مرا بخداوند متعال برسان که آیا هیچ دوستی جان دوست خود را می‌گیرد؟ عزrael پیغام

رساند و جواب آورد که بگو:

هیچ دوستی دیده‌ای که دیدار دوست خود را نخواهد^۱
تعبیر زیبای پروردگار این است که مرگ هدیه محبت‌آمیز دوست است.

تعابیر مختلف مرگ:

مرگ مقرّبین

۱- مرگ مثل بو کردن گلی خوشبو است.

امام حسن عسگری علیه السلام فرمود: به امام صادق علیه السلام عرض شد، مرگ را برای ما توصیف کن. فرمود: «لِمَوْنَ كَأَطِيبِ رِيحٍ يَشْمُمُ فَيَنْعُسُ لِطَبِيهِ وَيَنْقَطِعُ التَّعَبُ وَالْأَلَمُ كُلُّهُ مِنْهُ»^۲ مرگ برای مؤمن مانند نسیم گلی است که بو می‌کند و از بویش سرمست می‌شود و همه رنج‌ها و دردها را فراموش می‌کند.

ونیز از پیامبر اکرم صلوات الله عليه و آله و سلم روایت شده: کو أَنْ مُؤْمِنًا أَقْسَمَ عَلَى رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ لَا يُمْيِتَهُ مَا أَمَاتَهُ أَبْدًاً وَلَكِنْ إِذَا حَضَرَ أَجْلُهُ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ رِيحَيْنِ، رِيحًا يُقَالُ لِهِ الْمُنْسِيَةُ وَرِيحًا يُقَالُ الْمُسْخِيَةُ فَأَمَّا الْمُنْسِيَةُ فَإِنَّهَا تَسْبِيَهُ أَهْلَهُ وَمَالَهُ وَأَمَّا الْمُسْخِيَةُ فَإِنَّهَا تَسْخِيَ نَفْسَهُ عَنِ الدُّنْيَا حَتَّى يَخْتَارَ مَا عِنْدَ اللَّهِ تَبَارِكُ وَتَعَالَى. ^۳ اگر مؤمنی پروردگار را قسم دهد براینکه او را نمیراند، هیچگاه نمی‌میراند ولی هنگامی که اجل مؤمن فرا می‌رسد. خداوند دونسیم را بسوی او روانه می‌کند، یکی بنام فراموشی دهنده و دیگری بنام سخاوت دهنده.

نسیم نخستین که فراموشی دهنده است، فراموشی اهل و مال را به او می‌دهد و دومی نفس او را از دنیا بی نیاز می‌کند به گونه‌ای که از دنیا سخاوتمندانه می‌گذرد و آنچه را که نزد خدادست انتخاب می‌کند.

[چون شکوفه ریخت میوه سرکند

چون که تن بشکست جان سر بر زند]

۱- کشف الاسرار، ج ۸، ص ۵۵.

۲- بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۲.

۳- بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۳.

۲- مرگ وسیله رسیدن به سعادت

[زندگی در مردن و در ماحت است آب حیوان در درون ظلمت است]

حبیب ابن مظاہر از مردان با ایمان و از یاران باوفای سیدالشہداء^{علیهم السلام} است که روز عاشورا به شهادت رسید. این پیرمرد سالخورده هنگامیکه برای پیکار با دشمنان به میدان جنگ می‌رفت، از شادی می‌خندید. یزید بن حُصین که از قاریان بزرگ قرآن بود به حبیب گفت:

برادر! اکنون در این صحنه خونبار چه جای خندیدن است؟ جواب داد: کجا و چه وقت برای شادمانی و مسرت شایسته تراز این. چه اینکه طولی نمی‌کشد که با شمشیر این ستمکاران کشته می‌شویم و به سعادت ابدی نائل می‌گردیم.^۱ در فرهنگ شهید، مرگ رسیدن به سعادت ابدی است و شمشیر گر چه در دست اهریمنان است ولی عاشقان را به وصال معشوق می‌رساند.

[مرگ شیرین است و نقلم زین سرا چون قفس هشتن پریدن مرغ را]

۳- مرگ مؤمن، رسیدن تشننه به آب

امیرالمؤمنین^{علیهم السلام}، پس از ضربت خوردن در روز نوزدهم ماه مبارک رمضان، فرمود: وَاللَّهِ مَا فَجَانَى مِنَ الْمَوْتِ وَارَدَ كَرْهَتُهُ وَلا طائِعٌ أَنْكَرَتُهُ وَما كُنْتُ إِلَّا كَفَارِبٍ وَرَدَ وَطَالِبٍ وَجَدَ وَما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلأَبْرَارِ^۲. بخدای مرگ برایم حادثه‌ای ناگوار و نایه‌نگام و پدیده‌ای نامطلوب نبود تشننه‌ای بودم که به آب رسیدم و جوینده‌ای که گمشدۀ ام را یافتم و آنچه که نزد خداست برای ابرار بهتر است.

[مرده گردم، خویش بسپارم به آب مرگ پیش از مرگ امن است از عذاب]

[این چنین فرمود ما را مصطفی]

امیرالمؤمنین^{علیهم السلام} هنگام ضربت خوردن مرگ را کامیابی و فوز معرفی کرده است. وقتی ضربت اشقياء فرقش را شکافت فرمود: «فُرْتُ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ» بخدای کعبه رستگار شدم.

۲- نهج البلاغه، فیض الاسلام، نامه ۲۳، ص ۸۷۵.

۱- سفينة البحار، ج ۲، ص ۲۰۶.

کامیابی علی به این دلیل نیست که از سختی دنیا آسوده شدم، یا از مردم بی وفا نجات یافتم و یا از نفاق معاویه رهایی پیدا کردم، بلکه کامیابی علی وصال معبد و معشوق است که در جوار قرب الهی جای گرفتم. تشهی ای بودم که آب حیات وصال را جستجو می کردم. امروز شربت گوارای قرب را نوشیدم.

۴- مرگ مثل نوشیدن آب خنک در فصل تابستان است

پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّ أَشَدَّ شَيْئَتِنَا لَنَا حُبًّا يَكُونُ خَرُوجُ نَفْسِهِ كَشْرُبُ أَحَدِكُمْ فِي يَوْمِ الصَّيْفِ الْمَاء الْبَارِدُ الَّذِي يَنْتَفَعُ بِهِ الْقُلُوبُ»^۱ شیعیان ماکه محبت زیادی به ما دارند جان دادنشان مثل کسی است که در روز گرم تابستان آب خنک گوارایی بنوشد که قلب را نفع دهد...

[مرگ او آب است و او جویای آب می خورد و الله أعلم بالصواب]

۵- مرگ دیدار دوست است.

علی ﷺ فرمود: «وقتی خداوند متعال اراده کرد که ابراهیم را قبض روح کند، ملک الموت را بسوی او فرستاد، او سلام کرد و جواب سلام داد، ابراهیم ﷺ گفت: برای زیارت من آمده‌ای یا برای قبض روح؟ گفت برای قبض روح؛ پس اجابت کن. ابراهیم گفت: آیا دیده‌ای دوستی دوستش را بمیراند؟ فرشته برگشت تا اینکه به پروردگار عرضه کرد: خدا یا شنیدی آنچه را که ابراهیم، خلیل تو گفت.

پروردگار متعال فرمود: ای ملک الموت نزد او برو و بگو:

آیا دیده‌ای دوستی از ملاقات دوستش کراحت داشته باشد؟^۲

پروردگار متعال به حضرت موسی فرمود:

«مَنْ أَحَبَّ لِقاءَ اللَّهِ، أَحَبَّ اللَّهُ لِقاءَهُ وَمَنْ كَرِهَ لِقاءَ اللَّهِ، كَرِهَ اللَّهُ لِقاءَهُ»^۳ کسی که ملاقات خداوند را دوست داشته باشد، خداوند نیز ملاقات او را دوست دارد و کسی که ملاقات خدا را ناخوش دارد خداوند هم ملاقات با او را دوست ندارد.

۱- بیخار الانوار، ج ۶، ص ۱۶۲.

۲- مجالس السنید فی احادیث القدسیة، ص ۳۶.

۳- تفسیر کشف الاسرار، ج ۸، ص ۵۵.

[مرگ تن هدیه است بر اصحاب راز زر خالص را چه نقصان است گاز]^۱

خالد بن سلمه می‌گوید: هنگامی که خبر مرگ زید بن حارثه به پیامبر ﷺ رسید به منزلش آمد، دختر زید از خانه بیرون آمد در حالی که صورتش را می‌خراسید، پیامبر اکرم ﷺ نیز گریه کرد. عرض کردند این چیست؟ فرمود: اشتیاق دوستی است بسوی دوستش، یعنی مرگ این است.^۲

۶- مرگ مثل عبور از یک پل

روز عاشورا وقتی آتش جنگ زبانه کشید و درگیری شدت یافت، آنان که با سید الشهداء علیهم السلام بودند متوجه شدند که امام و بعضی از خواص آن حضرت رخساری فروزان، بدنه آرام و روحی مطمئن دارند، به یکدیگر گفتند: ببینید که چگونه حسین علیه السلام در مقابل مرگ بی باک است، در این هنگام امام به یاران خود فرمود:

«صَبِرْأً يَا بَنِي الْكِرَامِ، فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ، يَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَالنَّعِيمِ الدَّائِمِيَّةِ فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَتَتَّقِلَ مِنِ السِّجْنِ إِلَى قَصْرٍ»^۳ ای شریف زادگان، صابر و مقاوم باشید، چه اینکه مرگ چیزی جز پل ارتباط نیست که شما را از محیط شداید و ملالت بار دنیا به بیشتر پهناور و نعمتهای ابدی منتقل می‌کند. کدامیک از شما بی میل و ناراضی است که از تنگنای زندانی به کاخ مرفه‌ی منتقل گردد؟».

عبارت پل - که دو منطقه را به هم وصل می‌کند - نشان می‌دهد که حیات اخروی از حیات دنیا بی‌جایی جدا نیست. کسی که در دنیا حیات طیبه را انتخاب کرده در آخرت نیز حیات طیبه خواهد داشت و آنها که در دنیا در دریافت هدایت و رؤیت حق کور بوده‌اند، در آخرت هم کور خواهند بود «مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا»^۴

۱- گاز: قیچی.

۲- تفسیر ابوالفتوح رازی

۳- اسراء، ۷۲

۴- بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۴.

۷- مرگ شادترین لحظات حیات مؤمن است

امام حسن علیه السلام در جواب شخصی که از مرگ سوال کرد فرمود: «أَعْظُمُ سُرورٍ يَرْدُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذَا نَقْلَوْا عَنْ دَارِ النَّكَدِ إِلَى تَعِيمِ الْأَبَدِ»^۱ مرگ بزرگترین خوشحالی بی است که بر مؤمنین وارد می شود، وقتی که از سرای سختی و عسرت به نعمتهای ابدی منتقل می شوند.

چون روند از چاه و زندان در چمن [تلخ نبود پیش ایشان مرگ تسن]

مرگ مؤمنین گناهکار

۱- مرگ مثل حمام است.

امام هادی علیه السلام از یکی از اصحابش که مريض بود، عيادت کرد، در حالیکه او از ترس مرگ گریان و بی تاب شده بود، امام فرمود: ای بنده خدا! تو از مرگ از آن جهت می ترسی که آن را نمی شناسی «فَقَالَ لَهُ يَا عَبْدَ اللَّهِ تَخَافُ مِنَ الْمَوْتِ إِلَّا أَنَّكَ لَا تَعْرِفُهُ». بگو ببینم، اگر تو به کثافات آلوده باشی و دملها و عوارض پوستی از هر طرف بدنت را احاطه کرده باشند و بدانی که تنها راه خلاصی تو از این مشکلات دخول در حمام است، در این صورت آیا دوست داری که به حمام رفته و خود را شستشو دهی یا خیر؟ گفت: دلم می خواهد داخل حمام بروم و خود را شستشو دهم. امام فرمود: «فَذَلِكَ الْمَوْتُ هُوَ ذَلِكَ الْحَمَامُ»^۲ مرگ همان حمام است، این وسیله‌ای است که تیرگی‌های گناهان را از تو دور می کند.

نکته مهم در این کلام امام هادی علیه السلام این است که مرگ را به حمام تشبيه کرده است. حمام وسیله تطهیر بدن از کثافات و آلودگی هاست و طبیعتاً همه افراد با آلودگی وارد آن می شوند و با نظافت و پاکنیزگی از آن خارج می شوند. مرگ نیز همین نقش را برای مؤمن بازی می کند، یعنی روح او را از گناه تطهیر می کند. مرگ یکسی از موافق تطهیر روح مؤمن است که اگر هم باکوله باری از گناه وارد دروازه مرگ شد، با

۲- بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۶.

۱- بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۴.

طهارت روح و تصفیه جان وارد سرای آخرت می‌شود.

امام رضا علیه السلام فرمود: وقتی که مؤمن باسانی جان می‌دهد، خدواند در شواب او تعجیل می‌فرماید. و چون به سختی جان می‌دهد خداوند او را از گناه پاک می‌کند.

۲- مرگ مثل باز کردن زنجیرهای سنگین از بدن است.

[تلخ کسی باشد کسی را کش بَرَنَد از میان زهر ماران سوی قند]

از امام سجاد علیه السلام سؤال شد، مرگ چیست؟ امام فرمود: «لِمُؤْمِنٍ كَثُرٌ ثَيَابٌ وَسَخْفَةٌ وَفَكٌ قُبُودٌ وَأَغْلَالٌ ثَقِيلَةٌ»^۱ مرگ برای افراد با ایمان مانند کنند لباس چرکین و گشودن بندها و زنجیرهای سنگین است.

[گر بخواهد مرگ هم شیرین شود خار و نیشتر نرگس و نسرین شود]

در تعابیر ائمه معصومین علیهم السلام انسان‌های مؤمن زندگی مشقت بار و سختی را پشت سر می‌گذارند و زندگی دنیا بی آنها به زندان شبیه است. آنها در لحظه مرگ گویا از زندان آزاد می‌شوند: «الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ».^۲

[این جهان زندان و ما زندانیان حُفْرَهُ كَنْ زَنْدَانَ وَ خُودَ رَا وَارْهَانَ]

۳- مرگ مژده راحت و آسایش است.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«شَيَّعَنَ يَكْرَهُهُمَا أَبْنُ آدَمَ، يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ الْمَوْتُ رَاخَةٌ لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الْفِتْنَةِ وَ يَكْرَهُ قِلَّةُ الْمَالِ وَ قِلَّةُ الْمَالِ أَقْلُلُ لِلْحِسَابِ»^۳ دو چیز است که فرزندان آدم از آنها کراحت دارند یکی مرگ است و حال آنکه مرگ برای مؤمن پیام راحت و آسایش از فتنه‌ها است و دیگری کمی مال است و حال آنکه کمی مال، حساب روز قیامت را سبک می‌کند.

۴- مرگ بشارت به بهشت است.

امام جواد علیه السلام فرمود: مردی به خدمت امام علی علیه السلام آمد و گفت: مرگ را برایم تشریح کن.

۱- بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۴.

۲- بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۴.

۳- بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۲۸.

امام فرمود: «إِنَّمَا بِشَارَةٌ بِنَعِيمٍ الْأَبْدِ وَإِنَّمَا بِشَارَةٌ بِعِذَابٍ الْأَبْدِ وَإِنَّمَا تَحْزِينٌ وَتَهْوِيلٌ وَأُمْرٌ مُّبِيهٌ لَا يَدْرِي مِنْ أَئِي الْفَرَيقَيْنِ»^۱ مرگ یا بشارتی است (برای شهدا و نیکان و صالحین) به رحمت ابدی و یا بشارتی است (برای فجایر) به عذاب ابدی و دسته سومی (که بی توبه از دنیا رفته‌اند) اینها مسلمانند اما آلوگی‌هایی دارند امر اینها مبهم است اینها دچار هول و وحشت و اضطراب می‌باشد نه نجات آنها معلوم است نه هلاک آنها در انتظارند تا به کار آنها رسیدگی شود.

۵- مرگ پالایشگاهی برای تصفیه انسان است.

امام کاظم علیه السلام بر مردی که غرق سکرات مرگ بود، وارد شد. اطرافیان آن مرد گفتند: یا بن رسول الله دوست داریم کیفیت مرگ را و چگونگی حال دوستمان را بدانیم، امام علیه السلام فرمود:

مرگ یک تصفیه خانه است، برای آنکه مؤمنین را از گناهانشان جدا کند، در نتیجه آخرین دردی که بر آنها وارد می‌شود کفاره آخرین گناهان خواهد بود و نیز کافران را از نیکی هایشان تصفیه می‌کند پس آخرین لذت و راحت آنها ثواب آخرین حسنة آنها خواهد بود. اما دوستان که هم اکنون در حال مرگ است از گناهان غربال و تصفیه شده است. و از گناه خالص گردیده است مانند پارچه آلوهای که از چرک تمیز می‌شود و شایسته معاشرت ما اهلیت شده است و در خانه ما که خانه‌ای جاودانه است جای دارد.^۲

مرگ کافران

۱- مرگ کافران بسیار وحشتناک است.

حضرت ابراهیم علیه السلام به ملک الموت رسید و گفت: «ای ملک الموت! می خواهم صورت تو را هنگام قبض روح کافر ببینم. گفت ای ابراهیم! طاقت نداری. اصرار کرد، پس ملک الموت خود را به آن صورت درآورد.

۱-بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۴.

۲-بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۵.

ابراهیم شخصی را دید سیاه و تاریک، بوی بسیار بدی از وی می‌دمید موهای بدنش سیخ شده و جامه سیاه ناخوش پوشیده و دود و آتش از بینی و دهان وی بیرون می‌آمد. ابراهیم پس از دیدن او غش کرد. وقتی بهوش آمد ملک الموت به حال اولش بازگشته بود.

ابراهیم گفت ای ملک الموت! اگر دیدن تو تنها عذاب آن بدبخت بود او تمام می‌شد^۱.

۲- مرگ کافر مثل گزیدن مار و عقرب است.

امام صادق علیه السلام پس از توصیف مرگ مؤمن، مرگ کافر را اینگونه وصف نمود: «لِكَافِرِ كَلْسَعِ الْأَفَاعِيِّ وَلَدْغِ الْعَقَارِبِ أَوْ أَشَدُّ»^۲ مرگ کافر مثل گزیدن افعی و نیش زدن عقرب یا بدتر و سخت تراز آندوست.

بعد به امام صادق علیه السلام گفته شد: «قیل: فَإِنَّ قَوْمًا يَقُولُونَ إِنَّهُ أَشَدُّ مِنْ نَسْرٍ بِالْمَنَاسِيرِ وَقَرْضٍ بِالْمَقَارِيْضِ وَرَضِيْخَ بِالْأَحْجَارِ وَتَدوِيرِ قَطْبِ الْأَرْجِيْحَةِ عَلَى الْأَحْدَاقِ. قَالَ عَلِيٌّ كَذَلِكَ، هُوَ عَلَى بَعْضِ الْكَافِرِيْنَ وَالْفَاجِرِيْنَ، أَلَا تَرَوْنَ مِنْهُمْ مَنْ يُعَابِرُ تِلْكَ الشَّدَائِدَ؟ فَذَلِكُمُ الَّذِي هُوَ أَشَدُّ مِنْ هَذَا لِمَنْ عَذَابٌ الْآخِرَةِ، فَإِنَّهُ أَشَدُّ مِنْ عَذَابِ الدُّنْيَا»^۳ گروهی برآند که مرگ بدتر از بریدن بدن بوسیله اره و یا قطعه قطعه نمودن آن بوسیله قیچی و یا سنگسار نمودن آن و یا قرار دادن محور سنگ آسیاب بر روی دیدگان است. امام فرمودند: مرگ برای برخی از کافران و فاجران همینگونه است، آیا از اینها کسی را ندیده اید که این سختی ها را می یابد پس مرگ بدتر از این امور است و نه اینکه بدتر از عذاب آخرت چرا که مرگ بدتر از عذاب دنیاست.

موافق تصفیه انسان از گناه

در پنج موقف گناهکاران از گناه تصفیه می شوند: ۱- سختی های دنیا، ۲- سختی

۱- تفسیر کشف الاسرار، ج ۴، ص ۶۶.

۲- بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۲.

۳- بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۲.

قبض روح،^۳ فشار قبر،^۴ عذاب برزخی،^۵ عذاب جهنم.

۱- سختی‌های دنیا

سختی و گرفتاریهای مؤمن در دنیا با گناهان رابطه مستقیم دارد. براساس قانون لطف چون پروردگار دوست ندارد مؤمن به خاطر گناهانش در جهنم عذاب شود، عقوبات‌های دنیایی را به او هدیه می‌کند. نقص مال و جان و اولاد و بیماریهای جسم، همه در ارتباط با تطهیر انسان از گناه می‌باشد.

در روایتی از پیامبر اکرم ﷺ وارد شده است که: «حُمَّى لِيْلَةٌ كَفَّارَةُ سَنَةٍ»^۱ یک شب تب کردن کفاره یک سال گناه اوست.

شخصی از پیامبر اکرم ﷺ درباره آیه «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» سؤال کرد و پرسید: یا رسول الله اگر گناهان ما حتی آنها که به اندازه مثقال ذره‌ای می‌باشند در روز قیامت مورد حساب و بازخواست قرار گیرد پس وای بر ما. پیامبر ﷺ فرمود: بسیاری از گناهان شما مؤمنین با سختی‌ها و ناملایمات دنیا تصفیه می‌شود.^۲

امام صادق علیه السلام در مورد راه‌های پاک کردن مؤمنین از گناه فرمود: «لا يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يُسْلِطَ اللَّهُ عَلَيْهِ شَيْئًا يُكَفِّرُ اللَّهَ عَنْهُ بِإِمَّا فَقْرًا وَ إِمَّا مَرْضًا»^۳. مؤمن از دنیا خارج نمی‌شود، مگر اینکه خداوند چیزی مانند فقر و بیماری را که اورا از گناه پاک کند بر او مسلط می‌کند. همه سختی‌های دنیا عامل تطهیر انسان می‌باشند که امام فقط به دو مورد آن اشاره فرمودند.

همچنین امام رضا علیه السلام فرمود: المرض لِالمُؤْمِنِ تَطهير و رحمة و لِلْكَافِرِ تَعذيب و نعمة. بیماری برای مؤمن وسیله تطهیر او از گناه و موجب رحمت الهی است و برای کافر عذاب و نقمت است.

۱- بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۳۳.

۲- بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۱۸۶.

۳- بحار، ج ۶۸، ص ۱۰۴.

[خوش تراز این سم نباشد شربتی]

۲- سختی قبض روح

عن امیر المؤمنین علیه السلام و لقد سمعت حبیبی رسول الله يقول: لو أن المؤمن خرج من الدنيا و عليه مثل ذنوب أهل الأرض لكن الموت كفاره ل تلك الذنوب ثم قال من قال لا إله إلا الله بإخلاص فهؤلئك من الشرك و من خرج من الدنيا لا يشرك بالله شيئاً دخل الجنة. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: از رسول خدا علیه السلام شنیدم که می فرمود: اگر مؤمن از دنیا برود و گناه تمام اهل زمین را به گردن داشته باشد، مرگش کفاره آن گناهان خواهد بود و سپس فرمود: کسی که با اخلاص کلمه توحید را بگوید مشرک نیست و کسی که از دنیا خارج شود و مشرک نباشد وارد پهشت خواهد شد.

امام صادق علیه السلام فرمود: إن الله تعالى إذا كان من أمره أن يكرم عبداً وله ذنب ابتلاه بالحاجة فإن لم يفعل ذلك به شدّد عليه الموت ليكافيه بذلك الذنب^۱. وقتی خداوند متعال امر کند که بنده‌ای را گرامی بدارند، در حالی که او به گناه آلوده باشد خداوند او را به حاجتی مبتلا می کند پس اگر آن حواچ (وکمبودها) گناهانش را پاک نکردنند، مرگ را بر او سخت می گیرد تا بوسیله آن گناهش پاک شود.

۳- فشار قبر

یکی دیگر از موافق تصفیه انسان از گناه، فشار قبر است

فشار قبر، یکی از مراحل اولیه حیات برزخی انسان‌ها است. چه بسا فشار قبر پایان سختیها و رنجهای آخرتی یک مؤمن باشد و مقدار نافرمانی‌های او از اوامر الهی با همین مقدار عذاب و سختی تصفیه شود. بهر حال فشار قبر عقوبی است که انسان، بدليل غفلت و بی خبری و بی توجهی به اوامر الهی برای خود آماده می سازد. نکته قابل توجه این است که فشار قبر یک عذاب محتوم و همگانی نیست.

۱- تفسیر صافی، ج ۱، ص ۳۹۸

این طور نیست که غیر از ائمه معصومین علیهم السلام همه انسان‌ها بدون استثناء عذاب قبر داشته باشند. این فشار دقیقاً با گناهان انسان رابطه مستقیم دارد و اگر انسانی بر اساس محاسبه و مراقبه از گناه پرهیز کرده و در صورت ارتکاب توبه کرده و عبد صالح پروردگار بود، بی معنی است که زیر منگنه الهی پرس شود و عذاب ببیند.

قاعده این است که اگر سختی جان کنند انسان گناهکار را از گناه پاک نکند فشار قبر او را تطهیر خواهد کرد والا اگر با قبض روح تطهیر صورت گرفت از ساحت کبریائی او بدور است که انسان پاک از گناه را عذاب کند.

مرحوم کلینی ^{فیض} از ابو بصیر روایت می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی مؤمن از آنچه از عقاید حقه می‌داند، جواب گفت، دری از بهشت به روی قبرش می‌گشایند که از آن نور و خنکی و بوی خوش بهشت داخل می‌شود. سؤال کردم، فدایت شوم پس فشار قبر کجاست؟ فرمود: هیهات بر مؤمنان از فشار قبر چیزی نیست.^۱

البته انسان‌های گناهکار و مؤمنینی که بر اثر ضایعه غفلت، تسلیم هواهای نفسانی شده‌اند دچار این فشارها خواهند شد، ابو بصیر می‌گوید: از امام صادق سؤال کردم که آیا کسی از فشار قبر نجات می‌یابد؟ فرمود: پناه می‌برم بخداوند از آنچه که رهائی از آن بسیار کم است. وقتی عثمان رقیه را شهید کرد، پیامبر بر قبر او ایستاد و سر بسوی آسمان بلند کرد و آب از چشمان حق بینش بیرون ریخت و به مردم گفت: آنچه از آن ملعون بر رقیه وارد شد یادم آمد رقت کردم و برای او از خداوند رحیم درخواست کردم که او را به من بیخشند و فشار قبر بر او وارد نشود. پس فرمود: خداوند! رقیه را به من بیخش و از فشار قبر مصون بدار. پس خداوند آن مظلومه شهیده را به آن حضرت بخشید.^۲

عايشه گفت: ای رسول خدا از هنگامی که صدای نکیر و منکر و فشار قبر را بمن بیان کرده‌ای چیزی مرا خوشایند نیست، حضرت فرمود: ای عايشه صدای نکیر و

۱- حق الیقین، مجلسی، ص ۴۰۵.

۲- حق الیقین، مجلسی، ص ۴۰۵.

منکر در گوش مؤمنان مثل سیاهی چشم است و فشار قبر بر مؤمنان مثل مادر مهربانی است که فرزندش از سردرد به او شکایت می‌کند و آن مادر اندکی سر او را فشار می‌دهد. ولی ای عایشه و ای به حال آنانکه به خدا شک دارند که چگونه در قبر خود مثل تخم مرغ زیر صخره سنگ فشار داده می‌شوند.^۱

عوامل فشار قبر:

دو عامل از عوامل فشار قبر عبارتند از:

۱- بد خلقی

۲- تباہ کردن نعمت‌های الهی

۱- بد خلقی: یکی از عوامل فشار قبر بد اخلاقی و سرد کردن کانون گرم خانواده است. اعضای خانواده به محبت و عاطفه والدین نیاز دارند. و فطرت انسان بر محبت و صفا سرشته شده است. پس رفتار و منش افراد باید بر اساس پاسخ مثبت به بُعد فطری انسانها باشد.

اگر کسی خلاف فطرت خود عمل کند و با سوء خلق، دلتنگی و ملالت خاطر ایجاد نماید، بازتاب این اخلاق بد در گذر از معتبر بزرخ، عذابی بنام فشار قبر خواهد بود.

سعد بن معاد، فوق العاده نزد پیامبر محترم بود. وقتی سواره می‌آمد پیامبر امر می‌فرمود که مسلمین باستقبالش بروند و خود پیامبر نیز هنگام ورودش تمام قامت بر می‌خاست.

هفتاد هزار فرشته در تشییع جنازه‌اش حاضر بودند و پیامبر نیز با پایی بر هنله بدون رداء در تشییع جنازه او شرکت کرد و فرمود: صفوف ملائکه در تشییع جنازه سعد حاضر شده‌اند و دست من در دست جبرئیل بود، به هر طرف که می‌رفت من هم

۱- تفسیر کشف الاسرار، ج ۶، ص ۱۹۵

می‌رفتم. سپس پیامبر او را با دست خود در قبر گذارد. مادرش خطاب به سعد صدرازد: «هَنِئْنَا لَكَ الْجَنَّةَ» خوشابه حالت، بهشت گوارایت باد. پیامبر ﷺ فرمود: از کجا می‌دانی که فرزندت اهل بهشت است؟ اینک سعد در فشار قبر عذاب می‌شود. اصحاب پرسیدند:

یار رسول الله آیا کسی مانند سعد نیز در فشار قبر است؟ فرمود: «نعم، إِنَّهُ كَانَ فِي خُلُقِهِ مَعَ أَهْلِهِ سُوءٌ»^۱ آری چون او با اهل و عیالش بد اخلاق بوده است.

۲- تباہ کردن نعمت‌های الهی: انسانها در امکانات و عطایای گوناگون الهی هستند و به تعبیر قرآن: إِنْ تَعْدُوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا: اگر بخواهید نعمت‌های خدا را بشمارش درآورید به حساب نمی‌آید و از عهدۀ شمارش نعمت‌های الهی عاجز می‌باشید. شکر نعمت یعنی بکارگیری عطایای الهی برای رسیدن به کمال، و اگر انسان نعمتی را وسیله نزدیکی به خداوند قرار دهد، شکر آن نعمت را بجای آورده است. اما اگر نعمتها در غیر آنچه منظور الهی است بکار گرفته شود تباہ کردن و کفران نعمت محسوب می‌شود. تباہ کردن نعم الهی از مواردی است که موجب فشار قبر می‌شود.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «ضَغْطَةُ الْقَبْرِ لِلْمُؤْمِنِ كَفَارَةً لِمَا كَانَ مِنْهُ مِنْ تَضييعِ النَّعْمَ»^۲ فشار قبر مؤمن، کفاره ضایع کردن نعمتها الهی است.

ابو هریره می‌گوید: تفسیر این آیه را از پیامبر ﷺ پرسیدم: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِ إِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنَكاً»

منظور از «معیشت ضنک» چیست؟ پیامبر ﷺ فرمود: عذاب و تنگی و فشار

قبر.^۳

۱- بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۲۱

۲- بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۲۰

۳- تفسیر گازر، ج ۴، ص ۹۹

عايشه می‌گويد: از پیامبر اکرم درباره عذاب قبر پرسیدم، فرمود: «نعم عذابُ القَبْرِ حَقٌّ»^۱ عذاب قبر حق است.

عايشه می‌گويد: پیغمبر همواره بعد از هر نماز، از عذاب قبر بخداوند پناه می‌برد.
از روایات و تفاسیر مختلف بدست می‌آید که:
اولاً- فشار قبر، همانگونه که اشاره شد، مربوط به جسم نیست، بلکه مربوط به روح است.

ثانیاً- قبر باعتبار روح معنا دارد نه باعتبار خاک و گورستان.

فشار قبر عذاب روح است و در بُعد ملکوتی قبر که همان برزخ است، صورت می‌گیرد.

نکته مهم دیگر این است که، وقتی فشار قبر به روح مربوط است، پس لازم نیست که حتماً انسانها قبر داشته باشند تا عذاب قبر معنا پیدا کند.

چه بسا انسانی طعمه حیوانات درنده شود و قبر نداشته باشد یا اینکه در دریا غرق شود و ماهی‌های دریا او را بخورند اما مسئله فشار قبر او منتفی نمی‌شود.

مرحوم کلینی^۲ از یونس روایت کرده که: از حضرت امام رضا علیه السلام در مورد کسی که او را به دار کشیده باشند و به رسم قدیم سالها جسدش بالای دار بماند، سوال شد که آیا او هم عذاب قبر دارد؟ امام علیه السلام در جواب فرمود: «بلی، خدا به هوا امر می‌کند که او را بفسارد»^۲.

برزخ و عذاب برزخی

برزخ یکی از گلوگاه‌های تصفیه و جزای انسان است. مؤمن، قبل از فرا رسیدن قیامت، جزای اعمالش را در برزخ می‌بیند.

اگر هنگام قبض روح مشمول رحمت الهی قرار گیرد، در بهشت برزخی جای

۱-تفسیر کشف الاسرار، ج ۸، ص ۴۸۰.

۲-بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۶۶.

خواهد گرفت و اگر هنگام جدا شدن روح آمرزیده نشد در جهنم برزخی عذاب خواهد شد.

شیعیان که از الطاف خاص رسول گرامی اسلام ﷺ و ائمه علیهم السلام برخوردار هستند و نجات آنها در قیامت توسط این بزرگواران تضمین شده است، باز هم باید از برزخ و جزای برزخی هراسان باشند.

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي سَمِعْتُكَ وَأَنْتَ تَقُولُ: كُلُّ شَيْغُثَتِنَا فِي الْجَنَّةِ عَلَى مَا كَانَ فِيهِمْ قَالَ: صَدَقْتَكَ، كُلُّهُمْ وَاللَّهُ فِي الْجَنَّةِ قَالَ قُلْتُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ أَنَّ الذُّنُوبَ كَثِيرٌ كَبَائِرٌ، فَقَالَ كُلُّهُمْ أَمَا فِي الْقِيَامَةِ فَكُلُّهُمْ فِي الْجَنَّةِ بِشَفَاعَةِ النَّبِيِّ الْمُطَّاعِ أَوْ وَصْيِ النَّبِيِّ وَلَكُنِّي وَاللَّهُ أَتَحَوَّفُ عَلَيْكُمْ فِي الْبَرَزَخِ^۱. راوی می‌گویید: به امام صادق علیه السلام عرض کرد: شنیده‌ام شما فرموده‌اید: تمام شیعیان ما در بهشتند، آنکونه که هستند امام فرمود: درست گفته‌اند. بخدا قسم تمام شیعیان ما در بهشتند، گفتم: فدایت شوم، گناهان و کبائر اعمال زیاد است امام فرمود: اما در روز قیامت تمام شما شیعیان بوسیله شفاعت پیامبر گرامی یا شفاعت وصی پیامبر در بهشت جای می‌گیرید ولی بخدا قسم من برای شما از برزخ نگران و هراسناک هستم.

اگر بار گناه انسان سنگین باشد، و انسان توفیق توبه واقعی و انقلاب درونی نداشته باشد. در برزخ او را از راهی می‌برند که هرگز ائمه را نخواهد دید، تا مشمول شفاعت آنها واقع شود. ■

نصایحی از امام صادق علیه السلام

در کتاب شریف بحار الانوار^۱، از شخصی به نام «عنوان بصری» که پیر مردی نود و چهار ساله است، چنین روایت شده است: سالیان درازی با مالک بن انس - پیشوای مذهب مالکی، از مذاهب اهل سنت - رفت و آمد داشتم. هنگامی که حضرت امام صادق علیه السلام به مدینه آمد به خدمت او رفتم؛ دوست داشتم همان طور که از مالک بن انس تحصیل علم کرده‌ام از او نیز کسب فیض کنم. روزی حضرت به من فرمود: «من شخصی هستم که همواره مورد مراجعه مردم هستم (شاید منظور حضرت مراجعات زیاد و یا تحت نظر حکومت بودن است) علاوه بر آن در ساعاتی از شبانه روز ذکرها و وردہایی دارم که به آنها مشغول هستم تو مرا از ذکر و وردم بازندار و اگر دنبال علم هستی از مالک بن انس فرابگیر، همچنان که درگذشته نیز با او رفت و آمد داشتی». ^۱

عنوان بصری می‌گوید: من از این جریان غمگین شدم و از نزد حضرت بازگشتم، با خود گفتم: اگر حضرت در من نشانه‌ای از خیر و هدایت می‌یافت، مرا از فراگیری علمش در محضرش محروم نمی‌کرد پس از آن در مسیر خود به «مسجد

الرسول ﷺ رفتم، بر آن حضرت سلام کرده و دو رکعت نماز گذاردم و عرض کردم: خدایا از تو می خواهم قلب امام صادق علیه السلام را نسبت به من مهربان کنی و از علمش نصیب و روزی من فرمایی تابه راه مستقیم و استوارت هدایت شوم.

ای همیشه حاجت ما را پناه
بار دیگر ما غلط کرده ایم راه
لیک گفتی گر چه می دانم سیرت
زود هم پیدا کنیش بر ظاهرت

سپس با حالتی اندوهناک به خانه ام بازگشتم، چون دلم از محبت امام جعفر صادق علیه السلام لبریز شده بود، دیگر نزد مالک بن انس نرفتم و از منزل خارج نشدم، مگر برای نماز واجب.

اجابت دعا

روزی، بعد از نماز که دیگر صبرم تمام شده بود، در حالی که سینه‌ام گرفته و طاقتمن به پایان رسیده بود، کفش‌های خود را پوشیدم و ردایم را بر دوش گرفتم و قصد زیارت جعفر بن محمد علیه السلام را کردم

عقایبت زان در بروزن آید سری
گفت پیغمبر که چون کوبی دری
هنگامی که به خانه حضرت رسیدم، اجازه ورود خواستم. یکی از خدمتکاران بیرون آمد و گفت: چکار داری؟ گفتم: می خواهم بر شریف (امام جعفر صادق) سلام کنم. خادم گفت: او در محل نمازش به نماز ایستاده است مختصراً به انتظار ایستادم که خادم آمد و گفت: داخل شو، برکت خدای به تو روی کرده است.

داخل شدم و بر حضرت سلام کردم. حضرت پاسخ گفتند و فرمودند: «بنشین، خداوند ترا بیامرزد». نشستم. حضرت کمی به حال تفکر سر به زیر انداختند، سپس سر خود را بلند کرده و فرمودند: «کنیهات چیست؟» گفتم: ابا عبدالله. فرمودند: «خداوند کنیهات را ثابت گرداند و تو را موفق بدارد ای ابا عبدالله در خواست تو چیست؟»

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند آیا شود که گوشه چشمی به ما کنند؟ سپس حضرت دوباره سر خود را به زیر انداخت و منتظر پاسخ من شد. در این لحظه با خود گفتم: اگر برای من از این دیدار و سلامی که به حضرت کردم، غیر از این دعا هیچ نفع دیگری نباشد، همین (دعای امام) ارزش بسیار دارد. سپس حضرت سر خود را بلند کرده و فرمود: «چه می خواهی؟» گفتم: از خداوند درخواست کردم تا دلت را برابر من نرم و مهربان کنم و از علمت روزی ام فرماید. از درگاهش امید دارم، آنچه درباره حضرت شریف خواسته ام به من ارزانی دارد.

چون برآورد از میان جان خروش
اندر آمد بحر بخشایش به جوش

مواعظ امام صادق علیه السلام

فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! لَيْسَ الْعِلْمُ بِالْتَّعْلِمِ، إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَعْلَمُ فِي قَلْبِ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ؛ حَضْرَتُ فَرَمَّوْدَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! عِلْمُ بَهْ آمُوتُنِي نَيْسَتْ، بَلْ كَهْ نُورِي اسْتَ كَهْ خَدَاوَنْدَ دَرْ دَلْ هَرْ كَسْ كَهْ ارَادَهْ هَدَيْتَ اوْ رَاكَرَدَهْ اسْتَ، قَرَارْ مَسِيْ دَهْدَهْ.

توضیح اینکه، علمی که ما معمولاً به دنبال آن هستیم و قطره قطره آن را در ظرف ذهن خود می ریزیم تا پس از مدتی از دانش یا مهارت آن برخوردار شویم، به مدرسه، کتاب، کتابخانه، استاد، تعلیم، تعلم، قیل و قال، وابسته است. البته علوم دنیوی را باید از همین طریق فراگرفت. همچنین ممکن است این علوم آفت‌هایی را نیز با خود به همراه داشته باشد و حتی گاهی ابزار نابودی انسان هم می باشد و به سقوط او شتاب بیشتری می بخشد. اما علمی که مورد نظر امام صادق علیه السلام است علمی است که بر اساس عودت به انسان عنایت می شود و سیل آسا او را در بر می گیرد. این علم، نور و بصیرت است. امیر المؤمنین علیه السلام درباره اولیای خداوند و پارسایان می فرماید: «هَجَّمَ
بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ وَ باَشَرَوَا رُوحَ الْيَقِينِ»

دانش انوار است در جان رجال
نی ز راه دفتر و نی قیل و قال!

علمی کہ از راه وحی، الہام و تصفیہ درون نصیب انبیا و اولیا می گردد از همین صنف است چنین علمی هم روشنایی است و هم روشنایی آور اما گاہی علوم دیگری که از راه تعلیم و تعلم به دست می آید، حجاب بین انسان و خدا می شود و از بی سوادی خطرناکتر است.

دادن تیغی بے دست راه زن	بد گھر را علم و فن آموختن
بے کہ آید علم، ناکس را به دست	تیغ دادن در کف زنگی مست
«إِن أَرْدَتِ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوْلَأَ فِي نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ» پس اگر خواهان علم هستی، ابتدا حقیقت بندگی را در عمق جان خود جستجو کن.	
«وَاطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ وَاسْتَفْهِمِ اللَّهَ يُفْهِمُكَ» واز راه عمل کردن به آموخته های خود، در طلب دانش باش. واز خدا طلب فهم کن، تا تورا فهمیدن عطا فرماید.	

حقیقت بندگی

گفتم: یا ابا عبد الله حقیقت عبودیت چیست؟ «قال: ثلاثة أشياءٌ؛ أن لا يرى العبد لنفسه فيما خَوَّلَهُ اللَّهُ مُلْكًا لِأَنَّ الْعَبِيدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مُلْكٌ» امام فرمود: حقیقت بندگی سه چیز است؛ نخست آنکه بندہ برای خود نسبت به اموال خود مالکیتی قائل نباشد؛ زیرا بندگان (بردگان) مالی ندارند «يَرَوْنَ الْمَالَ اللَّهُ يَضْعُونَهُ حَيْثُ أَمْرَهُمُ اللَّهُ بِهِ» همه اموال را از آن خدا می داند و در جایی که خداوند امر کرده آنرا مصرف می کند. «وَلَا يَدْبَرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا» بندۀ خدا برای خود مصلحت اندیشی و تدبیر نمی کند. یعنی مصلحت اندیشی و تدبیر او، باید بر اساس رضایت الهی باشد نه رضایت خود او.

کسی که خدا را مدیر و مدیر عالم می داند، هرگز از وضعیت خلقت شکایت نمی کند و در هر شرایطی، اگر چه سخت و تلخ همه چیز را زیبا می بیند. شکر و صیر از همین صفت سر چشمہ می گیرد.
 «وَجُمَلَةُ اشْتِغَالِهِ فِيمَا أَمْرَهُ تَعَالَى بِهِ وَنَهَاهُ عَنْهُ» صفت دیگر بندگان واقعی خدا آن است

که تمام همت، تلاش و کوشش او انجام دستورات خداوند و دوری کردن از چیزهایی است که او نهی فرموده است.

نتیجه بندگی واقعی

حال باید دید کسی که به دنبال یافتن حقیقت بندگی است، به چه نتایجی می‌رسد. امام صادق علیه السلام در کلامی بسیار روشن این آثار را برای عنوان بصری بیان می‌کند.

«إِذَا لَمْ يَرِرَ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا حَوَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِلْكًا هَانَ عَلَيْهِ الْإِنْفَاقُ فِيمَا أَمْرَهُ تَعَالَى أَنْ يُنْفِقَ فِيهِ»
بنابراین، اگر بنده خدا برای خود در آنچه که خدا به او سپرده، مالکیتی نبیند، انفاق کردن آنچه خدا به آن امر فرموده، بر او آسان می‌شود.

بندگی خدای متعال، بهتر از هرگونه پادشاهی است یعنی انسان باید «من بهترم» را شعار خود قرار دهد. یعنی مَنْ مَنَ زدن کار شیطان است نه انسان صالح، هنگامی که حق تعالیٰ به ابلیس فرمود چرا بر آدم سجد نیاوردی؟ گفت: ... أنا خَيْرٌ مِّنْهُ... یعنی من از آدم بهترم!

بندگی او به از سلطانی است که «أَنَا خَيْرٌ» دم شیطانی است

از این عبارت نورانی، می‌توان چنین استفاده کرد، اگر برای کسی انفاق کردن آسان نیست، باید بداند که عبودیت کامل برای او حاصل نشده است.

«وَإِذَا فَوَضَّعَ الْعَبْدُ تَدَبِّرَ نَفْسِهِ عَلَى مُدَبِّرِهِ هَانَ عَلَيْهِ مَصَابِبُ الدُّنْيَا» و چون بنده خدا تدبیر امور خود را به مدبر حقیقی بسپارد، مصائب و مشکلات دنیا بر او آسان می‌گردد.

زیاراتین الگوی این بینش حضرت زینب علیها السلام است که بدنال حادثه عاشورا و از دست دادن همه خویشان و فرزندان خود در پاسخی کوبنده به یزید فرمود: «ما رأيْتُ الْأَجْمِيلَ» یعنی، برای بنده واقعی خدا، تلخی‌های امتحانات الهی نیز همچون نعمت‌های الهی شیرین است؛

اعشقم بر لطف و بر قهرش به جد
کسی که تدبیر امور را با خدا می‌داند انتظار ندارد که گرددش دنیا با خواست و سلیقه
او هماهنگ باشد.

«وَإِذَا أَشْتَغَلَ الْعَبْدُ بِمَا أَمْرَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَتَهَأَهُ عَنْهُ، لَا يَتَقَرَّعُ مِنْهُمَا إِلَى الْمِرَاءِ وَالْمُبَاهَةِ مَعَ النَّاسِ»
هنگامی که به دستورات الهی مشغول باشد، دیگر برای خودنمایی و فخر فروشی به مردم فرصتی
نمی‌یابد.

نکته مهمی که از این بخش از سخنان امام بدست می‌آید این است که، انسان باید
خود را به کارهای هدف دار مشغول کند؛ زیرا طبیعت نفس انسان به گونه‌ای است
که اگر او را مشغول نکنی و بر او سوار نشوی، او ترا مشغول خواهد کرد. بعضی از
مردم، تفاخر، رقابت‌های ناسالم دنیایی، گفتگوهای تخریب کننده و قلیل و قالهای
بیهوده را پیشۀ اصلی خود قرار داده‌اند. با این همه گمان می‌کنند که افرادی پرکارند و
دیگران را مزاحم کار خود می‌پنداشند، در حالی که خود غرق بیکاری و بطالت
هستند؛

گوید از کارم برآورَدَند خلق
اما کار و اشتغال واقعی، این است که انسان در مسیر الهی خود از کارهای کاذب
غرق بیکاری است جانش تا به حلق
بپرهیزد؛

کار آن دارد که حق را شد مرید
اما دیگران که مرید حضرت حق نیستند، همچون کودکان، خاک بازی خود را کار
می‌دانند؛

دیگران چون کودکان این روز چند
تا به شب بر خاک بازی می‌کنند!
کنار رفتن پرده از چهره ابليس و...

«إِذَا أَكْرَمَ اللَّهُ الْعَبْدَ بِهِذِهِ التِّلَاثَةِ هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا وَإِبْلِيسُ وَالْخَلْقُ» هنگامی که خداوند این سه
خصلت گرامی را به بنده خود عطا فرمود دنیا و ابليس و مردم در نظر او خرد و کوچک می‌شوند.

امام صادق علیه السلام نتایج متعالی تری از ویژگی های ذکر شده را برشمردند نکته مهم در این بحث این است که تازمانی که انسان ها گرفتار در کی نادرست و غیر واقعی از دنیا هستند، نمی توانند نسبت و رابطه درستی با دنیا برقرار کنند؛ یعنی در حیات دنیوی و مادی، زمین گیر می شوند و به دنبال هیچ صعود و پیروازی نیستند. قرآن در بیانی توبیخی به انسان هایی که هجرت نمی کنند، می فرماید: چرا هجرت نمی کنید؟ شما در زمین خاکی چسبیده و در آن لنگر انداخته اید. آیا به زندگی دنیا دل خوش کرده اید و به متاع قلیل آن رضایت داده اید؟ متاع دنیا هنگام سنجش واقعی آخرت، بسیار ناچیز است؛ «إِنَّا لَقَلْنَا إِلَى الْأَرْضِ أَرْضِيْمٍ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا».^۱

زهد و عبودیت هنگامی برای انسان حاصل می شود که ماهیت واقعی دنیا، شیطان و مردم برای او آشکار شود.

«وَ لَا يَطْلُبُ الدُّنْيَا تَكَاثُرًا وَ تَفَخُّرًا» چنین انسانی اگر به دنبال دنیا می رود، به دلیل زیاده اندوزی و فخر فروشی و مبهات بر مردم نیست.

«وَ لَا يَطْلُبُ مَا عِنْدَ النَّاسِ عِزًّا وَ عُلُوًّا» با انگیزه برتری طلبی، آنچه را که در دست مردم است طلب نمی کند؛ یعنی بنای سبقت و رقبت با مردم را ندارد.

«وَ لَا يَدْعُ أَيَّامَهُ بَاطِلًا» عمر و وقت خود را به بطالت و بیهودگی نمی گذراند؛
آخر این دُرگرانسمايه بهایی دارد
گهر وقت بدین خیرگی از دست مده
قال الله تبارک و تعالى: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ تَجْعَلُهَا لِلّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا
فَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» آن سرای آخرت را برای کسانی که در زمین اراده بلند منشی و سرکشی ندارند و به دنبال فساد نمی گردند قرار دادیم و سرانجام نیک، تنها برای مردم با تقوا است.

^۱ بخشی از آیه ۳۸، توبه.

سفراش‌های عملی

عنوان بصری گوید: به امام صادق عرض کردم، یا ابا عبدالله سفارش و توصیه‌ای به من بفرما. حضرت فرمود: «أوصيك بِتَسْعَةِ أَشْيَاءٍ فَإِنَّهَا وَصِيَّتِي لِمُرِيدِي الطَّرِيقِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَاللهُ أَسَأْلُ أَنْ يُوقَنَكَ» تورا به چیز سفارش می‌کنم که آنها توصیه‌های من به سالکین و ره پویان راه خداوند است و از خداوند می‌خواهم تا تورا در انجام آنها موفق گرداند.

«ثَلَاثَةُ مِنْهَا فِي رِيَاضَةِ النَّفْسِ وَثَلَاثَةُ مِنْهَا فِي الْجَلْمِ وَثَلَاثَةُ مِنْهَا فِي الْعِلْمِ فَاحْفَظُهَا، وَإِيَّاكَ وَالْتَّهَاوُنَ بِهَا، قَالَ عُنْوَانٌ فَقَرَأَنَّهُ كَلِبِي لِهِ» سه چیز به خودسازی و تهذیب اخلاق مربوط است و سه چیز به علم و سه چیز دیگر به شکیبا یی آنها را حفظ کن و مبادا که نسبت به آنها سستی کنی. عنوان بصری می‌گوید: خودم را آماده شنیدن سخنان حضرت کردم.

کم خوردن

«فَقَالَ: أَمَا اللَّوَاتِي فِي الرِّيَاضَةِ فَإِيَّاكَ أَنْ تَأْكُلَ مَا لَا تَشْهِيهِ فَإِنَّهُ يُورِثُ الْحَمَاجَةَ وَالْبَلَةَ وَلَا تَأْكُلْ إِلَّا عِنْدَ الْجَوْعِ» حضرت فرمود: آنچه که به تربیت نفس مربوط می‌شود آن است که مبادا چیزی را بخوری که بدان اشتها نداری، زیرا این موجب حمact انسان می‌شود و نیز تا زمانی که کاملاً گرسنه نشدی، اقدام به خوردن نکن.

ارمغان بهر ملاقاتش ببر	اندکی صرفه بکن از خواب و خور
آخر امر از ملایک برتر است	مرد اول بسته خواب و خور است
«وَإِذَا أَكَلَتْ فَكُلْ حَلَالًا وَسَمِّ اللَّهُ وَادْكُرْ حَدِيثَ الرَّسُولِ ﷺ: مَا مَأْكُلَ آدَمَيْ وَعَاءَ شَرَّاً مِنْ بَطِيهِ»	
و چون خواستی بخوری با نام خدا از حلال استفاده کن و سخن رسول خدا ﷺ: را به یاد آرکه فرمود: هیچگاه آدمی ظرفی بدتر از شکمش را پر نکرده است.	

علم و حکمت زاید از لقمه حلال

«فَإِنْ كَانَ وَلَا يَبْدَأْ فَثُلَثُ لِطَاعَمِهِ وَثُلَثُ لِشَرَابِهِ وَثُلَثُ لِنَفْسِهِ» و هرگاه انسان به خوردن ناچار شد، یک سوم شکم خود را برای غذا و یک سوم را برای آب و یک سوم دیگر را برای تنفس قرار دهد. باید توجه داشت که اولین توصیه امام درباره خودسازی و تربیت نفس و

محوری ترین عامل در خودسازی، کنترل شکم و تسلط بر آن است! چه بسیار کسانی بوده و هستند که در قبال سفره‌های رنگین و لقمه‌های چرب دین خود را فروخته‌اند.

حلم

«وَأَتَاللَّوَاتِي فِي الْحَلْمِ فَمَنْ قَالَ لَكَ إِنْ قُلْتَ وَاجِدَةً سَمِعَتْ عَشَرًا فَقُلْ: إِنْ قُلْتَ عَشَرًا لَمْ تَسْمَعْ وَاحِدَةً» واما آنچه که به شکیابی در معاشرت با مردم مربوط می‌شود، این است که اگر کسی به تو بگوید: اگر یک سخن بگویی ده برابر آن را می‌شنوی، تو بگو اگر ده تا بگویی یک جواب هم نشنوی

تبیغ حلم از تبیغ آهن تیزتر

«وَمَنْ شَسَّمَكَ فَقُلْ لَهُ إِنْ كُنْتَ صَادِقًا فِيمَا تَقُولُ فَأَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَغْفِرَ لِي» اگر کسی تورا دشنام دهد، به او بگو: اگر درگفته ات راستگویی از خدا می‌خواهم که از من درگذرد. «وَإِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فِيمَا تَقُولُ فَاللَّهُ أَسْأَلُ أَنْ يَغْفِرَ لَكَ» واگر دروغگویی از خدا می‌خواهم از تو درگذرد.

یکی از مهمترین ملاک‌ها و معیار در ادب، تحمل بی‌ادبی، تندخویی و درشتی دیگران است؛ زیرا اخلاق پیامبران نیز این گونه بوده است

ای مسلمان خود ادب اندر طلب نیست الا حمل از هر بی‌ادب

خداآوند متعال در وصف عباد الرحمن می‌فرماید: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هُونَا وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ إِذَا مَرُّوا بِاللِّغْوِ مَرُّوا كِرَاماً»^۱ ویندگان خدای رحمان کسانی‌اند که روی زمین به نرمی گام بر می‌دارند و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می‌دهند.

«وَمَنْ وَعَدَكَ بِالْحَنَّا (الفُحْشُ فِي الْكَلَامِ) فَعِدْهُ بِالْتَّصِيْحَةِ وَالرَّعَاءِ» واگر کسی تورا به ناسرا گویی تهدید کند، تو او را به خیرخواهی و مراعات و عده بده.

در اینجا از کلام امام صادق علیه السلام این گونه فهمیده می‌شود که هرگز در مقابل بدرفتاری دیگران مقابله به مثل نکنید و هر چه زودتر بر خشونت‌های کلامی و

رفتاری پایان دهید. و در مدارا، گذشت و سکوت پیشقدم باشد.

علم

«وَأَمَّا الْلَّوَاتِي فِي الْعِلْمِ: فَاسْأَلُ الْعُلَمَاءَ مَا جَهِلْتَ» اما چیزهایی که به علم مربوط می‌شود، آن است که آنچه نمی‌دانی از دانایان پرس.

در کسب و تحصیل علم باید توجه داشت که هر مسأله‌ای را باید از اهل آن سؤال کرد؛ طب را از طبیب، هندسه را از مهندس، فقه را از فقیه و... چه بسیار که انسان سؤال خود را بر ناهمان عرضه می‌کند، اما پاسخ آنها جهل افزا و ظلمت زا می‌باشد و جز ضلالت و سر در گمی چیزی به همراه ندارد. این نکته در مسائل اعتقادی و دینی اهمیت خود را بیشتر آشکار می‌سازد؛

اسم هر چیزی تو از دانا شنو
سر رمز علم الأسماء شنو

پس انسان نباید ظرف روح و روان خود را، در اختیار هر گندم نمای جو فروشی قرار دهد.

«وَإِيَّاكَ أَنْ تَسْأَلُهُمْ تَعْنِتًا وَتَجْرِيَةً» مبادا سؤال کردن تو از ایشان برای ایراد گرفتن و به زحمت انداختن یا امتحان کردن آنها باشد. امیر المؤمنین علیه السلام نیز می‌فرماید: «سَلْ تَسْقُفُهَا وَلَا تَسْأَلْ تَعْنِتًا» پرس که بفهمی، نپرس که ایراد بگیری. چنین شیوه‌ای با روح تعلیم و تربیت بیگانه است. گاهی مشغول کردن معلمان و اساتید به اشکال و جواب‌های زیاد آنها را از ارایه مطالب مهم و سودمند باز می‌دارد. مولوی می‌گوید:

گر شوم مشغول اشکال و جواب
تشنگان را کسی تو انم داد آب؟
و توصیه می‌کند که قابلیت شنیدن سخنان حکمت‌آمیز را در خود ایجاد کنید تا به زینت‌های زرین آراسته شوید؛

قابل این گفت‌ها شو، گوش وار
ناکه از زر سازمت من گوشوار
«وَإِيَّاكَ أَنْ تَعْمَلَ بِرَأِيكَ شَيْئًا» مبادا بر اساس خود رایی و خود محوری به کاری اقدام کنی و بدون این که رأی تو به مبنای محکمی مستند باشد، قدم در راهی گذاری.

«وَخُذْ بِالإِحْتِيَاطِ فِي جَمِيعِ مَا تَجْدُ إِلَيْهِ سَبِيلًا» و در تمام کارها جانب احتیاط را رعایت کن.

«وَاهْرُبْ مِنَ الْفُتْيَا هَرَبَكَ مِنَ الْأَسْدِ» از فتواددن (براساس سلیقه و رأی شخصی) پرهیز نما، آن

چنان که از شیر درنده فرار می کنی.

«وَلَا تَجْعَلْ رَقْبَتَكَ لِلنَّاسِ حِسْرًا» مواطن خود را پلی برای عبور مردم قرار ندهی.

«قُمْ عَنِّيْ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! فَقَدْ نَصَحْتُ لَكَ وَلَا تُفْسِدْ عَلَيَّ وَرَدِيْ» ای ابا عبد الله! دیگر از نزد من

برخیز که برایت خیر خواهی کردم، و ذکر و دعایم را ازین مبر (و در برنامه های من اخلاق نکن).

«فَإِنَّى أَمْرِئُ ضَنِينٍ بِنَفْسِيِّي، وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى» زیرا من نسبت به از دست دادن

سرمایه عمر خود بخیل هستم و آن را سخاوتمندانه خرج نمی کنم و سلام و درود بر پیروان هدایت.

حق همی گوید چه آوردی مرا؟
اندرین مهلت که دادم من ترا؟

عمر خود را در چه پایان برده ای؟
قوت و قوت در چه فانی کرده ای؟

گوهر دیله کجا فرسوده ای?
پسچ حسن را در کجا پالوده ای؟



علی علیه السلام و کارگزاران ناصالح

■ محمد حسین مختاری مازندرانی

درآمد:

پیش از معرفی برخی از چهره‌های شاخص که در نظام حکومتی علی علیه السلام دارای کارنامه منفی و نامطلوب بوده‌اند، به طور فشرده به بررسی علل و عوامل ظهور و پیدایش چهره‌های منفی و ناکارآمد در میان مدیران و کارگزاران حکومت علوی می‌پردازیم.

۱- فقدان ظرفیت لازم در تحقق حکومت بر اساس عدل و داد

امام علیه السلام سیاست خویش را در عرصه‌های گوناگون بویژه حقوقی، مالی و اداری بر پایه قسط و عدالت، تساوی و برابری استوار ساخت. در مسائل حقوقی یعنی مساوات در برابر قانون که در یک حکومت اسلامی مطرح است، همان طور که از پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم در این باره نقل گردیده است: «النّاسُ أَمَّا الْحَقُّ سِوَاهُ» مردم در برابر قانون برابرند این معنا در کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام فراوان قابل مشاهده است و در خطبه‌های مختلف مسئله مساوات در برابر قانون نسبت به تملیع طبقات و اقسام جامعه مطرح است، حتی راجع به حقوق اقلیت‌های مذهبی مسائلی را در میان می‌گذارند. فرد ضعیف و فرو دستی که اغلب در میان جامعه مورد اعتنای نیست، نزد علی علیه السلام آنقدر با ارزش و کریم است که حق او را از دنیا پرستان و سردمداران ظلم و ستم باز پس

می‌گیرد و اشخاص متمول و زالو صفت که به حسب ظاهر قوی و نیرومند بوده و همواره از فزونی مال و دارایی‌های خود می‌نازند، نزد آن حضرت به قدری ضعیف و ناتواند که حقوق دیگران را از آنها باز می‌ستاند.

لذا حضرت با قاطعیت تمام می‌فرماید:

«الذلِيلُ عِنْدِي عَزِيزٌ حَتَّى آخُذَ الْحَقَّ لَهُ، وَالْقَوِيُّ عِنْدِي ضَعِيفٌ حَتَّى آخُذَ الْحَقَّ مِنْهُ»^۱ خوار نزد من گرامی است تا حق وی را بازستانم و نیرومند نزد من ناتوان است تا حق دیگری را از او باز سtanam.

تا آنجاکه حضرت قسم یاد می‌کند که حقوق برحق محروم و ستمدیدگان را از دست زورگویان و چپاولگران بیرون خواهد کشید و در این راه از هیچ تلاشی فروگذار نخواهد کرد.

لذا می‌فرماید:

به خدا سوگند: داد مظلوم را از ظالم می‌گیرم و ظالم را مهار می‌کنم تا آنکه او را به سوی حق متمایل سازم. اگر چه بر آن تمایلی نداشته باشد.^۲

آری علی ﷺ مرد حق و حقیقت است و نام علی ﷺ تداعی کننده راستی و عدالت. وعدالت و حقیقت گرد محور او می‌چرخد، چنانچه کسی بخواهد حقیقت را بیابد باید آن را در شخصیت آن حضرت جستجو کند و از سوی دیگر اگر به دنبال علی ﷺ باشد باید در میدان عدالت و حقیقت جویای او باشد و اساساً این دو تفکیک ناپذیر و هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد. بنابراین اگر کسی در خلاف مسیر آن مرد الهی گام بردارد به امید آنکه وصول به حقیقت محدود به همان راه است، سخت در اشتباه است و هرگز به مطلوب نخواهد رسید.

از این رو حضرت می‌فرماید:

.۲-نهج البلاغه، خطبه ۱۳۶

.۱-نهج البلاغه، خطبه ۳۷

«عَزَبْ رَأْيُ امْرِيٍّ تَخَلَّفَ عَنْهُ»^۱ رأی کسی که از من تخلف نماید، دور از واقعیت است (و بر خلاف حق قدم برداشته است).

بدین ترتیب علی علیه السلام همگان را توصیه می‌نماید که خود را به جاذبه حقیقت نزدیک کنید و از چراغ تابناک حقیقت خویشتن را از ظلمت و تیرگی رهایی بخشد و با آن باطل را از خود دور سازید تا به سر منزل مقصود واصل گردید.

از آنجاکه حضرت خود محور حقیقت و همواره در برابر باطل در ستیز و غلبه است از کارگزارانش پیوسته می‌خواهد اعمال خود را با حقیقت بسنجند و مبادا آن را با باطل مختلط سازند. منتهایا با کمال تأسف برخی از کارگزاران خودسرانه عمل نموده و بدون در نظر گرفتن توصیه‌های حضرت امیر علی علیه السلام و مشورت با فرهیختگان و نخبگان سیاسی اقداماتی را انجام می‌دادند.

۲- عدم جسارت و قاطعیت در رعایت نتساوی حقوق انسانها (در دو قلمرو فرد و اجتماع)

در حکومت علوی، حاکم در امور حقوقی می‌باشد قاطع بوده و نسبت به همه به طور یکسان برخورد نماید؛ مبادا خواهان امتیازات طبقاتی و برتری نژادی باشد و گروهی را برابر گروهی دیگر ترجیح دهد و بدین ترتیب شکاف و رخنه‌ای میان آنان ایجاد نماید.

چنانکه حضرت به استانداران و کارگزاران خویش اتخاذ همان روش و رفتاری را فرمان می‌دهد که خود بدان پاییند است؛ یعنی خشونت در مقام دین خدابه گونه‌ای که در ایجاد قسط و عدالت، مراعات اولاد و نزدیکان روانباشد، چنانکه رفتار خود او با «عقیل» و «ابن عباس» بلکه بالاولادش هر تاریخ ضبط است. چنانکه روایت شده

عبدالله پسر جعفر طیار به علی علیه السلام عرض کرد: ای امیر مؤمنان چه می‌شد اگر دستور می‌فرمودید برای گذراندن زندگی به من چیزی داده می‌شد، به خدا سوگند هیچ مالی

^۱-نهج البلاغه، خطبه.^۴ یعنی «لَا رَأَيَ لَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ».

برای گذراندن زندگی ندارم مگر آنکه مرکب سواری خود را بفروشم! حضرت در پاسخ فرمود: نه به خدا سوگند هیچ چیزی برای تو ندارم جز آنکه از عمومیت بخواهی دزدی کند و به تو بدهد!۱

حضرت امیر علیه السلام پیوسته کارگزاران خود را توصیه می‌کند به رعایت عدالت و انصاف و تأکید دارد بر اینکه مباداً مصالح دین خدا تحت الشعاع روابط و علاقه‌های شخصی قرار گیرد، بلکه آنچه باید همواره مورد نظر والی باشد حفظ تعادل و توازن در همه جوانب در میان اجتماع است. زیرا معیار اگر سلایق شخصی و یا اولویت‌های مبتنی بر قوم و خویشی و ارادات‌های فردی و گروهی باشد، همواره تخریب افکار عمومی و ترویج فساد اجتماعی و در نهایت تضعیف حکومت اسلامی به واسطه ظلم ناشی از آن را به همراه خواهد داشت.

همان گونه که ملاحظه می‌فرمایید، حضرت امیر علیه السلام اصول و خطوط کلی و ظایف کارگزاران را در قالب خطبه‌ها، بخش نامه‌ها و دستورالعمل‌ها به آنها گوشزد فرمودند، لیکن بعضی از کارگزاران به خاطر عدم وجود ظرفیت لازم در اداره جامعه بر اساس عدل و مساوات، از آن‌ها غفلت می‌ورزیدند و در واقع با این عمل سهل‌انگارانه خود، سدّی بر راه اقدامات اصلاحی و سازنده حضرت ایجاد می‌کردند.

۳- ناسازگاری ریاست‌طلبی، مقام دوستی با اقدامات اصلاحی امام علیه السلام

حضرت امیر علیه السلام از حکومت و زعامت به عنوان پست و مقام دنیوی تلقی نمی‌کند، بلکه اگر کسی در صدر رسیدن به این هدف و در جهت اشیاع حسّ جاه طلبی خود و یا از آن برای شهرت طلبی و یا دستیابی به مقاصد مادی و دنیابی، بهره گیرد، از نظرگاه آن حضرت، عنصری فرمایه و نامطلوب است. لذا حضرت معتقد است حکومت چنانچه وسیله‌ای باشد برای اجرای عدالت و احقاق حقوق آحاد جامعه، آن وقت یک پدیده مقدس و با ارزش خواهد بود و مسلماً حفاظت و نگهبانی از چنین

حکومتی در حقیقت دفاع از عدالت است. آنچه از کلمات حضرت امیر علیه السلام بر می‌آید و به عنوان قاعده کلی می‌توان ابراز داشت این است که حکومت به خودی خود فاقد ارزش و اعتبار است مگر آنکه در سایه آن مساوات و برابری حکمفرما گردیده و عدالت در همه ابعاد آن در جامعه تحقق یابد.

این است تئوری و اندیشه پاک حضرت امیر علیه السلام در مقوله حکومتی، ولی با کمال تأسف در عصر حاکمیت آن حضرت بسان دیگر اعصار برخی از اشخاص کم ظرفیت به محض اینکه به جاه و مقامی دست می‌یافتند، چنان تغییر و دگرگونی در آنها ایجاد می‌گردید که در شرایط عادی نه تنها چنین حالتی در آنان وجود نداشته بلکه دیگران را به خاطر چنین صفاتی سرزنش می‌کردند.

راستی چگونه بعضی از افراد این گونه‌اند؟ آیا با اعطای مقام و یا فزونی ثروت ناشی از آن، به شخصیت حقیقی انسان هم چیزی افروزده می‌گردد؟ یا او را ذاتاً تغییر می‌دهد؟ علی علیه السلام طی بخشنامه‌ای به سران حکومت نوشته‌اند:

فزونی مال و مقام نباید باعث تغییر رفتار والی گردد که به زیر دستان نظر و توجهی نداشته باشد و تحقیقاً عطا و بخشش‌هایی که خداوند به او ارزانی داشته می‌بایست وسیله‌ای برای آشنایی و نزدیک شدن به بندگان خدا و مهربانی با برادران دینی خود قرار دهد.^۱

از دیدگاه حضرت تغییر رفتار از هر زمامدار و کارگزاری ناپسند است، به ویژه کارگزاری که در حکومت اسلامی و تحت نظر پیشوای مسلمانان مشغول خدمت است و به امر او به فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی اقدام می‌ورزد، قطعاً چنین مقام مسؤولی بایستی از هر حیث الگو باشد تا برای امت اسلامی اطمینان حاصل گردد که او و هم طرازانش شفته کار و خدمت‌اند نه تشنه قدرت و ریاست.

۱-نهج البلاغه، نامه ۵

لذا علی علیه السلام با وجود رفت و آمد های مکرر برخی از افراد نظیر طلحه و زبیر و پا فشاری ایشان بر تصاحب مصادر قدرت و کسب مقامات سیاسی و اجتماعی بسان عصر عثمان که در صدر خلافت قرار داشته اند و به منافعی رسیدند پیشنهادات آنها را پذیرفتند^۱ زیرا آنان اساساً در پی مطامع مادی و دست یابی به قدرت بودند و نمی توانستند با حضرت مشارکت جویند و در جهت تحکیم بنیاد حکومت حقیقی اسلام و تقویت بنیه دینی و فرهنگی جامعه گام های ارزنده ای بردارند، لذا برخی از کارگزاران حضرت امیر علیه السلام به خاطر اتخاذ روش های سازش کارانه توأم با امتیاز طلبی و شهرت جویی که با سیره انقلابی آن حضرت ذر تعارض بود، بر کثار شدند و به خاطر ترس از عدالت علی علیه السلام به معاویه ملحق گردیدند. و این نشانگر آن است که آنها بندگان دنیا بودند نه تسليم شوندگان در برابر حق.

مسئلماً پس از مطالعه چهره های منفی کارگزاران حکومت حضرت امیر علیه السلام این معنا را به روشنی تصدیق خواهید نمود. لازم به یادآوری است به جهت رعایت اختصار تنها به شناسایی چهره های شاخص اقدام شده است، آن هم در میان استانداران و فرمانداران و گرنه معرفی چهره های منفی در میان کارگزاران امور اقتصادی (گردآوران مالیات)، بازرسان و قضات و نیز کاتبان و دبیران، مجال دیگری را می طلبد تا به همه ابعاد آن پرداخته شود.

حال معرفی برخی از چهره های منفی کارگزاران علی علیه السلام و عکس العمل حضرت امیر علیه السلام را در پی می خوانید:

۱- ابو موسی اشعری؛ استاندار کوفه

این شخص از سوی عثمان استاندار کوفه بود و حضرت علی علیه السلام نیز به دلایلی او را ابقا نمود. لیکن نهایتاً همان گونه که پیش بینی می شد در طول مسؤولیت خویش

^۱-علی و مناؤه، الدکتور نوری جعفر، ص ۱۴۱

دارای کارنامه در خشانی نبود بلکه اغلب اوقات در برابر حکومت حضرت امیر علی علیه السلام موضع‌گیری می‌نموده است. بدیهی است که از طرف عثمان به مدت زیادی حاکم دو شهر مهم و استراتژیک بصره و کوفه بوده است، عدم تبعیت وی از حقیقت و فرمانبرداری از حکومت مرکزی به رهبری امیر المؤمنین علی علیه السلام دور از انتظار نیست، مضافاً بر اینکه ابوموسی از جمله منافقین بوده است که می‌خواستند پیامبر ﷺ را پس از بازگشت از غزوه تبوک، ترور نمایند. بی سبب نیست که پیامبر ﷺ در روایتی در خصوص پرچمداران مسلمانان در روز قیامت می‌فرماید:

«سو مین پرچم گمراهی با جاثلیق این امت، ابوموسی اشعری است».^۱

او به حسب ظاهر صورتی اسلامی دارد ولی در حقیقت بزرگترین و خطروناکترین صدمه را بر اسلام وارد ساخته است.

او کسی است که در پیدایش خوارج نقش مهمی داشت و با افکار ارتجاعی و اعمال سبکسرانه خویش مسیر حکومت اسلامی را منحرف ساخت. او با اینکه چندین سال از زندگی خود را در مجالست و مصاحبیت با پیغمبر بزرگ اسلام ﷺ بسر برده، ولی در نتیجه حماقت و کوتاه فکری خود هرگز نتوانست هدفهای اسلام را درک کند، او تنها به فرمولهای خشکی از اسلام و به برخی مسائل آنهم به طور سطحی آشنا گشت. او مرد مرده دل و ساده لوحی بود که در دوران زندگی اش اسلام را از دید انزوا و سازش با همه، و آرامش و سکون هر چند به قیمت از دست رفتن حقایق باشد، می‌نگریست و درست می‌توان او را نقطه مقابل حضرت امیر المؤمنان علی علیه السلام و شاگردان او که افرادی پر تحرک بودند دانست، یعنی علی علیه السلام مظہر جنبش و اعتلا و سربلندی اسلام و ابوموسی خواستار سکوت و قناعت به وضع موجود بود^۲ او هر چند به شخصیت علمی و معنوی حضرت اعتراف می‌کرد، اما از آن حیث که

۱- کتاب الخصال، ص ۵۷۵

۲- خوارج از دیدگاه نهج البلاغه، آیت الله حسین نوری، تنظیم شهید محمد تقی بشارت، ص ۷۰.

می خواهد انقلابی بپاکند و جامعه را متحول سازد و دست به اصلاحات سازنده بزند و اجتماعات دینی را از استثمار و استبعاد رهایی بخشد و دستهای مستکبران و زورگویان و زرآندوزان را از سطوح مختلف جامعه کوتاه کند و حکومتی بر اساس عدل و قسط با الهام از تعالیم الهی برقرار سازد به او علاقه‌ای چندان نشان نمی‌دهد و از وی حمایت نمی‌کند. لذا به مردم کوفه می‌گفت:

«إِمَامُ هُدَىٰ وَ بَيْعُثَةٌ صَحِيحَةٌ إِلَّا أَنَّهُ لَا يَجُوزُ القِتَالُ مَعَهُ لِأَهْلِ الْقِبْلَةِ»^۱ علی پیشوای هدایت است ویعت مردم با او صحیح است ولی همکاری با او برای مبارزه کردن با مسلمانان جایز نیست!

او آن هنگام که فرماندار کوفه بود و ارتش اسلام به رهبری امیر مؤمنان علیه السلام مشغول مبارزه با تبعیض طلبانی چون طلحه و زبیر بود و می‌باشد بنابر وظیفه فرمانداریش سر باز و اسلحه و خواروبار به میدان جنگ بفرستد از این وظیفه حیاتی و حساس خودداری می‌کرد و چنین کاری را به مصلحت اسلام نمی‌دانست! او نه تنها از انجام این وظیفه خودداری می‌کرد بلکه رسمیاً با نظر امیر مؤمنان علیه السلام اظهار مخالفت می‌کرد و مجتمعی را در حوزه فرمانروایی اش «کوفه» تشکیل می‌داد و در آن مجتمع به سخنرانی می‌پرداخت و در ضمن آن مردم را از تحرک و جنبش علیه یغماگران بر حذر می‌داشت، در این هنگام امیر مؤمنان علیه السلام چون افکار پریشان این فرماندار ارتجاعی را شنید با فرستادن فرزند برومندش حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام و افسرانی رشید مانند عمار و مالک به انصمام نامه‌ای شدیدالحن او را به مبارزه و همفکری و اتحاد دعوت کرد.^۲ هنگامی که نامه حضرت به دستش رسید، او نه تنها به محتوا نامه چندان اهمیتی نداد بلکه با احضار مردم کوفه در مسجد بزرگ شهر و در برابر آن دو افسر نامبرده به ایراد سخنرانی پرداخت و همگان را به اصطلاح، خیرخواهانه به صلح و سازش و پرهیز از جهاد و مبارزه دعوت کرد و تنها راه درست

۱-شرح نهج البلاغه، خوئی، ج ۲۰، ص ۳۶۵، نامه ۶۲. ۲-شرح نهج البلاغه خوئی، ج ۲۰، ص ۷۲.

و مطلوب را در همین می‌دانست و به این صورت رسم‌آز فرمان امیرالمؤمنین علی‌الله سر باز زد. بدیهی است، او با عملش راهی کرد که معاویه در سرکوبی مجاهدان حق و تلاشگران طریق آزادی و عدالت پیموده است.

احنف بن قیس درباره او گفته است: در ژرفای وجودش فرو رفتم او راستخی و کوتاه نظر یافتم، او مردی است یمنی و قبیله‌اش دوستدار معاویه.^۱

۲- زیاد بن ابیه؛ فرماندار فارس

سمیّه مادر زیاد، از زنان بدکاره عرب به شمار می‌آمد. وی شوهری بانام عبید داشت. ولذا به زیاد، ابن عبید می‌گفتند. شیخ طوسی می‌فرماید: زیاد بن عبید کارگزار حضرت علی‌الله بر بصره بود.^۲ به او زیاد بن سمیّه و بعد از الحاق به معاویه او را زیاد بن ابوسفیان نیز گفته‌اند؛ اما وی به زیاد بن ابیه مشهور است. نخستین کسی که به او زیاد بن ابیه گفت، عایشه بود. زیاد در طائف در سال فتح مکه یا سال اول هجرت، به دنیا آمد.^۳

حضرت امیر علی‌الله در سال ۳۹ هجری زیاد را در کرمان و فارس به امارت منصوب نمود. سبب آن، این بود که پس از قتل ابن حضرمی در بصره، مردم دچار اختلاف و کشمکش شده بودند و بعضی هم بر ضد علی‌الله شورش کردند. اهل فارس و کرمان نیز به طمع افتادند که مالیات و خراج را نپردازنند. اهل هر شهر و ناحیه، عامل خود را از میان خود اخراج و طرد کردند. اهل فارس هم سهل بن حنیف والی علی‌الله را از آنجا طرد کردند، علی‌الله با مردم مشورت کرد که مردی سیاستمدار، دانا، مدبر، آگاه به اوضاع سیاست و باکفایت انتخاب کند. این عباس، زیاد را برای ولایت فارس پیشنهاد کرده بود و جاریه بن قدامه نیز او را تأیید نمود. لذا حضرت، زیاد را با تعداد بسیاری

۱- عبد الفتاح عبد المقصود، الامام علی، ج ۵، ص ۱۰۳. ۲- رجال طوسی، ص ۴۲.

۳- علی اکبر ذاکری، سیماه کارگزاران علی بن ابی طالب علی‌الله، ج ۱، ص ۳۷۳.

نیروی نظامی با همکاری ابن عباس به فارس فرستاد. زیاد نزد یکایک سران و بزرگان نماینده می‌فرستاد و آنها را به اطاعت و تسليم و ترک خلاف، دعوت و وعده مساعدت می‌داد و از عاقبت عصیان بر حذر می‌داشت که هر که تمرد کند، گرفتار خواهد شد و نیز یکی را بر دیگری برانگیخت که خود مبتلای جنگ داخلی شوند، تا اینکه تمام فارس را تحت سیطره خود در آورد و کرمان را همین گونه تسليم خود ساخت و از کرمان به فارس برگشت و مردم، همه آرام گرفتند. او در استخر در یک قلعه موسوم به قلعه زیاد سکنی گردید که همان قلعه بعد از آن، پناهگاه منصور یشکری شد و به نام قلعه منصور معروف گردید.

معاویه همواره می‌کوشید تا زیاد را به سوی خود بکشاند و او را از علیؑ جدا کند. چنانکه معاویه با ارسال نامه‌ای او را به سوی خویش فراخواند، آنگاه زیاد نامه‌ای به حضرت امیر ؑ نوشت و به انضمام نامه معاویه به کوفه ارسال نمود.

سپس حضرت امیر ؑ نامه‌ای به زیاد نوشت و او را از مکر معاویه، بر حذر داشت. اساساً زیاد به خاطر مبهم بودن وضع پدری خود و نامعلومی آن بشدت نگران بود و پیوسته احساس حقارت می‌نمود و با خواندن نامه حضرت امیر ؑ^۱ تازه به این مسئله می‌اندیشید که گویا ابوسفیان شهادت داده است که او پدر زیاد است. این امر پس از شهادت امیر المؤمنین ؑ و صلح امام حسن ؑ به آنجایی می‌انجامد که معاویه طی نامه‌ای از او درخواست بیعت می‌کند و در آن نامه موضوع الحق زیاد به ابوسفیان را مطرح می‌سازد،^۲ آنگاه زیاد در پاسخ به نامه معاویه، نامه‌ای می‌نویسد و درخواست‌هایی را مطرح می‌کند و معاویه به برآوردن همهٔ خواسته‌هایش ملزم می‌شود، و بدین ترتیب زیاد به معاویه ملحق شد و معاویه نیز او را حاکم عراق قرار داد. از آن پس زیاد خود را زیاد بن ابوسفیان می‌خواند و با همین نام، نامه‌ها را امضا می‌کرد.

۲-علیؑ و مناؤثه، ص ۲۰۵.

۱-نهج البلاغه، نامه ۴۴.

زیاد در این زمان با شیعیان علی علیه السلام به شدت مبارزه می‌کرد، و آنها را مورد عذاب و شکنجه قرار می‌داد به گونه‌ای که مردم را جلو قصر کوفه جمع می‌کرد و آنها را وادر به لعن علی علیه السلام می‌نمود و هر کسی که امتناع می‌ورزید، او را با شمشیر از بین می‌برد.^۱ وقتی که امام مجتبی علی علیه السلام دید زیاد بن ایهه ظلم می‌کند و عده‌ای از یاران علی علیه السلام را به شهادت می‌رساند، او را نفرین کرد و آنگاه به بیماری طاعون یا فلوج چار شد و از دنیا رفت.^۲

۳- اشعشع بن قیس؛ کارگزار آذربایجان

اشعش به معنای مرد ژولیده موی می‌باشد و اسم او معدی کرب بود. مرحوم شیخ طوسی در کتاب رجالش اور ارجزو یاران حضرت امیر علی علیه السلام ذکر کرده، آنگاه می‌گوید: او خارجی و ملعون گردید.^۳

امام صادق علی علیه السلام درباره اشعش و خاندان او می‌فرماید: اشعش بن قیس در ریختن خون حضرت علی علیه السلام شرکت داشت و دخترش، جده، امام حسن علی علیه السلام را مسموم کرد و محمد، فرزندش، در ریختن خون امام حسین علی علیه السلام شریک بود.^۴ و محمد بن اشعش، مسلم را در کوفه دستگیر و تسلیم ابن زیاد نمود. اشعش بن قیس کارگزار عثمان بر آذربایجان بود و عثمان هر سال صد هزار درهم از خراج آذربایجان را به او می‌بخشید. لذا او در مصرف اموال مسلمین برای خود محدودیتی قابل نبود و زمانی که بر چیزی قسم خورد و برخلاف آن عمل کرد، پانزده هزار درهم کفاره داد.^۵

حضرت پس از جنگ جمل، به کوفه آمد و نامه‌ای برای اشعش بن قیس که در آن

۱- مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۶.

۲- سفينة البحار، ج ۱، ص ۵۸۰.

۳- رجال طوسی، ص ۲۵.

۴- روضة الكافئ، ص ۱۶۷.

۵- سیر أعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۷ به نقل از سیمای کارگزاران علی بن ابی طالب علیه السلام، ج ۱، ص ۴۴۴.

وقت از سوی عثمان والی آذربایجان بود توسط زیاد بن مرحبا همدانی فرستاد.
محتوای نامه حضرت چنین است:

اما بعد: اگر سستی‌هایی در تورخ نمی‌داد، پیش از دیگران در این امر اقدام
می‌کردی و شاید آخر کارت، باعث ستایش و جبران اول آن بگردد و بعضی از آن،
بعضی دیگر را جبران کند؛ اگر از خدا پروا داشته باشی. همان‌گونه که می‌دانی مردم
بامن بیعت کردند و طلحه و زبیر نیز در شمار اولین افرادی بودند که با من بیعت
کردند، سپس بی هیچ عذری بیعت مرا نقض کردند و عایشه را از خانه‌اش بیرون
آورده، به سوی بصره راهی شدند. پس من نیز با مهاجرین و انصار به طرف آنان رفتم
و ایشان را دیدم و به حفظ عهد و پیمان نقض شده، دعوت کردم، ولی از من رخ
بر تافتند. پس من اتمام حجت کردم و نسبت به باقی مانده یتاران آنها خوشرفتاری
نمودم؛ و بدان که حکومت و عمل، طعمه‌ای برای رزق و خوراک تو نیست، بلکه آن
امانت و سپرده‌ای در گردن توست و تو نگهبانی نسبت به کسی که بالاتر از توست. تو
رانمی رسد که در کار رعیت به میل خود رفتار نمایی و نمی‌رسد که متوجه کار بندگی
شوی، مگر به اعتماد امر و فرمانی که به تو رسیده باشد. و در دستهای توست مال و
دارایی خداوند و تو خزانه دار اموال خدا هستی، تا آنها را به من تسليم نمایی و امید
است من بدترین والی‌ها و فرماندهان برای تو نباشم. والسلام.^۱

اشعش پس از قرائت نامه حضرت امیر ظلله و ایراد سخنرانی برای مردم، به منزل
خود رفت و یارانش را دعوت کرد و به آنها گفت: نامه‌علی مرا نگران کرده است. او
می‌خواهد اموال آذربایجان را از من بگیرد و من می‌خواهم به کارگزاران معاویه
بپیوندم ولی او با توبیخ و ملامت مردم رو برو می‌شود. حضرت از این ماجرا اطلاع
می‌یابد، آنگاه نامه‌ای برای وی نوشته و او را توبیخ نمود و دستور داد که به کوفه بیاید
و حُجر بن عَدَی که مأمور حضرت امیر ظلله بود، او را به کوفه آورد.

^۱-نهج السعادة، ج ۴، ص ۸۵

آشنایی بیشتر با اشعث بن قیس

این شخص دارای کارنامه سیاهی است خواندنی، او در زمان پیامبر^{صلوات‌الله‌ علی‌هی} به اسلام گرایید و پس از رحلت پیامبر^{صلوات‌الله‌ علی‌هی} در زمان خلافت ابوبکر از اسلام روی گردانید و مرتد شد. بعلاوه با جمع آوری خویشان و بستگان خود سر به طغیان نهاد و آنان را وادار کرد که علیه حکومت وقت مبارزه کنند. ولی دیری نپایید که چون شکست و نابودی خود را حتمی دید افراد خود را تسلیم کرد و توبه کنان به مرکز حکومت اسلامی یعنی مدینه شتافت و با ابوبکر ملاقات کرد و در این ضمن نه تنها از مجازات ابوبکر رهایی یافت، بلکه با خواهر او «ام فروة» ازدواج نمود و بدین صورت نزد اوی تقریب یافته داماد خلیفه وقت گردید. او در دوران حکومت عمر نقشی نداشت. اما در زمان عثمان دوباره چهره‌اش ظاهر گردید و به انجام برخی از امور دولتی در داخل ایران از جانب دولت عثمان مأمور شد و همان طور که پیش از این بیان شد در زمان حکومت امیر مؤمنان^{علی‌الله‌ علی‌هی} مدت کوتاهی فرماندار آذربایجان بود تا اینکه از این منصب بر کنار شد.^۱

اشعش اصولاً مردی متکبر و ریاست طلب بود و هیچ گاه تصور نمی‌کرد از کار برکنار شود، لذا از تمام فرصت‌ها بهره می‌جست تا مانعی در راه اقدامات سازنده حضرت امیر^{علی‌الله‌ علی‌هی} ایجاد نماید. بدین خاطر است که ابن ابی الحدید معتلی در شرح نهج البلاغه می‌گوید: اشعث در زمان خلافت علی^{علی‌الله‌ علی‌هی} جزو منافقین به شمار می‌رفت و نقش او در میان اصحاب امیر المؤمنین^{علی‌الله‌ علی‌هی} همانند نقش عبدالله بن ابی در میان اصحاب رسول خدا بود؛ هر یک از آنها در عصر خود در رأس گروه منافقین بودند. در زمان خلافت حضرت امیر^{علی‌الله‌ علی‌هی} هر توطئه و اضطراب و خیانتی که به وجود می‌آمد،

منشاء آن اشعث بود.^۲

۱- خوارج از دیدگاه نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۶۵.

۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ص ۲۹۷.

رفت و آمد اشعشع به منزل حضرت امیر علیه السلام

اشعشع به منظور جلب رضایت حضرت و تثبیت موقعیت سیاسی و اجتماعی خویش پیوسته به نزد حضرت علی علیه السلام می‌رفت و حتی برخی اوقات با خود هدایایی نیز برای آن حضرت می‌برد تا به خیال واهی خویش آن شخصیت والای انسانی و الهی را بفریبد! چنانکه خود آن حضرت این داستان را چنین شرح می‌دهد:

شگفت‌تر از سرگذشت عقیل آن است که شخصی (اشعشع بن قیس) در شب نزد ما آمد با ارمغانی در ظرف سربسته و حلواهی که آن را دشمن داشته، به آن بدین بودم، به طوری که گویا با آب دهن یا قَی مار خمیر شده بود! به او گفتم: آیا این عطیه است یا زکات یا صدقه، که زکات و صدقه بر ما اهل بیت حرام است، گفت صدقه و زکات نیست، بلکه هدیه است. پس گفتم: مادرت در سوگ تو، بنشیند! آیا از راه دین خدا آمده‌ای مرا بفریبی؟ آیا درک نکرده، نمی‌فهمی؟، یا دیوانه‌ای یا بیهوذه سخن می‌گویی؟! سوگند به خدا اگر هفت اقلیم را با هر چه در زیر آسمانهای آنهاست به من دهنده‌ای این که خدا را درباره مورچه‌ای که پوست جوی از آن برایم نافرمانی نمایم نمی‌کنم و به تحقیق دنیای شما نزد من پست‌تر و خوارتر است از برگی که در دهان ملخی باشد که آن را می‌جود، علی را چه کار است بانعمتی که از دست می‌رود و خوشی که بر جانمی‌ماند! به خدا پناه می‌برم از خواب عقل و زشتی لغزش و تنها از او یاری می‌جوییم.^۱

اشعشع افسری ماجراجو

«اشعشع» در جنگ صفين به عنوان یک افسر نظامی در میان سربازان اسلام پیکار می‌کرد ولی چون در بین مردم یمن موقعیتی داشت و قدری سرشناس نیز بود، می‌توانست از موقعیت خود سوء استفاده کند، از این‌رو در انتخاب اجباری حکمین حضرت موافق با انتخاب ابن عباس بود واکثریت موافق با ابو‌موسی اشعری بودند.

«اشعث» در انتخاب ابو موسی از همه بیشتر پافشاری می‌کرد، زیرا آنها ابو موسی را مرد صلح و آرامش می‌دانستند تا جایی که حاضر نشدند لاقل «احنف بن قیس» که از ابو موسی عاقل‌تر بود انتخاب شود، یا بعد از «ابو موسی» نماینده دوم باشد. عاقبت با این کیفیت ننگین و دردنگ حکمین انتخاب گردیدند.^۱ لذا اشعث همواره مورد ملامت و نفرین حضرت علی علیه السلام قرار داشت. چنانکه حضرت در ارتباط با حکمین خطبه‌ای ایراد فرمود، آنگاه خطاب به اشعث بن قیس بالحنی تند فرمود:

مَا يُدْرِيكَ مَا عَلَيَّ مِمَّا لِي، عَلَيْكَ لَعْنَةُ اللهِ وَلَعْنَةُ الْلَّاعِنِينَ! حَائِلُكَ أَبْنُ حَائِلٍ! مُنَافِقُ أَبْنُ كَافِرٍ! وَاللهُ لَقَدْ أَسْرَكَ الْكُفُرَ مَرَّةً وَالإِسْلَامُ أُخْرَى! فَمَا فَدَاكَ مِنْ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مَالُكٌ وَلَا حَسَبُكَ! وَإِنَّ امْرًا ذَلِّ عَلَىٰ قَوْمِهِ السَّيْفَ، وَسَاقَ إِلَيْهِمُ الْخَنْفَ، لَحْرِيَّ أَنْ يَمْقُتَهُ الْأَقْرَبُ، وَلَا يَأْمُتَهُ الْأَبْعَدُ؛^۲ تو چه می‌دانی که چه بر ضرر و چه بر نفع من است؟ لعنت خدا و لعنت و نفرین لعنت کنندگان بر تو باد ای متکبر متکبرزاده، منافق پسر کافر! سوگند به خدا در کفر یک مرتبه اسیر شدی و در اسلام بار دیگر و حسب و بزرگی، ترا از یکی از این دو اسیری نجات نداد. مردی که قوم خود را به شمشیر راهنمای باشد و ایشان را به مرگ سوق دهد، سزاوار است نزدیکان، دشمنش بدارند و بیگانگان، به او اطمینان نکنند.

۴- مُنْذِرُ بْنُ جَارُودَ عَبْدِيٌّ؛ فَرْمَانْدَارُ اصْطَخْرِ فَارِسٍ

مندر بن جارود توسط حضرت امیر علی علیه السلام به عنوان فرماندار اصطخر برگزیده شد. او به حسب ظاهر فردی شریف بود. منذر جزو صحابه محسوب نمی‌گردد و اساساً پیامبر را ملاقات نکرده است. او در فخر فروشی زبانزد بوده است.^۳ متنهای پدرش فردی صالح و نیک سیرت بود و همواره در ترغیب مردم به تقویت بنیه دینی خویش می‌کوشید. نقل است که حضرت امیر علی علیه السلام منذر را به ولایت فارس منصوب نمود؛ ولی او در اموال خراج خیانت ورزید و چهارصد هزار درهم از آنان را برای خود برداشت.

۱- خوارج از دیدگاه نهج البلاغه، ص ۶۶. ۲- نهج البلاغه، صحیح صالح خطبه، ۱۹.

۳- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۵۷.

حضرت امیر علی^{علیہ السلام} پس از اطلاع از خیانت منذر نامه‌ای به این مضمون برای وی ارسال فرمود:

پس از حمد خدا و درود بر پیامبر اکرم ﷺ: «فَإِنَّ صَلَاحَ أَبْيَكَ غَرَّنِي مِنْكَ، وَظَلَّتُ أَنَّكَ تَتَّبِعُ هَدِيهِ، وَتَسْلُكُ سَبِيلَهُ» نیکی پدرت مرا فریب داد و گمان کردم که از روشن او پیروی می‌کنی و به راه او می‌روم، پس ناگاه به من خبر رسید که خیانت کرده‌ای و برای هوای نفس خود فرمانبری را رها نمی‌کنی و برای آخرت توشه‌ای نمی‌گذاری، دنیای خویش را با ویرانی آخرت آباد می‌سازی و با بریدن از دینت، به خویشانت می‌پیوندی! اگر آنچه (خیانت) که از تو به من خبر رسیده، راست باشد شتر اهل تو و دوال کفشت (جایی که انگشت بزرگ پا در کفش‌های عربی قرار می‌گیرد) از تو بهتر است و کسی که مانند تو باشد شایسته نیست به وسیله او رخنه‌ای بسته شود، یا امری انجام گیرد یا مقام او را بالا برند، یا در امانت شریکش کنند یا برای جمع آوری خراج او را بگمارند. پس هنگامی که این نامه‌ام به تو می‌رسد، نزد من بیا. ان شاء الله».

سید رضی^{ره} می‌فرماید: منذر کسی است که امیر المؤمنین علی^{علیہ السلام} درباره او فرمود: «او به دو جانب خود بسیار می‌نگرد و در بُرد (جامهٔ یمنی پربها) خویش می‌خرامد و بسیار گرد و خاک از روی کفش‌هایش پاک می‌کند (مرد متکبر و گردن کشی است که به خود و لباسش می‌نازد و به آرایش می‌پردازد)!».

منذر به محض وصول نامهٔ حضرت علی^{علیہ السلام} به کوفه رهسپار گردید، آنگاه حضرت او را عزل نمود و سی هزار درهم از او غرامت خواست و پس از آن با شفاعت «صعصعة بن صوحان» بعد از آن که قسم خورده که مالی تصاحب نکرده است، مورد عفو و بخشش حضرت قرار گرفت.

منذر در زمان امام حسین علی^{علیہ السلام} نیز به دلایلی تسلیم اوامر عبیدالله گردید و از امام حمایت نکرد. این امور نشانگر آن است که منذر ذاتاً فرد سالمی نبوده است.

۵-نعمان بن عجلان زرقی؛ فرماندار بحرین و عمان

حضرت امیر علی علیه السلام پس از برکنار کردن عمر بن ابی سلمه از فرمانداری بحرین، نعمان بن عجلان را به جای او گمارد. نعمان بن عجلان از انصار بود. وی پس از شهادت حمزه بن عبدالمطلب، با همسرش خوله ازدواج نمود. وی شاعر انصار و زبان برنده آنها بود. مردی سرخ چهره و کوتاه قد و در عین حال در میان قومش از احترام خاصی برخوردار بود.^۱

وی هنگامی که ابوبکر مقام خلافت را عهده دار گردید، در شأن و منزلت علی علیه السلام سرود و به تعظیم و تکریم آن حضرت پرداخت و خلافت ابوبکر را مورد انتقاد قرار داد. ولی به دلایل مختلف نتوانست خود را استوار و مستحکم در طریق حق و عدالت نگاه دارد، زیرا هنگامی که خویشن را در برابر جاه و مقام و انبوهی از مال و ثروت یافت، از مسیر اصلی منحرف شد و از تسليم شدن در برابر حقیقت سر باز زد. او به دلخواه خویش به هر کس هر چه می خواست از بیت المال مسلمین بذل و بخشش می کرد و خود نیز اموال بیت المال را شخصاً تصرف می نمود. هنگامی که علی علیه السلام متوجه خیانت نعمان شد، نامه ای خطاب به وی نوشته و او به جهت گریز از عدالت حضرت امیر علیه السلام به معاویه ملحق گردید.

۶-خریت بن راشد؛ کارگزار اهواز

بنا بر نقل ابن اعثم کوفی، خریت بن راشد در آغاز، کارگزار حضرت امیر علی علیه السلام در اهواز بود که بعدها در سال سی و هشتم هجری پس از اتمام قضیه تحکیم، همراه سیصد تن از بنی ناجیه که در جنگ صفين حضور داشتند، شورش کرد و از کوفه به منطقه اهواز و عمان رفت، نصارای بنی تغلب را نیز با خود همراه نمود و از مردم منطقه خواست که به علی علیه السلام زکات و جزیه ندهنند. وی پس از درگیری ای که بین او

۱-شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۴۹.

و «معقل بن قیس» واقع گردید، کشته شد و عده‌ای از افراد مرتد اسیر شدند.^۱

۷- قَعْقَاعُ بْنُ شُورٍ؛ كَارِگَزَارُ كَسْكَرَ

«کسکر» یکی از شهرهای قدیمی و مسیحی نشین در عراق بوده که در زمان ساسانیان نقش عمده‌ای داشته است و حجاج بن یوسف شهر «واسط» را که بین کوفه و بصره، در کنار دجله است، در مقابل آن ساخت.^۲

حضرت امیر علی^{علیہ السلام} پس از «قدامة بن عجلان»، «قعقاع بن شور» را به عنوان کارگزار این منطقه برگزید. ولی طولی نکشید که حضرت او را به خاطر کارهای خلافش مورد ملامت و انتقاد قرار داد. مثلاً او با زنی ازدواج نمود و مَهْرَیَه او را صد هزار درهم قرار داد. وی هنگامی که اطلاع یافت حضرت امیر علی^{علیہ السلام} متوجه کارهای خلافش هست، از ترس اجرای عدالت آن حضرت، به سوی معاویه فرار کرد و به او ملحق شد.^۳

قعقاع در زمان قیام امام حسین^{علیہ السلام} نیز به حضرت مسلم خیانت ورزید. هنگامی که عبیدالله بن زیاد با مقاومت مسلم و همراهی مردم با او رو به رو شد، تدبیری اندیشید که مردم را از لشکر شام بترساند و بدین گونه آنها را از اطراف مسلم متفرق سازد. لذا به دستور او «کثیر بن شهاب»، «محمد بن اشعث بن قیس»، «قعقاع بن شور ذهلي»، «شَبَّثَ بن رباعي»، «حجَّارَ بنَ أَبْجَرَ أَسْلَمِي» و «شَمَرَبْنَ ذَى الْجَوْشِ» به پراکنده ساختن یاران مسلم کمر بستند؛ از یک سو کوفیان را به لشکر شام بیمدادند و از سوی دیگر به زربخشی عبیدالله امیدوارشان ساختند و هنوز دیری نپاییده بود که بیش از نیمی از شمشیر زنان مسلم را در شمار خدمت گزاران عبیدالله در آوردند.^۴

۱- کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۶۴ به نقل از سیماهی کارگزاران علی ابن ابی طالب علیه السلام، ج ۱، ص ۳۵۱.

۲- اعلام المنجد، ص ۴۲۴.

^۳

۳

-شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۸۷.

۴- بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۴۹ به نقل از سیماهی کارگزاران علی ابن ابی طالب علیه السلام، ص ۳۳۲.

۸- مَصْلَةُ بْنِ هُبَيْرَةِ شَيْبَانِي؛ فَرْمَانَدَارُ ارْدَشِيرِ خُرَّة

«اردشیر خرّه» از شهرهای فارس بود و مصلقله از جانب علی علیه السلام به فرمانداری آن شهر منصوب شد. مطابق نقل برخی از مورخان او از سوی عبدالله بن عباس که استاندار بصره بود و مناطق فارس، کرمان و اهواز جزو حوزه‌های استحفاظی بصره به شمار می‌آمدند، منصوب شده بود او خود را حاکم علی الاطلاق می‌پندشت به گونه‌ای که از بیت المال به هر نحو که خود صلاح می‌دانست هر چند در موارد شخصی به مصرف می‌رساند و به هر کس که تمایل داشت بذل و بخشش می‌نمود. از این رو حضرت امیر علیه السلام به محضر وصول خبر، او را از این عمل نهی نمود و به او نوشت:

«به من از تو خبری رسیده که اگر آن را به جا آورده باشی خدای خود را به خشم آورده‌ای و امام و پیشوایت را غضبناک ساخته‌ای، زیرا تو اموال مسلمان‌ها را که نیزه‌ها و اسب‌هایشان آن را گرد آورده و خون‌هایشان بر سر آن ریخته شده است، در بین عربهای خویشاوند خود که تو را گزیده‌اند، قسمت می‌کنی، پس به خدایی که دانه را شکافته و انسان را آفریده است... دنیایت را به کاستن دینت و نابودی آن آباد مکن که در جرگه آنان که از جهت کردارها زیانکارترند خواهی بود. آگاه باش حق مسلمانانی که نزد تو و ما هستند، در تقسیم بیت المال یکسان است. پیش من بر سر آن مال می‌آیند و بر می‌گردند چنان که هر کس برای آب به سرچشمه رفت و بر می‌گردد و چشمه‌بی تفاوت به همه آب می‌بخشد، بنابراین حق نداری که آن اموال را به خویشاوندان اختصاص دهی». ^۱

مصلقله با ارسال نامه‌ای به حضرت ماجرا را انکار نموده، آن را اتهام صرف دانسته.

تا این که واقعه اسارت نصارای بنی ناجیه که تعداد آن‌ها به ۵۰۰ نفر می‌رسید، توسط «معقل بن قیس» فرستاده حضرت امیر علیه السلام پیش آمد. معقل پس از گفت و گوهای پی

۱- نهج البلاغه، فیض الاسلام، نامه ۴۳، صبحی صالح نامه ۴۳، ص ۴۱۵.

در پی اسرا را به پانصد هزار درهم به مَصْقَلَه فروخت و گفت در فرستادن مال برای امیرالمؤمنین شتاب کن! پس از مدتی که حضرت منتظر ارسال مال توسط مصقله بود که اطلاع یافت او اسرا را آزاد کرده و از آنها در قبال آزادی شان مالی دریافت نکرده است. آنگاه حضرت طی نامه‌ای به او نوشت:

«اما بعد، از بزرگ‌ترین خیانت‌ها، خیانت به ملت است و بزرگ‌ترین غش، غش و خیانت به امام و رهبر است. پانصد هزار درهم از حق مسلمین نزد توست، وقتی که فرستاده من آمد به وسیله او آنها را بفرست و گرنه هنگامی که نامه مرا مطالعه کردي به جانب من حرکت کن. همانا به فرستاده خود گفته‌ام که حتی یک ساعت تو را تنها نگذارد مگر این که مال را بفرستی، والسلام.»^۱

امام حسن علیه السلام

(از امامت تا شهادت)

■ ابوالاہیم بابایی

امام حسن علیه السلام در نیمه رمضان سال دوم هجری، دیده به جهان گشود، که جنگ اُحد نیز از حوادث همین سال است.

- او نخستین ثمره ازدواج امام علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام می باشد.

- پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم او را حسن نامید.

- کنیه اش ابو محمد و لقب سبط اکبر، السید الزکری، المجنبی، التقی و ...

- یکی از پنج تن اهل مباھله و اهل کسae است.

- هفت سال و چند ماه از دوران حیات پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم را درک کرد.

- شاهد ۲۵ سال خانه نشینی پدر بزرگوارش امام علی علیه السلام و شهادت مادرش حضرت فاطمه علیها السلام.

- حدود ۴۸ سال در این سرای زندگی کرد و در ۲۸ صفر سال ۵۰ هجری به شهادت رسید.

همسرش جُعده بنت اشعث (اسماء) به تحریک معاویه، با زهر کشنده‌ای او را مسموم کرد.

- نوشته‌اند: حضرت روزه‌دار بود که جُعده در ظرف شیری به وی زهر خورانید.
- شهادت حضرت در روز پنجم‌شنبه بوده است و در مدینه هفت روز عزای عمومی اعلام شد.
- زنان بنی‌هاشم یک ماه تمام برایش مجلس عزاداری برگزار کردند.
- شیعیان از رحلت امام خویش نالان و دشمنی چون معاویه، از شهادت او شادمان شد.
- گروهی از خواص شیعه، با اجتماع در منزل سلیمان بن چرد خزاعی، تسلیت نامه‌ای برای امام حسین علی‌الله‌آل‌یه‌شیعه نوشتند و آمادگی خود را برای انجام فرامین آن حضرت اعلام نمودند.
- جنازه‌اش را تیرباران کردند که این یکی از وقایع تلخ تاریخ اسلام است.
- امام حسین علی‌الله‌آل‌یه‌شیعه، برادرش را در قبر نهاد و اشعاری در رثای آن عزیز انشا فرمود:
- «بُكَائِي طَوِيلٌ، وَ الدُّموعُ غَزِيرَةٌ» گریه‌ام طولانی و اشکم ریزان است.
- محمد بن حنفیه، برادر دیگرش بر سر قبر آن حضرت، با چشمی گریان چنین گفت: «خدایت رحمت کند ای ابا محمد، اگر حیات و زندگیت موجب عزّت بود، مرگت نیز کمر شکن بود، و چه روح خوبی بود آن روح بزرگواری که به بدنه تو عمر بخشید... «رُبِّيَتْ فِي حِجَرِ الْاسْلَامِ، وَرُضِعَتْ ثَدَيَ الْإِيمَانِ، وَلَكَ السَّوَابِقُ الْعَظِيمَى وَالْغَايَاتِ...» در دامن اسلام تربیت یافته، و از پستان ایمان شیر خوردی، و آن سوابق بزرگ و مراتب بالا را دارا گشته...»
- حضرت در بقیع دفن شد که همواره نام بقیع با غربت و سوز و گداز همراه است.^۱

۱) کثر مواردی را که به عنوان شناسنامه حضرت، فهرست وار اشاره کردیم در کتابهای زیرآمده است: بحار الانوار، ج ۴۴ به نقل از کافی و تهذیب، مناقب ابن شهر آشوب، ص ۴، کشف الغمَّه، ص ۲، شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۸، مسروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۳، ربيع الاول ارز مخشری، عقد الفرید، صلح امام حسن علی‌الله‌آل‌یه‌شیعه باشین و دیگر کتب معاصرین.

امام حسن طیلہ وارث دشواریهای پیشینیان

امام حسن طیلہ وارث دشواری‌ها و مشکلاتی است که از سالها پیش بر سر راه تحقق حکومت اسلامی پدید آمده و امور مسلمین را مواجه با خطر جدی مواجه کرده بود. اشرافیتی که به رهبری معاویه از نو جان گرفته بود و طبقات ممتاز و احیا شده در عصر عثمان در مقابل امام قرار داشتند و شکست خوردن گان صفوی مشرکین در مقام رهبری قرار گرفته بودند.

برخی از صحابه پیامبر خریداری شده، در خدمت معاویه و پول او بودند. آنان که به قنادقه حسن طیلہ تبرک می‌جستند، امروز درباری شده و به معاویه رو آورده و به او «حال المؤمنین» و «کاتب وحی» لقب دادند.

خوارج کج فهم، همچنان اعلام موجودیت می‌کردند، که نتیجه افکار منحط آنان، نامنی و تقویت اخلاق گریهای بنی امیه در جامعه بود.

معاویه، سمبل سیاست‌های مرموزانه، نژادگرا و متعصب، فربیکار و حیله‌گر، سرکرده غارتگران و خائنان و در یک جمله تجسس همه ایده‌ها و ایده‌آل‌های بنی امیه نیز مانع بزرگی سرراه امام حسن طیلہ بود. با این همه، امام در قبال اسلام، امت اسلام و دشمنان اسلام چه وظیفه‌ای دارد؟ حفظ کیان اسلام و امت اسلام از هر راه ممکن، وظیفه‌ای است که حضرت به عنوان امام بر حق و آگاه جامعه بیش از دیگران به آن می‌اندیشد.

امام و گزینه‌های ممکن

اول - پند واندرز: اما امام و هوادارانش در یک سو در سوی دیگر دشمن

دیرینه‌اش معاویه قرار دارد، پس بر امام است که وی را پند دهد از خدا و قیامت و حساب و کتاب بگوید و سنت رسول الله ﷺ را یادآور شود! شگفت از آنان که این راه را عملی بدانند، چرا که معاویه در سال «فتح مکه» اسلام زبانی آورد و به هیچ

وجه وجود او با داشتن پدری چون ابوسفیان و مادری چون هند جگرخوار با اسلام سازگار نیست و بارها به انهدام اسلام و از بین بردن نام پیامبر ﷺ اقرار نمود. ثمرة تلخ آن نیز در ماجرای قتل سالار شهیدان آشکار گردید.

سخنان امام حسن عسکری در نامه‌ای که برای معاویه نوشته است گویای توجه امام به حراست امام از جامعه دینی و توجه زمامداران به سرنوشت اسلام وقت اسلامی است.

دوم - کناره‌گیری مطلق: راه دومی که جو خفقان، آن روز در مقابل امام می‌نهاد، «کناره‌گیری مطلق» بود و این راهی است که با هیچ معیاری قابل قبول نیست؛ زیرا هر انسان متعهد مسلمانی، چنین وظیفه‌ای ندارد چه رسد به امام. نام این تفکر ناشیانه و غیر مسئولانه را بی‌تفاوتی و عافیت‌طلبی می‌گویند. حاشا که یگانه روزگار و پرچمدار پرهیزکاران و اسوه اهل ایمان، چنین بیندیشد.

سوم - جنگ و درگیری: سومین راه ممکن راه جنگ و درگیری، برای اسقاط معاویه است.

موانع این راه بر آشنایی به اوضاع اجتماعی سیاسی و فرهنگی آن زمان پوشیده نیست.

الف - مشکلات داخلی

۱ - بی‌حالی و بدحالی مردم که نتیجه جنگهای آشوبگرانه دوران حکومت علی علیله است.

۲ - کمبود نیروهای مؤمن و کارآمد و یاران مخلص جان برکف.

۳ - وجود خوارج که هرگاه نامی از صلح امام می‌شنیدند، می‌گفتند: این مرد (حسن بن علی) کافر شده و حتی از امام می‌خواستند که پدرش را لعن کند و خود توبه نماید.

۴ - شکاکان که همواره برای حفظ جان و موقعیت خویش حدیث آسايش، و مسالمت جعل می‌کردند.

۵- وجود منافقان، که از یک طرف به معاویه نوشته بودند: ما از تو فرمان می‌بریم، هرچه زودتر به عراق بیا که وقتی نزدیک شدی امام را به تو تحویل می‌دهیم، از طرف دیگر نزد امام می‌آمدند و می‌گفتند: **أَنْتَ خَلِيقَةُ أَبِيكَ وَنَحْنُ السَّاسِمُونَ الْمُطَبِّعُونَ فَأَمْرُنَا بِأَمْرِكَ** «تو جانشین پدرت هستی ما گوش به فرمان توییم، به هرچه خواهی ما را فرمان ده.»

۶- وجود خائنان و جاسوسان که امروزه به آنان ستون پنجم، نفوذی و زرخردی می‌گویند.

امام علیه السلام «عبدالله بن عباس»، پسر عمومی خود را با ۱۲ هزار نفر به جنگ معاویه فرستاد و حتی با دوراندیشی بی که داشت دو نفر را جانشین او قرار داد که به جای هم (در صورت خطر و کشته شدن) بنشینند. ابن عباس با وعده یک میلیون درهم که نصف آن نقد باشد، به همراه ۸ هزار نفر از سپاهیان خود به سوی معاویه رفت و به سپاه ۶۰ هزار نفری او نیرو بخشید. و دیگری هم با ۵۰۰ هزار درهم به همراهی ۲۰۰ نفر از خاصان خود، به سوی معاویه حرکت کرد.

آری! در همین زمان است که خائین دنیا طلب برای شیطان زمان خود (معاویه) نامه می‌نویسند که ما حاضریم امام را دست بسته تحویل شما بدھیم. و در داؤرترا این که معاویه این نامه‌ها را برای امام می‌فرستاد و امام هم بدون ذکر نام و نشان ایشان، بالای منبر می‌خواند و می‌فرمود: وای بر شما آیا با تحویل من به مقام و منزلت دست خواهید یافت؟!

۷- بی تفاوتی‌ها.

۸- جهل مردم (عده‌ای نیز خود را به نفهمی می‌زند).

در ناسخ التواریخ آمده است، روزی از امام پرسیدند: درباره آینده چه برنامه‌ای دارید؟ امام فرمود: «به خدا سوگند! معاویه برای من از این مردمی که گمان دارند شیعه هستند، بهتر است.»

این کلام حضرت، تفسیر جمله‌ای غمبار از پدر محبوش امام علی علیه السلام است که

فرمود: «وَلَقَدْ أَصَبَحَتِ الْأُمُّ تَخَافُ ظُلْمَ رُعَايَتِهَا، وَأَصَبَحَتِ أَخَافُ ظُلْمَ رَعِيَّتِي»^۱ ملتهاهی جهان همواره از ظلم زمامدارانشان در وحشتند در حالیکه من از ظلم پیروان خود می ترسم.

ب - مشکلات خارجی

۱ - سپاه معاویه که با انگیزه‌های گوناگون، زیر پرچم معاویه گرد آمده‌اند و به آنچه معاویه به آنان وعده داده بود، می‌اندیشند.

۲ - بی‌خبری و ناگاهی اطرافیان معاویه؛ اهل شام، مردمی بودند که با تبلیغات گسترده و پر از نیرنگ او، دشمن علی و آل علی شده بودند. این تبلیغات مسموم تا بعد از واقعه عاشورا ادامه داشت. در کتابهای تاریخی، از برخورد سپاهیان یزید و اهل شام با اسرای اهل بیت علی^{علیہ السلام} داستانهای شرم‌آوری نقل شده است.

۳ - وجود امویان که دشمنی دیرینه‌شان با بنی هاشم بر کسی پوشیده نیست.

۴ - خطر حمله روم که معاویه با آن (امپراطوری روم شرقی) پیوند برادری می‌بندد تا جایی که در صورت شکست از علی^{علیہ السلام} او را پناه دهند.

یعقوبی می‌گوید: «معاویه متعهد شد ۱۰۰ هزار دینار به دولت روم بدهد تا صلح را برقرار کند و امام حسن علی^{علیہ السلام} این مسأله را دریافت و از خطر حمله روم به کشور اسلامی جلوگیری کرد». ^۲

۵ - وجود مبلغان خائن و واعظان درباری و جاعلان حرفة‌ای حدیث همچون ابوهریره، عمرو عاص، سمره، بُسر، مغیره و... که در ازای آن امارت و ولایت شهرها، به صورت کتبی به آنان سپرده می‌شد.

روزی معاویه خود را در مجلسی پادشاه خواند. اخطل، شاعر درباری او فوراً شعری گفت بدین مضامون که او اشتباه کرد خود را پادشاه خواند. او خلیفه خداست و به برکت اوست که دعاها مستجاب می‌شود.

معاویه احادیث جعلی را می‌خرید تا جاییکه ابوهریره ۵۳۰ حديث، عبدالله بن عمر بیش از ۲۰۰ حديث، عایشه بیش از ۲۳۰ حديث و انس بن مالک ۲۳۰

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۰۲

۱- نهج البلاغه، خ ۹۷/۳ (معجم)

حدیث جعل کردند. و در سایه این حدیث سازی‌ها بود که معاویه توانست، ابوذر، مالک اشتر، عمار یاسر و... را فریب خورده و ناآشنای به دین معرفی نماید. معاویه حتی شخصی را معین کرده بود که هر روز پس از نماز، در مسجد، او و اهل شام را دعا کنند و به دشمنانش نفرین نمایند و در فضایل دینی و اخلاقی و خانوادگی اش سخن بگوید.

اصحاب امام حسن مجتبی علیه السلام، قیس بن سعد بن عباده انصاری است^۱ قیس در روز فتح مکه مانند پدر ارجمندش پرچمدار سپاه اسلام بود. در جنگهای دوره امام علی علیه السلام نیز از او جدا نشد. وی چنان بود که وقتی معاویه شنید قیس بن سعد در صفين حاضر شده است، برای مروان پیام فرستاد:

«اگر صدهزار شمشیرزن و نیزه‌دار رانزد علی می‌فرستادی نزد من آسان‌تر می‌نمود از آن که قیس بن سعد را واگذاشتی تا نزد او به صفين بباید» او بعد از شهادت حضرت امیر علیه السلام از یاران فداکار امام حسن علیه السلام بود و در ماجرای صلح، بسیار غمگین شد؛ زیرا مقام او در سپاه مانند مقام مالک اشتر در صفين بود. او تا آخر عمر سالم و استوار ماند و در اوآخر خلافت معاویه (سال ۶۰ هجری) چشم از جهان فروبست. با توجه به آنچه گفته شد اگر امام حسن علیه السلام با این فشارها و مشکلات جنگی را آغاز می‌کرد، جز مرگ یاران و فشار بر محدود شیعیان باقی مانده هیچ سودی نداشت.

۶- فنای مكتب و شعائر دین (که حداقل در این دوره حساس به ظواهر آن هم باید اکتفاء می‌شد و جامعه را از حالت عصیان و تجری بر مذهب و احکام حفظ می‌نمود) اسلام در آغاز راه بود و راهزنانی ماهر نیز در کمین نابودی کامل آن بودند، این همان چیزی بود که معاویه را برای دستیابی به اهداف شومش یاری می‌کرد.

چهارم- کناره‌گیری مشروط- چهارمین راه کناره‌گیری مشروط بود، امام حسن علیه السلام
تصمیم گرفت خود را فدا کرده و جام زهر را بنوشد. صلح امام یک ضرورت شرعی

۱- که معاویه حتی حاضر نشد در صلح خانمه در مواد امان نامه، امان وی را پیدا یرد و علتی‌امی گفت: همه در امان باشند، مگر قیس، که امام به او قبول نداند.

و احساس مسئولیت دینی بوده است، این همان صلح تحمیلی است که نه از بیرون، بلکه از درون نیزبر حضرت تحمیل شد.

صلح‌نامه امام حسن علیه السلام

در عین اینکه صلح برای امام، یک ضرورت شرعی توأم با احساس مسئولیت و امری تحمیلی بود، ولی او به سادگی و بدان تن نداد. او هنگامی صلح کرد که:

- سران لشگر او به معاویه پیوستند و جذب سپاه او شدند.
- سپاهیانش از اطراف او پراکنده گشتند.
- همه راه‌ها برای نجات امّت به بن‌بست رسید.
- همه تاکتیک‌ها، استراتژی‌ها، طرح‌ها و نقشه‌ها یکی پس از دیگری خشی گردید.
- مسلمین واقعی سخت در مضیقه و اختناق قرار گرفتند.
- خطر اعلام جنگ رسمی و حمله معاویه نزدیک گردید.
- بالاخره مردم و مکتب در معرض سقوط قطعی قرار گرفتند.

او مقاوم‌تر از آن بود که در برابر حمله و فشار معاویه جا خالی کند و رهبری و ولایت امور مسلمین را در اختیار معاویه بگذارد. تا آخرین تیر که در ترکش داشت، تن به صلح نداد و تا وقتی که خطر را برای اسلام، به چشم ندید، آن را پذیرانشد. بر این اساس، روز ۲۵ ربیع الاول سال ۴۱ هجری، پس از ۶ ماه جنگ و درگیری، آزمایش و بررسی، صلح را پذیرا شد و معاویه خلافت را به عهده گرفت.

متن و مواد صلح‌نامه

معاویه در ورقه‌ای که با مهر و سفید برای امام فرستاده بود نکته مهمی را ذکر کرده بود و آن اینکه: بعهد و میثاق خدایی و به هر آنچه خداوند مردم را به وفای آن ملزم ساخته، بر ذمّه معاویه بن ابی سفیان است که به مواد این قرارداد عمل نماید.

- معاویه متعهد است، به کتاب خدا و سنت پیامبر عمل کند.
- معاویه متعهد است که کسی را برای سلطنت پس از خود، ولایت عهد نکند.
- پس از او حکومت از آن حسن است و اگر حسن نبود حسین علیه السلام.
- ناسرا و لعن علی در نماز باید متوقف گردد و از او جز به نیکی یاد نشود.
- موجودی «بیت‌المال کوفه» که ۵ میلیون درهم است در اختیار [امام] حسن علیه السلام قرار گیرد تا به مصرف لازم برساند.
- از محل درآمد دارا بگرد فارس، مبلغ یک میلیون درهم بین بازماندگان شهدای صفین و جمل تقسیم گردد.
- معاویه متعهد است، از آزار تمام مردم و سکنه شام، عراق، حجاز و یمن (از هر نژاد که باشند)، خودداری نماید. از گذشته‌شان صرف نظر کرده و احدی را به خاطر گذشته‌اش تعقیب نکند.
- یاران و شیعیان علی را امان دهد. خون‌شان محترم و حقوق‌شان پایمال نشود.
- از جانب معاویه خطری متوجه [امام] حسن بن علی علیه السلام و برادرش [امام] حسین علیه السلام نباشد و همچنین برای خاندان پیامبر حادثه‌ای ایجاد نشود.
- معاویه خود را امیر المؤمنین نخواند.^۱

امام حسن علیه السلام پس از صلح

امام حسن علیه السلام اندک زمانی پس از صلح به مدینه رفت و در آنجا به زندگی خود ادامه داد. مدت امامت آن حضرت حدود ۱۰ سال بود که ۶ ماه آن توام با خلافت گذشت.

۱- صلح‌نامه امام را اکثر مؤرخین اسلامی نگاشته‌اند که از آن جمله است: مقالات الطالبین، بخار، ج ۴۴، ارشاد القلوب - دیلمی، النصایع الکافیة باب عقیل، تاریخ الخلفاء - سیوطی، علل الشرایع - صدوق، حیاة الإمام الحسن - باقر شریف فرشی.

برای امام بسیار دردناک بود که مردم، امام معصوم خود را رها کرده و فردی آلوده و ناپاک را به رهبری برگزیدند. اگرچه تن به صلح داده بود، اما در هر مقامی، رفتار خلاف حق می‌دید، آن را به معاویه گوشزد می‌کرد و حتی گاهی او را با سخنان خود مورد عتاب قرار می‌داد.

در تمام دوران زندگی پس از صلح، ظاهراً آرام بود ولی در موارد ضروری ضربه‌ای محکم به معاویه می‌زد و او را تکان می‌داد. گاهی هم در برابر او سکوت می‌کرد که این خود، نوعی موضعگیری و مبارزه منفی به حساب می‌آمد. هدفش هم این بود که به مردم آسیبی وارد نشود و افراد درنده خوی معاویه نتوانند به مردم صدمه‌ای بزنند.

گاهی امام در پای منبر نشسته بود، خطیبی که بر منبر نشسته بود، به ناسزاگویی خاندان پیامبر ﷺ مشغول می‌شد. به همین دلیل امام فقط برای اقامه جماعت به مسجد می‌آمد. البته دشمنان دست بردار نبودند. به طوری که بنا به گفته ابن اثیر، والی مدینه شخصی به درِ خانه امام می‌فرستاد تا در آنجا به او ناسزا بگوید.

فشارهای معاویه بر امام علی

معاویه در پی از میان برداشتن امام علی بود و نمی‌توانست زندگی و حضورش را تحمل کند. به همین دلیل امام را در مضيقه و تنگنا قرار می‌داد و حتی تروریست‌های خود را برای قتل امام بسیج می‌کرد. تا جایی که امام مجبور بود در زیر لباس خود زره پوشد.

عهدشکنی‌های معاویه بسیار است و ظلم و ستم او به امام حسن مجتبی علی فراموش نشدنی است؛ معاویه در بخشنامه‌ای به والیان خود دستور داد، به امام علی علی فحش و ناسزا بگویند و خطبا در حضور امام حسن به آن حضرت جسارت می‌کردند.

البته امام در برابر این فشارها جز تحمل گاهی مقابله نیز می‌کرد و به او می‌فهماند

که خاطی و اشتباهکار است. برای مثال روزی معاویه به امام گفت چرا با خوارج نمی‌جنگی؟ مگر دشمن من و تو نیستند؟ امام فرمود: «آنکس که طالب حق است و ندانسته بر خط رود مانند آن کس نیست که در طلب باطل برآید و بر مراد خویش فائز گردد».

یا اینکه روزی معاویه بالای منبر رفت و شروع به بدگویی از امام حسن مجتبی علیه السلام کرد و همچنین ناسزاهایی به امام علی علیه السلام گفت. امام حسین علیه السلام خواست از جای برخیزد و به او پاسخ گوید، اما امام مجتبی علیه السلام نگذاشت، سپس خود از جای برخاست و فرمود: «ای معاویه، جدّم محمد، پدرم علی و مادرم فاطمه است و تو جدّت عتبه، پدرت ابی سفیان و مادرت هند جگرخوار است. خدا از میان من و تو آن کس را لعنت کند که خائن‌تر و زشت‌تر است و نیز حسب و اخلاقش شرانگیز است. مردم، آمین گفتند و معاویه خجل شد».

سلب امنیت از امام

امام پس از صلح، مدتی در کوفه ماند، ولی به شدت در محدودیت بود، نه تنها خود بلکه یاران او نیز در تنگنا بودند. برای مثال «زیاد بن ابیه» قصد داشت یکی از یاران امام را دستگیر کند. امام برای او پیغام فرستاد که ما برای یاران خود امان گرفته‌ایم. زیاد در پاسخ گفت: «من هم چنان درپی او خواهم بود، اگرچه بین گوشت و پوست تو باشد»!!

در کوفه در زحمت بود در نتیجه به مدینه آمد، ولی در این امر نیز گشایشی حاصل نشد؛ زیرا مروان یعنی همان کسی که بیامیر به یارانش گفته بود: «هُوَ الْوَزَعُ أَيْنُ الْوَزَعُ، الْمَلَعُونُ أَيْنُ الْمَلَعُونِ» درپی امام بود و او را می‌آزد.

معاویه کار را به جایی رساند که امام حتی در خانه خود نیز احساس امنیت نمی‌کرد و بالاخره به دست همسرش مسموم گردید.

سرزنش‌های مردم

از سوی دیگر امام در تنگنای به وجود آمده مردم نیز بود، مردم نیز او را رها نمی‌کردند و هر کدام نیشتی به جان امام بودند و او را می‌آزردند. چه سرزنش‌ها و ملامت‌هایکه بر امام روا داشتند و چه بدگوئی‌هایی که از امام می‌کردند.

عده‌ای او را سرزنش می‌کردند که چرا صلح کرد. ولی بعدها بسیاری از همین مردم پشیمان شدند و یکدیگر را سرزنش می‌کردند که چرا با امام تساختند و او را همراهی نکردند. حتی هنگامی که از ظلم معاویه به ستوه آمدند، نامه‌ای نوشتند و در آن از امام دعوت کردند تا به کوفه بیاید و علیه معاویه قیام کند.

چرا امام برای بار دوم قیام نکرد

اینکه چرا امام، پس از آن همه درخواست مجددًا قیام نکرد، دلایلی دارد که مهمترین آن اینست که آزمایش امر آزموده شده خطاست. او بارها برای جنگ علیه معاویه آماده شده بود ولی حاصلی ندید. اینک چرا آن برنامه را مجددًا تکرار کند؟ علاوه بر این:

- معاویه در این زمینه قراردادی با امام داشت که امام نمی‌خواست این قرارداد از جانب او نقض شود.

- هنوز معاویه در دل عده‌ای از صحابه بزرگ پیامبر جای داشت و نیز عده‌ای همچنان او را «حال المؤمنین» می‌دانستند.

- ارتشن او بیش از پیش مجہز و اطمینان بخش‌تر شده بود.

- تروریست‌های او همه جا بودند و می‌توانستند امام را به قتل برسانند و آنگاه خود معاویه بعدها ادعای خونخواهی امام را بکند. ■

آزمون‌های الهی، سنت‌های جاودان

■ سید محمدجواد نجفی

انسان از آغاز تا انجام، با نزول نعمت و سختی‌ها رو در روست. او در یک برهه از زمان که به بلوغ و تکلیف می‌رسد، با آزمایش و امتحان الهی مواجه می‌گردد. روی آوردن و یا پشت کردن دنیا که در هر زمان شکل متفاوتی دارد، منحصر به دسته‌ای از انسان‌ها نمی‌گردد بلکه شامل همه افراد بشر می‌شود.

امام خمینی^۱ در این زمینه می‌فرماید: «انسان در این دنیا، هر انسانی باشد، از انسان‌های بزرگ - مثل انبیا و اولیا - تا هر جا که بر سد، مورد امتحان است، امتحان ملازم با وجود انسان است».^۲

انبیا را امتحان کرده عدات
تا شده ظاهر از ایشان معجزات
از سوی دیگر، ظهور حقیقت آدمی، رشد، شکوفایی و بالندگی او، در پرتو همین آزمون‌ها حاصل می‌گردد. آنها یکی که سربلند از این سنت الهی بیرون می‌آیند، صلابت بیشتری می‌یابند و از انسان، نمونه کاملی عرضه می‌کنند.

پیش آرد هر دمی با بندگان

آن خدا را مسی رسد کسو امتحان

که چه داریم از عقیله در سرار^۲

تابه مسا، ما را نماید آشکار

۱-امام خمینی^{رثی}، صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۴۵۴.
۲-باطن و درون.

امام علی علیہ السلام ضمن بیانی درباره سازندگی امتحان می فرماید: «درختانی که در دامن بیابان‌های خشک پرورش می‌یابند، چوب محکم‌تری دارند». ^۱ این مثال به استحکام و صلابت موجودی اشاره دارد که محیط سخت او را به چنین مرحله‌ای رسانده است.

از دو نکته فوق چنین می‌توان نتیجه گرفت که امتحان، یک قانون و سنت الهی است که درباره همه انسان‌ها است و برای او حیات و بالندگی را عرضه می‌دارد؛ البته گاهی شخص، سربلند از امتحان بیرون می‌آید و گاهی شکست خورده. در این نوشتار، ابتدا مفهوم و معنای امتحان مورد توجه قرار می‌گیرد و سپس دیدگاه قرآن کریم، و احادیث شریفه نسبت به آن، هدف و فلسفه امتحان و وظيفة انسانها در برابر آن، به طور اجمالی بیان می‌شوند.

عالیم ثانی جزای این و آن

در متون مختلف، واژه‌های امتحان، ابتلا، فتنه، محض و اختبار به عنوان «آزمون» مطرح هستند. ماده بلا و ابتلا^۲ حدود بیست و هفت بار و ماده فتنه و مشتقات آن، حدود بیست بار در قرآن ذکر شده‌اند. در کتب لغت^۳ نیز از امتحان به اختبار، آزمایش و سنجیدن یاد می‌شود.

در قرآن کریم، گاهی الفاظ معروف امتحان ذکر شده‌اند که دو آیه آن چنین است:

«لَنْ يُلْبِّيَهُمْ أَئِيمُهُمْ أَحَسَنُ عَمَالًا» تا آنها را بیازما بیم که کدامیں شان بهتر عمل می‌کنند.^۴

«أَخْيَسَ النَّاسُ أَنْ يُتَرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آتَنَا وَهُمْ لَا يُفَتَّنُونَ» آیا مردم گمان کردند همین که بگویند ایمان آورده‌یم، به حال خود رها می‌شوند و آزمایش نخواهند شد.^۵

۱-نهج البلاغه، فیض الاسلام، نامه ۴۵، ص ۹۷۱.

۲-امام خمینی رهنگ ضمن بیان لطیفی از مورد امتحان به بلا و ابتلا یاد می‌کند «هرچه حق جل جلاله به آن بندگان خود را امتحان فرماید، بلا و ابتلاست». شرح چهل حدیث، ص ۲۳۶.

۳-فرهنگ عمید، ص ۲۹؛ لسان العرب، ج ۱، ص ۴۹۷. ۴-هدود، ۷؛ ملک، ۲.

۵-عنکبوت، ۲.

در آیات دیگری، مفهوم آیه حکایت از امتحان دارد، بدون این که از واژه‌های مشخص یادی شده باشد: «فَأَخْذُنَاهُمْ بِالْأَسَاءِ وَالضَّرَاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ» آنها را با شدت و ناراحتی مواجه ساختیم شاید که در مقابل حق زاری کنند.^۱ و در آیات دیگر، به نکته‌ای بر می‌خوریم که هر گاه از توفیق و یا قدان آن درباره فرد یا قومی سخن رفته، قبل از آن به امتحان اشاره شده است. آیاتی که به «هُمُ الْمَفْلُحُونَ» یا «هُمُ الْخَاسِرُونَ» و یا نظیر این‌ها ختم می‌شوند، دلیل بر این مدعاست.

نتیجه، این که در قرآن گرچه الفاظ خاصی برای امتحان ذکر شده ولی محدود به آنها نیست و گاهی مجموعه چند آیه، امتحان از برخی یا همه را مورد توجه قرار داده است.

در روایات شریفه نیز به وجود امتحان اشاره شده است. در روایتی حضرت

علی علیله می‌فرماید:

«إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارٌ مَجَازٍ... فَفِيهَا أَخْتِرْتُمْ وَلِغَيْرِهَا حُلِّقْتُمْ» ای مردم، دنیا سرای گذراست... شما در معرض آزمایش قرار دارید و برای غیر آن (دنیا) آفریده شده‌اید.^۲ این حدیث مارا متوجه می‌سازد که در این دنیا امتحان می‌شویم تا در غیر آن به نتیجه‌اش دست یابیم.

عالیم اول، جهان امتحان

در روایت دیگری از امام صادق علیله می‌خوانیم: «مَا مِنْ قَبِضٍ وَلَا بَسْطٍ إِلَّا وَلَهُ فِيهِ مَشِيقٌ وَفَضَاءٌ وَابْتِلَاءٌ» هیچ سختی و گشایشی نیست مگر آنکه خداوند در آن مشیت، حکم و امتحانی دارد.^۳

حدیث فوق اشاره به این دارد که هر آنچه اتفاق می‌افتد، امتحان است و در حقیقت، امور جاری چیزی جز امتحان نیست.

نتیجه، این که امتحان، استمرار دارد هر چند که در انواع متفاوتی شکل می‌گیرد.

^۱نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۱۹۴، ص ۶۵۳.

^۲اعلام، ۴۲.

^۳اصول کافی، ج ۱، ص ۱۵۲.

امتحان در امتحان است ای پدر
عمومی بودن امتحان

در امتحانات الهی همه انسان‌ها بدون استثنای محل ابتلا هستند. علاوه بر آیات قرآن و روایات، شواهد تاریخی نشان می‌دهد که افراد و اقوام گذشته، مبتلا به آزمایش‌هایی شدند که آثار برخی از آنها هنوز باقی است. در خطاب‌های قرآنی، همگانی بودن ابتلا کاملاً مشهود است:

«إِنَّا خَلَقْنَا إِلَّا إِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ تَبَتَّلَيْهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا»^۱ ما انسان را زنطفه مختلطی آفریدیم و او را می‌آزماییم، بدین جهت، اور اشنوا و بینا قراردادیم.

امتحان را شرط باشد، اختیار اختیاری تسبّدت بی اقتدار

این، نوع خلقت انسان است که او را در انجام و اجرای آزمایش، مستعد ساخته است و می‌توان گفت که او ظرفیت امتحان را دارد و این ظرفیت همان وجود اختیار و قدرت است هر چند که امتحان انبیا و اولیا از آزمون دیگران سخت‌تر است. امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءُ ثُمَّ الَّذِينَ يَكُونُونَهُمْ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ» شدیدترین مردم از لحاظ امتحان شدن، انبیا هستند و بعد از آنان، کسانی که در درجه پایین‌تری (نسبت به پیامبران) قرار دارند و سپس درجه پایین‌ترو و پایین‌تر.^۲

این بیان، علاوه بر تثبیت عمومیت امتحان الهی، به مراتب و درجات آن اشاره می‌کند که هر چه فرد به انبیا و اولیا نزدیک باشد، نوع امتحانش با سختی بیشتری همراه است.

داستانی از مثنوی

در مثنوی معنوی آمده است:

۱- بخار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۰۰.

۲- انسان، ۲.

واعظی هرگاه به منبر می‌رفت راهزنان و مسخره کنندگان و کافران را دعا می‌کرد!
 آن یکی واعظ چوب بر تخت آمدی قاطعان راه را داعی شدی
 دست به دعا برداشته و می‌گفت: بارالله! مفسدان و طاغیان را رحمت فرست!
 او هیچگاه به پاکان دعا نمی‌کرد و جز برای مردان بد و خبیث، طلب رحمت
 نمی‌نمود. به او گفتند: ما چنین چیزی تاکنون ندیده‌ایم و دعا کردن به گمراهان
 شایسته نیست.

او گفت من از این مردم خوبی‌ها دیده‌ام و از این جهت به آنان دعا می‌کنم! ایسان
 به قدری خبث و ظلم و جور در حق من روا داشتند که مرا از راه شر برگردانده و به
 راه خیر انداختند.

خبث و ظلم و جور چندان ساختند که مرا از شر به خیر انداختند
 هر وقت به دنیا رو می‌کردم از آنها زخم می‌خوردم و از زخم و زحمت آنان به
 خدا پناه می‌بردم و به این صورت این گرگ‌ها مرا از بی‌راهه به راه می‌آورند. حال
 چون آنها سبب شدند که به راه صلاح آمدم پس دعای به آنها را بـر خود واجب
 می‌دانم.

بنده بر اثر درد و رنج به درگاه خدا می‌نالد و از دردهای بـی درمان صدگونه
 شکایت می‌کند

بنده می‌نالد به حق از درد و نیش صد شکایت می‌کند از رنج خویش
 خداوند می‌فرماید: همین درد و رنج باعث شده که تو لابه کنان به درگاه ما
 آمده‌ای و به راه راست افتاده‌ای!

حق همی گویند که آخر رنج و درد مـر تو را لابه کنان و راست کرد
 این گله‌ای که می‌کنی از آن نعمت و راحت و عیش بـکن که تو را از در خانه ما دور
 ساخته و مطرود می‌کند.

این گله زان نعمتی کن کـت زند از در ما دور و مـطـرـوـدـتـ کـنـد

در حقیقت هر دشمنی برای تو دارویی است که او برای تو نافع بوده و کیمیا و دلجوی تو می‌باشد اما تو از وی می‌گیری! در واقع دشمن تو همان دوست نمایانی هستند که تو را به خود مشغول نموده و از توجه به حضرت ذو الجلال بازداشت و از او دور می‌سازند. می‌گویند: حیوانی هست که «أشغر» نام دارد و هرچه با چوب او را بزنند بزرگتر و فربه‌تر می‌گردد.

«نفس مؤمن» هم مانند **أشغر** باشد که با صدمه و رنج بزرگ و فربه می‌شود
نفس مؤمن أشغری آمد یقین کاو به زخم رفع، رفت است و سمین
تاریخ نیز شاهد آزمایش‌های گوناگونی از انسان‌هاست که به یک نمونه اشاره می‌کنیم:

عبدالله بن حذاقه، از کسانی است که سبقت در اسلام داشت و به حبشه مهاجرت نمود. رومیان او را با عده‌ای از مسلمین در یکی از جنگ‌ها اسیر کردند. دین مسیحیت بر او عرضه شد، ولی او از پذیرش آن امتناع کرد. دیگ بزرگی از روغن زیتون را جوش آوردند و یکی از اسیران را پیش انداختند. به او گفتند: دین مسیحیت را قبول کن و گرنه در این روغن انداخته می‌شوی. این اسیر قبول نکرد. او را در دیگ انداختند و چیزی نگذشت که استخوان هایش بر روی روغن نمودار شد. عبدالله را پیش آوردند و از او خواستند مسیحیت را قبول کند، او امتناع ورزید. دستور دادند عبدالله نیز در میان دیگ انداخته شود. او شروع به گریه نمود. بزرگتر آنان گفت: گریه کرد و ترسید؛ او را برگردانید. عبدالله گفت: شما خیال کردید از این روغن جوشان می‌ترسم؟! خیر، گریه‌ام برای این است که فقط یک جان دارم و با همان یک جان، چنین معامله‌ای می‌کنند. ای کاش به تعداد موهای بدنم، جان می‌داشم و به عدد جان‌هایم، در راه خدا با من چنین معامله می‌کردید!

رومیان از سخن او در شگفت شده و تمایل داشتند که او را آزاد کنند. رئیس مسیحیان گفت: سر مرا ببوس تا آزادت کنم، قبول نکرد. پیشنهاد کرد مسیحیت را

قبول کن، تا دخترم را به ازدواج تو در آورم و مملکتم را با تو قسمت کنم، امتناع ورزید. گفت: سرم را بوس تا هشتاد نفر از مسلمین اسیر را با تو آزاد کنم. عبدالله گفت: اینک که به واسطه یک بوسه، هشتاد نفر از مسلمین آزاد می‌شوند، حاضر. پیش رفت، سر او را بوسید و به همراه هشتاد نفر از مسلمین آزاد شد.

وقتی به مدینه رسیدند، خلیفه دوم از جابر خاست و سر عبدالله را بوسید. اصحاب پیامبر ﷺ، گاهی با عبدالله شوختی می‌کردند: سر کافری را بوسید؟!

او جواب می‌داد: خداوند به واسطه همین بوسه، هشتاد نفر از مسلمین را آزاد کرد.

هدف و فلسفه امتحان

<p>امتحانی می‌کنی ای مشتری چون سفالین کوزه‌ها را می‌خری می‌زنی دستی بر آن کوزه چرا تا شناسی از طنین، اشکسته را</p>	<p>قبل از بیان هدف، یادآوری می‌شود که امتحانی که بشر از همنوعان خود دارد با امتحان خدا از بشر فرق می‌کند. انسان در آزمایش همنوعانش، به یافته‌های جدیدی می‌رسد و مجھولات خود را می‌زداید. او در حقیقت، نقص خود را بر طرف می‌کند و این مسئله درباره خداوند متعال و امتحانش از بشر منتفی است، زیرا او نقصی ندارد و به انسان‌ها، نیاتشان و اعمال آنها، عالم است. امام رضا علیه السلام فرمود: «إِنَّهُ عَزُّوجَلٌ خَلَقَ خَلْقَهُ لِيُبَلُوُهُمْ بِتَكْلِيفٍ طَاغِيٍّ وَعِبَادَتِهِ لَا عَلَى سَبِيلِ الْإِمْتَحَانِ وَالتجْريَةِ، لِأَنَّهُ لَمْ يَرِلْ عَلِيمًا بِكُلِّ شَيْءٍ» خداوند عزوجل موجودات را خلق کرد تا طاعت و عبادتشان را بیازماید نه به خاطر آزمایش و تجربه (کسب علم)؛ زیرا که او همیشه به هر چیزی آگاه است.^۱</p>
--	--

حال سؤال این است که جوا انسان‌ها امتحان می‌شوند؟ با این که خداوند نسبت به آنها آگاه است. محققان اهداف بسیاری برای امتحان شدن انسان بیان کرده‌اند که چهار نمونه آن ذکر می‌شود:

۱-سفينة البحار، محدث قمی، ج ۴، ص ۱۲۷، به نقل از پند تاریخ، ج ۵، ص ۱۴۸.

۱-رسیدن به پاداش و کیفر: هدف این است که از ماکاری سرزند و بدین وسیله، استحقاق پاداش و کیفر را داشته باشیم. علم خداوند به خوبی و بدی افراد، بدون در نظر گرفتن فکر و عمل، موجب پاداش و کیفر نمی‌شود.^۱

مؤید این معنا آیه شریفه است که می‌فرماید: «لِيَلُوْكُمْ أَئِّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً» تا بیازماید که کدامین تان بهتر عمل می‌کنید.^۲ و در نتیجه آن‌که بهتر عمل می‌کند، به نتیجه بهتری دست خواهد یافت.

۲- جدا سازی ناپاکان از پاکان: از این هدف، توسط آیات قرآن چنین یاد می‌شود: «ما كَانَ اللَّهُ يَلِدُّ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ؛ چنین نیست که خداوند، مؤمنان را به همان گونه که شما هستید، واگذارد مگر آنکه ناپاک را از پاک جدا سازد».^۳ جداسازی پاکان از ناپاکان شبیه پوست کندن گوسفند است، دقیق و آشکار. کسی که می‌خواهد پوست گوسفند را جدا کند، به گونه‌ای پوست می‌کند که نه پوست به گوشت بچسبد و نه گوشت به پوست. گوشت جدا و پوست جدا. امتحانات خداوند برای این است که گوشت چنان از پوست جدا شود که یک ذره از پوست به گوشت نماند و یک ذره هم از گوشت به پوست نچسبیده باشد.^۴ این جدا سازی در بیان بزرگان هم آمده است.

امام خمینی در کلام خود، ابتدا به تفضل الهی اشاره می‌نماید که دو نوع مربی (عقل و پیامبر) در اختیار انسان قرار داده است و می‌افراید: (این دو نعمت بزرگ را حق تبارک و تعالی برای امتحان بشر و اختبار آنها مرحمت فرموده، زیرا که بدین دو نعمت، ممتاز شوند افراد نوع انسان از یکدیگر و سعید و شقی و مطیع و عاصی و کامل و ناقص از هم جدا شوند).^۵

۱-تفسیر نمونه، ج ۱، ذیل آیه ۱۵۵ سوره بقره.

۲-ملک، ۲.

۳-تمثیلات حائری شیرازی، ج ۲، ص ۲۵۴.

۴-آل عمران، ۱۷۹.

۵-الاربعین، امام خمینی، ص ۲۳۷ (حدیث پانزدهم).

از بیان امام می‌توان فهمید که جدا شدن افراد پاک از ناپاک به لحاظ استفاده درست و نادرست، از عقل و پیامبر است که سرانجام آنان را از یکدیگر متمایز می‌سازد.

این هدف، در عبارات عبدالفتاح طباره به گونه دیگری ذکر شده است. او در کتاب خود می‌گوید: «هدف از امتحان، مشخص شدن درجه ایمان است»^۱

باید دانست که نظریه دوم، عبارت دیگری از نظریه اول است زیرا استحقاق کیفر و پاداش، نتیجه توفیق و عدم توفیق در امتحان و جدا سازی خبیث از طیب است.

۳- سازندگی و رشد: هدف از امتحان، رشد و بالندگی است. تا چوب عود را نسوزانند، عطر دل انگیزش به مشام نمی‌رسد. طلا تا در کوره قرار نگیرد، از ناخالصی‌هایش جدا نمی‌شود. زمین تا شخم نخورد، آماده رویش نمی‌شود. علف تا در بدن حیوان هضم نشود، گوشت و شیر نخواهد شد.

انسان نیز تا با بلاهای سخت درگیر نباشد، روحش آبدیده نمی‌گردد و رشد ندارد. توجه به خداوند، جدایی از دنیا، نوع دوستی و شکوفایی صفات پسندیده انسان، درگرو درگیری با گرفتاری‌ها بروز پیدا می‌کند و زمینه سازی نعمت را فراهم می‌آورد. امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «ما مِنْ بَلِيَّةٍ إِلَّا وَلِلَّهِ فِيهِ نِعْمَةٌ تُحِيطُ بِهَا» هیچ گرفتاری.

و مصیبتی نیست، مگر این که در نهاد آن، خداوند خیری قرار داده که آن خیر، بر بلاها غلبه دارد. بنابر این نه بلاهارا می‌توان شر مطلق دید و نه نعمت‌هارا خیر مطلق.

بس بد مطلق نباشد در جهان
بد به نسبت باشد، این راه بدان

خلق آبی را بود دریا چو باغ
خلق خاکی را بود آن، مرگ و داغ

* * *

تا بخوانی من خدا را در نهان

درد آمد بیتر از ملک جهان

خداوند مصیبت‌ها را برای این جهت استخدام کرده است که انسان را از دنیا قطع و به خود وصل نماید. تا وقتی دست شما در دست دیگری هست، نمی‌تواند

۱- همراه با پیامبران در قرآن، طباره، عفیف عبدالفتاح (حسین خاکساران و عباس جلالی)، ص ۱۸۲.

با خدا بیعت کند. خداوند انسان را تحت فشار قرار می‌دهد و انواع مصیبت را بر او فرود می‌آورد تا نسبت به دنیابی میل شود و به خدا پیوندد.

وقتی در سختی‌ها مقاومت کرد، صلاحیت وصل را پیدا می‌کند. امام علی علیه السلام از غذای ساده استفاده می‌کرد. تصور دشمنان و غافلان این بود که این غذا نیر و بخش برای مبارزه نیست. حضرت فرمود: «بدانید درخت بیابانی (که آب کم به آن می‌رسد) چوبش سخت (استوارتر) است و درخت‌های سبز و خرم (که در باغ‌های پر آب کاشته می‌شود) پوستشان نازک‌تر است و گیاهان دشته، شعله آتش آنها افروخته‌تر و خاموشی آنها دیرتر است»^۱

۴- اتمام حجت: خداوند به وسیله امتحان، حجت را بر بندگان تمام می‌کند.

چنانچه موفق شدند پاداش خواهند گرفت و گر نه استحقاق عقوبت را دارند.

امام خمینی علیه السلام می‌نویسد: «هنگامی که شخص امتحان شد و توفیق داشت، یا این که موفق نبود، حجت خداوند بر او و دیگران واقع شده و جای اعتراضی نمی‌ماند.

تحصیل سعادت را خداوند مرحمت نمود و توفیق اوست که نصیب سعید می‌شود و آنکه تحصیل شقاوت کند، با فراهم بودن راه‌های هدایت، خود به ورطه هلاکت افتاده است»^۲.

حق بشوراند تورا در امتحان آب سرگین رنگ گردد در زمان

نتیجه این که خطاب‌های الهی و ائمه معصومین، مارا به راه حق راهنمایی می‌کند و از پرداختن به باطل باز می‌دارد چنانچه فردی با توجه به خلاف رود، جای اعتراضی برایش نخواهد ماند کما این که اگر راه حق را بپیماید، توضیحی از او نخواهد خواست.

۱-امام خمینی، شرح چهل حدیث، ص ۹۷۲.

۲-امام خمینی، شرح چهل حدیث، ص ۲۴۱.

هدف‌های دیگری نیز برای امتحان بیان شده که مجال پرداختن به آنها نیست.^۱

ابزار امتحان

جمله ذراتِ زمین و آسمان	لشکر حَقْنَدَگَاهِ امتحان
نعمت‌ها و گرفتاری‌ها، هر دو وسیله امتحان قرار می‌گیرند. قرآن می‌فرماید:	
«بَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» آنها را با نیکی‌ها و بدی‌ها آزمودیم، شاید که بازگردد. ^۲	

برای تأکید بیشتر که تنها بلاحا اسباب امتحان نیستند و به وسیله نعمت هم مورد آزمایش قرار می‌گیریم، در جایی دیگر آمده است: «وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنا تُرْجَعُونَ» شما را با بدیها و خوبیها آزمایش می‌کنیم و سرانجام به سوی ما بازگردانده می‌شویم.^۳

تنوع اسباب امتحان

حق تعالیٰ، گرم و سرد و رنج و درد	بر تن ما می‌نهادی شیر مرد!
خوف و جوع و نقص اموال و بدن	جمله بهرن‌نقده جان ظاهر شدن
در آیات و روایات آمده است که امتحان تنها از جان آدمی نیست بلکه در اموال، ثمرات و... هم امتحان وجود دارد. در قرآن می‌خوانیم: «لَكُبَلُونَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ» به یقین همه شما در اموال و جان‌های خود، آزمایش می‌شویم. ^۴ همچنین فرموده است: «وَلَكُبَلُونَكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالجُوعِ وَقَصْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَيْسِرِ الصَّابِرِينَ» قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی و کاهش در مال‌ها و جان‌ها و میوه‌ها آزمایش می‌کنیم و بشارت ده به استقامت کنندگان. ^۵	

^۱- برخی از آن موارد عبارت است از: شناخت مجاهدان و صابران، سوره محمد، آیه ۳۱؛ محک زدن میزان صبر و تقوا، سوره آل عمران، آیه ۱۸۶؛ ازین رفتن گناهان، بحار الانوار ج ۶۷، ص ۲۳۲؛ رسیدن به بهشت، اصول کافی، ج ۲، ص ۲۴.

^۲- اعراف، ۱۶۸.

^۳- آل عمران، ۱۸۶.

^۴- آنها، ۳۵.

^۵- بقره، ۱۵۵.

أنواع امتحان شونده‌ها

مردم در برابر گرفتاری‌ها چهار دسته‌اند:

الف: بی‌تاب و کم طاقت «إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا» هنگامی که بدی به او رسید بی تابی می‌کند.^۱

ب: صبورند و سختی را تحمل می‌کنند و می‌گویند: «إِنَّ اللَّهُ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» ما از آن

خداییم و به سوی او باز می‌گردیم.^۲

هر که را صبری نباشد در نهاد گفت پیغمبر: خدا ایمان نداد

ج: شاکر، این گروه علاوه بر صبر و تحمل، شکر هم می‌کنند نظر افرادی که با امام

حسین علیه السلام بودند. در ذکر سجده زیارت عاشورا می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدُ

الشَّاكِرِينَ لَكَ عَلَى مَصَابِهِمْ» خدا یا! برای توست حمد و ستایش سپاسگزاران تو، بر مصیبت

زدگی آنها.^۳

د: عاشق، اینان علاوه بر صبر و شکر، عاشقانه به سراغ ناگواری‌ها می‌روند. آیاتی

از سوره توبه به این گروه که خدمت پیامبر رسیدند و تقاضای وسائل جنگی

داشتند، اشاره می‌کند. وقتی پیامبر فرمود: «مرکمی که شمارا بر آن سوار کنم، ندارم.

آنان نزد تو بازگشتند، در حالی که چشمانشان از اندوه، اشکبار بود». ^۴

اگر عالم همه پر خار باشد دل عاشق همه گذار باشد

بعضی کارها در عین حالی که ساده به نظر می‌رسند ولی از دست هر کس

نمی‌آید. شب عروسی فاطمه زهرا علیه السلام، پیامبر علیه السلام پیراهن نوی برای دخترش تهیه

کرده بود. در همان شب، زن مستمندی در خانه نبوت را کوید و گفت: (از خانه

پیامبر، پیراهن کهنه می‌خواهم). فاطمه علیه السلام نخست تصمیم گرفت پیراهن کهنه‌اش

را بدهد. ولی به یاد قرآن افتاد: «لَن تَنَالُوا الْبَرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» هرگز به (حقیقت)

۱-معارج، ۲۰، ۱۵۶.

۲-توبه، ۹۲.

۳-معارج، ۲۰، ۱۵۶.

۴-فراز آخر زیارت عاشورا.

نیکوکاری نمی‌رسید مگر از آنچه دوست می‌دارید (در راه خدا) اتفاق کنید.^۱ و آن‌گاه پیراهن شب عروسی را به زن فقیر داد.^۲

شدت و ضعف بلاها و گرفتاری‌ها

پرده‌ای ستار از ما بر مگیر^۳
باش اندر امتحان ما را مُجیر

در کتب حدیثی^۴، مبحثی تحت عنوان «شدة ابتلاء المؤمن» مطرح است که بیان‌گر این معنا است که بلاها دارای شدت و ضعف هستند و آنچه به مؤمن نصیب می‌گردد، شدیدترین آنهاست. در روایتی آمده است: «عبدالله بن مسعود گفت: روزی من، با پنج گروه از اصحاب به خدمت پیامبر ﷺ رسیدم. مدته بود که در تنگدستی و گرسنگی شدیدی گرفتار بودیم مدت چهار ماه، جز آب و شیر و برگ درخت، غذای دیگری نیافتیم. از پیامبر سؤال کردیم تاکی مبتلا به این گرسنگی سخت باشیم؟ پیامبر ﷺ فرمود: پیوسته و تا هنگامی که زنده هستید، همین طور است. خدارا شکر بگویید. من کتاب خداوند را که بر من و دیگر پیامبران نازل شده خوانده‌ام و پیدا نکردم کسانی را که داخل بهشت شده باشند، مگر افراد صابر و پایدار». ^۵

بلاها نشانه عنایت خداست. خداوند دوست دارد که توجه انسان را به خود جلب نماید، لذا مصایب و مشکلات را متوجه بندگانش می‌سازد و هر چه بلا سخت‌تر، شدت علاقه خداوند بیشتر.

هر که در این بزم مقرب‌تر است
جام بلا بیشترش می‌دهند
امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُ بِمَنْزِلَةِ كَفَّةِ الْمِيزَانِ كُلُّمَا زَيَّدَ فِي إِيمَانِهِ زَيَّدَ فِي بَلَائِهِ» مؤمن نظیر و شبیه کفه ترازو است، هر چه کفه ایمانش زیاد شود، امتحان او نیز سنگمندتر می‌شود.^۶

۱-آل عمران، ۹۲.

۲-خصائص فاطمیه، ص ۳۷۹؛ به نقل از به سوی نیکی‌ها، ص ۳۳.

۳-فریدرس.

۴-کافی، ج ۲، مرآۃ العقول، ج ۹.

۵-سفينة البحار، ج ۲، ص ۴۵۵.

۶-بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۱۰.

امام حسین علیه السلام هنگام خروج از مدینه، در کنار قبر پیامبر رؤیایی مشاهده فرمود که پیامبر ﷺ نزد وی آمد و او در خواب بود، حسین را گرفت و بر سینه خود نهاد و میان دو چشم او را بوسه زد و فرمود: پدرم فدای تو باد، چنان است که می بینم گروهی از این امت که به شفاعت من دل بسته‌اند، در خونت بغلطانند. گروهی که نزد خدا بهره‌ای از خیر ندارند. فرزندم! تو بر پدر و مادر و برادرت وارد می‌گردد در حالی که آنها مشتاق دیدار تواند. به تحقیق تو را در بهشت درجاتی است که به آن نمی‌رسی مگر با شهادت.^۱

راههای توفیق

برخی راههایی که هنگام مواجهه با امتحانات الهی می‌توان در پیش گرفت به این قرار است:

الف-صبر: صبر در برابر ناگواری‌ها، رمز موفقیت است. پیامبران الهی در برابر آزار مخالفین خود فریاد می‌زند: «لَتُصِيرُنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا» ما در برابر آزار شما استقامت خواهیم کرد^۲ و صابران مورد لطف و مرحمت خداوند قرار می‌گیرند: «اولئك عَلَيْهِمْ صَلَواتٌ مِّنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئكَ هُمُ الْمُهَتَّدون» آنان همان‌ها هستند که الطاف و رحمت خداوند شامل حالشان شد و آنها هدایت یافتگان هستند.^۳

اینک به نمونه‌ای از موحدان صابر توجه می‌کنیم که به مقام و درجه‌ای عالی دست یافته‌اند:

تربيت شدگان اسلام در هنگام رويدادها و مصیبت‌ها به اين حقیقت توجه می‌کنند که ما مملوک خداییم و بازگشت ما نیز به سوی اوست. برای نشان دادن یک نمونه از این تربیت یافتگان، داستانی از یک زن و مرد مسلمان از صحابه رسول خدا ﷺ می‌آوریم:

۱-ابحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۳.
۲-ابراهیم، ۱۲.

۳-بقره، ۱۵۷.

«ابوظلحة» یکی از یاران رسول خدا است. زنی با ایمان داشت بنام «ام سلیم». این زن و شوهر پسری داشتند که مورد علاقه هر دو بود. ابو طلحه پسر را سخت دوست می‌داشت. پسر بیمار شد. بیماری اش شدت یافت و به مرحله‌ای رسید که ام سلیم دانست کار پسر تمام است. برای اینکه شوهرش در مرگ فرزند بی تابی نکند او را به بهانه‌ای به خدمت رسول اکرم ﷺ فرستاد و پس از چند لحظه طفل جان به جان آفرین تسلیم کرد. مادر جنازه بچه را به پارچه‌ای پیچید و در یک اطاق مخفی کرد. به همه اهل خانه سپرد که حق ندارید پدرش - ابوطلحه - را از مرگ فرزند آگاه سازید. سپس رفت و غذایی آماده کرد و خود رانیز آراست و خوشبو نمود. ساعتی بعد ابوطلحه آمد و وضع خانه را دگرگون یافت، پرسید: بچه چه شد؟ ام سلیم گفت: بچه آرام گرفت.

ابو طلحه گرسنه بود غذایی خواست. ام سلیم غذایی را که قبلاً آماده کرده بود حاضر کرد و دو نفری غذا خوردن و همبستر شدند. ابو طلحه آرام گرفت. ام سلیم گفت: مطلبی می‌خواهم از تو ببرسم. گفت: بپرس. گفت: آیا اگر به تو اطلاع دهم که امانتی نزد ما بوده و ما آن را به صاحب‌ش رده‌ایم خشمگین می‌شوی؟ ابو طلحه گفت: نه هرگز ناراحتی ندارد، امانت مردم را باید پس داد. ام سلیم گفت: سبحان الله باید به تو اطلاع دهم که خداوند فرزند ما را که امانت او نزد ما بود از ما گرفت و برد. ابو طلحه از بیان این زن تکان سختی خورد و گفت: به خدا قسم من از تو که مادر هستی سزاوارترم که در سوگ فرزندمان صابر باشم. از جا بلند شد و غسل کرد و دو رکعت نماز به جا آورد و به حضور رسول اکرم ﷺ رفته و ماجرا را از اول تا آخر برای آن حضرت سرح داد.

رسول اکرم ﷺ فرمود: خداوند امروز شمارا قرین برکت قرار دهد و نسل پاکیزه‌ای نصیب شما گرداند. خدا را سپاس می‌گزارم که در امت من مانند «صابرہ بنی

اسرائیل» قرار داد.^۱

آری، ایمان و مذهب در تصفیه سختی‌ها و مشقت‌ها، بلکه در تبدیل آنها به خوشی و لذت و سعادت تأثیر بسزایی دارد.

ب-شکر: شکرگزاری وظیفه بندگانی است که با اعطای نعمت، مورد آزمایش قرار می‌گیرند تا آزموده شوند که چقدر بندگی می‌کنند و چقدر بر بندگان فخر می‌فروشنند. قارون که عموزاده موسی بود می‌گفت: من این مال را به نیروی علم خود اندوخته‌ام و خدا مرا سزاوار شناخته است. ولی هنگامی که مأمور به زکات دادن شد، بخل ورزید و به موسی تهمت زد. وی سرانجام بازلزله‌ای سخت، در کام خاک کشیده شد.^۲

ج-دعا: امیرالمؤمنین در بخشی از وصیتی مفصل خطاب به کمیل بن زیاد نخعی فرمود: «يا كَمِيلُ قُلْ عَنَّدَ كُلِّ شِيدَهٖ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، تُكَفَّهَا وَ قُلْ عَنَّدَ كُلِّ نِعْمَةٍ الْحَمْدُ لِلَّهِ تُزَدَّ مِنْهَا» ای کمیل در سختی‌ها ذکر لا حول ولا... را بگو و همین ذکر توانی کفایت می‌کند و هنگام روی آوردن نعمت ذکر الحمد لله را بگو تا نعمت زیادتر شود. «وإِذَا أَبْطَأَتِ الْأَرْضَ أَقْرَبَ عَلَيْكَ فَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ يُوَسِّعُ عَلَيْكَ فِيهَا» وهرگاه روزی از دیر رسید از خدا طلب آمرزش کن تا گشايش در روزی ات حاصل شود.^۳

۱-مرتضی مطهری، عدل الهی، مجموعه آثار، ج ۱، ص ۱۰۳.

۲-برای مطالعه بیشتر به قصص قرآن، صدرالدین بلاعی، ص ۱۶۲ مراجعه کنید.

۳-بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۷۲.

رزق و روزی

■ مهدی عزیزان

طلیعه سخن

هر کس که بار زندگی را بدوش می‌کشد، مقدار زیادی از وقت خود را صرف درآمد و معاش خود و کسان خود می‌کند.

کسی که در اندیشهٔ معاش است، باید به این پرسشها پاسخ دهد که اگر خداوند خالق انسان است و روزی او را تضمین نموده است، پس تلاش ما برای چیست؟ و اگر کار کردن مان نقشی در روزی ماندارد و ما فقط مسئول دریافت آن هستیم پس این همه کار و تلاش انبیا و اولیا و ائمهٔ معصومین علیهم السلام برای چه بوده است؟ و آیا امور معنوی، از قبیل توبه و استغفار، صدقه، دعا و... چه تأثیری در جلب روزی دارند؟ در اینجا سه دیدگاه مطرح می‌شود:

تفریط

منطق عده‌ای از دینداران آن است که رازق، تنها خداوند است و بس. او خالق است و ما مخلوق، او رازق است و ما ممزور. روزی ما را لو خود تضمین نموده و خداوند از وعدهٔ خود هرگز تخلف نخواهد کرد.

در این دیدگاه، برای کار و تلاش انسان امتیاز لازم در نظر گرفته نشده است. گویی که تلاش انسان برای امرار معاش، دخالت در کار خدادست و نوعی بسی اعتنایی و

حتی انکار تقدیر الهی است. از این نظر می‌توان این دیدگاه را دیدگاهی تفریطی دانست.

افرات

عده‌ای هم که خواسته‌اند ارزش لازم نسبت به تلاش انسان در نظر گرفته شود، می‌گویند: خداوند گرچه رازق است، اما کار انسان را به انسان واگذار کرده و خود او را مسؤول بdst آوردن روزی‌اش دانسته است. پس باید عقل حسابگر داشت و از زور بازو کمک گرفت.

این طرز تفکر گرچه نقطه ضعف تفکر قبلی را ندارد و به کار و تلاش انسان ارزش می‌دهد، اما خالی از اشکال نیست و نقطه ضعف آن اصل قرار دادن کار انسان و بی‌توجهی به عوامل معنوی است. از این نظر می‌توان آن را دیدگاه «افراتی» نامید.

اعتدال

راه اعتدال، راه سوم است که با مراجعه به آیات و روایات و عملکرد مقصومین علیهم السلام در این زمینه مشخص می‌شود. این نوشتار درپی آن است که راه سوم را یافته و حد و مرز آن را مشخص کند.

ما در این مقاله ابتدا از مسئله ضمانت روزی انسانها بحث خواهیم کرد، اینکه آیا در ورای اراده انسان، دستی وجود دارد که پشتوانه همت او باشد و زحمات او را به نتیجه برساند؟ یا خیر؟ سپس از اهمیت کار و تلاش و نحوه عملکرد پیشوایان دین سخن خواهیم گفت؛ این که آیا عواملی مانند دعا، توکل و عبادت، می‌توانند جایگزین تلاش و کوشش مادی انسان شود یا خیر؟ آیا می‌توان با اطمینان از روزی رسانی خداوند و صدق گفتار او، از رنج معاش معاف شد و دل به وعده «یَرْزُقُهُ مَنْ حَيْثُ لَا يَحْتِسبُ» سپر د؟

بخش اول: وعده‌های الهی و روزی موجودات

معنای رزق

به تمام نیازمندی‌هایی که برای ادامه حیات موجودات ضروری است رزق گفته می‌شود. از آنجاکه خداوند خالق همه موجودات است و ادامه حیات هر موجودی، در واقع خلق مداوم و لحظه به لحظه او است، روزی رسان موجودات نیز خداوند سبحان است:

[رزق‌ها هم رزق خواران وی اند]
[و ما مِنْ دَائِيْهِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَ يَعْلَمُ مُسْتَقْرَرَهَا وَ مُسْتَوْدَعَهَا كُلُّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ]^۱. هیچ جنبدهای در زمین نیست مگر این که روزی او برخاست. او قرارگاه و محل نقل و انتقالش را می‌داند. همه‌این‌ها در کتاب آشکاری ثبت است.
«إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتَّيْنِ»^۲ «خداوند روزی دهنده و صاحب قوت وقدرت است».^۳

[جمله را رزاق روزی می‌دهد]
حتی در آیه‌ای از قرآن، بدیهی بودن روزی رسانی از طرف خداوند همچون سخن گفتن انسان بدیهی دانسته شده است:
«وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تَوَعَّدُونَ * فَوَرَّبَتِ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْتَظِقُونَ»^۴ و روزی شما در آسمان است و آنچه به شما وعله داده می‌شود * سوگند به پروردگار آسمان و زمین که این مطلب حق است همانگونه که شما سخن می‌گویید!

روزی بدنبال انسان

دسته‌ای از روایات روزی آدمیان را به دو بخش تقسیم کرده‌اند: روزی که به دنبال انسان است، و روزی که انسان به دنبال آن است:

۱- هود، ۶.

۲- الذاريات، ۵۸.

۳- علاوه بر آیات فوق، آیه ۴۰ سوره روم، ۷۰ سوره اسراء و ۷۳ سوره نحل به این مطلب اشاره کرده‌اند.

۴- الذاريات، ۲۲ و ۲۳.

«قال الصادق علیه السلام: الرزق مقسوم على ضربتين: أحدهما وصل إلى صاحبه وإن لم يطلبه والآخر مغلق بطلبٍ...»^۱ روزی بر دو قسم است: قسمی که به صاحب آن می‌رسد، اگرچه آن را طلب نکند و قسم دیگر، وابسته به طلب نمودن او است. قسم اول، در هر صورت برای عبد مقدرشده و به او خواهد رسید، اگرچه تلاشی برای بدست آوردن آن نکند، و قسم دوم، به سعی و طلب او وابسته است و شایسته است آن را از راههایی که خداوند حلال کرده طلب نماید. پس اگر آن را از راه حرام طلب کند و بدست آورد، به آنچه بدست آورده حسابرسی خواهد شد و [به همان میزان از رزق حلال او کاسته می‌شود].^۲

[مولوی می‌گوید: همچنان که تو، زاری کنان، عاشق رزق و روزی هستی، رزق هم جوینده و عاشق رزق خوار است.]

آن چنان که عاشقی بر رزق، زار هست عاشق، رزق هم بر رزق خوار
هنگام مطالعه سیره پیشوایان دینی با روایاتی روبرو می‌شویم که حکایت از میزان اطمینان آن بزرگواران نسبت به روزی رسانی خداوند دارد، تا آنجا که امام سجاد علیه السلام، از شنیدن خبر گرانی برخی کالاها هرگز تعجب نمی‌کند.
ابو حمزه ثمالی می‌گوید: وقتی در محضر امام زین العابدین علیه السلام سخن از گرانی برخی کالاها شد امام فرمودند:

«و ما عَلَىٰ مِنْ غَلَائِهِ، إِنْ غَلَّا فَهُوَ عَلَيْهِ وَإِنْ رَخْصَ فَهُوَ عَلَيْهِ»^۳ گرانی آن کالا بر عهده من نیست، اگر گران است، بر عهده خدادست و اگر هم ارزان، باز هم بر عهده او.

[آنچنان کز فقر می‌ترسند خلق زیر آب شور رفته تا به حلق]

سؤال مهم

اگر از روایات مذکور این گونه برداشت شود که کار و تلاش انسان هیچ نقشی در

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۹، ح ۴.

۲- در همین زمینه می‌توانید به وسائل الشیعه ج ۱۲، ص ۲۸۵، و ص ۳۱، ح ۵ مراجعه فرمایید.

۳- بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۵۵.

جلب روزی او ندارد، و انسان تلاشگر و تنبل، هر دو به صورت یکسان از خزانه رزق الهی برخوردارند، دو دسته از روایات با این برداشت مخالفاند و آن را نفی می‌کنند:

دسته اول: روایاتی که افراد را به کار و تلاش بیشتر تشویق می‌کنند، و به کار کردن پیشوایان دین اشاره دارند.

دسته دوم: روایاتی که به مذمت کسانی که به بهانه عبادت خداوند کار و تلاش را ترک کرده و به گوشاهی خزیده‌اند، پرداخته و از سربار دیگران بودن نهی نموده است.

اکنون به نمونه‌هایی از این روایات اشاره می‌کنیم:

بخش دوم: ارزش کار تشویق به کار و تلاش

در این زمینه روایات زیادی وجود دارد که پیام آنها را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

کار، موجب عزّت است

«عَنْ مُعَلَّى ابْنِ خَنِيسٍ قَالَ: رَأَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلِيًّا وَقَدْ تَأَخَّرَتْ عَنِ السُّوقِ فَقَالَ: أَغْدُ إِلَى عِزَّكَ»^۱ معلی این خنیس گوید: در حالی که با تأخیر به مغازه می‌رفتم، امام صادق علیه السلام مردی دید و فرمود: صبح زود به سوی عزّت بشتاب.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلِيًّا قَالَ: مَنْ طَلَبَ التِّجَارَةَ أَسْتَغْنَى عَنِ النَّاسِ. قَلْتُ: وَإِنْ كَانَ مُعِيلًا؟ قَالَ: وَإِنْ كَانَ مُعِيلًا إِنْ تَسْعَةً أَعْشَارَ الرِّزْقِ فِي التِّجَارَةِ»^۲ هر کس که به دنیال تجارت باشد، از مردم بی نیاز است. به آن حضرت گفتم: حتی اگر متأهل باشد؟ فرمود: اگر چه متأهل باشد، چرا که نه قسمت از ده قسمت روزی، در تجارت است.

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳، ح ۲.
۲- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۴، ح ۸.

تجارت، موجب افزونی عقل است

«عن أبي عبدالله عليه السلام قال: التجار تَزَيَّدُ فِي الْعُقْلِ»^۱ تجارت، موجب زیادت عقل است. البته عقل مورد نظر در این روایت، عقل اقتصادی - اجتماعی است که به فرد، توانایی فعالیتهای اقتصادی و اجتماعی می‌دهد.

کار، با حداقل امکانات

«كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَقُولُ: مَنْ وَجَدَ مَاءً وَتُرَايَا شَمَ افْتَقَرَ، فَأَبْعَدَهُ اللَّهُ»^۲ علی عليه السلام همیشه می‌فرمود: هر کس که آب و خاکی بیابد [داشته باشد] و فقیر بماند، از رحمت خداوند بدور است. این عبارت «کان یقول» که در دستور زبان عربی به معنی ماضی استمراری است، بیان‌گر تکرار مکرر این جمله از زبان علی عليه السلام و تأکید آن حضرت بر کار کردن با کمترین امکانات است.

[دست داده است خدا کاری بکن مکتبی کن یاری یاری بکن]

کارکردن پیامبر گرامی اسلام صلوات الله عليه و آله و سلم و ائمه معصومین عليهم السلام

«علی ابن ابی حمزه گوید: روزی امام کاظم عليه السلام را در حال کارکردن دیدم، بگونه‌ای که بدن (پای) آن حضرت غرق شده بود. به آن حضرت گفتتم: فدایت شوم! پس کارگران کجا بیند؟ فرمود: ای علی ابن ابی حمزه! کسی با دستان خود در زمینش کار می‌کرد که بهتر از من و پدرم بود. گفتتم: او که بود؟ فرمود: رسول خدا و امیر المؤمنین و همه پدرانم، با دستان خود کار می‌کردند، کارکردن رفتار پیامبران و مرسلین و اوصیا و صالحان است».^۳

تشویق به جمع آوری ثروت و مذمت فقر و تهیستی

روایات مختلفی که گذشت، به طور مستقیم مردم را به کارکردن تشویق می‌کرد. اما قسم دیگر از آیات و روایات، بطور غیر مستقیم، از تلاش برای معاش ستایش می‌کنند، از مال و ثروت به نیکی یاد می‌کنند و آن را کمک خوبی برای تقوای الهی می‌شمرند.

۱- همان، ج ۱۲، ص ۴، ح ۹. ۲- همان، ص ۲۴، ح ۱۳.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۳، ح ۶. و نیز مراجعه کنید به ص ۲۵، ح ۱.

قرآن کریم، در آیه ۱۸۰ سوره بقره، از مال و ثروت به عنوان «خیر» یاد می‌کند: «**كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتَ إِن تَرَكْ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلَّوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبَيْنَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًا عَلَى الْمُتَّقِينَ**» بر شمانوشه شده: هنگامیکه یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر چیز خوبی [= مالی] از خود به جای گذارده، برای پدر و مادر و نزدیکان بطور شایسته و صیت کند این حقی است بر پرهیزگاران.

و نیز در آیه ۵ از سوره نساء، مال را باعث قوام و برپایی «زندگی فردی و اجتماعی می‌داند:

«وَ لَا تؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا» اموال خود را که خداوند وسیله قوام زندگی شما قرار داده، به دست سفیهان نسپارید.

[مال تخم است و به هر شوره منه] تیغ را در دست هر رهزن مده
یعنی اموال شما همچون بذر و نهال است، نباید آنرا در شوره زار بکارید و به افراد نالایق بسپارید همچنان که نباید شمشیر را در دست نااهلان و رهزنان بگذارید.]

نکته جالب آنکه علمای فقه اللغة، وجه تسمیه فقیر را آن می‌دانند که، گویی ستون فقرات او شکسته و توان ایستادن و ایستادگی ندارد.

«قالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: نَعَمُ الْعَوْنُ عَلَى تَقْوَى اللَّهِ الْغَنِيٍّ»^۱ دارایی وی نیازی، کمک خوبی برای پرهیزکاری است.

«قالَ رَجُلٌ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ طَّالِبًا: وَاللَّهِ إِنَّا لَنَطْلُبُ الدُّنْيَا وَنُحَبُّ أَن نُؤْتَاهَا
فَقَالَ طَّالِبًا: تُحَبُّ أَن تَصْنَعَ بِهَا مَاذَا؟ قَالَ: أَعُودُ بِهَا عَلَى نَفْسِي وَعِيَالِي، وَأَصِلُّ بِهَا وَأَتَصَدِّقُ بِهَا وَأَحْجَّ وَأَعْتَمُ.

فَقَالَ: ابو عبد الله طالب: لیس هذا طلب الدنيا هذا طلب الآخرة^۲ مردی به امام صادق علیه السلام گفت: به خدا سوگند، ما خواهان دنیا ییم و دوست داریم از موهاب آن برخوردار باشیم.

امام علیؑ فرمود: می خواهی با آن چکار کنی؟ او پاسخ داد: با آن به خود و خانواده ام برسم، صلة رحم کنم، صدقه دهم و حج و عمره بعجای بیاورم. امام فرمود: [در این صورت] این دنیاطلبی نیست، این آخرت طلبی است.^۱

[چیست دنیا، از خدا غافل بُدن
نی قماش و خانه و فرزند وزن
مال را کز بهر دین باشی حمول
سربار دیگران نباشیدا]

[پای داری چون کنی خود را تولنگ؟ دست داری چون کنی پنهان تو چنگ؟]

دسته دوم، روایاتی هستند که، از سویی با سربار مردم بودن و بار معیشت خود را بر دوش آنان انداختن مخالفت می کنند، و از سوی دیگر هرگونه عبادتی را که همراه تبلی و فرار از بار زندگی است، محکوم می نمایند؛ این روایات، حتی کسانی را که به دلیل دارایی و بی نیازی، کار و تجارت را ترک می کنند، سرزنش می نماید. اینک بخشی از این روایات:

«قالَ معاذُ أَبْنَ كثيْرٍ لابْنِ عَبْدِ اللّٰهِ: إِنِّي قَدْ أَسْرَرْتُ فَادِعَ التَّجَارَةَ؟ فَقَالَ: إِنَّكَ إِنْ فَعَلْتَ قَلْ عَقْلُكَ أَوْ نَحْوَهُ»^۲ (روزی) معاذ ابن کثیر به امام صادق علیه السلام گفت: اکنون من به راحتی زندگی می کنم (واز ثروت کافی برخوردارم)، آیا مصلحت می دانید، تجارت را رها کنم؟ حضرت فرمود: اگر چنین کنی، عقلت به کاستی خواهد رفت.

«عَنْ معاذِ أَبْنَى كثيْرٍ بَيْاعُ الْأَكِيسِيِّ قَالَ: فُلِتُ لابْنِ عَبْدِ اللّٰهِ: إِنِّي قَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَدْعُ السُّوقَ وَ فِي يَدَيَ شَيْءٍ فَقَالَ: إِذَاً يَسْقُطُ رَأْيُكَ وَ لَا يُسْتَعَانُ بِكَ عَلَى شَيْءٍ»^۳ معاذ ابن کثیر که فروشنده جمعیه مخصوص پول و اشیاء گرانها است می گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: مقداری مال در اختیار دارم، تصمیم گرفته ام بازار را رها کنم. [نظر شما چیست؟] حضرت پاسخ دادند: اگر چنین کنی، نفوذ رأی و نظرت از بین می رود و در هیچ کاری به توکمک نمی شود.

۱- علاوه بر روایات مذکور می توانید به وسائل الشیعه ج ۱۲، ص ۱۷ و ۲۱، ص ۱۹ اوص ۳، ح ۱۹ ارجاعه فرماید.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۶، ح ۳۷۱.

در این دو روایت، امام به آفت دیگری از آفات ترک کار و تجارت اشاره می‌کند و آن، ساقط شدن منزلت اجتماعی فرد است، به گونه‌ای که رأی و نظر او خریداری ندارد و از نفوذ اجتماعی او کاسته می‌شود و چنانچه مشکلی برای او به وجود بیاید، کسی او را همراهی نخواهد کرد.

در حدیثی از «پیامبر اسلام ﷺ» آمده است: دعای چندگروه از امت من مستجاب نمی‌شود... (از جمله) کسی که در خانه نشسته و دعا می‌کند: «خدای! روزی مرا برسان»، در حالی که از خانه خارج نمی‌شود و در طلب روزی تلاش نمی‌کند. خداوند به او خطاب می‌کند: بنده من! آیا راه طلب روزی و بهره برداری از زمین را با اعضای سالم بدنست برای تو بازنگردم تا برای عمل به دستور من که محتاج دیگران نبودن است، عذری ندادشته باشی و در این صورت اگر بخواهم به تو روزی دهم و اگر نخواهم، بر تو تنگ گیرم، و تو در این حال در نزد من معدوم خواهی بود...».^۱

[راه روزی کسب و رنج است و تسبب هر کسی را پیشه‌ای داد و طلب]
معنای تقدیر

«حوادث» جهان نیز وابسته به اسباب و شرایط معینی است که بخشی از تقدیر الهی است.

رزق مادی و تقدیر خداوند

داستان رزق مادی نیز از همین قرار است، در جهان هستی تنها یک رازق وجود دارد و آن خداوند است. اما از آنجاکه سنت خداوند در انجام هر کاری از طریق اسباب و عوامل خاص خود است، رزق انسان را نیز از طریق اسباب خاصی عطا می‌نماید.

[عالی اسباب و چیزی بی سبب؟
می‌ناید، پس مهم باشد طلب]
در حقیقت این اسباب و شرایط نیست که رزق مادی را به انسان می‌دهد، بلکه آنها

۱- برای اطلاع بیشتر می‌توان به فروع کافیج ۱ صفحات ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۷۰ و ۳۷۱ مراجعه کرد.

زمینه‌ای فراهم می‌کنند که انسان رزق خاص خود را از خداوند متعال، دریافت کند. اکنون باید این اسباب و عوامل را بشناسیم و از تقدیر الهی در زمینه نزول ارزاق مردم با خبر شویم و بدانیم که اندازه و هندسه روزی، به چه عواملی وابسته است. آیا همه آن عوامل، مادی است یا عوامل معنوی هم در آن نقشی دارند؟

عوامل جلب رزق و روزی

کار و تلاش

اولین عاملی که تأثیر آن در جلب روزی پیداست کار و تلاش و استفاده از زور بازو است.

[دوست دارد یار این آشناستگی کوشش بیهوده به از خفتگی]

اما مهم این است که بدانیم میزان تأثیر گذاری تلاش انسان در جلب روزی، چقدر است؟

واقعیت آن است که «انسان»، همه کاره جهان خلقت نیست و همه چیز به هوش و تلاش او بستگی ندارد. و از میان عوامل و اسباب بی شماری که در نظام اسباب و مسیبی جهان در کاراند، «هوش و تلاش» انسان جزیی از آن به شمار می‌رود. در فرهنگ قرآن، قارون، نماینده انسان متکبری است که مال و ثروت خود را، حاصل فکر و تلاش خود می‌داند و از کارگردن هستی غفلت می‌ورزد:

«...قَالَ إِنَّمَا أَوْتَيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي، أَوْلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْفَرُ جَمِيعًا وَلَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ»^۱ (قارون) گفت: «این ثروت را بوسیله دانشی که نزد من است بدست آورده‌ام». آیا اونمی دانست که خداوند اقوام پیش از اورا که نیرومندتر و ثروتمندتر از او بودند هلاک کرد؟ (و هنگامی که عذاب الهی فرا رسید) مجرمان از گناهانشان سؤال نمی‌شوند.

حاصل آن که، جلب رزق و روزی، به عوامل و شرایط زیادی وابسته است که فکر و اراده انسان جزیی از آنها است، به گفته شهريار:

[اگر روزی به قدر عقل بودی
 تمام عاقلان بودند قارون]

ولیکن رزق در میزان عدل است
 نه عاقل در شمار آرد نه مجنون]

روایات نیز به همین نکته متذکر شده‌اند که هوش سرشار و قوت بازو «تمام علت» جلب روزی نیست:

«قال الصادق علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَسَعَ أَرْزَاقُ الْحُمْقَى لِيَعْتَبِرُ الْمُقْلَأَةَ وَ يَعْلَمُوا أَنَّ الدُّنْيَا لَيْسَ يَنْالُ مَا فِيهَا بِعَمَلٍ وَ لَا حِيلَةً»^۱ خداوند روزی احمقه را وسعت بخشید تا عاقلان عبرت گیرند و بدانند که دست یافتن به دنیا، تنها با کار و تدبیر میسر نیست.

ارتباط ضمانت روزی با تلاش انسان

که تقدیر الهی بر دخالت کار و تلاش انسان در جلب روزی، تضمین روزی او بصورت مطلق و غیر مشروط نیست. بلکه به شرط تدبیر و تلاش است:

«قال علي عليه السلام: اطلبوا الرزق فإنَّه مضمونٌ إِطَالِيْه»^۲ رزق را طلب کنید، چراکه برای طالب خود ضمانت شده است.

حدائق تلاش

در دسته‌ای از روایات، ائمه دین، حدائق کار و تلاش انسان را مشخص کرده‌اند: «قُلْتُ لِأَبْنَى عَبْدَ اللَّهِ عَلَيْهِ أَنْ شَيْءٌ عَلَى الرَّجُلِ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ؟ فَقَالَ: إِذَا فَتَحْتَ بَابَكَ وَبَسَطْتَ بِسَاطَكَ فَقَدْ قَضَيْتَ مَا عَلَيْكَ»^۳ (راوی گوید) از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: وظیفه بنده در طلب روزی چیست؟ امام علیه السلام پاسخ داد: «وقتی مغازه خود را گشودی و بساط خود را پهن کردم، وظیفه خود را به انجام رسانده‌ای.

از جمع بندی روایات مشخص می‌شود که وظیفه انسان برای جلب رزق و

۱- بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۴۲۱.

۲- بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۴۲۱.

۳- فروع کافی، ج ۱، ص ۳۵۰.

روزی، خود را در معرض روزی قرار دادن و «طلب» آن است. رزق و روزی، گمشده و یا گنجینه‌ای نیست که ما مکلف باشیم به هر قیمتی که شده آن را به چنگ آوریم و تصاحب کنیم، بلکه مانند جویی روان است که هر کس باید ظرفی بدهست گیرد و کنار جوی نشیند و به قدر رفع عطش خود از آن بهره گیرد. ما مکلف به فراهم کردن «زمینه» روزی هستیم نه «بدست آوردن» آن.

[کسب را همچون زراعت دان عمو! تا نکاری دخل نبود آن تو]

ازدواج

عده زیادی از جوانان تحصیل کرده، با نشاط و پر توان در جامعه زندگی می‌کنند که از زندگی در تنها‌ی رنج می‌برند و جرأت و جسارت ازدواج را در خود نمی‌بینند. سنتها و عادات و رسوم ملی و قومی، جای سنتها و دستورات دینی و اسلامی را گرفته است و روز به روز مارا از فرهنگ اصیل اسلامی دورتر می‌کند.

بر طبق سخنانی که در بخش قبل در مورد دخالت کار و تلاش انسان در تقدیر الهی بیان شد، به این نتیجه رسیدیم که کار، تلاش و کوشش انسان، «شرط لازم» برای جلب روزی است، گرچه «شرط کافی» نیست و به علل و عوامل دیگری نیز وابسته است.

از جمله این عوامل، فراهم نمودن «زمینه اشتغال» و استفاده از توان و انرژی فراوان آنان است. اگر به جوانان توصیه می‌کنیم که به کار و تلاش بپردازید و از نیروی دوران جوانی استفاده کنید، به متصدیان جامعه نیز باید توصیه کنیم که زمینه بهره برداری از این نیروی جوانان را فراهم آورند.

قرآن کریم به این نکته اهمیت داده و این نگرانی را از ذهن ها زدوده است:

«وَأَنْكِحُوا الْأَيَامِيْنَكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عَبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءٌ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»^۱ مردان وزنان بی همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران

را اگر فقیر و تنگدست باشند خداوند از فضل خود بی نیاز می سازد. در این آیه، خداوند و عده داده است که «زوج‌های فقیر» را از فقر نجات خواهد داد. در واقع به آنان توصیه نموده است که شما به جای آنکه به «فقر و نداری خود» توجه کنید و از ازدواج دست بشویید، به «فضل و دارایی خداوند» بیندیشید و به سوی ازدواج حرکت کنید و بدانید که فقر و عده شیطان است.

[از نبی^۱ بشنو که شیطان در عید می‌کند تهدیدت از فقر شدید]

درباره آیه فوق، روایاتی وارد شده است که کسانی را که بدلیل فقر و نداری از ازدواج خود داری می‌کنند، به «سوء ظن داشتن به خداوند» متهم کرده و آنان را سرزنش نموده‌اند:

«قال الصادق عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ تَرَكَ التَّزْوِيجَ مَخَافَةَ الْفَقَرِ فَقَدْ أَسَاءَ الظَّنَّ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءً يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»^۲ کسی که از ترس فقر ازدواج نکند، به خداوند عزوجل گمان بد برده است، زیرا که خداوند می‌فرماید: اگر فقیر هستند، خداوند از فضل خود آنان را بی‌نیاز می‌کند.

«قالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: حَقٌّ عَلَى اللَّهِ عَوْنَ مَنْ نَكَحَ التِّمَاسَ الْعِفَافِ عَمَّا حَرَمَ اللَّهُ»^۳ یاری کردن کسی که برای در امان ماندن از گناه ازدواج کند، بر عهده خداوند است.

توبه و استغفار

توسعه رزق و روزی نوعی تشویق مادی است که خداوند برای کسانی که از کثرراهه باز گشته و دست از چرب و شیرین گناه بر می‌دارند، در نظر گرفته است. «وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرْبَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقُوا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكُنْ كَذَّبُوا فَأَخْذَنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۴ و اگر اهل شهرها و آبادیها ایمان می‌آورند و تقوا پیشه می‌کردند،

۱- کلمه نبی بهضم نون در تمامی مثنوی به معنای «قرآن» است.

۲- تفسیر نور النقلین، ج ۳، ص ۵۹۷. ۳- کنز العمال.

۴- اعراف، ۹۶.

برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشودیم، ولی (آنها حق را) تکذیب کردند، ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.

[گر بترسیدی از آن فقر آفرین گنج هاشان کشف گشته در زمین]

«استغفرو رَبِّکُمْ آنَه کَانَ غَفَارًا * يُرِسِّلُ السَّمَاءَ عَلَيْکُمْ مِدْرَارًا * وَيُمْدِدُکُمْ بِأَمْوَالٍ وَتَبَنِيَّ وَيَجْعَلُ لَکُمْ جَنَّاتٍ»^۱ از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است * تا بارانهای پر برکت آسمان را پی در پی بر شما فرستد * و شما را با اموال و فرزندان فراوان کمک کند و باعهای سرسیز و نهرهای جاری در اختیارتان قرار دهد».

[گرسیه کردی تو نامه عمر خویش توبه کن ز آنها که کردستی تو پیش]

«قالَ عَلَىٰ عَلِيٌّ: الْاسْتِغْفَارُ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ»^۲ استغفار، رزق را افزایش می دهد».

[مرکجا آب روان سبزه بود هر کجا اشکی دوان، رحمت شود]

اثر گناه در کم شدن رزق

از سوی دیگر، گناه و نافرمانی خداوند علاوه بر تنبیه معنوی و دوری از خداوند متعال، تنبیه مادی رانیز در پی دارد، تا هر چه زودتر انسان تبهکار به خودآید و به مسیر درست بازگردد:

«وَصَرَبَ اللَّهُ مُتَلَّقًا قَرِيَّةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَدَّقَهَا اللَّهُ لِيَاسِ الْجَوْعِ وَالْحَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ»^۳ خداوند (برای آنان که کفران نعمت می کنند) مثلی زده است: منطقه آبادی که امن و آرام و مطمئن بود، و همواره روزیش از هر جا می رسد؛ اما نعمتهای خدا را ناسپاسی کردند و خداوند بخاطر اعمالی که انجام می دادند لباس گرسنگی و ترس را بر انداشتن پوشانید.

بطور خلاصه مطابق روایات مذکور، سرکشی و عصیان و آلو دگی به گناه، موجب از بین رفتن برکت و گرفتار شدن به سختی و گرسنگی می شود.

۲-بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۲۷۷.

۱-نوح ۱۰-۱۲.

۳-نحل ۱۱۲.

بینی هر دم پاسخ کردار تو
آن جزای لقمه‌ای و شهوتی است
از زنا افتاد ویا اندر جهات]
از سوی دیگر، اصلاح رابطه بین خود و خدا، زدودن آلوگی‌ها و پشت پا زدن به
کثیها و ناراستیها، موجب وسعت روزی، بر طرف شدن مشکلات و زدوده شدن
غم‌ها و غصه‌های شود.

صدقه

بسیاری از اوقات، آنچه چشم سر می‌بیند، بر خلاف چیزی است که چشم دل
مشاهده می‌کند و آنچه «بصر» مطابق آن قضاوت می‌کند، «بصیرت» بر خلاف آن
حکم می‌کند.

در منطق قرآن ربا، موجب از بین رفتن برکت مال می‌شود و زندگی‌یی که بر ربا
استوار است سرابی بیش نیست، اماً صدقه موجب افزایش روزی و برکت زندگی
می‌باشد:

«يَمْحُقُ اللَّهُ الرِّبَا وَ يُرْبِّي الصَّدَقَاتِ»^۱ خداوند ربا را نابود می‌کند و صدقات را افزایش می‌دهد.
زیرا صدقه دادن - در واقع - معامله با خدادست. گیرنده صدقه خدادست صدقه
دهنده پاداش آن را از خود او دریافت می‌کند:
«أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبِلُ التَّوْبَةَ عَنِ عِبَادِهِ وَ يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ»^۲ آیا نمی‌دانستند که فقط خداوند
توبه را از بندگانش می‌پذیرد و صدقات را می‌گیرد.

لذا کسانی که از مال خود انفاق می‌کنند، در تجاری شرکت کرده‌اند که هرگز و
هیچگاه زیان و ورشکستگی در آن راه ندارد.

در این دیدگاه صدقه، نه تنها کاهش مال نیست و از سرمایه انسان چیزی
نمی‌کاهد، بلکه موجب افزایش سود و اصل سرمایه می‌شود.

[در منابع اهل سنت این حديث آمده است: قال رسول الله ﷺ: ما من يَوْمٍ يُصْبِحُ الْعِبَادُ فِيهِ إِلَّا مَلَكًا يَنْزِلُ إِنْ فَيَقُولُ أَحَدُهُمَا اللَّهُمَّ أَعْطِي مُنْفِقًا خَلَفًا وَيَقُولُ الْآخَرُ اللَّهُمَّ أَعْطِي مُمْسِكًا تَلَفًا! بندگان خدا هیچ شبی را به صبح نمی رسانند مگر اینکه با نازل شدن دو فرشته همراه است، اولی به نفع کسی که بخششده است می گوید: خدا عوض ده و دومی به ضرر کسی که مُمسک و خسیس است می گوید خدا یا زیانش رسان.

مولوی این حديث را به شعر درآورده است:

دو فرشته خوش منادی می‌کنند	گفت پیغمبر که دائم بهرپند
هر درم شان را عوض ده، صد هزار!	کای خدا یا مُسْنَفِقَان را سیردار
تو مده آلا زیان اندر زیان...	ای خدا یا مُمْسَكَان را در جهان!

جان دهی از بھر حق جانت دهند	نان دهی از بھر حق نانت دهند
کی کند فضلی الامت پایمال؟	گر نماند از جود در دستِ تو مال

تمثیل

هر که کار دگردد انبارش تھی لیک اندر مزرعه باشد بھی

یعنی هر کس که بذر افسانی کند مسلماً انبار دانه اش خالی می شود ولی مزرعه و کشتزارش رو به رشد می نهد و محصول زیادی به بار می آورد.

و آنکه در انبار ماند و صرفه کرد اشپش و موش و حوادث هاش خورد

و آن کسی که بذر و دانه را در انبار نگه داشت و اندوخته کرد. موش حوادث و شپش روزگار آن دانه ها را می خورد و می پوساند و تباہ می کند.]

بر همین اساس در نصایح پیشوایان دین، توصیه شده است که وقتی از کاهش رزق خود نگرانیم، صدقه دهید تا روزی شما زیاد شود:

قال على عليه السلام: «إِذَا أَمْلَقْتُمْ فَتَأْهِرُوا اللَّهِ بِالصَّدَقَةِ»^۲ هنگامی که به تنگدستی دچار شدیم، بوسیله صدقه با خداوند تجارت کنیم.

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۶۴.
۲- بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۱۳۳.

خوش بینی به لطف خداوند

[گفت پیغمبر که حق فرموده است] قصد من از خلق، احسان بوده است
علی اللهم در نصیحتی مشفقاته به مؤمنان، آنها را از اینکه در اثر کندی و آهستگی رزقشان، به یأس و نامیدی دچار شوند بر حذر می‌دارد.

[گرفت جهان را پردر مکنون کنم] روزی تو چون نباشد چون کنم؟
«...ثُمَّ جَعَلَ فِي يَدِكَ مَفَاتِيحَ خَرَائِينَهِ إِمَا أَذْنَ لَكَ مِنْ مَسَأَلَتِهِ، فَمَتَى شِئْتَ اسْتَفْتَحْتَ بِالدَّاعِيَةِ أَبْوَابَ نِعْمَتِهِ وَاسْتَمْطَرْتَ شَأْبِيبَ رَحْمَتِهِ فَلَا يُقْنَطُنَكَ إِبْطَاءُ إِجَابَتِهِ، فَإِنَّ الْعَطِيَّةَ عَلَى قَدْرِ النِّيَّةِ...»^۱ پس کلیه گنجهای خود را در دو دست نهاده که به تو فرصت سؤال از خود را داده تا هرگاه خواستی، درهای نعمت او را با دعا بگشایی و با دیدن، باران رحمتش را طلب نمایی. پس دیر پذیرفتن او تو را نومید نکند که بخشناس بسته به مقدار نیت است».

[تا نگرید ابر کی خندد چمن؟] تا نگرید طفل کی جوشد لین؟
و در جای دیگر می‌فرماید:

«مَنْ حَسُنَتْ نِيَّتُهُ، زَيَّدَ فِي رِزْقِهِ»^۲ هر کس از نیت پاک برخوردار باشد، رزقش فراوان شود.

[بردل خود کم نیه اندیشه معاش] عیش کم ناید تو بر درگاه باش
طهارت دائمی

وضو، گرچه برای عباداتی نظیر نماز و طواف و... واجب شمرده شده است، اما برای انجام همه کارهای روز مرہ از جمله بازار رفتن، غذا خوردن، خوابیدن و... مستحب است:

«قال رجل للنبي ﷺ: أَحِبُّ أَنْ يُوَسِّعَ عَلَيَّ فِي الرِّزْقِ. قال ﷺ: دُمْ عَلَى الطَّهَارَةِ يُوَسِّعَ عَلَيْكَ فِي الرِّزْقِ»^۳ مردی به پیامبر ﷺ گفت: دوست دارم رزقتم زیاد شود [چه کنم؟] حضرت

فرمود: دائمًا در حال طهارت باش، روزیت زیاد خواهد شد.

۱- نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۲- بخار الانوار، ج ۱، ه ۲۱، ص ۲۱.

۳- کنز العمال، ح ۴۱۵۴.

خیر خواهی نسبت به مؤمنان

ایجاد رابطهٔ خوب و صمیمی با برادران ایمانی، زمینه ساز ایجاد رابطه‌ای خوب و مستحکم با خداوند است.

«قال علی علیه السلام: مُوَاسِأةُ الْأَخِ فِي اللَّهِ يَزِيدُ فِي الرَّزْقِ»^۱ همدردی با برادران دینی، رزق را زیاد می‌کند.

[اشک خواهی، رحم کن بر اشکبار رحم خواهی بر ضعیفان رحم آر]

«قال الباقر علیه السلام: عَلَيْكَ بِالدُّعَاءِ لِإِخْوَانِكَ بِظَهَرِ الْغَيْبِ فَإِنَّهُ يُهِيلُ الرَّزْقَ»^۲ بر تو باد که برادران

دینی ات را در غیاب آنان دعا کنی که این کار موجب نزول رزق می‌شود.»

اخلاق خوب

اخلاق خوب در تمام صحنه‌ها اثر مفید و سازندهٔ خود را بر جای می‌گذارد که یکی از این زمینه‌ها، بازار و میدان داد و ستد است، و در جامعه اسلامی رفتار اخلاقی، نقاب نازک و تصنیعی نیست که فرد بر چهرهٔ زشت خود می‌کشد، بلکه طلای نابی است که فرد جان و روح خود را متصف و مزین به آن می‌کند. از این رو، اخلاق خوب، قلبها را متوجه خود می‌کند، اعتماد اقتصادی ایجاد می‌کند و فرد مقابل را از نیرنگ حفظ می‌نماید و بالاخره، علاوه بر سود معنوی که قبل از هر چیز نصیب کاسب شده است، سود مادی را نیز به دنبال دارد و او را از رزق و روزی فراوان برخوردار می‌کند:

«قال الصادق علیه السلام: حُسْنُ الْخُلُقِ يَزِيدُ فِي الرَّزْقِ»^۳ اخلاق خوب، رزق را زیاد می‌کند.

■ «قال علی علیه السلام: فِي سِعَةِ الْأَخْلَاقِ كُنُوزُ الْأَرْزَاقِ»^۴ گنج روزی در گشادگی اخلاق نهفته است.

۲-بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۶۰.

۴-بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۸۷.

۱-بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۹۵.

۳-بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۹۶.

داستانهایی از امام علی علیه السلام

□ علیرضا روف نیا

مقایسه علی علیه السلام با پیامبران علیهم السلام

حُرَّه دختر حلیمه سعده، خواهر رضاعی رسول اکرم ﷺ بود. روزی بر حجاج بن یوسف ثقفی وارد شد. او زنی وزین و متین بود. شیوه برخورد و ورود او، نشانگر شخصیت و بزرگی اش بود. بعد از آن که حجاج او را شناخت پرسید:

- تو حرّه دختر حلیمه سعده‌ای؟

-بلی.

- مدتی در انتظار دیدار تو بودم، زیرا به من خبر رسیده که تو «علی» را برتر از صحابه پیغمبر ﷺ می‌دانی و او را برابر ابوبکر، عمر و عثمان ترجیح می‌دهی.

- نه تنها بر صحابه بلکه بر تمام کسانی که از صحابه بهترند، والاتر و بهتر می‌دانم.

- حجاج گفت: منظورت را روشن‌تر بگو چه کسی است که از اصحاب پیغمبر بالاتر باشد؟

- بهتر از اصحاب پیغمبر بسیارند؛ از جمله: آدم، نوح، لوط، موسی، سلیمان و...

- وای بر تو، چقدر ادعایت بالاکشیده که علی را از بعضی انبیا بالاتر می‌دانی. اگر برای ادعای خود دلیل و برهان نیاوری تو را می‌کشم.

حرّه با کمال شهامت و قدرت، دست به سوی قرآن برد و برای هر یک از

ادعاهای خود دلیل قاطعی ارایه کرد و چنین گفت: ای حجاج! قرآن درباره حضرت آدم می فرماید:

برتری بر آدم ﷺ

«فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَأْتُ لَهُمَا سَوْءَ اتْهُمَا وَطَقِّفَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَغَصَّنِ آدَمُ رَبَّهُ فَعَوَىٰ» آنگاه از آن [درخت ممنوع] خوردند و برهنگی آنان برایشان نمایان شد و شروع کردند به چسبانیدن برگ‌های بهشت برخود و [این گونه] آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و بیراهه رفت.^۱

حضرت آدم عصیان (ترک اولی) کرد ولی خدای سبحان درباره حضرت علی ﷺ و خانواده‌اش می فرماید: «إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا» این پاداش شماست و سعی و کار شما مورد ستایش است.^۲

علاوه بر این، خداوند حضرت آدم ﷺ را در بهشت آزاد گذاشت، و فقط او را از گندم ممنوع کرد و فرمود:

«وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغْدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةِ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» و گفته‌یم: ای آدم! خود و همسرت در این باغ سکونت گیر [ید]، واز هر جای آن خواهید فراوان بخورید، [ولی] به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهد بود.^۳

ولی او با همسرش نزدیک آن درخت رفتند و از آن خوردند، اما علی ﷺ در حالی که تمام نعمت‌ها بر او حلال بود از نان گندم نخورد. حجاج با صدای بلند گفت: آفرین، احسنت.

برتری بر نوح و لوط ﷺ

سپس از او تقاضا کرد که برتری علی ﷺ را بر نوح و لوط ﷺ بیان کند.

.۲۲-دهر، ۲۱۶.

.۱-طه، ۲۱۶.

.۳-بقره، ۲۵۳.

حره گفت: قرآن می فرماید:

«ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَةً نُوحٍ وَامْرَأَةً لُوطٍ كَائِنَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقَيْلَ ادْخَلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ» خداوند به عنوان مثل برای کافران زن‌های نوح و لوط پیغمبر را نام برد که به آن دو بزرگوار خیانت کردند، گرچه همسر دو پیغمبر نداشت اما این باعث رفع عذاب آنها نخواهد شد و در روز قیامت به هر دو خطاب می‌شود: داخل شوید به همراهی آنان که داخل آتش هستند.^۱

اما حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام همسری دارد که خشنودی او خشنودی خداست و خشم او خشم خداست.

حجاج گفت: آفرین ای حره! قبول کردم

برتری بر ابراهیم علیه السلام

حال، دلیل برتری علی علیه السلام بر ابراهیم رایان کن. حره گفت: خداوند در باره

حضرت ابراهیم علیه السلام در قرآن چنین می فرماید:

«وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُعَيِّنِ الْمَوْتَنِي قَالَ أَوْلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ...؛ ابراهیم گفت: خدا یا زنده شدن مردگان را به من نشان بده. خطاب

رسید: مگر تو ایمان نیاوردی؟ عرض کرد: بلی ایمان آورده‌ام، ولی می‌خواهم مطمئن شوم...»^۲

اما علی علیه السلام جمله‌ای فرمود که دوست و دشمن آن رانقل کردند، و آن این است

که:

«لو كُشِفَ الغِطا ما ازْدَدْتُ يَقِيناً؛ اگر همه پرده‌ها از مقابل من برداشته شود بر یقین من افزوده نخواهد شد».

حجاج گفت: احسنت ای حره! آفرین بر تو ای حره! ابسیار استدلال خوبی

داشتی.

برتری بر موسی ﷺ

حالا بگو برتری علی ﷺ بر موسی ﷺ چیست؟

حُرَّه گفت: حضرت موسی وقتی که دشمن شیعه خود را کشت و صحنه‌های ظلم را می‌دید و دفاع از مظلوم کرد به او خبر دادند که طرفداران فرعون می‌خواهند تو را به قتل برسانند:

فَخَرَجَ مِنْهَا حَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّي نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ^۱

او از ترسی که داشت از مصر خارج شد و به سوی مَدین رفت اما حضرت علی ﷺ در لیله المبیت به جای پیغمبر ﷺ خوابید و در بستر آن حضرت آرمید و جان خود را بی دریغ فدای پیغمبر کرد، در حالی که در آن کار صد درصد احتمال مرگ و خطر می‌رفت. خداوند متعال همین عمل را در قرآن از طریق تقدیس یادآوری کرده و می‌فرماید:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ أَبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَوُوفٌ بِالْعِبَادِ» بعضی از مردم مستند که جان خود را برای رضای خدا می‌فروشنند.^۲

برتری بر سلیمان ﷺ

حجاج گفت: احسنت ای حَرَّه! آفرین بر تو! حالا دلیلت بر فضیلت علی ﷺ نسبت به سلیمان چیست؟

حُرَّه اشاره به درخواست حضرت سلیمان کرد که به خداوند عرضه داشت: «قَالَ رَبِّي اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْتَغِي لَأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَابُ؛ پروردگارا ملک و سلطنتی به من کرامت فرما که سزاوار هیچ کس بعد از من نباشد»^۳

اما علی ﷺ درباره دنیا و بیزاری از آن فرمود:

«هَيَهَاتُ غُرْرٌ غَيْرِي لَا حَاجَةَ لِي فِيْكِ قَدْ طَلَقْتُكِ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِيهَا؛ از من دورشو، غیر مرا

فریب ده، من نیازی به تو ندارم، من تو را سه طلاقه نموده‌ام که رجوعی در آن نیست.^۱
 که عنقا را بلند است آشیانه
 برو این دام بر مرغ دگرنه
 حجاج گفت: احسنت ای حرّه! استدلال خوبی بود.
 سپس دستور داد به او جوايز و هدایای زیادی دادند و او را آزاد کرد.

فرشته‌ای شبیه به علی علیه السلام در آسمان

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: در شب معراج، در عرش الهی فرشته‌ای دیدم که در دستش شمشیری از نور همانند ذوق‌فار علی ابن ابی طالب علیه السلام بود. فرشتگان آسمانی هر وقت مشتاق دیدار علی می‌شدند به آن فرشته می‌نگریستند. به پیشگاه پروردگار عرض کرد: «پروردگار! این برادرم علی ابن ابی طالب و پسر عَمْ من است؟»^۲

خداوند تبارک و تعالی فرمود: ای محمد! این فرشته را شبیه علی ابن ابی طالب خلق کردم تا مرا عبادت کند و آنچه تا روز قیامت حسن و تسبیح و تقدیس من می‌نماید ثوابش متعلق به علی ابن ابی طالب می‌باشد.^۳

گفتگوی خداوند با پیامبر ﷺ با صدای علی علیه السلام

از پیامبر اکرم ﷺ سؤال شد: «در شب معراج خداوند با چه کلامی با تو سخن گفت؟»

حضرت فرمود: «با زبان و لحن و کلام علی ابن ابی طالب علیه السلام»
 پیامبر ﷺ در ادامه فرمود: «من با شگفتی عرض کردم: پروردگار! توبامن حرف می‌زنی یا علی؟»

خداوند فرمود: «ای احمد! هیچ موجودی به من شباهت ندارد و من با اشیاء

۱- بیهقی، تصاریف الحکم، ش ۷۷، ص ۳۹.

۲- بیهقی، تصاریف الحکم، ش ۷۷، ص ۱۰۹.

توصیف نمی‌شوم. من تو را از نور خود آفریدم و علی را از نور تو. از زوایای قلب تو مطلع گشتم و محبوب‌تر از علی این ابی طالب را در آن نیافتم. به این جهت بالحن و کلام علی با تو سخن گفتم؛ تا قلبت آرام گیرد.^۱

اسیران ایرانی و علی

روزی که اسیران خانواده یزدگرد سوم را به مسجد آوردند، عمر بیه دنبال حضرت علی علیه السلام فرستاد. وقتی علی علیه السلام وارد مسجد گردید مشاهده کرد که عده‌ای در آنجا جمع شده‌اند. در نظر اول دریافت که آنها و اطفالی که آنجا حضور دارند اسیر هستند.

عمر گفت: «ای علی! بیا و ببین که این زن چه می‌گوید؟» علی علیه السلام کنار عمر بر زمین نشست و از زنی که مقابل ایستاده بود پرسید: «چه می‌گویی؟»

آن زن به زبان عربی نارسا گفت: «من تقاضا کردم که با یک نفر که زبان فارسی را بداند صحبت کنم تا بتوانم منظورم را به او بفهمانم.»

حضرت علی علیه السلام به زبان فارسی از او پرسید: «تو چه کسی هستی؟»

زن جواب داد: «من دختر پادشاه ایران هستم.»

حضرت پرسید: «اسمت چیست؟»

زن گفت: «اسمم شهر بانو است» و بعد از این گفته به گریه درآمد.

حضرت فرمود: «ای شهر بانو! گریه نکن»

دختر پادشاه ایران گفت: «من از این جهت گریه می‌کنم که تختنشین بودم و بر سریر سلطنت جای داشتم و اینک کفش ندارم و پاهای من از این سنگ و خار بیابان مجروح شده است».

۱-تفسیر صافی، ص ۳۱۱

عمر پرسید: «این زن چه می‌گوید؟»

حضرت علی علیه السلام آنچه که شهربانو به زبان پهلوی ساسانی گفته بود را برابر عمر ترجمه کرد. آنگاه به شهربانو فرمود: «تو درخواست کرده بودی شخصی که زبان فارسی را بداند اینجا باید که تو بتوانی منظور خود را به او بگویی. اکنون هر چه می‌خواهی بگو.»

شهربانو قبل از این که منظور خود را بگوید اظهار کرد «من اسم تو را شنیدم و دانستم که نامت علی است ولی نمی‌دانم بین مسلمین دارای چه مرتبه‌ای هستی؟»

حضرت فرمود: «من مردی مانند سایر مسلمین هستم و مرتبه‌ای ندارم.»

شهربانو گفت: «اگر تو دارای مرتبه‌ای نیستی چرا خلیفه نسبت به تو با احترام رفتار می‌نماید؟». رفتار می‌نماید؟.

حضرت فرمود: «علتش این است که من جزو مسلمین اولیه هستم یعنی جزو عده معلودی می‌باشم که قبل از سایرین اسلام آوردن و این قبیل اشخاص در بین مسلمین دارای احترام هستند.»

شهربانو گفت «اگر من و سایر زن‌های اسیر گناهکاریم این کوکان که می‌بینی گناهی ندارند. در راه به آنها تازیانه زند و چون کفش نداشته‌اند پای همگی مجروح و خون آلود شده است.»

حضرت برخاست و به کوکان خانواده سلطنتی ایران که همه لاغر و گردالود بودند و پاهای مجروح داشتند نزدیک گردید و با زبان فارسی با کوکان صحبت کرد. اطفال که مشاهده کردند یک مرد عرب با زبان فارسی با آنها صحبت می‌کند خوشحال شدند. حضرت علی علیه السلام ضمیم صحبت با کوکان یتیم ایرانی دست بر سر شان می‌کشید و آنها را نوازش می‌کرد.

یک وقت عمر و دیگر افرادی که در مسجد بودند دیدند که قطرات اشک از چشمان مبارک حضرت علی علیه السلام جاری شد و روی گونه‌های مبارکش فرود آمد. عمر

گفت: «ای علی! چرا گریه می‌کنی؟»

حضرت علی علیه السلام که دلش بر حال یتیمان رنج کشیده ایرانی سوخته بود اشک چشم مبارکش را پاک کرد و فرمود: «خود من از این‌ها نگاهداری می‌کنم.»

عمر پرسید: «یا علی! آیا این کودکان یتیم را به خانه خود می‌بری؟»

حضرت فرمود: «خانه من برای نگاهداری آنها کوچک است. من آنها را در خانه دیگری جای خواهم داد.»

عمر پرسید: «در کدام خانه آنها را جای می‌دهی؟»

حضرت فرمود: «در منزل عروه! لابد او را می‌شناسی و می‌دانی که از انصار است و دارای دو خانه می‌باشد و یکی از خانه‌های خود را لازم ندارد و من آن خانه را از او کرایه خواهم کرد و یتیمان خانواده سلطنتی ایران را در آن جا خواهم داد.»^۱

یک نسخه از نهج البلاغه

حاج علی رضا اصفهانی، خواهرزاده مرحوم حاجی کلباسی علیه السلام گفت: وقتی به مطالعه نهج البلاغه تمایل پیدا کردم، به جست‌وجوی نسخه‌ای از آن پرداختم، اما هر چه گشتم نسخه‌ای پیدا نکردم. قبل از ظهر به حرم امیر مؤمنان علی علیه السلام مشرف شدم. عرض کردم: آقا اگر صلاح می‌دانید نسخه‌ای از نهج البلاغه را به من عنایت فرمایید، تا از آن استفاده کنم.

از حرم بیرون آمدم و برای نماز به مسجد رفتم و مشغول نافله ظهر شدم. شخصی در کنارم بود که او را نمی‌شناختم. بعد از خواندن دو رکعت نماز نافله، رو به من کرد و گفت: نهج البلاغه بسیار خوبی دارد. می‌خواهم چند روزی نزد شما باشد تا مطالعه کنید. من از سرعت اجابت دعايم تعجب کردم و کتاب را که نسخه بسیار خوبی بود، گرفتم و شکر خدارا به جا آوردم و مدت‌ها از آن استفاده کردم.^۲

۲- کلمه طیبه، ص ۱۲۴.

۱- علی علیه السلام «از زبان دشمن».

دستم به دامن

علامه امینی پیر می فرمود: در بغداد کنفرانسی از علماء و شخصیت‌های برجسته برپا شد. من نیز به مناسبتی دعوت شدم. وقتی به سالن وارد شدم، همه صندلی‌ها اشغال شده بود عبایم را در وسط سالن پهن کردم و روی آن نشستم - گویا می خواستند به ایشان اهانت کنند. در این میان پسر بچه‌ای سراسیمه وارد سالن شد تاما دید، گفت: همین است و بی درنگ از محل خارج شد.

با خود گفتم نکند زیر کاسه نیم کاسه‌ای باشد. بعد معلوم شد مادر آن بچه غش کرده بود و دعانویسی که عمامه‌ای شبیه عمامه علامه امینی داشته، برایش دعا نوشته و مادر او خوب شده است و بچه خیال کرده بود آن دعانویس همین آقا است. لحظه‌ای بعد شخصی همراه بچه، آمد و از من پرسید: آقا شما دعا می نویسی؟

گفتم: آری.

آن گاه کاغذی برداشت و در آغاز آن «بسم الله الرحمن الرحيم» و سپس آیه‌ای از قرآن نوشت و کاغذ را پیچیدم و به او دادم و گفتم: ان شاء الله خوب می شود. وقتی او رفت، گوشۀ عبایم را به صور تم انداختم. به مولا علی علیهم السلام متول شدم و با گریه عرض کردم: «السلام عليك يا مولاً يا أمير المؤمنين» در این جلسه آبروی مرا در میان افرادی که حتی اجازة نشستن روی یک صندلی را به من ندادند، حفظ کن. یا علی! دستم به دامانت! همان لحظه آن پسر بچه به داخل سالن پرید و گفت: مادرم خوب شد. آن گاه اهل مجلس با سلام و صلوات من را در بهترین جای سالن نشاندند.^۱

منظرة حضرت علی علیهم السلام با علمای یهود

روزی عده‌ای از علمای یهود، نزد عمر آمدند و گفتند: ای خلیفه اگر به سؤالات

۱- سرگذشت‌های تلخ و شیرین قرآن، ج ۴، ص ۱۲۹ به نقل از داستانهای پندها، ج ۹، ص ۵۲

ما پاسخ صحیح بدھی، ما به اسلام می‌گرویم و گرنه می‌فهمیم که اسلام بر حق نیست. عمر گفت: هر چه می‌خواهید بپرسید. من جواب می‌دهم.

یهودیان این سؤالات را مطرح کردند: ۱- قفل‌های آسمان چیست؟ ۲- کلید آسمان‌ها چیست؟ ۳- قبری که صاحبش را گردش می‌داد، چه بود؟ ۴- آن که قومش را انذار کرد در حالی که نه از جن بود و نه از آدمیان که بود؟ ۵- پنج چیز که روی زمین راه رفتند و در رحم و شکمی به وجود نیامدند، چه چیز‌هایی هستند؟ ۶- پرندگانی مانند دراج یا خروس در آوازهای خود چه می‌گویند؟ ...

عمر که از پاسخ دادن عاجز شده بود، از شرمندگی سر به زیر افکند و گفت که پاسخ این سؤالات را نمی‌داند. یهودیان که از این جریان خوشحال شده بودند، گفتند: پس ثابت شده که اسلام بر حق نیست. سلمان که در جلسه حاضر بود گفت: کمی صبر کنید، من کسی را خواهم آورد که حقانیت اسلام را برای شما ثابت کند و پاسخ تمام سؤالات شما را بدهد. سپس به سوی منزل علی علیہ السلام رفت و آن حضرت را از این قضیه مطلع کرد. حضرت علی علیہ السلام در حالی که لباس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر تن داشت، وارد مسجد شد. عمر با دیدن امام علی علیہ السلام با خوشحالی به طرف ایشان رفت و دست در گردن آن حضرت انداخت و گفت: یا ابوالحسن به راستی که فقط تو می‌توانی پاسخ تمام سؤالات این یهودیان را بدھی.

حضرت علی علیہ السلام رو به یهودیان کرده و فرمود: من شرطی دارم و آن این است که اگر من به تمام سؤالات شما پاسخ درست بدهم و به شما خبر بدهم چنانچه در تورات شماست، شما نیز داخل دین اسلام شده و مسلمان شوید. یهودیان این شرط را پذیرفتند. سپس حضرت، پاسخ تمام سؤالات آنان را بیان فرمود. قفل آسمان‌ها، شرک به خداوند است؛ زیرا وقتی بندهای مشرک شد، عملش بالا نمی‌رود. کلید این قفل‌های بسته، شهادت دادن به یگانگی خداوند و نبوت رسول الله است. قبری که صاحبش را گردش داد، آن ماهی بود که یونس پیامبر را بلعید. آن که قومش

را انذار کرد و نه از جن و نه از آدمی زاده شده بود، مورچه سلیمان بود که گفت: ای مورچگان داخل منازلتان شوید که سلیمان و لشکرش شمارا زیر پا نبود نکنند، پنج چیزی که بر زمین راه رفتند ولی در شکمی به وجود نیامدند، عبارت‌اند از حضرت آدم، حوا، ناقه صالح، قوچ ابراهیم و عصای موسی و دراج در آوازش می‌گوید: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» و خروش در آوازش می‌گوید «اذْكُرُوا اللَّهَ يَا غَافِلِينَ»...

از علمای یهود که سه نفر بودند، دو نفر ایمان آوردند و به یگانگی خداو نبوت رسول الله، شهادت دادند ولی نفر سوم گفت: اگر به این سؤال من پاسخ می‌دادی، من هم ایمان می‌آوردم.

حضرت فرمود: سؤال کن از هر چه می‌خواهی. او گفت: به من خبر بدی از قومی که در اول زنده بوده و بعد مردند و بعد از ۳۰۹ سال خدا آنها را زنده کرد؟ داستان آنها چیست؟

حضرت فرمود: این داستان اصحاب کهف است و داستان را برای او از ابتدا بازگو کرد.

پس از آن حضرت، به او فرمود: ای یهودی، آیا این داستان که من برایت بازگو کردم، با آنچه که در تورات آمده است یکسان بود؟ یهودی گفت: آری نه یک حرف زیاد و نه یک حرف کم.

ای ابوالحسن! دیگر مرا یهودی مخوان که من شهادت می‌دهم به این که جز خدا نیست و این که محمد ﷺ بنده و فرستاده او است و تو اعلم این امت هستی.^۱

مهمانان علی علیهم السلام

مردی با پرسش به عنوان مهمان بر علی علیهم السلام وارد شد. علی علیهم السلام با اکرام و احترام

^۱.الغدیر،ج ۱۱،ص ۲۹۴.

بسیار آنها را در صدر مجلس نشانید و خودش روبروی آنها نشست. موقع صرف غذا رسید. غذا آوردند و صرف شد. بعد از غذا قنبر، غلام معروف علی علیه السلام، حوله‌ای و طشتی و ابریقی برای شستن دست مهمانان آورد. علی آنها را از دست قنبر گرفت و جلو رفت تا دست مهمان را بشوید، مهمان خود را عقب کشید و گفت: «مگر چنین چیزی ممکن است که من دستهایم را بگیرم و شما بشویید!»

علی علیه السلام فرمود: «بزادر تو، از تو است، از تو جدا نیست، می‌خواهد عهده دار خدمت تو بشود. در عوض خداوند به او پاداش خواهد داد، چرا می‌خواهی مانع کار ثوابی بشوی؟»

باز هم آن مرد امتناع کرد. عاقبت حضرت علی علیه السلام او را قسم داد که «من می‌خواهم به شرف خدمت برادر مؤمن نایل گردم، مانع کار من مشو.»

مهمان با حالت شرمندگی حاضر شد. علی فرمود: «خواهش می‌کنم دست خود را درست و کامل بشویی، همان طوری که اگر قنبر می‌خواست دست را بشوید می‌شستی، خجالت و تعارف را کنار بگذار.»

همین که از شستن دست مهمان فارغ شد، به پسر برومند خود محمد بن حنفیه گفت:

«من دست پدر را شستم و تو دست پسر را بشوی اگر پدر این پسر در اینجا نمی‌بود و تنها خود این پسر، مهمان ما بود من خودم دستش را می‌شستم، اما خداوند دوست دارد آنجاکه پدر و پسری هر دو حاضرند بین آنها در احترام فرق گذاشته شود.»

محمد به امر پدر برخاست و دست پسر مهمان را شست. امام عسکری علیه السلام و قتی این داستان را نقل کرد فرمود: «شیعه حقیقی باید این طور باشد.»^۱

خنده، هنگام تشییع جنازه!

مسلمانی از دنیا رفته بود. مسلمانان اجتماع کردند و در تشییع جنازه او شرکت نمودند. امام علی علیہ السلام نیز در آن تشییع شرکت نمود. هنگام تشییع ناگهان علی علیہ السلام صدای خنده یکی از تشییع کنندگان را شنید. امام ناراحت شد، رو به او کرده و فرمود: «گویی در دنیا، مرگ برای غیر ما مقرر شده؟ و حق در جهان برای غیر ما واجب گشته است و گویی این مردگانی که ما می‌بینیم به سفری مسی روند و زود باز می‌گردند. آنها را در گودال قبر می‌گذاریم و اموال به ارث مانده آنها را می‌خوریم و چنان می‌پنداریم که بعد از آنها ما همیشه در این دنیا خواهیم ماند. گویی ما هم پند و پند دهنده را فراموش کرده‌ایم، با اینکه ما هدف هر حادثه و بلا هستیم». ^۱

صدقه و نجوا

پیامبر اکرم ﷺ در «مدینه» حضور داشتند. مسلمانان نزد حضرت می‌آمدند و با رسول خدا ﷺ نجوا می‌کردند و با سخن آهسته و خصوصی با پیامبر ﷺ مشورت می‌نمودند.

ثروتمدان می‌آمدند و آن قدر با پیامبر ﷺ نجوا می‌کردند که نوبت به فقیران نمی‌رسید و در ضمن برای پیامبر ﷺ مزاحمت ایجاد می‌کردند و برای خود کسب و وجهه می‌نمودند. رسول اکرم ﷺ نیز که دریای بردباری و رحمت و محبت بود، رحمت آنان را تحمل می‌کرد و به سخنان ایشان گوش می‌داد. خداوند برای امتحان مسلمانان، آیه‌ای فرستاد:

«ای کسانی که ایمان آوردید! وقتی می‌خواهید با پیامبر نحوا کنید، ابتدا صدقه

بدهید و سپس با پیامبر نجوانمایید. این کار برای خودتان بهتر و پاکیزه‌تر است.»^۲

پس از نزول این آیه، دیگر کسی برای نجوا کردن نزد پیامبر نرفت. معلوم شد که

دوستی مالِ دنیا دل‌هارا گرفته است، مال دنیا از مصاحبیت پیامبر، نزدشان عزیزتر است. تنها امیرالمؤمنین ﷺ بود که به این آیه عمل کرد. آن حضرت تمام ثروتش یک دینار طلا بود. آنرا خورد کرد که ده درهم باشد، هر وقت ایشان می‌خواست نزد پیامبر برود، یک درهم به فقرا می‌داد.

امیرالمؤمنین در این باره می‌فرماید: «ده مرتبه خدمت پیامبر رفتم و هر بار حکمتی از رسول خدا ﷺ آموختم».

با نزول این آیه، اطراف پیغمبر خلوت شد و دیگر ثروتمندان دنیاپرست به سراغ ایشان نیامدند، پیامبر اکرم ﷺ نیز در این مدت استراحت فرمود. پس از ده روز این حکم نسخ گردید، چون اصحاب امتحان شدند و فضیلت و برتری علی ﷺ بر دیگران آشکار گردید. «عبدالله بن عمر» می‌گفت: «از پدرم شنیدم که گفت سه چیز در امیرالمؤمنین علی ﷺ است که آرزو داشتم یکی از آنها در من بود: یکی فرمایش پیامبر درباره ایشان در جنگ خیر بود که پیامبر فرمود: فردا پرچم را به دست مردی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست می‌دارند، و پرچم را به دست امیرالمؤمنین ﷺ داد. در حالی که ما آرزو داشتیم آن را به ما بدهد تا این فضیلت از آنِ ما باشد.

دوم: آیه نجوا است که جز امیرالمؤمنین علی ﷺ، هیچ کس موفق نشد که به آن عمل کند.

سوم: این که فاطمه زهرا ﷺ در خانه‌اش بود.

امیرالمؤمنین علی ﷺ نیز می‌فرمود: آیه‌ای در قرآن مجید هست که هیچ کس پیش از من و بعد از من به آن عمل نکرد و تنها من به آن عمل کردم، و آن آیه نجوا است.^۱

دوستِ خرابه نشین‌ها

وقتی امام حسن و امام حسین علیهم السلام از تشییع جنازه پدر بزرگوارشان، امیر مؤمنان

^۱ ارازگویی و قرآن، آیت‌الله دستغیب، ص ۱۷۵.

و مولای متقیان حضرت علی علی‌الله باز می‌گشتند، به خرابه‌ای رسیدند. در این خرابه بیماری افتاده بود و ناله می‌کرد.

آن دو بزرگوار به خرابه رفته و سر بیمار را که پیر مردی علیل بود به دامان گرفته و احوالش را پرسیدند. پیر مرد گفت: «در این دنیا هیچ کس به فریاد مانمی‌رسید، مگر یک نفر که به اینجا می‌آمد و در دهان من غذا می‌گذاشت. اما اکنون سه روز است که او به اینجا نیامده و من گرسنه و تشنه هستم».

فرزندان امیر المؤمنین علی علی‌الله پرسیدند: «آیا او را می‌شناختی؟» پیر مرد بیمار عرض کرد: «من کور هستم و چشمم جایی را نمی‌بیند، اما روزی از آن بزرگوار پرسیدم: «آقا اسم شما چیست؟» فرمود: «من بنده خدا هستم».

فرزندان امیر المؤمنین پرسیدند: «آیا نشانه‌ای از او به خاطر داری؟» پیر مرد عرض کرد: هر گاه آن بزرگوار، در خرابه ذکر خداوند را می‌گفت، تمام سنگ و کلوخ و دیوار اینجا، او را همراهی می‌کردند و خداوند را تسبیح می‌گفتند. در این موقع صدای گریه امام مجتبی علی علی‌الله بلند شد و فرمود: «او پدر ما، امیر المؤمنین علی علی‌الله بود که ما اکنون از تشییع جنازه‌اش می‌آییم».

بیمار با شنیدن این خبر گریان شد التماس کنان عرض کرد: ای آقا زاده‌ها، ممکن است بر من منت بگذارید و مرا سر قبر پدر تاً ببرید؟

فرزندان امام، او را کنار قبر امیر المؤمنان برداشتند. پیر مرد آن قدر در کنار قبر گریه کرد و نالید تا جان داد.^۱

چشمه‌ای در بیابان خشک

لشکریان امیر المؤمنین علی علی‌الله برای جنگ با معاویه به طرف «صفین» می‌رفتند. به بیابان بی آب و علفی رسیدند و به اجبار در آنجا فرود آمدند.

۱-معارفی از قرآن، آیت‌الله دستغیب، ص ۲۳۱ و امامت ص ۹۶.

«مالک اشتر» سردار لشکر به نزد حضرت آمد و عرض کرد: این وادی خشک است و آبی در آن نیست. می ترسم که لشکریان و اسبها و شترها از تشنگی تلف شوند. امیرالمؤمنین علیہ السلام فرمود: اطراف را خوب جست و جو کنید. لشکریان تا کیلومترها در بیابان به جست و جو پرداختند، اما آبی پیدا نکردند. نامید و مأیوس نزد امیرالمؤمنین علیہ السلام برگشتند. این بار، حضرت خود به راه افتاد. چند قدم جلو رفت. به نقطه‌ای رسیده در آنجا توقف نمود و فرمود: اینجا را بکنید. لشکریان با بیل و کلنگ به جان زمین افتادند و شن‌ها را عقب زدند و خاک‌ها را خارج کردند، تا این که به سنگ سیاه بزرگی رسیدند. عده زیادی از مردان نیر و مند کوشیدند که سنگ را جابه‌جا کنند، اما نتوانستند. به دنبال حضرت رفتند و موضوع را به عرض ایشان رسانند.

حضرت به آن محل تشریف آورد. دستی به زیر سنگ گذاشت و با یک حرکت آنرا بلند کرد و کنار گذاشت. چشم‌های از آب خنک و گوارا از زمین جوشید. حضرت فرمود: هر چه می خواهید بنوشید و مشک‌ها را پر آب کنید. وقتی همه سیراب شدند دوباره حضرت سنگ را برداشته و سرجایش گذاشت. لشکریان با خاک و شن، روی سنگ سیاه را پوشاندند.

لشکر را حرکت دادند. چند کیلومتر که دور شدند، حضرت فرمود: کدام یک از شما محل چشم‌ه را می داند؟ همه گفتند: ما می دانیم چشم‌ه در کجا قرار داشت. حضرت فرمود: برویم و آن را نشانم بدھید، لشکر برگشتند اما هر چه جست و جو کردند، چشم‌ه را پیدا نکردند.

در آن صحرای یک راهب مسیحی در دیری زندگی می کرد. وقتی این معجزه را از دور مشاهده کرد، خود را به لشکر رساند و گفت: کدام یک از شما سنگ را بلند کرد؟ لشکریان گفتند: آقای ما امیرالمؤمنین علیہ السلام، این کار را انجام داد. راهب پرسید: این آقا کیست؟

لشکریان گفتند: او وصی و جانشین آخرین پیامبر خداست. راهب با شنیدن این جمله، به نزد امیر المؤمنین علیه السلام رفت و روی دست و پای حضرت افتاد و عرض کرد: یا مولا، این صومعه از من نیست. بلکه چند سال پیش، راهبی شنیده بود که در اینجا چشمهای هست که هیچ کس نمی‌تواند آنرا کشف کند مگر وصی پیغمبر آخرالزمان. آن راهب به اینجا آمد و این صومعه را ساخته و به انتظار دیدار ولی خدا نشسته بود، اما این سعادت نصیبیش نشد. پس از او نیز راهبان بسیاری به اینجا آمدند ولی موفق به زیارت آن بزرگوار نشدند. من هم چند سال پیش به اینجا آدمد و شب و روز چشم به راه بودم تا آقایی بیاید و این معجزه را انجام دهد. حالا به مراد خود رسیده‌ام و به عنوان مسلمان با شما بیعت می‌کنم.

سپس راهب از امیر المؤمنین علیه السلام خواهش کرد که وی را همراه خود ببرد. حضرت فرمود: ما داریم به میدان جنگ می‌رویم. راهب عرض کرد: من هم آرزو دارم که جانم را در راه دوست فدا کنم. بالاخره وی همراه لشکر در جنگ صفین شرکت کرد و شهادت نصیبیش شد و خود حضرت او را کفن و دفن کرد.^۱

سزای کتمان کنندگان حق

جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: امام علی علیه السلام برای ما (که جمعیت بسیاری بودیم) سخنرانی کرد. پس از حمد و ثنای الهی فرمود: در پیشاپیش جمعیت چهار نفر از اصحاب محمد علیهم السلام در اینجا هستند که عبارتند از: انس بن مالک، براء بن عازب انصاری، اشعت بن قیس و خالد بن یزید بجّلی.

سپس از انس بن مالک پرسید:

ای انس! اگر تو شنیده‌ای که رسول خدا علیهم السلام در حق من فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهُذَا

^۱-معارفی از قرآن، ص ۵۰۴

علیٰ مَوْلَاهُ» کسی که من مولا و رهبر او هستم، بداند که علیٰ مَوْلَاهُ مولا و رهبر او است. ولی امروز گواهی به من ندهی، خداوند تو را به بیماری بر ص (پیسی) مبتلا می کند که لکھهای سفید آن، سر و صورت را فرا می گیرد که عمامه اات آن را نمی پوشاند.

سپس به اشعت رو کرد و فرمود: اما تو ای اشعت! اگر شنیده ای که پیامبر ﷺ در حق من چنین گفت ولی اکنون گواهی ندهی در آخر عمر، از هر دو چشم کور می شوی.

اما تو ای خالد بن یزید! اگر در حق من چنین شنیده ای و امروز کتمان کنی و گواهی ندهی، خداوند تو را به مرگ جاهلیت بمیراند.

و اما تو ای براء بن عازب! اگر شنیده ای که پیامبر ﷺ در حق من چنین فرمود و اینک گواهی به ولایت من ندهی، در همانجا می میری که از آنجا (به سوی مدینه) هجرت کردم.

این چهار نفر، آنچه در روز غدیر از پیامبر ﷺ شنیده بودند که آن حضرت، علیٰ مَوْلَاهُ را رهبر بعد از خود قرار داد، کتمان کردند. جابر بن عبد الله انصاری می گوید: سوگند به خدا بعد از مدتی من انس بن مالک را دیدم که بیماری بر ص گرفته به طوری که عمامه اش نمی توانست لکھهای سفید این بیماری را از سر و رویش بپوشاند و اشعت را دیدم که از هر دو چشم کور شد و می گفت: سپاس خداوندی را که نفرین علیٰ مَوْلَاهُ در مورد کوری دو چشم در دنیا بود و مرا به عذاب آخرت نفرین نکرد که در این صورت برای همیشه در آخرت عذاب می شدم.

خالد بن یزید را دیدم که در منزلش مرد. خانواده اش خواستند او را در منزل دفن کنند ولی قبیله کنده با خبر شده و هجوم آورده و او را به رسم جاهلیت، کنار در خانه، دفن کرده و به مرگ جاهلیت مرد.

و اما براء بن عازب، معاویه او را حاکم یمن کرد، و او در یمن از دنیا رفت، همان

جاكه از آنجا هجرت کرده بود (آن هم در حالی که حاکم از ناحیه ظالم بود).^۱

حقوق پدران معنوی

هنگامیکه ابن ملجم شمشیر بر فرق امير المؤمنین علی^ع زد آن حضرت را به خانه بردند مردم بر گرد خانه علی^ع جمع شدند تا تکلیف ابن ملجم تعیین شود و او را بکشند. امام حسن علی^ع آمد و فرمود: پدرم دستور داده متفرق شوید و به منازل خود برگردید. فعلاً ابن ملجم را به حال خود می‌گذاریم تا اگر پدرم بهبودی یافت خودش هر چه خواست با او معامله کند. همه مردم رفتند مگر اصبع بن نباته. پس از مختصر زمانی^۲ حضرت مجتبی آمد دید اصبع بن نباته هنوز ایستاده فرمود چرانمی روی مگر پیغام پدر مرا نشنیدی؟ عرض کرد شنیدم ولی نمی‌روم مگر اینکه ایشان را ببینم و حدیثی از مولایم بشنوم.

امام حسن علی^ع داخل شد و جریان را عرض کرد و برای اصبع اجازه گرفت. اصبع وارد شد، گفت دیدم علی^ع دستمال زرد رنگی بر سر بسته ولی رنگ صورتش از آن پارچه زردتر است بمن فرمود مگر نشنیدی پیغام مرا؟ گفتم شنیدم ولی خواستم حدیثی از شما بشنوم. فرمود: بشنو که دیگر بعد از این از من نخواهی شنید. فرمود: ای اصبع! همین طور که تو بر بالین من آمدی روزی من به بالین پیغمبر رفتم به من دستور داد که به مسجد برو و مردم را عموماً دعوت کن آنگاه یک پله پائین تر از فراز منبر بالا برو و بگو هر کس والدین خود را ترک کند و عاق شود و هر کس از مولا و آقای خود بگریزد و هر شخصی که مزدور خود را ستم کند و اجرت او را ندهد خداوند او را العنت کند.

۱- منهاج البراعة، ج ۱، ص ۲۱۶، (به نقل از خصال و اصالی صدوق) و المواقظ العددیه ص ۱۲۶، (به نقل از کتاب حکایت‌های شنیدنی، ج ۱، ص ۱۰۲).

۲- در روایت دیگری است که چون صدای گریه از میان خانه علی^ع بلند می‌شد بر خانه هر که بود گریه می‌کرد از این رو آن هارا مخصوص کردند و مرتبه دوم از صدای گریه اصبع، امام حسن علی^ع آمد.

من به دستور آن حضرت عمل کردم همین که از منبر بزرگ آمدم مردی از انتهای مسجد گفت: یا علی سخنی گفتی ولی تفسیر ننمودی من خدمت پیغمبر آمدم و گفته آن مرد را به عرض رساندم.

اصبع گفت در این هنگام علی علیه السلام دست مرا گرفت و پیش خود کشانید و یک انگشت مرا در میان دست نهاد، فرمود همین طور پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم انگشت مرا در میان دست خود گرفت و فرمود:

«یا علی ألا و إني و أنتَ أبوا هذه الأُمّةِ فَمَنْ عَقَّنَا فَلَعْنَةُ اللهِ عَلَيْهِ» ای علی من و تو پدر این امتیم هر کس ما را ترک کند و بیازارد بر او باد لعنت خدا

«ألا و إني و أنتَ مَوْلِيَا هَذِهِ الْأُمْمَةِ فَعَلَى مَنْ أَبْقَى عَنَّا لَعْنَةُ اللهِ» و نیز من و تو آقای این امتیم هر کس از ما بگریزد بر او باد لعنت خدا

«ألا و إني و أنتَ أَجِيرًا هَذِهِ الْأُمْمَةِ فَمَنْ ظَلَمَنَا أُجْزِيَنَا فَلَعْنَةُ اللهِ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ آمِينٌ» و هم من و تو مزدور و اجیر آنهائیم هر کس پاداش ما را ندهد مورد لعنت خدا واقع شود سپس پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم گفت آمین.^۱

گوهرهای تابناک

■ غلامرضا گلی زواره

ستارگان هدایت

علمای شیعه و روحا نیت راستین، در طول تاریخ اسلام کوشیده‌اند، تلاش‌های انبیا ای الهی برای گسترش فضایل و مکارم و رهنمون ساختن آدمیان مشتاق معارف را استمرار بخسند. رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند: **الْعَلَمَاءُ مَصَابِيحُ الْأَرْضِ وَخُلُفَاءُ الْأَنْبِيَاءِ وَوَرَثَتِي وَوَرَثَتُهُ الْأَنْبِيَاءُ.**^۱ دانشمندان پارسا به مقتضای مقام و مسؤولیتی که داشته و دارند، همواره حافظ ارزش‌های الهی بوده و میراث دار فرستادگان الهی هستند. آنان در گذر از تاریخ، با تأثیر از استقامت ابراهیم ﷺ، برداری نوح ﷺ، خروش موسی ﷺ، متانت عیسیٰ ﷺ، صداقت یوسف ﷺ و اخلاق محمد ﷺ، طلبیه دار حرکت‌های ضد استکباری بوده‌اند.

گویا این فرمایش رسول اکرم ﷺ درباره اینان صادق است که فرموده‌اند: «إِنَّ مَثَلَ الْعَلَمَاءِ فِي الْأَرْضِ كَمَثَلِ النُّجُومِ فِي السَّمَاوَاتِ يَهْتَدِي بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ»^۲ به درستی که دانشمندان در رمین همچون سارگان در آسمانند که مردم در تاریکی‌های خشکی و دریا تو سط آنان هدایت می‌شوند.

۱-کنز العمال، حسام الدین هندی، حدیث ۲۸۶۷۷. ۲-بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۲، ص ۲۵.

هرگاه روحانیت آگاه پا به میدان مبارزه با توطئه‌های شوم دشمنان اسلام نهاده و مردم مسلمان نیز با آنان همراه گشته‌اند، پیروزی و سربلندی نصیب اسلام شده است. امام خمینی^{ره} در کتاب کشف الاسرار می‌فرماید: «به شهادت تواریخ معتبر بعد از رحلت پیغمبر اسلام صلوات الله علیه و آله و سلم تا امروز تنها کسی که دین را نگاهداشته و جلوگیری از یاوه سرایی افسار گسیختگان کرده علما و ملاها بوده‌اند و دیگران یا وظیفه این کارها را نداشته‌اند، یا خود را وظیفه دار نمی‌دانستند». ^۱ ایشان در جای دیگری خطاب به روحانیان فرموده‌اند: «... شما بودید که مردم را حفظ کردید و اسلام را به مردم معرفی کردید و ملت اسلام را روش نمودید و آن کسی که با شما دشمنی داشته باشد با اسلام دشمنی دارد، آنان چون شما را خادم اسلام می‌دانند با شما مخالفند». ^۲

آن روح قدسی، با اشاره به نفوذ معنوی روحانیت در قلب‌های مسلمین می‌فرماید: «.. من این را از اول گفتم که آقا اگر شما آخوند را استثناء کنید، از جمعیت خودتان هیچ کاری نمی‌توانید انجام بدھید. برای این که توده‌ها با این‌ها هستند، اینها مظہر اسلامند، اینها مبین قرآنند، اینها مظہر نبی اکرم‌ن، مردم اینها را اینجور شناختند، مردم علاقه دارند به دین خودشان...» ^۳ به همین دلیل، هرگاه دشمنان اسلام موجودیت و منافع خود را، از جانب دین و هدایت‌های الهی، در خطر دیده‌اند، ترفندهای شوم خود در جدا کردن دین و مردم و دور کردن مردم از رهبران دینی را به اجرا درآورده‌اند و نغمه‌های شوم جدایی دین از سیاست را در گوش جاهلان و ساده لوحان نواخته‌اند. البته این مبالغه‌ای بدیهی است که در یک گلستان معطر، علف‌های هرز هم وجود داشته باشد و گاهی از عطر افسانی این بوستان جلوگیری نماید. امام خمینی^{ره} تاکید نموده‌اند: «ما هرگز نمی‌گوئیم که این طبقه یکسره خوب و منزه‌اند و

^۱ از سخنان امام خمینی در تاریخ ۲۱ شهریور ۱۳۵۸.

^۲ کشف الاسرار، امام خمینی.
^۳ مجله پیام انقلاب، شماره ۱۱۶، ص ۱۰.

برای اصلاح آنها نباید قدمی برداشت، اینها هم مثل سایر طبقات خوب و بد دارند و بدھای آنها از همه بدها فساد و ضرر شان بیشتر است. چنانچه خوبهای آنها از تمام طبقات نفعشان هم برای مردم و هم برای کشور و استقلال آن بیشتر و بالاتر است...»^۱. در این نوشتار، خوانندگان محترم با سیمای چهار عالم مبارز و مجاهد آشنا خواهند شد.

مُدرِّسِ دیانت در عرصهٔ سیاست

شهید آیة الله سید حسن مدرس، قله رفیعی از فضیلت، معرفت و ایمان است که شیفتگان حق شخصیت والای او را به عنوان چراغی فروزان در تاریخ تشیع می‌شناسند. زندگی سیاسی آن فقیه پرآوازه، در میان دو جریان استبدادی قرار داشت؛ دستگاه ستم پیشۀ قاجار نفس‌های واپسین حیات خود را پشت سر می‌گذاشت که مدرس در صحنهٔ مبارزۀ سیاسی طلوع کرد. در این دوران علفی هرز و پرآفت رشد سلطانی یافت و شهید مدرس و اقران او را در محاکم بیدار خویش قرار داده و نگذاشت درخشندگی این شخصیت برای جامعه کاملاً روشن شود. آزادی مختصری که مدرس در ایجاد کرده بود، در مصاف با جور و ستم قاجار بی جان شده و تیرگی‌ها و استبداد بر جامعه استیلا یافت. در آن دوران، امام خمینی که در سنین جوانی به سر می‌برد، دریافت که تنها شخصیتی که در این اوضاع مراجعت بار می‌تواند بر دیانت اصرار ورزیده و هویت راستین جامعه را حفظ کند، شهید مدرس است. به همین جهت مشتاق او گشته و از قم به تهران رفت تا با وی ملاقات کند و از نزدیک

شاهد تلاش‌هایش باشد، چنانکه در جایی به این قضیه اشاره نموده^۲ و در فرازی از بیانات خویش فرموده است: «من مجلس آن وقت را هم دیده‌ام کانه مجلس منتظر بود

^۱ مأخذ قبل.

^۲ نک صحیفۀ نور، ج ۷، ص ۶۲.

که مدرس باید، وقتی مدرس می‌آمد مثل این که یک چیز تازه‌ای واقع شده است». ^۱ مدرس، با خصوصیت‌های پر جاذبه و نقش ارزنده‌ای که در تاریخ معاصر ایران بر عهده داشت، بسیار غریب می‌باشد و مظلومیت او در سیره‌اش قابل مشاهده است.

بی تردید توجه و عنایت بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و سکاندار کشتی بزرگ نهضت اسلامی در میان علمای شیعه به شهید مدرس فقط به خاطر جنبه‌های سیاسی این روحانی مبارز نبوده و بی تردید تربیت‌های الهی، انگیزه‌های خالصانه و اخلاق و رفتار مدرس مورد توجه آن روح قدسی قرار داشته است، چنانچه خود فرموده‌اند: «... (مدرس) یک چنین مرد قدرتمندی بود، برای این که الهی بود، برای خدامی خواست کار کند، نمی‌ترسید» ^۲

زهد مدرس

مدرس از نخستین روزهای حیات فکری، فرهنگی و سیاسی، زندگی ساده و بی تکلف را بر راحت طلبی و رفاه ترجیح داد، تا بتواند بدون تعلق خاطر به دنیا، رسالت خویش را به انجام برساند؛ تخت خوابش حصیر، بالشش عمame، لحافش عبا، لباسش یک پیراهن کرباس و غذایش نان و ماست و آبگوشت بود. در واقع او مبارزه را از خود شروع کرد و ابتدا دیو نفس خویش را سرکوب کرد. او می‌دانست راهی که برگزیده ترور، تبعید، زندان، شکنجه و شهادت را به دنبال دارد، بنابراین او از همه چیز گذشت تا موفق گردد، از جان خود در راه جانان بگذرد. مدرس خود می‌گوید: «اگر من نسبت به بسیاری از اسرار، آزادانه اظهار عقیده می‌کنم و هر حرف حقی را بی پروا می‌زنم برای آن است که چیزی ندارم و از کسی هم [چیزی] نمی‌خواهم، اگر شما هم بارخود را سبک کنید و توقع را کم کنید آزاد می‌شوید». ^۳

۱- همان، ج ۱۶، ص ۲۶۸-۲۶۹، ج ۶، ص ۱۷۱

۲- صحیفه نور، ج ۶، ص ۷۴.
۳- شهید مدرس ماه مجلس، ازنگارنده، ص ۷۴.

شهامت مدرّس در مقابل قدرت‌های خارجی

مدرّس استواری، استحکام، رشد و ترقی جوامع را در ارتباط مستقیم با امنیت آنان می‌دانست. او برای دستیابی به امنیت در سیاست خارجی شعار «موازنۀ عدمی» را مطرح می‌کرد و در برابر هر قدرتی که قصد تجاوز به قلمرو مسلمین را در سر می‌پروراند، ایستادگی می‌کرد و شرق و غرب و داخلی و خارجی برایش تفاوتی نداشت.

در مقابل روسیه

دولت روسیه اولتیماتومی برای دولت ایران فرستاد که اسارت کشور را در پی داشت، آنان می‌گفتند، این طرح ذلت آور باید در مجلس تصویب شود، نمایندگان مُرد بودند، اما مدرس با شجاعت کم نظری، این اوضاع آشفته و ترس آلود را با سخنان حود از بین بردا.

اگر شرایط آن زمان به درستی ترسیم شود، ارزش پایداری مدرس مشخص می‌گردد. ارتش روسیه به قزوین رسیده بود، دولتمردان و اکثر نمایندگان خود را باخته و آماده پذیرش اولتیماتوم بودند. مدرس با شهامتی که در ایمان و اتکال به خداوند ریشه داشت، به استقلال و تمامیت ارضی ایران اندیشید و به اولتیماتوم رأی مخالف داد. با این حرکت دیگر نمایندگان نیز جرأت پیدا کرده و از وی پیروی نمودند.

مقاومنهای این روحانی با بصیرت موجب شد که محبوب مردم شده و اهالی تهران در دوره بعدی مجلس به اورأی دهند.

در مقابل انگلستان

«قرارداد ۱۹۱۹» تیر زهرآگینی بود که دولت انگلستان به سوی استقلال ایران شلیک کرد؛ این قرارداد در ۱۲ ذیقعده ۱۳۳۷ بین وثوق الدوله (رئیس وزرای وقت ایران) و سرپرس کاکس (وزیر مختار انگلیس) در دو بخش نظامی و سیاسی

منعقد گردید، در این معاهده ذلت بار اختیارات کامل اداره کلیه امور کشور از جمله گمرکات، بانک‌ها، معادن، کشتیرانی در رودخانه کارون و نیز اجازه حضور نیروهای انگلیسی در ایران به دولت انگلیس داده شده بود. به محض انتشار خبر این قرارداد مدرس با شور و هیجان خارق العاده‌ای پای در میدان مبارزه نهاد و چنان تحرکی در مردم ایجاد کرد که به سقوط کابینه و شوک الدوله منجر گشت.^۱

نماینده سفارت انگلیس شخصاً به دیدار مدرس رفت و علت مخالفت او با این قرارداد را جویاشد، جوابی که مدرس به او داده بود، بعدها در ضمن یکی از نطق‌های مشهورش در مجلس به آگاهی نمایندگان مردم رسید «... هی می‌آمدند به من می‌گفتند این قرارداد کجایش بد است، هر کجایش بد است ذکر کنید تا اصلاح کنیم. من جواب می‌دادم، آن چیزی که استنباط می‌کنم در این قرارداد بد است همان ماده اولش می‌باشد که می‌گوید ما (انگلیسی‌ها) استقلال ایران را به رسمیت می‌شناسیم اما اگر کسی در کنه این قرارداد غور و مطالعه می‌کرد و روح و منظور باطنی قرارداد را می‌شکافت، دو چیز را آن‌اً می‌فهمید و آن این بود، این قرارداد می‌خواست استقلال مالی و نظامی را از دستمان بگیرد»^۲

بدین ترتیب با مخالفت مدرس و همراهی عده‌ای دیگر، این قرارداد به تصویب نرسید و بزرگترین قدرت وقت یعنی انگلستان به زانو درآمد.

رضاخان و مدرس

رضاخان، وقتی سرسرخی‌های مدرس را دید، مخالفت با او را در رأس برنامه‌های خود قرارداد. جمهوری خواهی، آرزویی موهم و فریبند بود که در ذهن مخدوش رضاخان ریشه دوانید و با دست استعمارگران آبیاری شد. وی به ظاهر

۱- مدرس مجاهدی شکست ناپذیر، عبدالعلی باقی، ص ۴۶.

۲- از نطق مدرس در جلسه دهم آبان ۱۳۰۳ ه. ش به نقل از استناد محترمانه وزارت خارجه بریتانیا در باره قرارداد ۱۹۱۹ م ایران و انگلیس، ج ۱، جواد شیخ الاسلامی، ص ۱۳-۱۴.

می خواست خود را خادم مردم معرفی کند، ولی هدف اصلیش این بود که راه را برای نفوذ بیگانگان هموار نماید. شهید مدرس پیش از همه این خطر را احساس کرد و در پی یافتن راه چاره برآمد و نیرنگ مزبور را ختشی نمود.^۱

علت اصلی مخالفت مدرس با رضاخان

مخالفت مدرس با رضاخان، تنها استبداد و قلدری رضاخان نبود، بلکه به نظر او رضاخان یک مزدور بود و انگلیس می خواست به واسطه او به سلطه خود در ایران استحکام ببخشد و در مقابل شوروی سابق کمرنگی امنیتی ایجاد نماید. مدرس خود می گوید: «اختلاف من با رضاخان برسر کلاه و عمامه و این قبیل مسائل جزیی مثل نظام اجباری نیست، من در حقیقت با سیاست انگلستان که رضاخان را عامل اجرای مقاصد استعماری خود در ایران قرار داده، مخالفم».^۲

سرانجام جو اختناق و سرکوبی شدید موجب شد که ارتباط شهید مدرس با مردم بسیار کاهش یابد و رژیم مستبد پهلوی در ۲۷ رمضان سال ۱۳۵۶ ه.ق. مصادف با دهم آذر ۱۳۱۶ ه.ش، آن مجتهد بزرگ را به شهادت رساند.

هزار سید، زیارتگاه مردم

با پیروزی انقلاب اسلامی و به فرمان امام خمینی، مرقد غریب این مبارز نستوه غبار رویی شد و عملیات اجرای ساختمان اصلی آرامگاه او آغاز گردید و در سال ۱۳۶۷ این مکان با نه رواق و محل اصلی به دست مقام معظم رهبری - که در آن زمان رئیس جمهور بودند - مورد بهره برداری قرار گرفت. هم اکنون آرامگاه این مجاهد نستوه با بارگاه مشهورترین امامزادگان کشور برابری می کند و این جمله مدرس در اذهان زنده می شود که به رضاخان گفت: «قب爾 من هرجا که باشد زیارتگاه مردم می شود، اما تو در جایی می میری که نه آب باشد و نه آبادانی».^۳

۱- تفصیل این ماجرا در کتاب مردوگاران به قلم دکتر علی مدرسی مطالعه کنید.

۲- مدرس تاریخ و سیاست، ص ۲۰۱.

۳- فرهنگ کویر، شماره ۴۷، ص ۱۹.

میرزا کوچک خان؛ پیشگام مبارزه مسلحانه

میرزا یونس معروف به میرزا کوچک خان، فرزند میرزا بزرگ رشتی در محله «استاد سرا»^۱ رشت به سال ۱۲۹۸ هق (۱۲۵۷ هش) دیده به جهان گشود. پدرش میرزا بزرگ نزد میرزا عبدالوهاب مستوفی به کار تحریر و دفتر نویسی اشتغال داشت و چون پدرش به میرزا بزرگ معروف بود، خانواده‌اش یونس را میرزا کوچک نامیدند. وی تحصیلات مقدماتی را در مدارس رشت گذراند و سپس به تهران آمد و به صف طلاب علوم دینی پیوست. شاید او قصد داشت که با تکمیل تحصیلات خویش به مقامی علمی یا مرجعیت دست یابد، ولی با روحیه‌ای که داشت به استقبال حوادث سیاسی رفت. در زمانی که ایران در آتش بیداد بیگانگان می‌سوخت به جای عبا و عمامه، تفنگ و فشنگ گرفته و به مبارزه مسلحانه با استعمار و استبداد پرداخت.

آغاز مبارزات میرزا کوچک خان به دوران قبل از مشروطه بر می‌گردد. زمانی که علاء الدوله حاکم دست نشانده مظفرالدین شاه در تهران، یکی از بازرگانان را به اتهام گرانفروشی به فلک بست، اعتراضات شدیدی توسط مردم به رهبری روحانیان در تهران و شهرستانها - علیه این اقدام صورت گرفت، میرزا نیز در بسیج اهالی رشت نقش فعاله‌ای داشت. او ضمن تبلیغ علیه حکومت مرکزی با عده‌ای از روحانیون رشت، تشکیلاتی را به نام «مجمع روحانیون» ایجاد نمود و چون فکر می‌کرد در آن اوضاع مبارزه مسلحانه تنها راه رهایی از اسارت است، یک گروه مسلح بوجود آورد که همه آنان فنون جنگی را آموخته و دارای لباس‌های متحده شکل بودند.^۱

کمی قبل از به توپ بسته شدن مجلس شورای ملی توسط لیاخوف روسی، میرزا کوچک خان به همراه عده‌ای از یاران به تهران عزیمت نمود، ولی با آگاهی از این

۱- یادداشت‌های میرزا اسماعیل جنگلی، ص ۵؛ قیام جنگل، ص ۹.

واقعه چون با عده کمی که به همراه داشت، کاری از پیش نمی‌برد، به رشت بازگشت. پس از مدتی که محمد علیشاه تصمیم گرفت، انقلابیون گیلان را نابود کند، میرزا به قفقاز رفت و در آنجا با جمعی از آزادیخواهان ارتباط برقرار کرد. او پس از مدتی به گیلان بازگشت و نقش مهمی در برقراری مشروطه ایفانمود، به نحوی که به ریاست مجاهدین گیلان و عضویت در کمیسیون جنگ منصوب شد. او بلا فاصله به تربیت و تقویت نیروهای چریکی پرداخت، تا آن که مشروطه مستقر گردید.

هنگامی که شاه مخلوع به تحریک روسیه جهت کسب مجدد قدرت، از طریق ترکمن صحرا وارد ایران شد، میرزا با عده‌ای از نیروهای خود با او به جنگ پرداخت؛ اما در میدان جنگ زخمی شد و به عنوان اسیر به کنسولگری روس برد. آنها به او پیشنهاد کردند، برای این که مورد عفو قرار گیرد، با شاه مخلوع همکاری کند، او در جواب گفت: «ترجیح می‌دهم مرگ با حفظ عقيدة خود را. بدانید که قدمی بر خلاف آمالم نخواهم برداشت، زیرا این مرگ به زندگانی که شما بمن تکلیف می‌کنید رجحان دارد». با شروع جنگ جهانی اول و هجوم نیروهای بیگانه روس و انگلیس به ایران میرزا تصمیم گرفت به گیلان برگردد. کنسول روس مانع ورودش شد اما حامیان میرزا رضایت کنسول را جلب کردند و او اجازه داد میرزا به رشت بیاید. میرزا هنگام ورود به رشت مورد استقبال شدید مردم قرار گرفت.^۱

اولین اقدام میرزا در این دوره، تشکیل جمعیت مخفی «اتحاد اسلام» بود که بلا فاصله پس از تشکیل وارد میدان مبارزه علیه بیگانگان شد. کنسول روس با نیرو و تجهیزات فراوان عازم مصاف با این تشکیلات شد. این نیرو ظفر مندانه، موحّب و حشت دشمنان گردید.

در این نبرد نه تنها قوای مهاجم شکست خورد بلکه بسیاری از افراد آن از جمله

۱- مجله پیام انقلاب، شماره ۴۷، ص. ۳۷.

فرمانده مهاجمان کشته شد و تعدادی نیز اسیر شدند. تجهیزات فراوانی نیز برای قوای جنگل به غنیمت باقی ماند.

از این تاریخ روستای «کسما» مرکز فرماندهی انقلابیون قرار گرفت. در سال ۱۹۱۷م امپراتوری روس در یک انقلاب کمونیستی سرنگون شد و سپاهیان روسی به روسیه احضار شدند، آنان در راه بازگشت هرچه را بر سرراه خود می‌دیدند غارت می‌کردند. میرزا کوچک خان برای جلوگیری از این شرارت، قراردادی در نه ماده با فرمانده روسها منعقد کرد که طبق آن نیروهای تحت فرمانش موظف شدند، بدون هیچ‌گونه تعزیزی به اهالی مسیر، به کشور خویش برگردند.^۱

قوای انگلیسی که به قدرت نیروهای جنگل پی‌برده بودند، می‌خواستند با میرزا وارد مذاکره شوند، تا شاید بتوانند از طریق به قدرت رسانیدن او در ایران و زیر نفوذ قرار دادنش به نیات پلید خویش جامه عمل بپوشانند، اما این روحانی آزاده شرافت و عزت را بر خیانت ترجیح داد و با آنان مخالفت کرد. انگلیسی‌ها چون متوجه شدند از این راه موفق نمی‌شوند به او تهمت و افترا زده به نشر اکاذیب علیه میرزا و یارانش پرداختند. میرزا ناگزیر شد، برای ختنی کردن این نقشه، بیانیه‌ای صادر کند و برخی شباهات را از ذهن افراد ساده دل خارج نماید. در این بیانیه تأکید کرد: «.. ما فقط برای حفظ دیانت و شرافت خود قیام کرده‌ایم».

این بیانیه در روحیه مردم اثر فوق العاده‌ای گذاشت و آنها که مرعوب تبلیغات دشمن شده بودند، جرئت مخالفت با استعمار را پیدا کردند، تا آنجا که انگلیسی‌ها ناچار شدند، عده زیادی از مخالفین را به نقاط دور دست تبعید کرده یا زندانی نمایند، همچنین سعی کردند با اغراق‌گویی در قدرت نظامی و سیاسی خود بین مردم رعیت و هراس ایجاد نمایند.

انگلیسی‌ها که خود را در مقابل جنبش جنگل ناتوان می‌دیدند، پیشنهاد صلح

۱-نک: حماسه میرزا کوچک خان، حمید گروگان، ص ۵۸، ۶۰.

دادند که این پیشنهاد از سوی رهبر قیام جنگل پذیرفته شد. اما پس از چندی یکی از یارانش که سمت مسؤول امور مالی نهضت را داشت خیانت کرد. و به دشمن پیوست. مخالفان که متوجه ضعف و تفرقه در قوای جنگل شده بودند، از موقعیت استفاده کرده و به میرزا فشار آورده‌اند تا از دولت مرکزی که زیر نفوذ و سلطه انگلیس بود حمایت نماید. اما میرزا به این تقاضا پاسخ منفی داد و با اندک قوای باقی مانده خود وارد فومن شد. فرمانده قزاق‌ها در نامه‌ای به کوچک خان خواستار تسلیم او شد؛ اما میرزا با آن که از نظر نیرو و امکانات در وضع بسیار نامساعدی به سرمی بردا، بدون این که ترسی بخود راه دهد، پاسخ داد: «مرا تهدید و تطمیع از وصول به معشوق یا مقصودم باز نخواهد داشت».^۱

با این پاسخ میرزا به فرمانده قزاق‌ها، برای همگان روش شد که او به هیچ وجه تصمیم ندارد که تسلیم شود. چون حکومت نمی‌توانست جنبش جنگل را تحمل کند، تصمیم گرفت تادر یک یورش کارشان را یکسره کند. در یک نبرد سخت قوای قزاق شکست خوردند، این پیروزی موجب شد که توجه بسیاری از افکار و افراد به سوی نهضت جنگل جلب شود. حکومت مارکسیستی روسیه نیز سیاست نزدیکی به جنگ را برای تامین منافع خود و نیز از بین بردن رقیب دیرینه در پیش گرفت، هرچند سیاست مژوارانه آنان توانست مدت کوتاهی نظر مردم و حتی میرزا را به سوی خود جلب کند، اما خیلی زود مشخص شد که حکام تازه به دوران رسیده روسیه در خیانت و جنایت دست کمی از انگلیسی‌ها ندارند.

شوروی سعی نمود که میرزا را با خود همراه کند و چون رهبری نهضت سازش ناپذیرتر از آن بود که تن به چنین ذلتی دهد، در ظاهر قراردادی را با میرزا منعقد نمود و در باطن به توطئه مشغول شد. اسناد نشان می‌دهند که میرزا از مدت‌های قبل حرکات انقلابیون چپ را در نظر داشته و از نفوذ و خرابکاری آنان

۱- سردار جنگلی، ابراهیم فخرابی، ص ۲۱۹

نگران بود. به همین دلیل به افراد خود دستور داد از آنها دوری کنند.^۱ اوضاع عجیبی در پیش است و میرزا کوچک خان از چند طرف مورد حمله واقع می‌شود و برای مقابله با تمامی آنها نیروی کافی در اختیار ندارد. از یک سو رضا خان و فوج نیرومند قراقر و دولت قوام السلطنه را در پیش رو دارد. دولتش که خواستار حضور جدی امریکا است و از دوام حضور انگلیس، در مقابل همسایه شمالی خوشنود است. در پشت سر او افراد به ظاهر خودی و در باطن نان به نرخ روز خور و عافیت طلب وجود دارند. او در کنار خود نیز با حیله‌های عوامل چپ مواجه است که هر روز نغمه‌ای ساز می‌کنند و اکنون بر آنند که با الهام از چنین افکار و مرامی نهضت اسلامی جنگل را متراծ با تحلی افکار کمونیستی نشان دهند و خاطرۀ اسلام خواهی میرزا را از ذهن‌ها پاک کنند.

در چنین هنگامه‌ای که میرزا از یک طرف با کمونیست‌های طرفدار عموم او غلی واز طرفی با فرصت طلبان و یاغیان و از طرف دیگر با حرکات ایدایی رضاخان (که در آن زمان عهده دار وزارت جنگ بود) مقابله می‌کند، خالو قربان تسليم رضاخان می‌شود و مقدمات تسلط تلح این عنصر انگلیسی (رضاخان) بر جنگل و ختم این حرکت شورآفرین فراهم می‌آید. حمله نیروهای قراقر با همکاری عده‌ای که مفتخر به دریافت طوق ذلت شده بودند کم کم عرصه را بر مردان جنگل تنگ کرد، میرزا در آخرین پیام خود در اوایل آبان ماه سال ۱۳۰۰ ه. ش این وضعیت را ترسیم می‌کند. از لحن مظلومانه‌اش پیداست که جان و دل پاکش مورد هجوم تیرهای زهرآگینی است که دشمنان نهان و آشکار به سویش نشانه رفته‌اند.^۲

میرزا کوچک خان پس از آن که آخرین یار خود را که از سختی سرما بی‌تاب شده

۱- در این زمینه بنگوید به جنبش میرزا کوچک خان بنابرگزارشہای سفارت انگلیس، گردآورنده و مترجم غلام‌محسن میرزا
۲- حمامه میرزا کوچک خان، ص ۱۳۶-۱۳۷.

بود، مدتی بدوش کشید، در مقابل قهر طبیعت دوام نیاورد و بر زمین افتاد و در زیر خروارها برف مستور گشت.

چون خبر شهادت آن روحانی مقاوم به گیلان رسید، چند نفر قزاق، از کسان «سردار مقتدر» که از جمله آنان فتح الله خان (از اقوام سردار مقتدر) بود به همراه شخصی به نام رضا خلخالی زمانیکه می خواستند جنازه را دفن کنند، سر آن شهید را از تن جدا ساخته و بوسیله «سالار شجاع» برادر سردار مقتدر از طالش به رشت و از آنجا به تهران برند و سپس شبانه در قبرستان حسن آباد دفن کردند. بدنش نیز در گیلان مدفون شد تا آن که در شهریور ۱۳۲۰ آزادیخواهان گیلان جنازه میرزا را از گیلان به رشت انتقال دادند و در کنار سرش مدفون ساختند. زیرا قبل از این میرزا سر او را از گورکن تحويل گرفته و در رشت، در محلی موسوم به سلیمان داراب دفن کرده بود.^۱

سید علی اندرزگو؛ آذربخشی در کویر ستم

شهید سید علی اندرزگو، در رمضان سال ۱۳۱۸ هش دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی را در آموزشگاه فرخی پشت سر گذاشت. از سن دوازده سالگی در چهار سوی بزرگ تهران به نجاری مشغول شد و بعد از اتمام کلاس ششم، به درخواست خودش به درس طلبگی روی آورد. روزها کار می کرد و شبها در مسجد هرندي خدمت حاج آقا بروجردی درس می خواند. فوق العاده باهوش و مهربان بود، از سینین نوجوانی به مسائل سیاسی - اجتماعی توجه داشت، چنانچه در سیزده سالگی در خیابان فریاد می زد «این چه مملکتی است این چه شاهی

است؟!».^۲

۱- قیام جنگل (یادداشت‌های میرزا اسماعیل جنگلی خواهرزاده میرزا کوچک خان)، ص ۲۵۸-۲۵۹.

۲- شهدای روحانیت شیعه در یکصد سال اخیر، ۱، علی ربائی خلخالی، ص ۳۲۳.

وی همه سالهای دهه ۱۳۳۰ را به فعالیت در کارگاه نجّاری و سپس اداره مغازه لبیات فروشی خود گذراند. او در این دوران مشغول خودسازی برای رسیدن به اهداف والای خویش بود و با شرکت در جلسات درس و بحثی که در مساجد محل و بازار تشکیل می‌شد و تاثیر پذیری از برخی جریان‌ها (همچون صادق امانی و دیگران) مسائل سیاسی، اخلاقی و عقیدتی بسیاری را فراگرفت. در آستانه دهه چهل، گروه‌های مختلفی که در عرصه جامعه فعال بودند، در رویارویی روحانیان با رژیم استبدادی، به نفع روحانیت وارد صحنه شدند. افرادی چون اندرزگو از کسانی بودند که مرجعیت حضرت امام را پس از رحلت آیة الله بروجردی قبول کرده و از مدت‌ها قبل ارتباط مداوم خود با قم و بیت حضرت امام را آغاز کرده بودند. از این رو با شروع حوادث سال‌های ۴۱ و ۴۲ وارد صحنه مبارزه و حمایت از امام خمینی شدند. با تبعید امام در سیزده آبان سال ۱۳۴۳ (در زمان دولت حسنعلی منصور) به ترکیه، نهضت اسلامی حالت دوگانه یافت، عده‌ای از مبارزان، حلقه‌های نهضت را در خارج از کشور شکل دادند و عده‌ای نیز در کشور مانده و به تداوم نهضت پرداختند. شاخه‌ای از این گروه‌ها که پیش‌تر زیر نفوذ صادق امانی بودند، با آگاهی حاج مهدی عراقی آرام به سوی اقدامات قهرآمیز گرایش یافتدند. در هسته این گروه سید علی اندرزگو دیده می‌شد که خواستار اقدامی جدی علیه رژیم شاه بود. به تدریج پس از تهیه اسلحه و مواد منفجره لازم به تمرینات نظامی پرداخته و کوشیدند مهارت‌های ویژه و ضروری را کسب کنند. اندرزگو به دلیل داشتن اراده و روحیه بالا، در این تمرینات تلاش بیشتری از خود نشان می‌داد. سرانجام توسط عده‌ای که از اعضای شاخه انقلابی جمعیت مؤتلفه اسلامی محسوب می‌شدند پس از رایزنی‌های گوناگون تصمیم گرفته شد که حسنعلی منصور، نخست وزیر وقت اعدام شود.

اندرزگو پس از مطمئن شدن از اجرای نقشه اعدام منصور از صحنه واقعه

گریخت.^۱ درحالی که غیاباً به اعدام محکوم شده بود و تمامی نیروهای ساواک و پلیس شاه برای دستگیری او بسیج شدند.

شهید اندرزگو با مهاجرت به عراق مبارزه خویش علیه رژیم پهلوی را علنی کرد. او یکی از مهمترین کسانی بود که شیعیان این سرزمین را به اهمیت وجودی امام خمینی و مسایل مربوط به تبعید ایشان آگاه نمود. در سال ۱۳۴۵ هش به ایران بازگشت، اما از سوی مامورین ساواک در قم شناسایی شد، به ناچار به تهران آمد و به «چیذر» رفت و به عنوان طلبه و بانام شیخ عباس تهرانی به تحصیل مشغول شد، اما در عمل با ارتباط با شخصیت‌های انقلابی به فعالیت‌های مخفی خود ادامه داد. در سال ۱۳۵۱ در ارتباط با فردی به نام ستوان مجید فیاضی (که تعدادی اسلحه نزد او به امانت گذاشته بود) شناسایی شد، اما بلافضله متواری شده و به قم رفت. در آنجا نیز مورد شناسایی قرار گرفت و ناگزیر شد به مشهد و سپس به افغانستان برود. پس از مدتی به مشهد مراجعت نمود، یکسال پس از آن به حج رفت. پس از بازگشت از این سفر، دوباره با عنوان عزیمت به حج عمره برای دیدار با امام خمینی به نجف اشرف رفت. امام در این دیدار بیش از هرچیز به او سفارش کرد که از جانش محافظت کند.

در ابتدای سفر به نجف از بعضی از کشورهای عربی دیدار نمود، مدت دو ماه در سوریه و لبنان آموزش نظامی دید. در لبنان نشیریه‌ای به نام فدائیان چاپ می‌شد که شهید اندرزگو بودجه چاپ آن را عهده دار شد. در بازگشت از این سفر نقشه‌ای برای اعدام شاه طرح کرد و برای عملی ساختن این برنامه با چند تن از دوستانش تماس گرفت، تا وسایل لازم را برای او فراهم کنند. در همین روزها که او منتظر

بازگشت دوستش از لبنان و بدست آوردن وسایل بود، ساواک موفق به ردیابی او شده و سرانجام محل اختفای او را پیدا کرد. در روز ۱۹ رمضان سال ۱۳۹۸ هجری

^۱- حماسه شهید اندرزگو بر اساس استاد و خاطرات، مرکز استاد انقلاب اسلامی، ص ۲۳۲۲.

قمری (۱۳۵۷ هش) که برای افطار به سوی منزل حاج اکبر صالحی می‌رفت، در خیابان سقاپاشه تهران در محاصره دژخیمان ساواک قرار گرفت. شهید اندرزگو با این که غیر مسلح بود، برای این که زنده بدست ماموران ساواک نیفتند، وانمود کرد که اسلحه دارد در نتیجه ماموران ساواک او را به رگبار گلوله بستند، و او در حالی که، غرق در خون بود، کاغذها و دفترچه تلفن را درآورده و مقداری از آنها را به خون خویش آغشته کرده و مقداری از آنها را می‌خورد. هنگامی که آخرین لحظات حیات را می‌گذراند، ماموران او را روی برانکار قرار می‌دهند تا به بیمارستان برسانند. او برای این که زنده بدست ماموران ساواک نیفتند، باشدت خود را از روی برانکار بر روی زمین پرتاب می‌کند که آخرین رمقش نیز خارج شود، او به این صورت بدن بیجان خود را تحويل مزدوران شاه داد.^۱

بدین ترتیب این سخن او به حقیقت پیوست که کراراً به هم رزمان و دوستان خود گفته بود: «اینها (ساواک) دستشان به زنده من نمی‌رسد و با جنازه‌ام روبرو خواهند شد».^۲

شهید آیة الله سید عبدالحسین دستغیب؛ عارف شب و شیر روز

شهید آیة الله سید عبدالحسین دستغیب در سال ۱۲۸۸ ه.ش (مقارن با عاشورای ۱۳۳۲ ه.ق) در شیراز و در خانواده‌ای روحانی - که هشت قرن سابقه علم و فضیلت دارند - دیده به جهان کشود. در سن ۲۲ سالگی برای ادامه تحصیل راهی نجف شد. در نجف از محضر آیات مشهور آن عصر کسب فیض کرده و به درجه اجتهاد رسید. پس از مراجعت از نجف اقامه نماز جماعت در مسجد جامع عتیق شیراز و ترویج و تبلیغ دین اسلام، تحصیل و فراگیری علم و معرفت را به عهده گرفت، و از محضر فقیه و عارف نامی آیة الله حاج شیخ محمد جواد انصاری کسب

۱- مجله پیام انقلاب، شماره ۱۳، ص ۲۹؛ و نیز شماره ۳۷، ص ۴۷-۴۸.

۲- روزنامه کیهان، شماره ۱۴۸۳۷، مقاله جمشید اثی عشری، ص ۶.

فیض نمود. در سال ۱۳۲۱ ه. ش به همت ایشان مسجد جامع عتیق شیراز که از بناهای تاریخی این شهر است مرمت و بازسازی شده و به مرکزی برای هدایت مردم تبدیل شد.

آیة الله دستغیب که ریاست حوزه علمیه فارس را به عهده داشت، پس از پیروزی انقلاب اسلامی مدارس علمیه قوام، هاشمیه و آستانه شیراز را که توسط رژیم پهلوی تعطیل شده بود و خالی از طلاق بود، احیا کرد.^۱

مبارزات سیاسی آن شهید، از زمانی آغاز گردید که رژیم رضاخان مسئله کشف حجاب را مطرح کرد. او آشکارا با این حرکت به مخالفت پرداخت. تهدیدها، آزارها و فشار عوامل استبداد هیچگونه خللی در اراده او و استمرار مبارزه وارد نمی‌ساخت و حتی زمانی که او را منع المنبر کردند، بر روی زمین می‌نشست و مردم را موقعه می‌کرد و وقتیکه مأموران رضاخان اعتراض می‌کردند، پاسخ می‌داد: مرا از منبر رفتن منع کرده‌اند نه از سخن گفتن بر روی زمین.^۲

اوج مبارزات آن شهید علیه رژیم طاغوت، زمانی بود که رژیم، لواح ششگانه و مسئله انجمان‌های ایالتی و ولایتی را مطرح کرد و منجر به حرکت سال ۱۳۴۱ و آغاز نهضت امام خمینی^ت و قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ شد. شهید دستغیب از این تاریخ به بعد بطور مستقیم با حضرت امام خمینی^ت در تماس بود و در امور گوناگون از طرف ایشان راهنمایی می‌گردید. در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ توسط دزخیمان شاه بازداشت و به تهران تبعید گردید، در سال ۱۳۴۳ نیز برای دومین بار دستگیر و به تهران اعزام و زندانی و سپس دوباره تبعید گردد.^۳ شهید دستغیب از این تاریخ مبارزات اهالی فارس بر علیه رژیم شاه را رهبری می‌کرد. مبارزات ایشان در طول حیات رژیم طاغوت بر

هیچ کس پوشیده نیست.

۱-اقتباس از کتاب نسیم بهشت، ص ۲۱۵۰۷.

۲-روزنامه اطلاعات، شماره ۱۳-۱۶.

۳-روزنامه اطلاعات، شماره ۲۰۸۱، ص ۲.

شهید دستغیب بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به نمایندگی از سوی مردم استان فارس، در مجلس خبرگان شرکت کرد و در همین ایام، به درخواست کتبی اهالی شیراز و به فرمان امام خمینی، به سمت امام جمعه شیراز منصوب گردید.^۱

سراججام آن انسان وارسته پس از عمری خدمت به اسلام و مسلمین، در روز جمعه ۲۰ آذر سال ۱۳۶۰ هنگامی که رهسپار میعادگاه نماز جمعه بود توسط منافقین کوردل به شهادت رسید و در بارگاه قدسیان آرمید.

حضرت امام خمینی درباره آن مجاهد نستوه فرمودند: «حضرت حجه الاسلام دستغیب را که معلم اخلاق و مهذب نفوس و متعهد به اسلام و جمهوری اسلامی بود، با جمعی از همراهانش به شهادت رسانیدند و خدمت خود را به ابر قدرت‌ها و ابر جنایتکارهای زمان ایفا کردند. به گمان آن که به ملت رزمnde ایران آسیب رسانند و آنان را در راه هدف به سستی بکشند، این کور دلان نمی‌بینند که در هر شهادتی و در هر جنایتی ملت متعهد به اسلام و کشور مصمم‌تر و در صحنه حاضر ترند...»^۲

۱- روزنامه جمهوری اسلامی، شماره ۵۴۹۱، سال دوازدهم، شماره ۳۴۵۲، ص ۳.

۲- روزنامه قدس، سال دوازدهم، شماره ۳۴۵۲، ص ۳.

ابو طالب، مرد ستوده خصال

□ غلامرضا گلی زواره

ابو طالب، پدر بزرگوار امیر مؤمنان علی علیه السلام، عمو و برادر پدر بزرگوار پیامبر است، که هر دو از یک مادرند. او در این باره این چنین سروده است:

أَخِي لَأُمِّي مِنْ بَيْنِهِمْ وَأَبِيٌّ
لَا تَخُذُّلَا وَانْصُرَا أَبَنَ عَمَّكُمَا

پسر عمومیتان را تنها و بی یاور مگذرید و یاری اش کنید که از میان برادرانم فرزند برادر ابوینی من است.

۱- معروف عصر: جناب ابو طالب به عظمت شخصیت و اقتدار و مبلغ دین ابراهیمی معروف عصر خویش است.

۲- سنت‌های پذیرفته: سنت‌های نیکی در جامعه جاهلیت بنا نهاد که کلام و حسی برخی از آنها را تأیید فرمود.^۲ او بنیانگذار قسامه است که در سیستم قضایی اسلام پذیرفته شد.^۳

[نیکوان رفتند و سنت‌ها بماند
وزلئیمان ظلم و لعنت‌ها بماند]

۳- بنده خدا: ابو طالب معروف به «عبد مناف» بوده‌اند، که به معنای بنده خدای

۲- بناییح المودة، قندوزی حنفی، ج ۲، ص ۱۰.

۱- بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۱۲۱.

۳- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۹۶.

متعال است (هم نام با جد سوم پیامبر)^۱

۴- مبارزه با کفر: او مانند پدر مسیر یکتاپرستی را در پیش گرفت و کفر و شرک و جهل او را تحت تأثیر قرار نداد.

۵- دلایل ایمان او: سرودها و اشعار او تفکر و ایمان او را بوضوح آشکار می نماید (در پایان این نوشتار به ابیاتی از اشعار او اشاره می شود).

۶- صفاتی دل: از جمله مسائلی که صفاتی دل و پاکی قلب ابوطالب را اثبات می کند، این است که اهالی حجاز در قحطی بسر می بردن، مردم در چنین وضع نگران کننده ای از ابوطالب خواستند از جای برخیزد و از خدا طلب باران نماید، او پذیرفت و در حالی که پسری چون خورشید درخشان به همراه می برد به سوی خانه خدارفت. سپس به آن کودک گفت که پشت خویش را به خانه کعبه قرار دهد و در حالی که او را به سر دستان خود بلند کرده بود، از خدا طلب باران نمود. آسمان خالی از ابر بلافاصله ابری شد، سپس باران شدیدی در گرفت، آنچنان که کل منطقه حجاز را سیراب کرد و آن دره خشک شکفته شد. کودکی که ابوطالب به همراه بُرد بود کسی نبود جز پیامبر خدا^۲ حضرت محمد ﷺ.

[هر کسی اندازه روشن دلی غیب را بیند به قدر صیقلی]

هر که صیقل بیش کرد او بیش دید بیشتر آمد برا او صورت پدید

گر تو گویی کان صفا فضل خداست نیزین توفیق صیقل زآن عطاست]

۷- رؤیای صادق: ابوطالب، در حجر اسماعیل، در رؤیایی راستین دید که دری از آسمان به روی او گشوده شده و از آن نوری پایین آمده و اطراف را روشن کرد.

[بس عجب در خواب روشن می شود دل درون خواب روزن می شود]

آنچنان که یوسف صدیق را خواب بنمودی و گشتش مُستَکا]

۱- نک: مجالس المؤمنین، قاضی شوستری، ج ۱، ص ۱۶۳.

۲- السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۲۵، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۱۶، الملل والنحل، شهرستانی باور قی، ص ۲۵۵.

از خواب برخاست و نزد کسی که خواب‌ها را تعبیر می‌کرد، رفت و ماجرای خواب خود را شرح داد. او گفت: بر تو مژده باد که بزودی دارای فرزندی با شرافت خواهی شد. کُلینی در «کافی» روایت کرده است که، هنگامی که فاطمه بنت اسد نزد ابوطالب آمده و او را به ولادت پیامبر بشارت داد، او نیز همسرش را از ولادت علی علیله با خبر ساخت.^۱

۸- سرپرستی رسول خدا: ابوطالب از میان فرزندان عبدالملک به علت داشتن اخلاقی برتر و روشی پسندیده‌تر و نیز شدت و کثرت و عمق عواطف نسبت به رسول خدا صلوات الله عليه و آله و سلم و علاوه بر همه اینها ارادت ویژه‌اش نسبت به پیامبر به عنوان سرپرست رسول خدا صلوات الله عليه و آله و سلم برگریده شد.

۹- تربیت و نگهداری رسول خدا: علاقه بسیار ابوطالب به پیامبر و نیز آگاهی او از آینده در خشان و رسالت الهی او موجب گردید از فداکاری و مجاهدت در مورد تربیت و نگهداری رسول خدا صلوات الله عليه و آله و سلم لحظه‌ای دریغ نکرده و در همه جا حتی هنگام خطر او را برابر خویش مقدم می‌داشت^۲.

۱۰- توصیه به همسر: هنگامی که او را به خانه آورد، به همسر خود گفت: «این فرزند برادم است که در نزد من از جان و مال معزيزتر است. مراقب باش! مباداً احدي او را از آنچه می‌خواهد، منع کن!» و فاطمه بنت اسد هم چنین بود و به بهترین صورت او را مراقبت می‌کرد و مانند مادری به او مهربانی می‌نمود.^۳

۱۱- سدّی ستبر در مقابل مشرکان: مورخان از این عباس نقل کرده‌اند: ابوطالب رسول خدا را بسیار دوست می‌داشت به طوری که حتی به فرزندان خود نیز این قدر محبت نمی‌کرد، فقط در کنار او می‌خوابید و هر گاه بیرون می‌رفت او را با خود

۱- اصول کافی، شیخ کلینی، کتاب الحجۃ، باب تولد امیر المؤمنین، ص ۳۰۱.

۲- امام علی صدای عدالت انسانی، حرج حداق، ترجمۀ سیده‌هادی خسروشاهی، ج ۲-۱، ص ۷۴.

۳- تاریخ انبیاء، ج ۳، سیده‌هاشم رسولی محلاتی، ص ۷۶.

می برد. با مرگ ابوطالب قریش آزار و اذیتی را که در زمان حیات وی نمی توانستند نسبت به پیامبر اعمال کنند، آغاز کردند. چنانکه خود پیامبر نیز بارها به این نکته اشاره فرموده‌اند.^۱

۱۲- مجازات دشمنان رسول خدا: وقتی به ابوطالب خبر دادند که شخصی به نام عبدالله زبری برای دلخوشی ابوجهل و ایجاد دشمنی، به هنگام نماز شکمبه شتر بر سر پیامبر انداخت، بدون درنگ شمشیر خود را برداشت و به مسجد رفت و فرمان داد که همان کار را با عبدالله بکنند. قریش که چنین دیدند، با خود گفتند: تا ابوطالب زنده است نمی توانیم پیامبر را از هدفش بازداریم.

۱۳- توصیه به فرزند: هنگامی که در غار حرا کلام خدا بر پیامبر نازل شد و فرزندش علی علیلا با آن حضرت نماز گزارد و به پدر گزارش داد که من به رسول اکرم ﷺ ایمان آورده‌ام، ابوطالب گفت: «فرزنده او تو را جز به نیکی نمی خواند، حتماً با او باش». ^۲

۱۴- حمایت آشکار: چون آیه «وَأَنِذْرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِين»^۳ نازل گردید و پیامبر خویشاوندان خود را فراخواند آنان را به آیین خویش دعوت کرد، به رغم مخالفت آنان، ابوطالب گفت: ای پیامبر مدد و یاری تو برای ما بسیار دوست داشتنی است. به خیر خواهی توروی آورده‌ام و به طور کامل سخنان تو را تصدیق می‌کنم. برو و مأموریت خویش را به انجام رسان که به خداوند سوگند حافظ تو خواهم بود و به جدایی از تو رضایت نمی‌دهم.^۴

۱۵- تهدید دشمنان رسول خدا: روزی پیامبر از خانه ابوطالب بیرون آمد و به منزل بازنگشت، عموش احساس کرد، حتماً مشرکان پیامبر را به قتل رسانده‌اند. تمام فرزندان هاشم و عبدالمطلب را به خانه دعوت کرد و دستور داد هر کدام

۱- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۲۹.

۲- امام علی صدای عدالت انسانی، ج ۱-۲، ص ۷۷-۷۸.

۳- شعر، ج ۲، ص ۲۴.

۴-الکامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۴.

سلاح برنده‌ای زیر لباس خود پنهان کنند و دسته جمعی وارد مسجد الحرام شوند، به آنان گفت: هر کدام در کنار یکی از سران قریش بنشینید هر زمان از شما خواستم از جای برخیزید و آنان را به قتل برسانید. سپس توسط زید بن حارثه به ابوطالب خبر رسید که به حضرت محمد ﷺ آسمی نرسیده است و در خانه یکی از مسلمانان مشغول تبلیغ است، گرچه این نقشه عملی نشد، اما ابوطالب، در برابر مشرکان ایستاد و آنان را از این ماجرا آگاه کرد و افزود: اگر او را می‌کشتید احدی از شمارا زنده نمی‌گذاشتم و تا آخرین نفس با شما نبردمی‌کردم.^۱

[واستان از دست دیوانه سلاح
تا ز توارضی شود عدل و صلاح]

چون سلاح و جهل، جمع آید به هم
گشت فرعونی جهان سوز از ستم]

۱۶- **حامی مبلغان دین اسلام:** اخبار و روایات متواتر و بسیاری حاکی از آن است که ابوطالب، در گسترش دین اسلام به پیامبر یاری می‌رساند و فرزندان، بستگان و اهل مکه را به پیروی و حمایت از وی فرا می‌خواند. «عثمان بن مظعون» که مسلمانی راستین به شمار می‌آمد، روزی در کنار کعبه، بت پرستان را از روش مذمومی که داشتند بر حذر می‌داشت و آنان را موعظه می‌کرد. گروهی از جوانان قریش به او حمله کردند و یکی از آنان آسیب سختی به چشم او وارد کرد. ابوطالب از این ماجرا ناراحت شد و سوگند خورد که تا ضارب را قصاص نکنم خاموش نخواهم شد.^۲

۱۷- **تقدیر از نجاشی:** هنگامی که مسلمانان به حبشه رفتند مورد مهر و حمایت نجاشی قرار گرفتند، مشرکان می‌خواستند تا نجاشی را از پناه دادن آنان بازدارند، اما او اعتنایی نکرد.

وَمَن يَتَّقِي اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْسِبُ

۱- طرائف، ص ۸۵ و طبقات کبری، ابن سعد، ج ۱، ص ۳۰۲-۳۰۳.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۱۳.

از ره پنهان که دور از حس ماست آفتاب چرخ را بس راه هاست
ابوظبی که نسبت به این مسئله بی تفاوت نبود، اشعاری در مدح نجاشی سرود و برایش فرستاد، نجاشی با دریافت این سرودها بسیار خوشحال شد و بر احترام خود نسبت به مسلمانان -که به رهبری جعفر بن ابی طالب علیهم السلام به حبسه رفته بودند- افزود.

۱۸- حمایت و حراست از رسول خدا علیهم السلام: محاصره اقتصادی مسلمانان و تبعید آنان در شب ابی طالب از سخت ترین فشارهای قریش در خصوص مسلمانان بود. پیامبر و همراهانش تنها در ماههای حرام اجازه داشتند، در مراسم حج و عمره حضور یابند که در این فرصت به دست آمده نیز به تبلیغ دین اسلام می پرداختند. در این میان، نقش اصلی پاسداری از پیامبر و مقاومت در مقابل قریش، به عهده ابوطالب بود. هنگامیکه موریانه قطع نامه قریش را نابود کرد، ابوطالب برای شکرگزاری به سوی کعبه رفت و بر مشرکان و مخالفان پیامبر نفرین کرد.^۱

۱۹- ابو طالب در کلام نور: امام سجاد علیهم السلام فرمود: «عجب‌اکه خداوند رسول را از تجویز نکاح زن مسلمان به مرد غیر مسلمان نهی فرمود، در حالی که فاطمه بنت اسد از پیشگامان قبول اسلام بود و تا هنگام رحلت در عقد ابوطالب باقی ماند». این فرمایش امام در جواب عده‌ای بود که در خصوص ایمان ابوطالب مشکوک بودند. امام باقر علیهم السلام نیز درباره این مسئله که برخی می‌گویند: «ابو طالب در گودالی از آتش بسر می‌برد!» فرمود: «اگر ایمان ابوطالب در یک کفه ترازو و ایمان این افراد در یک کفه دیگر قرار داده شود، ایمان ابوطالب برتری دارد».

«ابان بن محمود» خطاب به امام رضا علیهم السلام نوشت: فدایت گردم در اسلام ابوطالب گرفتار تردید شده‌ام. امام در پاسخ این آیه را نوشت: «کسی که بعد از آشکار شدن حق، با پیامبر مخالفت کند، و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید، ما او را به همان

۱-الغدیر، ج ۷، ص ۳۶۴ و الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۷۱

راه که می‌رود می‌بریم؛ و به دوزخ داخل می‌کنیم؛ و سرانجام بدی است.^۱ و بعد، بدان که اگر معتقد به ایمان ابوطالب نباشی بازگشت تو، به آتش است.^۲

۲۰-ابو طالب، پدر علی علیهم السلام: ابوطالب پدر کودکی شد که بهترین فرزند روزگار بود، همان که تولدش به گونه‌ای اتفاق افتاد که هیچگاه نظریش دیده نشد. به همین دلیل به نوزاد تازه متولد شده‌اش محبتی ویژه داشت با این که حضرت علی علیهم السلام ده سال قبل از بعثت دیده به جهان گشود، ولی در همان وقت ابوطالب در مورد این کودک سخنانی گفته که از ایمان و سلامتی اعتقاد او حکایت دارد. او در شعری می‌گوید: «با ظهور علی علیهم السلام کمر کفر خم شد و با شمشیرش اسلام استوار می‌گردد» و چون نامش را از خداوند طلب کرده بود، لوحی لطیف از آسمان بر زمین آمد و در آغوشش جای گرفت که او و همسرش را به داشتن فرزندی پاک و برگزیده مژده داده بود و نامش «علی» گذاشته شده بود.^۳

۲۱-غم هجران: فشارها و سختی‌های شعب (ذر)، ابوطالب را از پای در آورد و شش ماه پس از آن رحلت کرد (سال دهم بعثت) مرگ وی، رسول اکرم ﷺ را اندوهگین ساخت. بی تبانه بر بالین ابوطالب نشست و بر گونه‌هایش دست کشید و فرمود: عمو جان مرا در کودکی تربیت کردی و در یتیمی کفالت نمودی و در بزرگی یاریم نمودی، خدایت از جانب من پاداش نیکو دهد. در وقت حرکت دادن جنازه پیشاپیش آن حرکت می‌فرمود و درباره‌اش دعای خیر می‌کرد.^۴

۲۲-اشعار نفر: در پایان به ابیاتی از ابوطالب که بیانگر میزان و عمق اعتقاد و ایمان او نسبت به رسول خدا و دین اسلام است، اشاره می‌کنیم:

و الله لا اخذل النبي ولا
يخذله من بنى ذو حسب

به خدا سوگند پیامبر را تنها نمی‌گذارم و از فرزندانم نیز هیچ با شرفی او را تنها نمی‌گذارد.

۱-نساء، ۱۱۵. ۲-الغدیر، ۷، ص ۳۶.

۳-مناقب، ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۱۷۵. ۴-تاریخ انبیاء، ج ۳، ص ۲۱۸.

و در سرودهای که برای تحریص نجاشی پادشاه حبشه سروده است عمق باور خویش به پیامبر اسلام را به نمایش گذارده است.

تَعْلِمُ مَلِيكَ الْحَبْشَ أَنَّ مُحَمَّداً
نبِيُّ كَمُوسِي وَ الْمَسِيحُ أَبْنُ مُرِيمَ

فَكُلُّ بِأَمْرِ اللَّهِ يَهْدِي وَ يَعْصِمُ
أَتَانَا بِهُدَىٰ مُثْلَ مَا اتَّيَا بِهِ

ای پادشاه حبشه بدان که محمد بسان موسی و مسیح پیامبر است همان نور آسمانی را که آن دونفر در اختیار داشتند، او نیز دارد و تمام پیامبران به فرمان خداوند، مردم را راهنمایی کرده و از گناه باز می دارند.

ابوطالب خطاب به رسول خدا اینگونه اظهار وفاداری و حمایت و پشتیبانی می نماید

وَاللَّهِ لَنْ يَصُلُوا إِلَيْكُمْ بِحَمْعِهِمْ
حَتَّىٰ أُوْسَدُ فِي التَّرَابِ دَفِينَاً

وَذَكَرْتَ دِينَنَا لَا مُحَالَةٌ إِنَّهُ
مِنْ خَيْرِ أَدِيَانِ الْبَرِّيَّةِ دَيْنَا^۱

به خدا سوگند تا من زنده‌ام آنان به تودسترسی نخواهند داشت و دینی را که تو (آوردهای و) به آن متذکر گشته‌ای بی تردید از بهترین ادیان مردم است. ■

۱- همان.

۲- بخار الانوار، ج ۳۵، ص ۱۲۲-۱۲۳.

انتفاضه، تنها راه

(بمناسبت روز قدس)

■ حسن رویوران

یکی از مهم ترین ویژگیهای جنبش صهیونیستی فعالیت دو سویه آشکار و پنهان آن است. در بعد پنهان، فعالیت این جنبش با اهرمهای متعدد و در عرصه های متنوعی صورت می گیرد و جایگاه سلطه طلبانه خود را در سطح بین المللی دنبال می کند. اما در بعد آشکار، محوریت فعالیت این جنبش، حمایت از رژیم اشغالگر اسرائیل است. این کارکرد آشکار و پنهان در عرصه جهانی، منطقه ای و در درون سرزمین های اشغالی ایجاب می کند که:

- ۱) این جنبش ویرانگر و شبکه های زنجیره ای آن بیش از پیش شناخته و افشا شوند.
- ۲) از آن جا که گستره فعالیت این جنبش در سطح بین المللی است، باید در چارچوب نهضتی جهانی با آن مقابله شود.

صهیونیسم را بهتر بشناسیم:

الف - صهیونیزم برابر با نژاد پرستی

نمونه هایی از رفتارهای نژاد پرستانه رژیم صهیونیستی به شرح زیر است:

یکم - اعمال «قانون بازگشت» از سوی رژیم صهیونیستی؛ به این مفهوم که هر یهودی در هر گوشه جهان از حق مهاجرت به سرزمین اشغالی فلسطین برخوردار است. در حالی که این رژیم آوارگان فلسطینی را از بازگشت به خانه و کاشانه‌های خود باز می‌دارد.

دوم - به رسمیت شمردن حق حاکمیت و تعیین سرنوشت برای مهاجران صهیونیست، در فلسطین اشغالی، و در مقابل نفی حقوق انسانی فلسطینیان.

سوم - اعطای «تابعیت رژیم صهیونیستی» به تمامی یهودیان در سراسر جهان و محروم کردن فلسطینیان از حقوق شهروندی، به نحوی که یهودیان ساکن کشورهای مختلف که هرگز فلسطین اشغالی را به چشم ندیده‌اند و هیچ نوع رابطه‌ای با این سرزمین ندارند، از تابعیت اسرائیلی برخوردارند. اما فلسطینیان رانده شده و غربت‌زده در سرزمین خود نه اجازه بازگشت به خانه و کاشانه خود را دارند و نه از تابعیت مستقل برخوردارند.

چهارم - تخریب اماکن مذهبی اسلامی و مسیحی؛ به بهانه بازسازی اماکن مذهبی یهودی و گاه تبدیل مساجد و معابد به اماکن تفریح، فساد و فحشا.

ب - اسرائیل برابر با جنگطلبی و خشونت گرایی

یکم - تشکیل گروههای تروریستی و خشونت‌گرادر دوره پیش از تأسیس رژیم غاصب صهیونیستی در سال ۱۹۸۴ و اقدام به عملیات تروریستی از طریق گروههایی همچون «اشترن» (به سرکردگی اسحاق شامیر) و «هاگانا» (به سرکردگی بن گورین، مؤسس دولت صهیونیستی) و «آرگون» (به سرکردگی مناخیم بگین) و... و ارتکاب ترورهای فردی، قتل عام بسی گناهان و فجایع کشتار جمعی در «دیر یاسین»، «کَفَر قاسم» و فاجعه «بندر حیفا» و.... این کشتارها و اقدامات وحشیانه و اقدامات و فجایع ضد انسانی، محدود به فلسطین اشغالی نماند و در سالهای بعد شاهد تکرار قتل عام‌ها در کشورهای اطراف، نظیر لبنان (کشتارهای صبرا، شاتيلا،

قانا،...) بودیم که به روشنی اثبات کننده رفتار ثابت و نهادینه شده جنبش صهیونیستی و دولت برآمده از آن، در توسل به شیوه‌های ناجوانمردانه ارعب، خشونت و کشتار جمعی است.

دوم - به راه انداختن جنگها و کشتارهای بزرگ (منطقه‌ای، پس از تأسیس رژیم صهیونیستی در سالهای ۱۹۴۸، ۱۹۵۶، ۱۹۶۷، ۱۹۷۳، ۱۹۷۸، ۱۹۸۲ و تجاوزات سالهای ۱۹۹۳ و ۱۹۹۷ میلادی) بر ضد کشورهای عربی به صورت دسته جمعی یا انفرادی.

سوم - پیگیری سیاست خشونت، ترور و سرکوب و اخراج منظم و برنامه ریزی شده بر ضد فلسطینیان ساکن و حتی خارج از سرزمینهای اشغالی، به ویژه در دوران‌های انتفاضه نخست در سالهای ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۱ و انتفاضه مسجدالاقصی (در سال ۲۰۰۰).

ج - صهیونیزم، ضدیت با ادیان آسمانی

یک - جنبش صهیونیستی با جایگزین کردن تفکر مادی و گرایش سیاسی به جای معنویت و اخلاق دینی در دین یهودیت، موجب نگرانی و احساس خطر بسیاری از خاخام‌ها و متفکران یهودی شده است، بطوری که آنان، جنبش صهیونیستی را تهدیدی برای معنویت دینی خود و اساس دین یهود می‌دانند.

دوم - صهیونیستها، گروه بزرگی از مسیحیان صلح طلب و ضد خشونت را به سمتی برده‌اند که بازگشت و استقرار صهیونیستها در فلسطین اشغالی و نابودی ملت فلسطین و آوارگی و سرکوب و شکنجه آنان را همسو با اراده و خواست الهی توجیه می‌کنند.

د - صهیونیزم و تصفیه نژادی

حرکت صهیونیستی با ایجاد رژیم غاصب اسرائیل در فلسطین همانند دیگر الگوهای استعمار کوچ نشین سازی در صدد نابودی ملت فلسطین یا ریشه کن کردن

آن از سرزمهنهای فلسطین برآمدند تا مهاجران خود را جایگزین آنها سازند.

هـ- صهیونیزم: فساد اخلاقی و سقوط ارزش‌های انسانی

صهیونیسم که از عقده تحقیر یهودیان، و تبعیض دینی و اجتماعی آنها در جوامع غربی ناشی شده است، در یک حرکت منظم غیرانسانی نابودی ارزش‌های اخلاقی و انسانی دیگر ادیان را هدف خود قرار داده است و با بهره‌گیری از شبکه وسیع رسانه‌ای (روزنامه‌ها، مجلات، شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی، شرکت‌های فیلم سازی بویژه در هالیوود) در سطح بین المللی به ترویج مفاسد اخلاقی و اباحتگری دست زده است در این رویکرد صهیونیستها با تضعیف حساسیت‌های دینی، فرهنگی، اخلاقی و ارزشی دیگر جوامع، زمینه سلطه کارتل‌ها و تراست‌های صهیونیستی را بر جوامع بشری فراهم می‌آورند.

و- صهیونیسم و نقض حاکمیت ملتها و دولتها

صهیونیسم در جهت گسترش سلطه خود در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی و رسانه‌ای بویژه با استفاده از شبکه‌های مخفی و گروههای فشار عملاً حاکمیت دولتها را نقض می‌کند و منافع ملی کشورها را زیر پا می‌گذارد. این رویکرد معمولاً با شیوه‌های جاسوسی و تبانی با عناصر فرصت طلب و فاسد اجتماعی همراه است و هیچ کشوری حتی آمریکا از این تهدید و شیوه مستثنی نیست. صهیونیستها نشان داده‌اند که نزدیک ترین دوستان و متحدان و حامیان آنها نیز از اهداف خطرناک صهیونیستها در امان نیستند. برای نمونه «پولارد»، صهیونیست آمریکایی به نفع رژیم صهیونیستی در یک اقدام جاسوسی صنعتی، دهها سند فوق سری هسته‌ای را به اسرائیل منتقل کرد و نیز «مارتین اندیک» سفیر آمریکا در اسرائیل حجم عظیمی از اطلاعات محترمانه در زمینه سیاست خارجی آمریکا را در اختیار رژیم صهیونیستی قرار داد.

ز- صهیونیزم و فعالیت پنهان و مونیانه

صهیونیستها به علت هدفهای نامشروعی که دنبال می‌کنند همواره فعالیتهای خود را بصورت پنهان و در چارچوب گروههای فشار انجام می‌دهند.

حضور دهها سازمان و انجمن در کشورهای غربی بویژه ایالات متحده آمریکا و تاثیر آنان بر سیر انتخاب شخصیتهای سیاسی و هدایت رفتار آنها از طریق فشارهای پنهان و آشکار، اراده ملتها را نفی می‌کند و نمایندگان دروغینی را در پستهای بالای سیاسی می‌گمارد و آنها را در خدمت جنبش صهیونیستی بجای منافع ملی بکار می‌گیرد. وجود سه هزار سازمان، انجمن، تشکل صهیونیستی در زمینه‌های مختلف در آمریکا و هدایت مجموعه آنها از سوی «ابی ایپاک» این واقعیت را به خوبی نمایان می‌سازد.

«میرون دائم» نماینده سیاهپوست کنگره آمریکا، شاید بهترین تصویرگر این واقعیت باشد. او در اظهارات مطبوعاتی خود گفت: به علت حضور گسترده صهیونیستها در ساختار رسمی دولت آمریکا کسی جرأت انتقاد از اسرائیل را ندارد و من اگر نماینده اسرائیل بودم از آزادی بیشتری برای نقد سیاستهای اسرائیل برخوردار بودم تا نماینده کنگره آمریکا «بول ونلی» نویسنده معروف آمریکایی در دو کتاب «فریب» و «کیست که جرأت گفتن دارد» تمامی مسائل پشت پرده فعالیت مافیایی صهیونیسم را در ساختار دولتی آمریکا شرح داده است. ارائه کمک سرانه ۱/۶۰۰ دلاری آمریکا به اسرائیل که از مالیات دهندگان آمریکایی جمع آوری می‌شود، شاید بهترین شاخصی است که میزان سوء استفاده صهیونیسم را از آمریکا نمایان می‌سازد (آمریکا به هر خانواده اسرائیلی پنج نفره سالانه معادل ۸۰۰ دلار انواع کمک پرداخت می‌کند).

ح- صهیونیسم و نقض مقررات بین المللی

هر چند که تأسیس سازمان ملل بویژه شورای امنیت برای حفظ صلح در سطح

بین المللی و جلوگیری از جنگ بوده است اما متأسفانه اسرائیل برخوردار از حمایت گسترده آمریکا از هنگام تأسیس تاکنون، مقررات بین المللی را نقض می کند و تصمیمات جامعه جهانی را زیر پا می گذارد. رژیم صهیونیستی تصمیم تقسیم فلسطین برابر قطعنامه (۱۸۱) سازمان ملل را در سال ۱۹۴۷ نه تنها نقض کرد که آقای «کانت برنادت» حاکم تعیینی این سازمان به عنوان فرماندار شهر بیت المقدس رانیز ترور کرد و به قتل رساند.

رژیم صهیونیستی پس از اشغال شهر بیت المقدس در سال ۱۹۶۷ با نقض عهدنامه چهارم زنو در مورد مناطق اشغال شده، بافت جمعیتی این شهر را تغییر و اماکن مقدس اسلامی را تخریب کرد و به مصادره خانه ها و زمین های مردم پرداخت. حتی قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت مبنی بر ضرورت عقب نشینی فوری رژیم صهیونیستی از سرزمین های اشغالی در سال ۱۹۶۷ به رغم مروربیش از سه دهه تاکنون اجرا نشده است، رژیم صهیونیستی با تکیه بر حمایت آمریکا تمامی کنوانسیون های بین المللی و اعلامیه های حقوق بشر و قطعنامه های شورای امنیت و سازمان یونسکو را زیر پا می گذارد و تصمیمات جامعه بین المللی را نقض کرده و امنیت جهانی را با خطر جنگ گسترده و فرآگیر موواجه می سازد.

ط - رویکردهای اعراب در مقابل رژیم صهیونیستی

در چالش و رویارویی اعراب با رژیم صهیونیستی سه رویکرد مطرح بود:

۱- رویکرد نظامی کلاسیک

این استراتژی با امضای سازش کمپ دیوید میان مصر و اسرائیل (سال ۱۹۷۸)، که طی آن بزرگترین ثقل جمعیتی و نظامی جهان عرب از معامله رویارویی خارج شد و امکان جنگ نظامی کلاسیک را کاملاً منتفی ساخت، به شکست انجامید و از آن هنگام تاکنون هیچ جنگی میان اعراب و اسرائیل رخ نداده است.

۲- رویکرد جنگهای پارتیزانی

این رویکرد بیشتر در چارچوب سازمانهای مقاومت فلسطین تجلی داشت. این رویکرد که عمدتاً مبتنی بر جنگهای رهایی بخش الهام گرفته از مکاتب چپ بود، در سال ۱۹۷۰ در جریان درگیری با ارتش اردن در سپتامبر سیاه دچار ناکامی گسترده‌ای شد و با قبول شکست از ارتش اردن و امضای موافقتنامه قاهره این کشور را ترک کرد و نیروهای خود را به لبنان انتقال داد. در سال ۱۹۸۲ و بدنبال حمله گسترده اسرائیل به لبنان و محاصره چریکهای فلسطینی در شهر بیروت، این سازمانها با وساطت آمریکا شکست را پذیرفتند و طی توافقی ذلت بار سوار بر کشتی، خاک لبنان را از طریق دریابسوی تونس و چند کشور عربی دیگر ترک کردند. این رویکرد با دور شدن سازمانهای مقاومت از سرزمینهای هم مرز با فلسطین اشغالی عملأً کارایی خود را از دست داد و سازمانهای چریکی را به «سازمانهای سیاسی» مبدل کرد.

۳- ملت فلسطین در جستجوی رویکرد مناسب

پس از شکست رویکرد آزادسازی فلسطین از طریق ارتشهای عربی و سازمانهای چریکی فلسطینی، مردم مسلمان فلسطین که سالیان درازی در انتظار فتح ارتشهای عربی یا آزادی بخشی، سازمانهای چریکی فلسطینی بودند، در جستجوی راه حل معقولی برآمدند تا از رهگذر آن از آرمان خود دفاع کنند که انتفاضه همان راهی است که مردم فلسطین برگزیدند.

ویژگیهای انتفاضه

۱- مردم فلسطین که چند دهه در انتظار ارتشهای فاتح عرب یا سازمانهای چریکی فلسطینی بودند، پس از ناامیدی از ورود آنها ابتکار عمل را بدست گرفتند و

تصمیم‌گیری درباره سرنوشت و آینده فلسطین را از خارج سرزمنهای اشغالی به داخل آن انتقال دادند.

۲- سنگ، مهمترین نماد انتفاضه است که بعنوان سلاح این رویارویی به شمار می‌آید و کاربرد آن نیاز به آموزش و یا وابستگی به خارج ندارد.

۳- در انتفاضه عنصر فراغیری مهمترین شاخصه این فرایند است. در انتفاضه زن و مرد و پیر و جوان شرکت دارند که گاهی برخی عناصر ناآگاه با طرح ضرورت جنگ مسلحانه، بر این اعتقادند که چنانچه جنگ مسلحانه آغاز شود قشر محدودی از جوانان از جان گذشته می‌توانند این مهم را بر عهده گیرند و نه عموم مردم فلسطین. به عبارت دیگر در این طرح زنان، کودکان و بزرگسالان همه باید به خانه هایشان برگردند و این به نفع انتفاضه نیست. البته دفاع مسلحانه مردم فلسطین در برابر ارتضی صهیونیستی که در قتل عام مردم فلسطین و یا در مصادره خانه و کاشانه آنها نقش دارند بعنوان جریانی در خدمت انتفاضه و نه جایگزین آن اهمیت دارد و از نظر روانی در دشمن ایجاد بازدارندگی می‌کند و به مردم امید به پیروزی می‌دهد، و این همان شیوه‌ای است که در انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام رهبر جریان داشت.

۴- انتفاضه با استراتژی برگرفته از انقلاب اسلامی (پیروزی خون بر شمشیر) تمامی ترفندهای تبلیغاتی صهیونیزم را نقش برآب ساخت. صهیونیزم با عنوان کردن مسایل تاریخی از قبیل سرکوب دینی یهودیان در اروپا در قرنهای متتمادی و تصفیه نژادی آنها از سوی نازیها در جنگ جهانی دوم از خود ملتی مظلوم و تحت ستم قرار گرفته ترسیم کرده است که در بسیاری از موقع همبستگی غرب با آن و یا تقدیم کمکهای گسترشده به آن ناشی از این تبلیغات است. انتفاضه با نمایان ساختن چهره کریه و خشن صهیونیزم که می‌کوشد ملت فلسطین را از طریق کاربرد زور ریشه کن سازد، تمامی این تبلیغات را نقش برآب ساخت.

۵- اسرائیل همواره در تبلیغات خود اعلام می‌کرد که «فلسطین سرزمینی بدون ملت برای ملتی بدون سرزمین» است و انتفاضه نشان داد که این مقوله واقعیت ندارد. قیام مردم مسلمان فلسطین و جانفشنانی آنها برای احراق حقوق خویش نمایان ساخت که سرزمین فلسطین صاحب دارد و آنها برای دفاع از آن حاضرند هر آنچه دارند به پای آن بریزند.

۶- مشخصه دیگر انتفاضه، مردمی بودن رهبری آن است. انتفاضه یک حرکت مردمی هدفداری است که دشمن خود را و چگونگی مقابله با آن را دقیقاً تعریف کرده است. رهبری این انتفاضه با توجه به تجارت تاریخی و توانایی دشمن در ترور رهبران ضد اسرائیلی (نظیر ترور سید عباس موسوی رهبر حزب الله لبنان، ترور فتحی شقاقي دبیر جنبش جهاد اسلامی فلسطین، ترور یحیی عیاش رهبر گردناهای عزالدین قسّام جنبش حماس، ترور ابو جهاد از رهبران ساف در تونس و...)، در یک سیستم ناپیدا عمل می‌کند و در ضمن ناپیدایی، در همه شهرها و روستاهای حضور دارد و نقش خود را ایفا می‌کند.

۷- یکی از مهمترین راهکارهای انتفاضه بالا بردن هزینه اشغال برای دشمن صهیونیستی است و این درسی است که انتفاضه از حزب الله لبنان آموخت: مقاومت اسلامی لبنان با بهره‌گیری از این راهکار هزینه اشغال صهیونیستی را به حدی بالا برد که در نهایت رژیم صهیونیستی ناگزیر شد انتخاب آسان تر یعنی عقب نشینی از لبنان را برگزیند. انتفاضه با تظاهرات و اقدامات خود عملاً امنیت رژیم صهیونیستی را شدیداً آسیب‌پذیر کرده است، امنیتی که رژیم صهیونیستی نسبت به آن بالاترین حساسیت را دارد.

۸- اسرائیل بال مضای قرارداد اسلو با عرفات چند هدف همزمان را با هم دنبال می‌کرد:

- خاموش ساختن انتفاضه.

- زنده کردن گرایش‌های ملی و ناسیونالیستی فلسطین به عنوان عاملی برای مقابله با رشد چشمگیر جنبش اسلامگرایی در انتفاضه نخست.

- ممانعت از اسلامی کردن مسئله فلسطین.

- ایجاد دو دستگی در جامعه فلسطینی.

مهمترین اهدافی است که اسرائیل از امضای اسلو دنبال می‌کرد.

درک درست جنبش اسلامی از شرایط سیاسی و حفظ رویارویی با رژیم صهیونیستی بعنوان اولویت اول و جلوگیری از هرگونه انحراف از این اولویت از یکسو و شکست خط عرفات در احراق حقوق از طریق مذاکره، بار دینی انتفاضه جدید و پایگاه اسلامگرایان در آن را به شدت افزایش داد.

مقایسه دو انتفاضه

انتفاضه نخست مردم فلسطین در سال ۱۹۸۷ شروع شد و حدود پنج سال ادامه داشت. تا پیش از آغاز این انتفاضه، رژیم صهیونیستی حاضر نبود وجود ملتی به نام فلسطین را به رسمیت بشناسد ولی پس از شعله و رشد این انتفاضه و تداوم آن برای چند سال متوالی، اسرائیل برای خاموش ساختن آن ناگیر شد امیدی در پیش روی مردم فلسطین قرار دهد این انتفاضه نزدیک به پنج سال ادامه داشت و زمانی به سردى گرائید که بحران اشغال کویت رخ داد و آن را شدیداً تحت الشعاع یک حادثه بزرگتر قرار داد. دخیل شدن صدام حسين - رئیس جمهور عراق - در بحران فلسطین نه به هدف آزادسازی فلسطین بلکه بعنوان اهرم بازدارنده برای جلوگیری از حمله آمریکا به عراق از طریق ایجاد نگرانی نزد امریکا در احتمال منطقه‌ای شدن جنگ، ضربه بزرگی بر پیکر انتفاضه وارد ساخت. او با طرح شعار با خاک یکسان

کردن با موشکهای دور برد عراق، حس عافیت‌طلبی مردم فلسطین را تحریک کرد و آنها نابودی اسرائیل را بر عهده صدام قرار دادند و عملاً انتفاضه چند ساله خود را به پایان رساندند. اقدام عراق در شلیک نمادین چند موشک دوربرد به اسرائیل کافی بود تا این توطئه عملی شود. جالب اینجاست که اسرائیل به دستور آمریکا در برابر عراق هیچ واکنشی نشان نداد. ولی همزمان با مظلوم نمائی، بهره برداری وسیع تبلیغاتی را آغاز کرد.

پس از شکست مذاکرات کمپ دیوید دوم، انتفاضه جدید بخاطر شکسته شدن حریم مسجد الاقصی از سوی اریل شارون، جlad صبرا و شاتيلا، باهویت پر رنگ دینی آغاز گشت. انتفاضه جدید موجب پیوستن فلسطینیان سرزمینهای اشغال شده در سال ۱۹۴۸ به این انتفاضه شده است. اسرائیل با فلسطینیان سرزمینهای اشغالی ۱۹۴۸ بصورت ویژه برخورد می‌کند و به آنها تابعیت اسرائیلی داده است و از خدمات اجتماعی قابل توجهی برخوردار نند، اما پیوستن آنها به انتفاضه برای اسرائیل غافلگیر کننده بود و شاید به همین علت واکنش صهیونیستها در برابر این حرکت بسیار شدید بود و منجر به شهادت حدود بیست تن از فلسطینیان و تخریب وسیع املاک آنها گردید. اما به علت به خطر افتادن وحدت ملی جامعه اسرائیلی، رهبران اسرائیل همگی توافق کردند تا اوضاع در سرزمینهای ۱۹۴۸ آرام شود.

ویژگی دیگر انتفاضه فعلی آن است که بر خلاف انتفاضه قبلی که تأثیرگذاری آن محدود به فلسطین بوده، انتفاضه فعلی در کالبد مرده جوامع عربی و تا حدودی اسلامی حیات بخشید، و این جوامع حول محور حمایت از انتفاضه همبستگی

گسترده‌ای پیدا کردند. یکی از مهمترین پیامدهای همبستگی جوامع عربی و اسلامی با انتفاضه تغییر نسبی رفتار دولتهای است که تحت فشار افکار عمومی ناگزیر شدند مواضع سیاسی بهتری در پیش گیرند.

چرا روز قدس؟

شکی نیست که اعلام روز قدس از سوی امام راحل ره به این منظور نبود که مسئله قدس هر سال در یک روز مطرح و به آن یک روز محدود گردد و اینگونه مردم تکلیف خود را در این محدوده نسبت به قدس ادا نمایند، سپس موضوع بایگانی شود تا سال آینده!

اهداف امام ره از اعلام روز قدس

- این ابتکار طرحی است واقع بینانه و مبتنی بر درک تحلیلی دقیق از مسئله فلسطین و ضرورت رویارویی با رژیم صهیونیستی است؛
- پدیده رژیم صهیونیستی؛ پروژه‌ای بزرگ و طولانی است که طی یک قرن، گام به گام طراحی و اجرا شده است. امام ره در مقابل این پدیده خطرناک ناگزیر بود پروژه استراتژیکی مناسبی طراحی کند که توان مقابله با این رژیم غاصب را داشته باشد؛

- اعلام روز قدس از سوی امام ره یعنی بکارگیری نمادهای کلان دینی در این رویکرد جدید بجای نگرش‌های خرد ملی یا قومی (عربی) است که سالها چهارچوب فکری رویارویی با رژیم صهیونیستی را تشکیل داد و شکست خورد؛
- امام از این رهگذر می‌کوشید جهان اسلام را متوجه این بحران سازد و از این طریق میان جهان اسلام و فلسطین ایجاد همبستگی کند و نامعادله موجود میان مردم فلسطین از یکسو و رژیم صهیونیستی و حامیان غربی آنها از سوی دیگر را با دخیل ساختن امت اسلامی بازسازی کند.

- امام خمینی با اعلام روز قدس نیز کوشید اداره بحران فلسطین را از سطوح رسمی به سطوح مردمی انتقال دهد و وجدان اجتماعی و سیاسی مردم جهان

اسلام را با انگیزه‌های دینی آنها درگیر این بحران سازد.

آغاز انتفاضه جدید تحت عنوان (انتفاضه المسجد الاقصی) و بدنبال تجاوز آریل شارون رئیس ائتلاف لیکود اسرائیل به حریم مقدس مسجد الاقصی با ویژگیهای مردمی و بار دینی بزرگترین برهانی است که صحبت دیدگاه‌های امام رض را در اعلام روز قدس می‌سازد.

پیشنهاد مقام معظم رهبری

پیشنهاد مقام معظم رهبری در مورد برگزاری رفراندوم در سرزمین‌های اشغالی حاکی از تکامل طرح سیاسی جمهوری اسلامی ایران است که علاوه بر ادامه خط حق جویی امام راحل ره با الگوهای بین المللی همگونی خوبی دارد. تأکید بر تعیین حق سرنوشت جوامع که در اعلامیه حقوق بشر آمده (و در آن ذکر شده است که ملت‌ها از طریق رفراندوم می‌توانند به استقلال برسند) و استناد بر رویه‌ها و الگوهای موجود در سطح بین المللی عملاً رژیم صهیونیستی و حامیان بین المللی آن را در بن بست سیاسی قرار داده است.

شباهت بحران آفریقای جنوبی با بحران فلسطین

بحران سابق آفریقای جنوبی تا حدودی شبیه بحران فلسطین است که بحران آفریقای جنوبی نیز در چارچوب (رفراندوم) حل و فصل شد. این تشابه در چند زمینه به چشم می‌خورد:

- در آفریقای جنوبی نظام آپارتاید (نزاد پرست) حاکم بود که همان نظام برتری

نزادی است و در سرزمین‌های اشغالی فلسطین توسط رژیم صهیونیستی هم برقرار است؛

- در آفریقای جنوبی اقلیت سفید پوست بر اکثریت سیاه پوست سلطه داشت که

همین وضعیت در اسرائیل نیز وجود دارد و برخلاف ژست دموکراسی طلبانه صهیونیستها، تنها یهودیان قدرت را در انحصار دارند؛

- تشابه بعدی مسئله آواره نمودن صاحبان اصلی سرزمینها است که در این چارچوب میلیونها تن از مردم سیاهپوست آفریقای جنوبی در نتیجه ظلم و ستم و نژاد پرستی آپارتاید در کشورهای اطراف، آواره شده بودند که همین وضعیت هم اکنون در فلسطین به چشم می خورد؛

- همچنین حمایت غرب از رژیم نژاد پرست آفریقای جنوبی کمتر از حمایت آنها از اسرائیل نیست و همه به یاد داریم که امریکا و انگلیس در سازمان ملل بر ضد ملت سیاه پوست آفریقای جنوبی و به نفع رژیم برتری نژادی سفید، دهها قطعنامه را توکردن و اکنون هم شاهد همین حمایتهای سیاسی و اقتصادی غرب از اسرائیل هستیم. اما ادامه مبارزات مردم آفریقای جنوبی و به خطر افتادن منافع غرب در جنوب افریقا موجب شد که غرب از حمایتهای ظالمنانه خود دست بردارد و در برابر اراده آهینین این ملت سر فرود آورد و نیلسون ماندلا را بعد از ۳۰ سال اسارت در زندان از سیاهچال به کرسی ریاست مشایعت کند.

نکته مهم

آنچه در این مدل مد نظر است این است که غرب زمانی تسلیم اراده ملتها می شود که مسلمانان جهان مقاومتی فراگیر داشته باشند. به عبارت دیگر در کنار مبارزه ملت ستمدیده و مظلوم فلسطین باید الگوی سیاسی دنیاپسند مبتنى بر واقعیتها و رویهها ارائه داد و مظلومیت و حقانیت این مردم را به سمع جهانیان رسانید تا مجازه به وسیله‌ای برای تحقق هدف تبدیل شود و هیچکدام از جوامع اسلامی متهم به جنگ طلبی نشوند. ■

عید فطر

■ واحد متون

بگذشت مه روزه، عید آمد و عید آمد
و ازه عید تنها یکبار در قرآن به کار رفته است:
«اللَّهُمَّ أَنْزَلْ عَلَيْنَا مائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيداً لِأَوْلَنَا وَآخِرَنَا وَآيَةً مِنْكَ»^۱ در تفسیر نمونه ذیل این آیه گفته شده است: «عید در لغت از ماده عود به معنی بازگشت است، و لذابه روزهایی که مشکلات قوم و جمعیتی بر طرف می‌شود و بازگشت به پیروزیها و راحتی‌های نخستین می‌کند عید گفته می‌شود، و در اعیاد اسلامی به مناسبت اینکه در پرتو اطاعت یک ماه مبارک رمضان و یا انجام فریضه بزرگ حج، صفا و پاکی فطري نخستین به روح و جان باز می‌گردد، و آلدگی‌هایی که بر خلاف فطرت است، از میان می‌رود، عید گفته شده است. و از آنجاکه روز نزول مائده نیز، روز بازگشت به پیروزی و پاکی و ایمان به خدا بوده است، حضرت مسیح علیه السلام آن را عید نامیده است. همان طور که در روایات وارد شده، نزول مائده در روز یکشنبه بوده و شاید یکی از علل احترام روز یکشنبه در نظر مسیحیان نیز همین بوده است.

روایتی که از علی علیه السلام نقل شده: «و كُلُّ يَوْمٍ لَا يَعْصِي اللَّهُ فِيهِ فَهُوَ يَوْمُ عِيدٍ» هر روز که در آن معصیت خدا نشود، روز عید است، نیز اشاره به همین موضوع دارد، زیرا روز ترک

گناه، روز پیروزی و پاکی و بازگشت به فطرت نخستین است.^۱

روز قبولی اعمال

و نیز در یکی از اعیاد، حضرت علی علیہ السلام فرمود:

«إِنَّمَا هُوَ عِيدٌ لِمَنْ قَبِيلَ اللَّهُ صِيَامَهُ، وَشَكَرَ قِيَامَهُ، وَكُلَّ يَوْمٍ لَا يُعَصِي اللَّهَ فِيهِ فَهُوَ يَوْمُ عِيدٍ»
امروز تنها عید کسی است که خداوند روزه اش را پذیرفته و عبادتش را سپاس گزارده است؛ هر روزی که خداوند مورد نافرمانی قرار نگیرد، عید راستین است.

روز ذکر

در روایات اسلامی برای اعیاد - بویژه اعیاد مذهبی، از جمله عید فطر - آداب و رسوم خاصی مقدّر شده؛ در حدیثی از معصوم (ع) آمده است.

«رَبِّيْنُوا أَعِيَادَ كُمِّ بِالْتَّكْبِيرِ» عیدهای خودتان را با تکبیر زینت بخشید.

«رَبِّيْنُوا الْعِيَادَيْنِ بِالْتَّهْلِيلِ وَالتَّكْبِيرِ وَالتَّحْمِيدِ وَالتَّقْدِيسِ» عید فطر و قربان را با گفتن ذکر لاله إِلَّا الله، الله اکبر، الحمد لِلَّهِ و سبحان الله، زینت بخشید.

ای طالب اگر ترا سر این راه است

یک گفتنه لا الله الا الله است^۲

عید فطر

عید فطر یکی از دو عید بزرگ اسلامی است که درباره آن احادیث و روایات بی شماری وارد شده است. مسلمانان روزه دار که ماه رمضان را به روزه گذرانده و از خوردن و آشامیدن و بسیاری از کارهای مباح دیگر امتناع ورزیده اند، اکنون پس از گذشت ماه رمضان در نخستین روز ماه شوال اجر و پاداش خود را از خداوند

^۱- دیوان شمس تبریزی.

.۱۳۱/۵- تفسیر نمونه.

می طلبند؛ اجر و پاداشی که خود خداوند به آنان و عده داده است.

امیر المؤمنین علیه السلام در یکی از اعياد فطر خطبهای خوانده‌اند و در آن مسئومنان را بشارت و مبطلان را بیم داده‌اند:

«خطب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام يوم الفطر فقال:

«أيّهَا النَّاسُ! إِنَّ يَوْمَكُمْ هَذَا يَوْمٌ يُتَابُ فِيهِ الْمُحْسِنُونَ وَيُخْسَرُ فِيهِ الْمُبْطِلُونَ»؛ ای مردم! این روز شما روزی است که نیکوکاران در آن پاداش می‌گیرند و زیانکاران و تبهکاران در آن مأیوس سونا می‌گردند،

«وَهُوَ أَشَبَّهُ بِيَوْمِ قِيَامِكُمْ»؛ و این شباهتی زیاد به روز قیامت دارد،

«فَادْكُرُوا بِخُرُوجِكُمْ مِنْ مُنَازِلِكُمْ إِلَى مُصَلَّاكُمْ خُرُوجَكُمْ مِنَ الْأَجَادِثِ إِلَى رَبِّكُمْ»؛ پس با خروج از منازل و رهسپاری به سوی جایگاه نماز عید، خسرو جتان از قبر و رفتستان را به سوی پروردگار به یاد آورید،

«وَادْكُرُوا بِقُوَّافِكُمْ فِي مُصَلَّاكُمْ وَقُوَّافَكُمْ بَيْنَ يَدَيِ رَبِّكُمْ»؛ و با ایستادن در جایگاه نماز ایستادن در برابر پروردگار تان را یاد کنید،

«وَادْكُرُوا بِرُجُوعِكُمْ إِلَى مُنَازِلِكُمْ رُجُوعَكُمْ إِلَى مُنَازِلِكُمْ فِي الْجَنَّةِ»؛ و با بازگشت به سوی منازل خود، بازگشتن این سوی منازل تان در بهشت برین را مذکور شوید،

«عِبَادَ اللَّهِ! إِنَّ أَدْنَى مَا لِلصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ أَنْ يُسْنَدِيَهُمْ مَلَكٌ فِي آخِرِ يَوْمٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ»؛ ای بندگان خدا! کمترین چیزی که به زنان و مردان روزه‌دار داده می‌شود، این است که فرشته‌ای در آخرین روز ماه رمضان به آنان ندا می‌دهد و می‌گوید:

«أَبْشِرُوا عِبَادَ اللَّهِ فَقَدْ غَفَرَ لَكُمْ مَا سَلَفَ مِنْ ذُنُوبِكُمْ»؛ همان! بشارت‌تان باد، ای بندگان خدا که

گناهان گذشته‌تان آمر زیده شد!

«فَانظُرُوا كَيْفَ تَكُونُونَ فِيمَا تَسْتَأْنِفُونَ»؛ پس به فکر آیینه خویش باشید که چگونه بقیه

ایام را بگذرانید؟^۱

۱- میزان الحكمه، محمدی ری شهری، ج ۷، ص ۱۳۱-۱۳۲.

سخنی از استاد عرفان و اخلاق

عارف وارسته، «میرزا جواد آقاملکی تبریزی» درباره عید فطر آورده است: «عید فطر روزی است که خداوند آن را از میان دیگر روزها برگزیده است و مخصوص هدیه بخشیدن و جایزه دادن به بندگان خویش ساخته است. خداوند به آنان اجازه داده است تا در این روز نزد حضرتش گرد آیند و برخوان کرم او بنشینند و ادب بندگی به جای آرند؛ چشم امید به درگاه او دوزند و از خطاهای خویش پوزش خواهند؛ نیازهای خویش به نزد او آرند و آرزوهای خویش از او خواهند. و نیز آنان را وعده و مژده داده است که هر نیازی به او آرند، برآورَد و بیش از آنچه چشم دارند به آنان بپخشند، از مهربانی و بنده نوازی، بخشایش و کارسازی در حق آنان روا دارد که گمان نیز نمی‌برند.»^۱

روز اول ماه شوال را بدین سبب عید فطر خوانده‌اند که در این روز، امر امساك و سبب نامگذاري صوم از خوردن و آشامیدن برداشته شد و رخصت داده شد که مؤمنان در روز افطار کنند و روزه خود را بشکنند. فطر و فَطْر و فطور به معنای خوردن و آشامیدن است و گفته شده است که به معنای آغاز خوردن و آشامیدن نیز هست. به همین دلیل است که پس از اتمام روز و هنگام مغرب شرعی در روزهای ماه رمضان، انسان افطار می‌کند، یعنی اجازه خوردن، پس از امساك از خوردن به او داده می‌شود.

مراقبت پس از ماه رمضان

در شأن نزول آیه صدو چهل و چهار سوره آل عمران آمده است که در جنگ اُحد، شایع شد که رسول خدا صلوات الله عليه و آله و سلام کشته شد و این شایعه موجب هراس و فرار و تزلزل روحیه بعضی از زمیندگان شد. پس از این واقعه آیه‌ای نازل شد که برفرض که

^۱ المراقبات في اعمال السنّه، میرزا جواد آقاملکی تبریزی، ص ۱۶۷، به نقل از مجله پاسدار اسلام، ش ۱۰۱، ص ۱۰.

وجود مقدس پیامبر ﷺ کشته شده باشد آیا می‌خواهید به گذشته بد خود بازگردید و از ارزشها و باورهای اسلامی خود فاصله بگیرید؟!

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَأَيْنَ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبَتْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقِلِبْ عَلَىٰ عَقِيقِيهِ فَلَنْ يَطْرُأَ اللَّهُ بَشَيْئًا وَ سَيِّجِيزِ اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» و محمد جز فرستاده‌ای که پیش از او هم پیامبرانی آمده و گذشتند نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود از عقیده خود بر می‌گردید؟ و هر کس از عقیده خود بازگردد هرگز زیانی به خدا نمی‌رساند و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می‌دهد.

این آیه نشان می‌دهد که با رحلت و شهادت رسولان و رهبران الهی مکتب آنان نمی‌رود و خدای متعال، اتکای افراطی حتی به شخص پیامبر اشرف مخلوقات را به عنوان نوعی از فردپرستی محکوم می‌کند. لذا مؤمنان باید توجه داشته باشند که تداوم دین در گرو حضور انبیا به تنها یعنی نیست و فقدان ظاهری آنها را نباید دستاویزی برای واپس‌گرایی قرار داد.

در زمان ما نیز این آیه به نحو دیگری ممکن است مصدق پیدا کند و ما مسلمانان، گرفتار نوعی ارتجاع اخلاقی و اعتقادی شویم. یعنی در ماه رمضان و به برکت روزه، سحرها، شب‌های قدر و... توفیقاتی را به دست آوریم از گناهان چشم پوشیم. بر انجام تکالیف مذهبی و ترک گناهان بیش از سایر ماه‌ها کوشش کنیم اما پس از گذشت این ماه همه آن مراقبت‌ها، خویشتن داری‌ها، عبادات‌ها و اعمال را یک سره کنار بگذاریم تا سال دگر و رمضانی و شب قدری دگر!

در حالی که باید توجه داشته باشیم، اگر ماه رمضان و شب قدر رفت خدای ماه رمضان و خدای «قدر آفرین» پایان و غروبی ندارد و مسلمان باید دم به دم و لحظه

به لحظه استعداد فیض‌گیری را وسعت دهد تا وصال تجدید شود زیرا «هرچه قدر انسان بیشتر شود شب قدر او هم بیشتر می‌شود».

همچنان که درباره عید فرموده‌اند: «هر روزی که در آن گناه انجام نشود عید است

می‌توان گفت هر شب که وصال با دوست حاصل شود و انسان به «قدر واقعی» خویش پی ببرد شب قدر است. باید در عین ارج نهادن به پدیده‌های مبارک خداوندی همچون انبیای عظام، مکان‌ها و زمان‌های مبارک و مقدس، ذات مقدس پروردگار و تقوای از او را همیشه و همه جا در نظر داشت.

شاعری می‌گوید:

ای دوست شِکر بهتر یا آنکه قمر سازد؟
خوبی قمر بهتر یا آنکه شِکر سازد؟
ای باغ؟ تویی خوشتر یا گلشن گل در تو
یا آنکه برآرد گل صد نرگس تر سازد؟
ای عقل تو بِه باشی در دانش و در بینش
یا آنکه به هر لحظه صد عقل و نظر سازد؟
یعنی اگرچه بسیاری از مظاهر حق از قبیل پدیده‌های عالم طبیعت و معنویت
جمیل هستند اما باید در اصل به خدای جمال آفرین نظر داشت.

روزها گرفت گو رو باک نیست تو بیمان ای آنکه چون تو پاک نیست
عید فطر دارای اعمال و عباداتی است که در روایات معصومین ﷺ به آنها
پرداخته شده وادعیه خاصی نیز درباره آن آمده است.

اعمال عید

از سخنان معصومین ﷺ چنین استفاده می‌شود که روز عید فطر، روز گرفتن مزد است، ولذا در این روز مستحب است که انسان بسیار دعا کند و به یاد خدا باشد و روز خود را به بطالت و تنبیلی نگذراند و خیر دنیا و آخرت را بطلبند.

در قنوت نماز عید می‌خوانیم:

«... أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الْيَوْمِ الَّذِي جَعَلْتُهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيدًا وَ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ذُخْرًا وَ شَرَفًا وَ كَرَامَةً وَ مَزِيدًا! أَنْ تُصَلِّي عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ» بارالله! به حق این روز که آن را برای مسلمانان عید و برای محمد ﷺ ذخیره و شرافت و کرامت و فضیلت قرارداد، از تو می‌خواهم که بر محمد و آل محمد درود بفرستی!

«وَأَن تُدْخِلَنِي فِي كُلِّ حَيْرٍ أَدْخَلَتْ فِيهِ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ» وَمَا در هر خیری وارد کنی که
محمد و آل محمد را در آن وارد کردی!

«وَأَن تُخْرِجَنِي مِن كُلِّ سُوءٍ أَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ، صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ» وَاز
هر سوء و بدی که محمد و آل محمد را از آن خارج ساختی خارج کن! درود و صلووات تو بر او و
آنها!

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ حَيْرَ مَا سَئَلَكَ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ» خداوند، از تو می طلبم آنچه بندگان
شاپسته ات از تو خواستند!

«وَأَعُوذُ بِكَ مِمَّا أَسْتَعَاذُ مِنْهُ عِبَادُكَ الْمُخَلَّصُونَ» و به تو پناه می برم از آنچه بندگان خالصت
به تو پناه بردند.».

دعای امام سجاد علیہ السلام

در صحیفه سجادیه نیز دعایی از امام سجاد علیہ السلام به مناسب وداع ماه مبارک
رمضان و استقبال عید سعید فطر وارد شده است:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْبِرْ مُصِيبَتَنَا بِشَهِرِنَا وَبِارِكْ لَنَا فِي يَوْمِ عِيدِنَا وَفِطْرِنَا
پُرورِدگار!! بر محمد و آل محمد درود فrst و مصیبت ما را در این ماه جبران کن و روز فطر را
بر ما عیدی مبارک و خجسته بگردان!

«وَاجْعَلْنَا مِنْ حَيْرَ يَوْمٍ مَرَّ عَلَيْنَا، أَجْلَبْ لِغَفْوٍ وَأَمْحَا لِذَنْبٍ وَاغْفِرْ لَنَا مَا حَفِيَ مِنْ ذُنُوبِنَا وَمَا
عَلَنَّ...» و آن را از بهترین روزهایی قرار ده که بر ما گذشته است: که در این روز بیشتر ما را مورد عفو
قرار دهی و گناهانمان را بشوی و بر ما بیخشاری گناهانی را که در پنهان و آشکارا انجام دادیم ...

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَتَوَبُ إِلَيْكَ فِي يَوْمِ فِطْرَنَا الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُؤْمِنِينَ عِيدًاً وَسَرورًاً وَلِأَهْلِ مَلْكَتِكَ مُحَمَّدًا وَ
مُحَشَّدًا» خداوند، در این روز عید فطر، که برای مؤمنان روز عید و خوشحالی و برای مسلمانان

روز اجتماع و گردهمایی است،

«مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ أَذْنَبَنَا أَوْ سُوءٍ أَسْلَفَنَا أَوْ خَاطِرٍ شَرٌّ أَضْمَرَنَا تَوْبَةً مَنْ لَا يَنْطَوِي عَلَى رُجُوعٍ إِلَى

ذَنْبٍ وَ لَا يَعُودُ بَعْدَهَا فِي حَطَبَيْهِ» از هرگناهی که مرتکب شده‌ایم و هر کار بدی که کرده‌ایم و هر نیت ناشایسته‌ای که در ضمیرمان نقش بسته است به سوی تو باز می‌گردیم و توبه می‌کنیم، توبه‌ای که در آن بازگشت به گناه هرگز نباشد و بازگشته‌ی که در آن هرگز روی آوردن به معصیت نباشد.

بارالله! این عید را برتمام مؤمنان مبارک گردان و در این روز، ما را توفیق بازگشت به سوی خود و توبه از گناهان عطا فرما. ■

چکیده‌ها و نمودارها

واحد تدوین متون

۱- اسلام و خانواده — خانواده در فرهنگ اسلام: تشکیل خانواده در فرهنگ اسلام پاسخی است به ندای فطرت و راهی برای آرامش انسان «...خلق لکم من افسکم ازوجاً جلسکنوا اليها...»

- الف - مسؤولیت نظام اسلامی
- ب - مسؤولیت جامعه اسلامی
- ج - مسؤولیت والدین

نهاد خانواده در اسلام*

- الف - ایمان: قرآن می‌فرماید: «ولا تنكحوا المشرکات حتیٰ یؤمن...»
- ب - اخلاق: امام رضا علیه السلام فرمود: «لا تزوجه ان کان سئه الخلق» اگر بد اخلاق است دخترت را به ازدواج او درنیاور.
- ج - تقوی: امام مجتبی علیه السلام فرمود: زوجها من رجال تقی.. دخترت را به مرد با تقوی بده.
- د - اصالت خانوادگی
- ه - مسئله رشد

۲- مسئولیتها در قبال خانواده

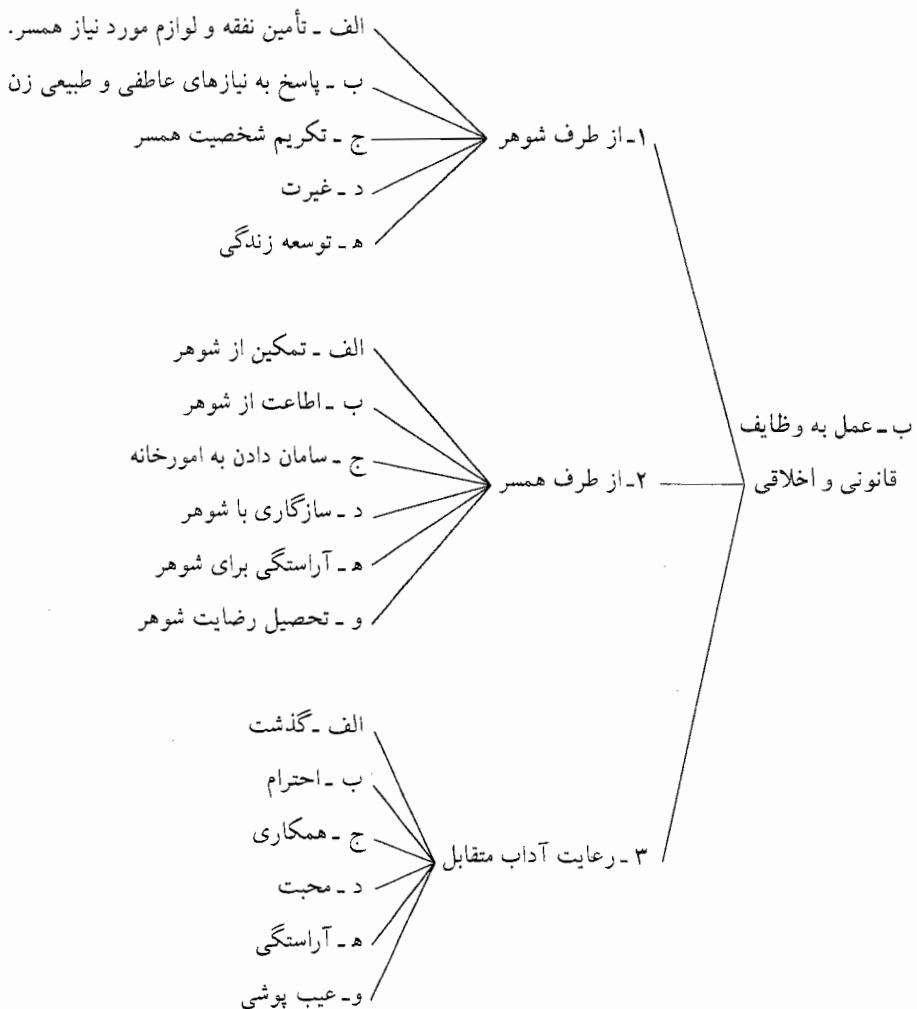
- الف - مسؤولیت نظم اسلامی
- ب - مسؤولیت جامعه اسلامی
- ج - مسؤولیت والدین

۳- معیارهای اسلامی برای تشکیل خانواده

- الف - حاکمیت دین در محیط خانه.
- ب - عمل به وظایف قانونی و اخلاقی همسر
- ج - رعایت آداب متقابل

۴- تحکیم خانواده

* حجۃ الاسلام والمسلمین سید احمد خاتمی، ره توشه ماه مبارک رمضان ۱۴۲۱، ص ۱۸۵. ۱۳۷۹



* صبر و سکوت امام علی*

- ۱- صبر و عدم قیام: «فاصبرت وفي العین قَدْى و في الحلقة شجى»
 ۲- مهمترین کارهایی که در زمان ابوبکر انجام گرفت:

الف - ظهور مدعیان بیوت مانند: «میسلمه کذاب» و ...

ب - مخالفت کسانی مانند: شیمر بن کثیر و ...

ج - ارتاداد گروهی از مسلمانان

د - اعلام مخالفت با گزینش ابوبکر

- ۳- تعیین خلیفه بوسیله ابوبکر: بنا به اعتراف خود اهل سنت پیامبر ﷺ چنین کاری نکرده بود.

- ۴- صبر علی علیه السلام در خلافت عمر: علی علیه السلام از دوران عمر به خطب (سقوط و انحراف از مسیر)، و شماس (سرکشی و چموشی)، تلوّن (رنگارنگ شدن) و اعتراض (مسیر انحرافی رفت) تعبیر می‌کند.

- ۱- اصل تشکیل شورا: علی علیه السلام از تشکیل آن می‌نالد و از دستاور آن به خدا پناه می‌برد

- ۲- ضرورت جانشینی برای خلیفه: عایشه بوسیله عبدالله بن عمر پیامی برای عمر فرستاد که: «میادا امّت محمد ﷺ را بدون شبان رها کنی...»

- ۳- اعضای شورا: علی بن ایطالب علیه السلام - عثمان بن عفان - عبدالرحمن بن عوف - زیبر بن عوام - طلحه بن عبیدالله - سعد بن ابی وقاص

- ۴- ضمانت اجرایی تشکیل شورا و اخذ تصمیم: عمر به زید بن سهل انصاری فرمان داد پنجه شمشیر بدست اعضای شورا را جمع کند و آنان را وادر به انتخاب خلیفه نماید.

- ۵- زمینه سازی برای پیروزی غیر علی علیه السلام

۶- انتخاب عثمان به عنوان خلیفه

- ۷- موضع علی علیه السلام نسبت به گزینش عثمان: علی علیه السلام باناراحتی می‌خواست از محل شورایرون رود که اصحاب شورا او را تهدید به جنگ کردند

۱- مشاوره‌های سیاسی و نظامی

۲- حل مشکلات علمی و فقهی و قضایی

۳- جمع آوری فرآن

۴- دفاع از حق زهراء علیه السلام

فصل اول: از گزینش ابوبکر
تا تشکیل شورا

فصل دوم: تشکیل شورا
(نوع سوم از گزینش خلیفه)

فعالیتهای علی علیه السلام در

دوران صبر و سکوت

* حجۃ الاسلام والمسلمین محمد فاکر میدی، ره توشه ماه مبارک رمضان ۱۴۲۱ هجری، ص ۲۳۵.
۱۳۷۹

سیمای علی‌الله در قرآن*

شناخت علی‌الله

الف- آیاتی که مستقیماً دلالت بر ولایت و امامت علی‌الله دارند.

ب- آیات فضایل که بطور غیر مستقیم دلالت بر ولایت و امامت علی‌الله دارند.

الف- برخی آیاتی که مستقیماً دلالت بر ولایت و امامت علی‌الله دارند:

۱- آیه تبلیغ: یا أَئِيَّهَا الرَّسُولُ يَعْلَمُ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رِّبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ

هنگام بازگشت کاروان حجاج از حجۃ الوداع در بیابان سوزان غدیر خم

پیامبر ﷺ بر فراز منبری از جهاز شتران در حالیکه همگان می‌دیدند

دست علی‌الله را بلند کرد و فرمود: «فمن کنت مولاه فعلی مولاه».

۲- آیه ولایت: إِنَّمَا وَيَشْكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا إِذْ يُقَيِّمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ

وَهُمْ رَاكِمُونَ وقتی پیامبر ﷺ از سائلی که انگشتی را به صدقه گرفته

بود پرسید از چه کسی صدقه گرفته‌ای آن سائل، علی‌الله را در رکوع

نشان داد بر اساس روایات در این حال آیه ولایت نازل شد.

۳- آیه اولی الامر: أَطِبِّعُوا اللَّهَ وَأَطِبِّعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ وقتی پیامبر خدا ﷺ

فرمود شرکای من افرادی هستند که این آیه در مورد آنها نازل شده است. علی‌الله

سؤال کرد «اولی الامر» کیانند. پیامبر ﷺ فرمود: «تو نحسین آنها هستی»

۴- آیه صادقین: از ابن عباس نقل شده است که «**کونوا مَعَ الصَّادِقِينَ**» یعنی مع علی بن

ابیطالب علی‌الله.

۵- آیه قربی: هنگامیکه آیه قُل لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى نازل شد و

اصحاب پرسیدند خداوند ما را به محبت چه کسانی امر کرده است؟

پیامبر ﷺ فرمود: «علی وفاتمه و فرزندان آن دو».

۶- آیه سوال سائل: سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ هنگامیکه پیامبر ﷺ در پاسخ

حرث بن نعمان فهری فرمود: دستور معرفی علی‌الله هم مانند امور دیگر

از طرف خدا بوده است. حرث گفت: خدایا اگر این کلام حق است پس ما

را به عذاب مبتلا کن؛ سنگی از آسمان آمد و او را از پای درآورد.

* حجۃ الاسلام سعید عطاریان، رهتوشه ماه مبارک رمضان ۱۴۲۱ ص ۵۹

ب - برخی آیاتی که به طور غیر مستقیم دلالت بر ولایت و امامت علی ظیحه دارد (آیات فضایل)

۱- آیه تطهیر: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الْجُنُونَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيرًا»

۱- روایاتی که همسران پیامبر ﷺ را از شمول آیه تطهیر خارج می‌کند.

۲- روایاتی که مربوط به حدیث کسae هستند.

۳- روایاتی که می‌گویند پیامبر ﷺ تا مدتی پس از نزول این آیه

به در خانه علی و فاطمه می‌رفت و این آیه را تلاوت می‌فرمود

۴- روایات ابو سعید خدری

روایات در

این باره:

۲- آیه مباہله: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ

ثُمَّ بَتْهِلْ فَتَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ» در صحیح مسلم آمده که؛

سعد بن ابی وقاص به معاویه گفت: علی ظیحه را لعن نمی‌کنم به خاطر

سه امر که یکی از آن سه امر مربوط به آیه فقل تعالوا ندع ابناءنا

وابناءکم است زمانی که پیامبر، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را

فراخواند و فرمود بار خدایا، اینها اهل بیت منند.

۳- آیه خیر البریه: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَيْرُ الْبَرِيَّةُ» وقتی این

آیه نازل شد پیامبر ﷺ به علی ظیحه فرمود: «تو و شیعیان تو در

روز قیامت خیر البریه (بهترین مخلوقات) هستید...»

۴- آیه ليلة المیت: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِبُونَ مِنْ كَأْسٍ... وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُجَّهٍ وَسَكِينَةٍ

خداؤند به خاطر این ماجرا به علی ظیحه نزد فرشتگانش مباھات کرد.

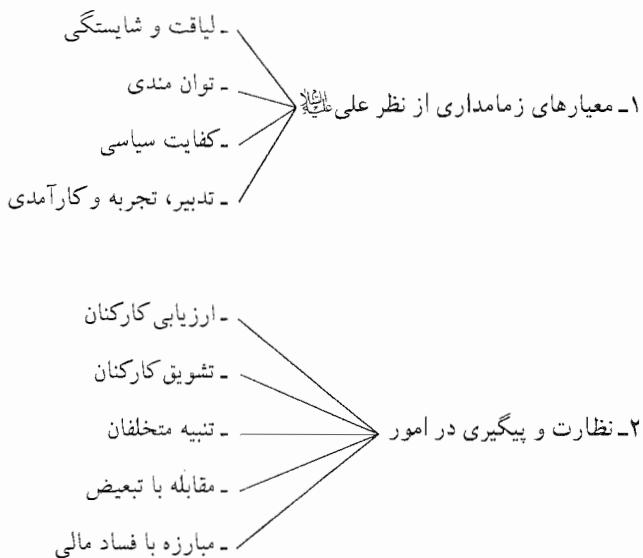
۵- سوره هل اتنی: «إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشَرِّبُونَ مِنْ كَأْسٍ... وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُجَّهٍ وَسَكِينَةٍ

وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا...» آیات ۷ تا ۱۰ این سوره چهره تاباک ابرار را

روشنتر می‌نماید و از فریقین روایات صحیحی نقل شده است که

منظور این آیات علی، حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام هستند.

توصیه‌های حضرت علی علیہ السلام به کارگزاران*

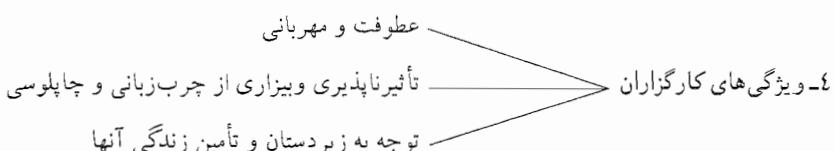


۳- قاطعیت برای رعایت تساوی حقوق — امام علی علیہ السلام در خطبه ۳۷ نهج البلاغه می‌فرماید:

«ذلیل تا وقتی که حقش را بازستانم، نزد من

گرامی است و قوی، تا وقتی که حق دیگری را از

او بازستانم، نزد من ناتوان است».



* حجۃ الاسلام والمسلمین محمد حسین مختاری مازندرانی، ره توشه ماه مبارک رمضان ۱۴۲۱ هجری ۱۳۷۹ ص ۱۳۵.

خدیجه ظلیلہ بانوی بزرگ اسلام*



* سرکار خانم زهرا فخر رو حانی، ره توشه ماه مبارک رمضان ۱۴۲۱ هجری ۱۳۷۹ ص ۲۰۹

تقوا

فریب لذتها و شهوتهای نفسانی را خورده.
 از نظر امیر المؤمنین علیهم السلام در بیان گناهان سرگردان می‌شود.
 باید پاسخگوی تبعات و اعمال ناروای خویش باشد.
 از نظر امام صادق علیهم السلام هر مصیبی که به انسانها می‌رسد، از گناهان (بی‌تقوای)، آنهاست.
 از نظر امام رضا علیهم السلام هر چه گناهانی که قبلانجام می‌دادی (بی‌تقوای) بیشتر شود، بلایا
 جدیدتری برای تو پیش خواهد آمد.

زندهای بی‌تقوا

سخنانشان بر اساس راستی، درستی و رضای حق

نبودن افراط و تغیریط در پوشاش آنها

زندگی متواضعانه

چشم پوشی از حرام

گوش سپردن به داشش سودمند

اعتماد به نفس در سختیها و گرفتاریها

اشتیاق وصال قرب الهی

ناچیز شمردن هر آنچه غیر خدا

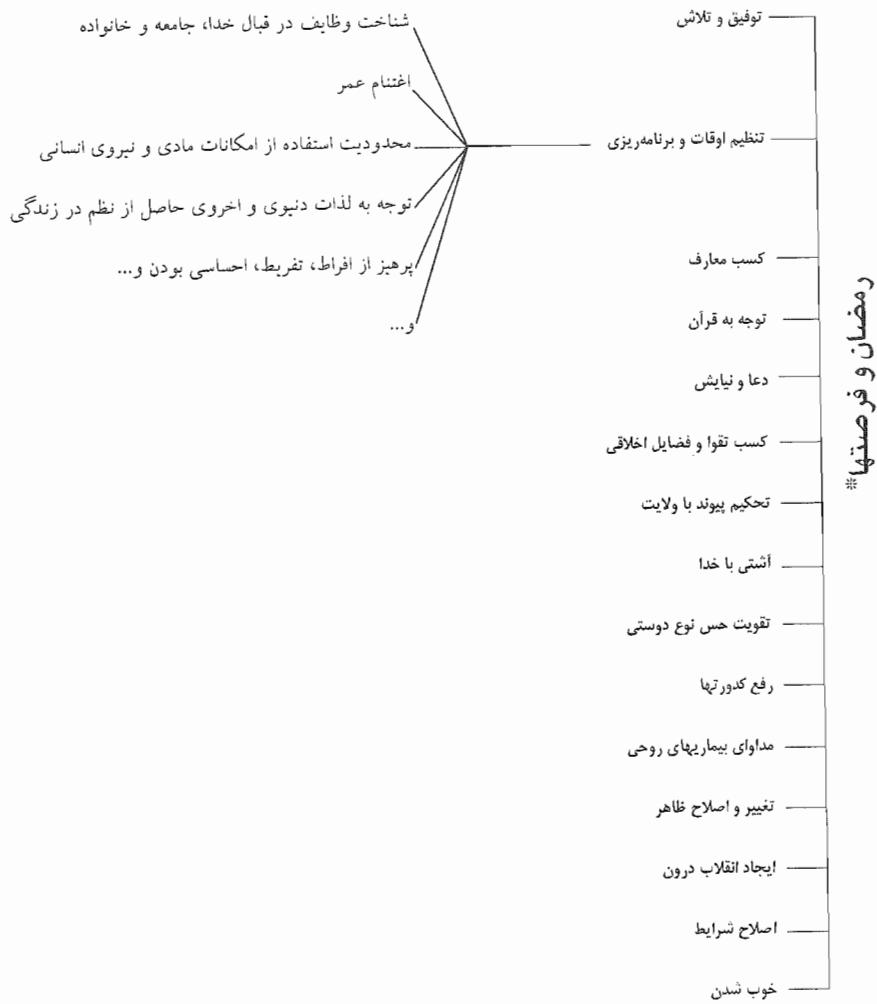
ارتباط با بهشت

عروج به مقام عین اليقین

نماز و تلاوت قرآن به هنگام شب

صبور و شکیا، آگاه و دانا، خوشرفتار و پاکیزه و پرهیزکار در میان مردم

تنشنهای متقلین به روایت امام باقر علیهم السلام



* ره توشه ماه مبارک رمضان ۱۴۲۰، حجه‌الاسلام محمد مهدی ماندگاری ۱۳۷۸

معاد در قرآن*

۱ - سعادتمندان در قیامت

وضعیت گروههای مختلف در قیامت

۲ - شقاوتمندان در قیامت

الف - پیامبران و مؤمنان^۱

ب - متقین و پرهیزکاران^۲

ج - صابران^۳

د - نمازگزاران^۴

ه - سابقون^۵

و - اصحاب یمن^۶

ز - نیکوکاران^۷

(۱) سعادتمندان در قیامت

الف - اصحاب شمال^۸

ب - ظالمان و ستمگران^۹

ج - کافران و مشرکان^{۱۰}

د - تکذیب کنندگان^{۱۱}

ه - فاجران و مجرمان^{۱۲}

و - منافقان^{۱۳}

(۲) شقاوتمندان در قیامت

* ره توشه ماه مبارک رمضان ۱۴۱۸ هجری حضرت آیت الله سبحانی

۱ - يوم لا يخربى الله النبي والذين امنوا... (تحريم، ۸) ۲ - ان المتقين في مقام امين. (دخان، ۵۱)

۳ - اولئك يرون اجرهم مرتين بما صبروا. (قصص، ۵۴) ۴ - الذين هم على صلواتهم دائمون. (معارج، ۲۳)

۵ - والسابقون اولئك المقربون. (واقعة، ۱۰ و ۱۱) ۶ - ظاللوك يقرؤن كتابهم ولا يظلمون شيئاً. (اسراء، ۷۱) ۷ - ان الله يحب المحسنين. (بقره، ۱۹۵)

۸ - انهم كانوا قبل ذلك متوفين... (واقعة، ۴۵) ۹ - وما للظالمين من انصار (بقره، ۱۹۲)

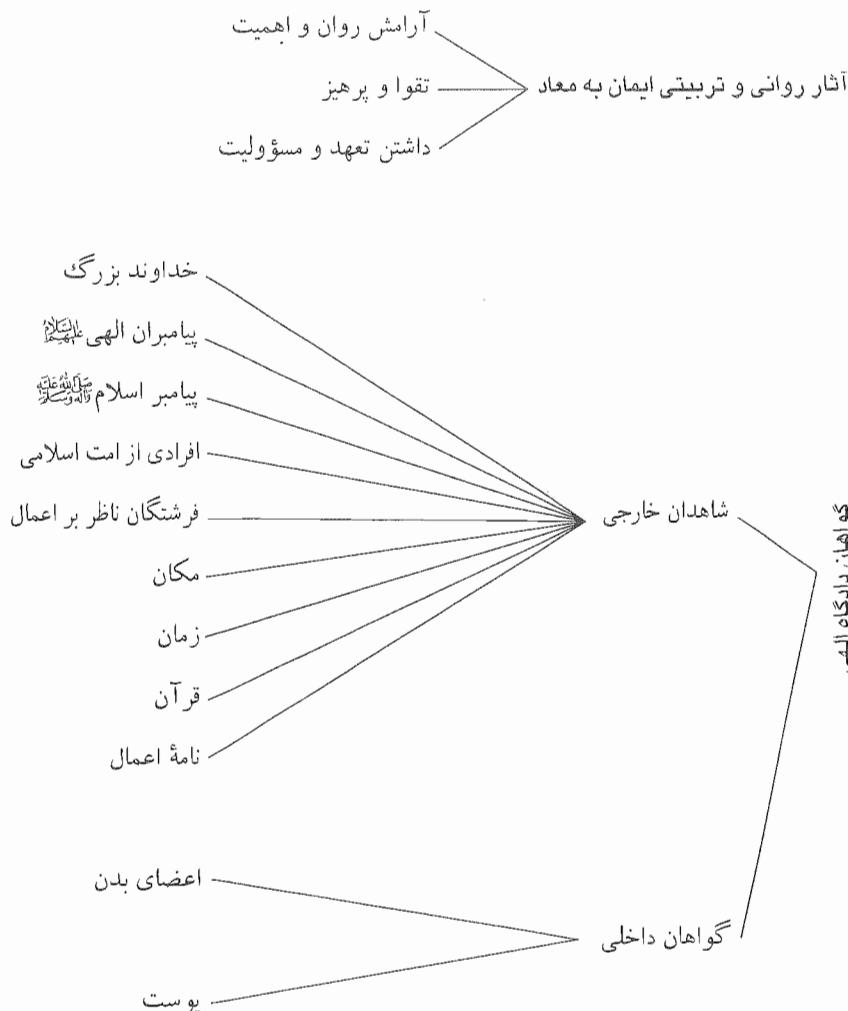
۱۰ - ان الذين كفروا من اهل الكتاب والمرشحين... (بینه، ۶)

۱۱ - ويل يومئذ للمكذبين الذين... (مطففين، ۱۱) ۱۲ - ترى المجرمين يومئذ مقرئين في الاصفاد (ابراهيم، ۴۹)

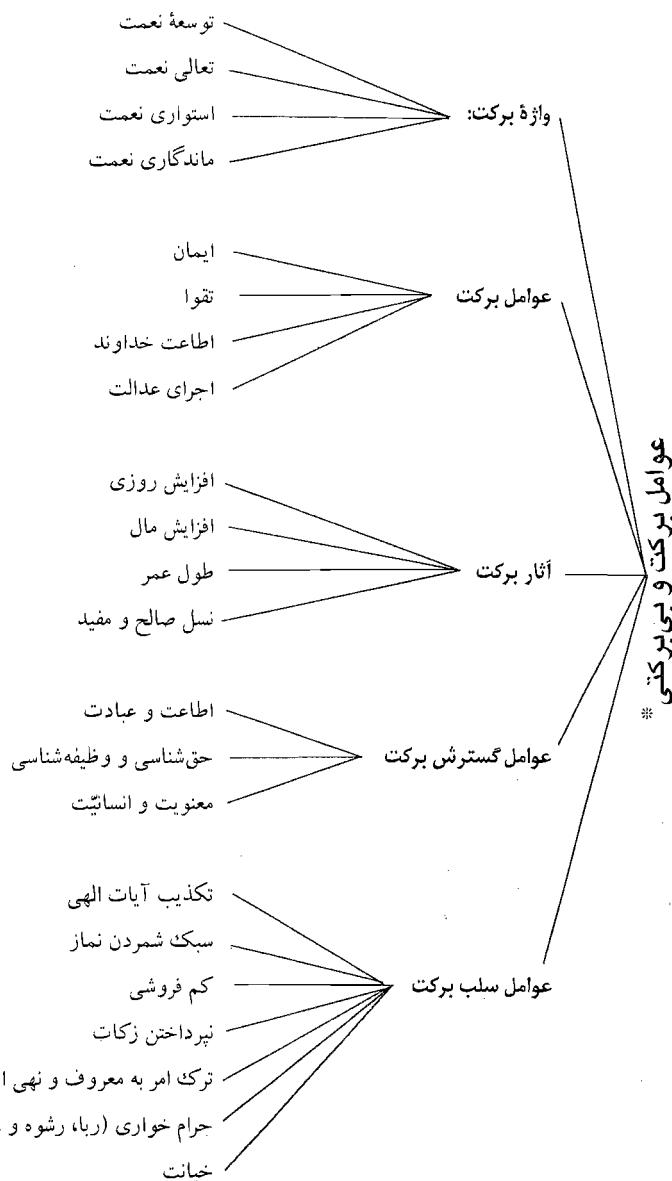
۱۳ - الله يستهزء بهم و يمدهم في طغيانهم يعمهون (بقره، ۱۵)

گواهان دادگاه الهی*

اهمیت معاد: مهمترین دعوت پیامبران بعد از توحید معاد است.



* ره تو شه ماه مبارک رمضان ۱۴۱۷، ۱۳۷۵، حضرت آیت الله سبحانی.

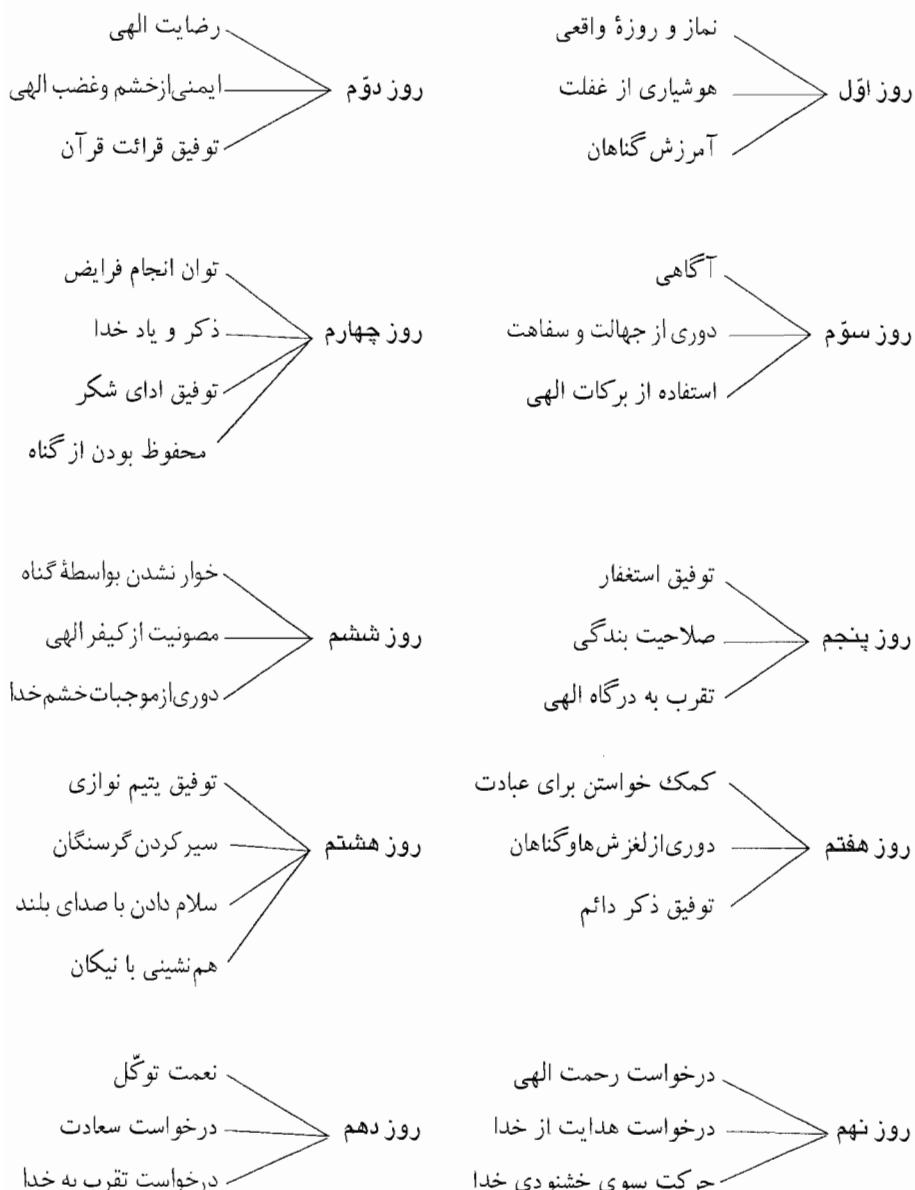


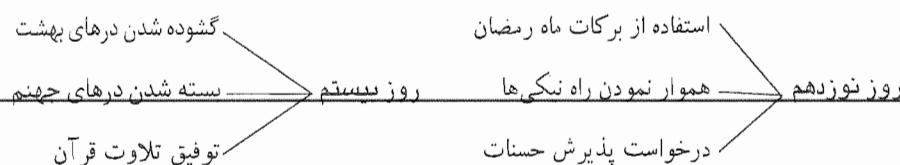
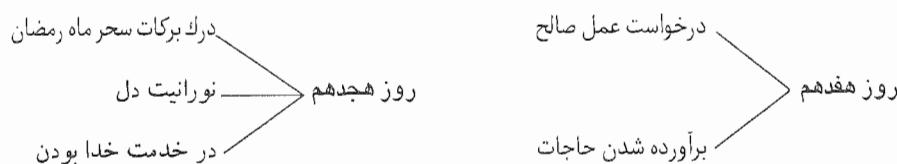
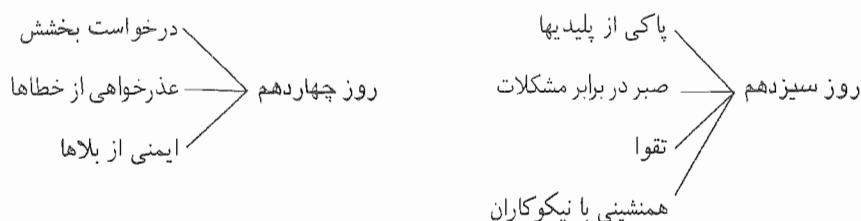
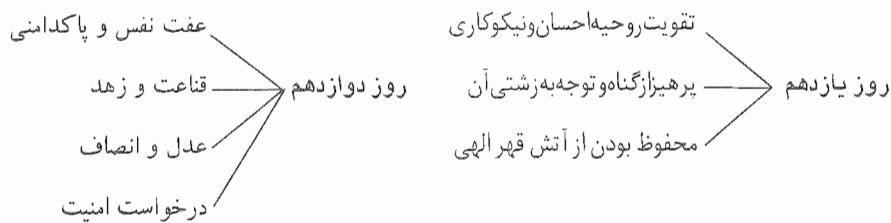
* ره توشه ماه مبارک رمضان ۱۴۱۸ حجه‌الاسلام والمسلمین صادقی اردستانی.
۱۳۷۶

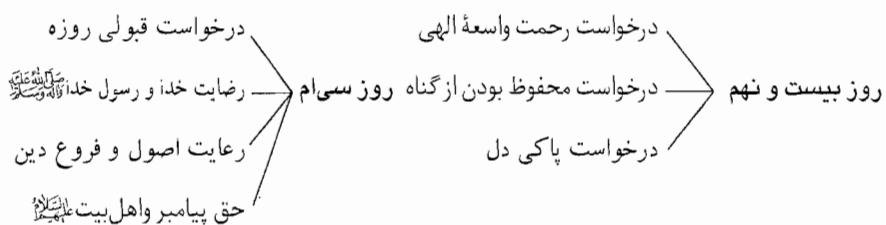
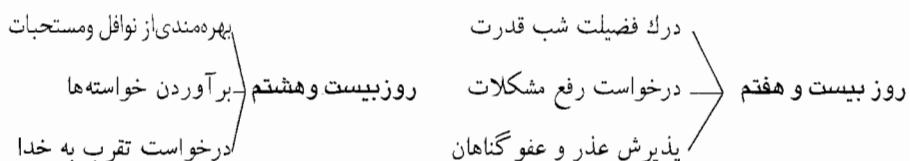
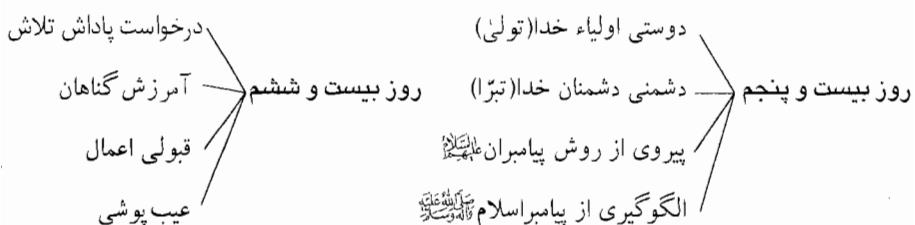
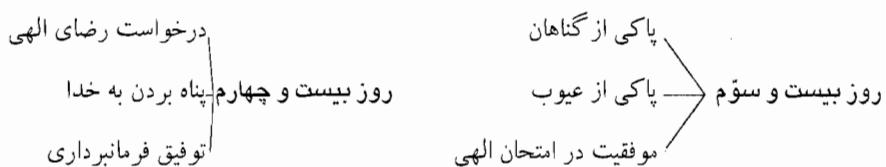
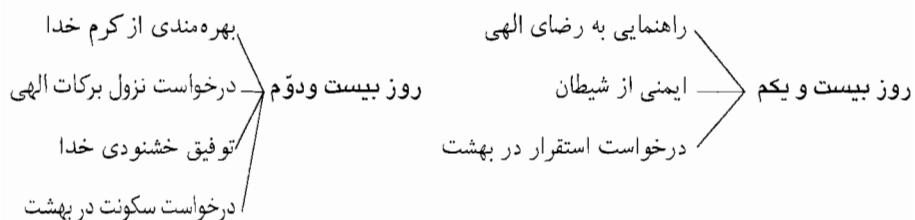
۹ زیباترین ها

- ۱) زیباترین ولادت: در خانه کعبه
- ۲) زیباترین نام: برگرفته از نام خدا (اعلی)
- ۳) زیباترین معلم: پیامبر اکرم ﷺ در لیله المیت
- ۴) زیباترین اسلام آوردن: اولین مسلمان
- ۵) زیباترین ایثار: پیشمرگ رسول خدا ﷺ در لیله المیت
- ۶) زیباترین اخلاص: پیکار با عمر بن عبدود در جنگ احزاب
- ۷) زیباترین هشدار: تنبیه خود بخاطر غفلت از خانواده بی‌سپرست
- ۸) زیباترین ترجیح (رضای خدا بر رضای حلق): برخورد با عقب
- ۹) زیباترین تربیت: فرزندان: حسین ؓ و زینب ؓ
یاران: ایاز، سلمان، عمار، مقداد، کمیل
مدیران: مالک اشتر، محمد بن ابی بکر، ...
- ۱۰) زیباترین صبر و بردازی: غصب خلافت و اهانت به همسر مکرمه اش
- ۱۱) زیباترین انتخاب: انتخاب همسری چون فاطمه ؓ
- ۱۲) زیباترین کلمات و سخنان: خطبه‌ها، نامه‌ها، کلامات فشار، خطبه‌های بدون الف و نقطه
- ۱۳) زیباترین رسیدگی به ایتمام و مستمندان: در حدی که حضرت را پدر و تنها حامی خود می‌دانستند
- ۱۴) زیباترین انفاق: انفاق غذای خود و خانواده، سه روز متوالی به مسکین، یتیم و اسیر
- ۱۵) زیباترین عفو و گذشت: در پاسخ عمل ابن ملجم
- ۱۶) زیباترین وصیت: توصیه به تقوا و نظم
- ۱۷) زیباترین ارتباط با خدا: مدھوش شدن در حال نیاز و مناجات
- ۱۸) زیباترین شهادت: در محراب مسجد، در حال نیاز و روزه، هنگام سحر

موضوعات دعاهای روزانه*







تقویم تاریخ

■ بانک اطلاعات دفتر تبلیغات اسلامی

۱ رمضان

۲۶ آبان

تفویض ولایت‌های امام رضا^{علیه السلام} از سوی مأمون عباسی و بیعت مردم با آن حضرت (۴۰۱ ق) درگذشت شیخ الرئیس ابوعلی حسین بن عبدالله معروف به «ابن سینا» (۴۲۸ ق) پدرش عبدالله، از بلخ و مادرش ستاره، از بخارا بودند او در صفر سال ۳۷۰ قمری دیده به جهان گشود. به جهت شهرتش طالبان علم و حکمت از هر سو به طرف او کشیده شدند. به همین جهت مرکز فلسفه و طب از بغداد به ایران منتقل گشت. وی حدود ۱۰۰ کتاب و رساله تصنیف نمود. در هنگام مرگ ۵۴ - ۵۸ و به قرائتی ۶۳ سال داشت. روز همبستگی جهان با ملت فلسطین تلگراف «آیة‌الله العظمی گلپایگانی (ره)» به «اسد‌الله عالم» نخست وزیر وقت رژیم پهلوی و بر حذر داشتن دولت وی از امور خلاف قانون اساسی و شرع مقدس اسلام (۱۳۴۱ ش)

۳ رمضان

۲۸ آبان

وقوع غزوه تبوک به رهبری و فرماندهی پیامبر اسلام حضرت محمد^{صلی الله علیه و آله و سلم} (۹ ق) این غزوه، در سال نهم هجری میان مسلمانان و رومیان روی داد و بدون اینکه نبردی بین طرفین واقع گردد، به صلح انجامید. در بازگشت از این غزوه، قصه اصحاب عقبه واقع گردید و منافقانی که قصد جان پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله و سلم} را نموده بودند، رسوای شدند. و این جنگ را تبوک یا فضحه (به خاطر رسوایی منافقان) و یا ذوالعسره (به خاطر سختی رفت و برگشت و فشار شدید مالی) نامیده‌اند.

وقوع غزوه الفتح وفتح مکه (قبله‌گاه مسلمین) به دست پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} و اصحاب ویاران آن

حضرت (۸ ق)

برخی از مورخان، آن را دوم و برخی دیگر سیزدهم رمضان دانسته‌اند. ممکن است در دوم رمضان آمده برای جنگ شده و در روز سیزدهم مکه را فتح کرده باشند. منشأ فتح مکه و درگیری مسلمین با کفار قریش، نقض شرایط صلح حدیثیه از سوی کفار قریش بود که فردی از بنی بکر که از طرفداران قریش بودند شعری در هجو پیامبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} خواند و

غلامی از بنی خزاعه طرفدار پیامبر ﷺ این شعر را شنید و منع کرد ولی فایده‌ای نداشت و در نتیجه بین آنان زد و خورد درگرفت و درگیری طرفین به قوم و قبیله آنان نیز کشیده شد. این خبر به پیامبر ﷺ رسید آن حضرت فرمود: نصرت داده نشوم اگر خزاعه را نصرت نکنم. پس در طلب لشکر برآمد و پیکی را به سوی دشمن فرستاد و پیام داد: هر که ایمان به خدا دارد در اول رمضان خلح سلاح شده و در مدینه حاضر شود. هر که در مدینه بود آماده تجهیز جنگی شد. بالاخره زمان موعود فرا رسید و این شهر مقدس به دست مسلمانان فتح گردید و کار اسلام پا بر جا شد و شالوده دین پی ریزی گردید.

درگذشت فقیه بزرگ عالم تشیع شیخ مفید (۱۴۱۳ ق)

شیخ مفید از جمله متکلمان، محدثان و فقهای امامیه است که ریاست مذهب امامیه در قرن پنجم هجری به وی منتهی می‌گردد. او در سال ۳۲۸ قمری متولد و در سوم رمضان ۴۱۳ و به قولی ۴۱۱ قمری رحلت کرد. وی از اهالی عکبری که از نواحی بصره است می‌باشد. کتب زیادی از فقه، اصول و روایات از او به یادگار مانده و از جمله کسانی است که توقيعات و نامه‌های مختلفی از ناحیه مقدمه صاحب الامر ؓ به آن فقیه عظیم الشأن ارسال شد. لقب شیخ مفید را در اوایل جوانی به خود گرفت و به این معلم نیز معروف بود و از اوثق و مطمئن ترین افراد در مذهب بوده و از اساتید سید مرتضی و سید رضی محسوب می‌گردد.

- عزل امیر کبیر صدر اعظم با کفایت ناصرالدین شاه در بی سعادت دشمنان داخلی و خارجی

(۱۲۶۸ ش)

توضیح: میرزا محمد تقی خان امیر کبیر در سال ۱۲۶۴ قمری به صدارت رسید ولی به دلیل بدخواهی دشمنان داخلی مانند «مهدهعلی» مادر ناصرالدین شاه و «میرزا آقا خان نوری» و سفرای کشورهای خارجی در ایران از صدارت عزل گردید. وی در زمان صدارت خود خدمات شایسته و در خور تحسینی به ایران و ایرانیان نمود. امیر کبیر مردی کاردان، باهوش، وطن‌دوست و باکفایت بود. وی منافع ملت را بر همه چیز مقدم می‌داشت و هیچ‌گاه در مقابل اجنب سر فرود نمی‌آورد. مهمترین اقدامات فرهنگی وی را می‌توان تاسیس دارالفنون تهران نامبرد. نکته تاسف‌بار این است که دارالفنون ۱۳ روز پس از قتل امیر کبیر افتتاح شد.

۲۹ آبان

۴ رمضان

مرگ زیاد بن ابیه عامل معاویه بن ابی سفیان در بصره (۵۳ ق)

گرچه وی در زمان حکومت امام علی ؓ از عاملان و استانداران آن حضرت در نواحی جنوبی ایران به شمار می‌آمد ولیکن پس از صلح امام حسن عسکری، به معاویه بن ابی سفیان پیوست و معاویه، وی را برادر خود خواند و از آن پس وی را زیاد بن ابی سفیان می‌گفتند. زیاد از جانب معاویه، حکومت بصره را به دست آورد. او در این زمان به اعداء عدو اهل بیت علیه السلام تبدیل گشت و بیش از ۱۳/۰۰۰ نفر از شیعیان و محبان امام علی ؓ را در عراق به شهادت رساند.

درگذشت آیة‌الله العظمی میرزا هاشم آملی (۱۴۱۳ ق)

وی در سال ۱۳۲۲ قمری در روستای «بردهه لاریجان» از توابع آمل دیده به جهان گشود. پس از آموختن قرآن و گذراندن تحصیلات ابتدایی، علاقه سرشار او به علوم دینی، وی را به آمل و از آنجا به تهران کشاند. پس از مدتی به قم

عزیمت نمود و از محضر اساتیدی چون آیه‌الله حائری، حجت‌کوه کمری و شاه‌آبادی استفاده شایانی برد و پس از اخذ اجازه اجتهاد، به نجف اشرف منزّف شد و در دروس فقه و اصول میرزا نائینی، سید ابوالحسن اصفهانی و آقاضیای عراقی کسب فیض نمود و در امور سیاسی و مبارزه علیه رژیم ستمشاھی بسیار فعال بود و نقش خوبی در حمایت از امام راحل علیه السلام و انقلاب اسلامی داشته است. آثاری چون «بداع الافکار» و تقریرات دروس آیه‌الله حائری از وی به جای مانده است. مرقد مطهرش در حرم حضرت معصومه علیها السلام قرار دارد.

۵ رمضان

۱۳۰ آبان

- هجوم وحشیانه عوامل رژیم پهلوی به حرم مطهر امام رضا -ع- (۱۳۵۷ ش)

توضیح: هجوم وحشیانه رژیم به داخل حرم رضوی با شلیک گلوله‌های ماموران همراه بود و عده‌ای از زایران سورد ضرب و شتم قرار گرفتند. امام خمینی (ره) در قسمتی از پیام خود به همین مناسب فرمود: اطاعت این دستگاه اطاعت طاغوت و حرام است.

۶ رمضان

۱ آذر

- خروج انگلیس از خلیج فارس پس از چندین سال استعمار بریتانیا در خاورمیانه (۱۹۷۰ م)

- وقوع عظیم‌ترین نبرد میان سوریه و اسراییل در ارتفاعات جولان به مدت یک روز و انهدام چندین تانک و هوپیما از طرفین (۱۳۵۱ ش)

۷ رمضان

۲ آذر

وفات حضرت ابوطالب پدر ارجمند حضرت علی علیهم السلام و بزرگ حامی پیامبر اکرم حضرت محمد صلوات الله علیه و آله و سلم، در مکه معظمه (۱۰ بعثت)

حضرت ابوطالب علیهم السلام و همسرش فاطمه بنت اسد علیهم السلام بیش از چهل سال از نبی اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم حمایت نموده و او را در اهداف رسالت‌ش یاری نمودند. مدفن آن حضرت، در قبرستان ابوطالب در مکه معظمه قرار دارد. امام محمد باقر علیهم السلام در قبال تهمت بی‌ایمانی به حضرت ابوطالب علیهم السلام از سوی دشمنان اهل بیت علیهم السلام فرمود: «اگر ایمان ابوطالب علیهم السلام را در یک کنه ترازو بگذارند و ایمان این خلق را در یک کنه دیگر، ایمان او سنگین‌تر است». به همین مناسب مقاله‌ای تحت عنوان «ابو طالب، مرد ستدۀ خصال» در همین ره توشہ درج شده است.

۸ رمضان

۳ آذر

- رحلت استاد اخلاق آیه‌الله میرزا محمد علی شاه‌آبادی (۱۳۲۸ ش)

توضیح: آقا میرزا محمد علی شاه‌آبادی فرزند شیخ محمد جواد اصفهانی در سال ۱۲۹۲ قمری در اصفهان متولد گردید. استادی و عبارتنداز؛ پدرش که از اکابر و تلامذه صاحب جواهر بود، برادرش مرحوم آقا شیخ احمد بید‌آبادی، میرزا محمد هاشم خوانساری چهار سوچی صاحب کتاب مبانی الاصول، حاج میرزا حسن آشتیانی، میرزا هاشم گلانی، میرزا ابوالحسن جلوه و میرزا محمد تقی شیرازی، آیه‌الله شاه‌آبادی پس از مراجعت به ایران و مدتی سکونت در تهران در سال ۱۳۴۷ قمری به حوزه علمیه قم رفت و به ترتیب طلاب علوم دینی پرداخت و شخصیت‌هایی چون امام خمینی (ره)

را به جهان تشیع تحویل داد. پس از ۷ سال مجدداً به تهران مراجعت نمود. امام خمینی (ره) درباره وی می‌فرمود: من در طول عمرم روحی به لطفت روح آیة‌الله شاه‌آبادی ندیدم.

۹ رمضان

تولد با سعادت حضرت یحیی بن زکریا علیهم السلام

حضرت یحیی بن زکریا چندین سال پیش از تولد حضرت عیسیٰ بن مریم علیهم السلام دیده به جهان گشود و در هفت سالگی به ارشاد و هدایت مردم پرداخت و بنی اسرائیل را از ارتکاب گناه و جرایم برحدار می‌داشت و آنان را به ظهور حضرت عیسیٰ علیهم السلام بشارت می‌داد. ظهور و قیام حضرت عیسیٰ علیهم السلام پس از پیست و اندی سال از بشارت یحیی علیهم السلام به وقوع پیوست، از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده است که زکریا به عیسیٰ بن مریم وصیت کرد، و عیسیٰ به شمعون صفاء و شمعون به یحییٰ بن زکریا، و یحییٰ به منذر، و منذر به سلیمه، و سلیمه به برده، و برده به من (محمد بن عبد الله ؓ) وصیت کرده‌اند (رسالت الهی را دست به دست رسانده‌اند) و من آن را به علی بن ابی طالب علیهم السلام وصیت می‌کنم.

حضرت یحیی در عصر اردشیر (پادشاه مقتدر ایران) در بیت المقدس به دست یهودی ناپاک‌زاده‌ای به شهادت رسید و روز شهادت وی، چهارشنبه بود. از امام صادق علیهم السلام روایت شده است که آسمان و زمین چهل روز در شهادت یحیی و شهادت ابا عبد الله الحسین علیهم السلام گریه و سوگواری نمودند. سؤال شد که گریه آسمان چگونه بود؟ فرمود: طلوع و غروب خورشید در آن مدت، به رنگ سرخ در آسمان هویدا می‌شد.

ارسال ۱۲ هزار نامه از سوی مردم کوفه برای امام حسین علیهم السلام و تقاضای آنان در حرکت کردن آن

حضرت به سوی عراق جهت مبارزه با حکومت یزید (۶۰ ق)

حمله و هایاین حجاز به نجف اشرف (۱۲۲۵ ق)

۵ آذر

۱۰ رمضان

وفات ام المؤمنین حضرت خدیجه علیهم السلام همسر پیامبر اکرم ﷺ (۱۰ بعثت)

- تشکیل بسیج مستضعفین به فرمان امام خمینی - ره - (۱۳۵۹ ش)

- روز بسیج مستضعفین

۷ آذر

۱۲ رمضان

- انجام عقد اخوت میان رسول خدا ﷺ و حضرت علی علیهم السلام (۱ ق)

- روز مقدس مسیحیان و میلاد با سعادت پیامبر بزرگ الهی، حضرت عیسیٰ بن مریم علیهم السلام

- سالروز عملیات «طريق القدس» سپاهیان اسلام علیه مzdوران بعشی عراق (۱۳۶۰ ش)

توضیح: این عملیات در منطقه عمومی غرب شهرستان سو سنگرد و منطقه عمومی بستان به مدت ۱۴ روز با رمز مقدس «یا حسین (ع)» و با هدف آزادسازی شهرستان «بستان» و دسترسی به هورالهوبیه آغاز شد. در این عملیات شهرستان بستان و ۷۰ روستای منطقه و ۵ پاسگاه‌مرزی آزاد و ارتباط نیروهای دشمن در شمال غربی و جنوب غربی خوزستان (جاده فکه - جفیر) قطع شد. ضمن این که تنگه «چزابه» به تصرف رزم‌ندگان اسلام درآمد، مرز مشترک تامین و دسترسی به هورالهوبیه نیز حاصل گشت، در پایان این عملیات ۸۰۰ کیلومتر مربع از خاک کشور پاک‌سازی شد. در

این عملیات ۱۳ فروردین هواپیما، ۴ فروردین هلی کوپتر، ۱۸۰ دستگاه تانک، ۲۰۰ دستگاه خودرو، ۴۵ گردان و گروهان از ۱۲ تیپ و نیروهای کماندویی لشگر ۵ مکانیزه دشمن بعضی منهدم شد. همچنین ۳۵۰۰ نفر از افراد دشمن کشته و ۵۶ نفر دیگر اسیر شدند و غنیمت‌های زیادی از ادوات جنگی مختلف، نصیب رزمدگان اسلام شد.

- آغاز عملیات «مروارید» از سوی نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران علیه بعثیان عراق (۱۳۵۹ ش)

توضیح: نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران طی عملیاتی موسوم به «مروارید»، ۷ ناوچه مدرن و از در افکن عراق موسوم به «اوزا» را در جدال سکوهای نفتی «البکر» و «الامیه» که منطقه درگیری بود به قعر دریا فرستادند. در ادامه این عملیات چند فروند دیگر از ناوها و قایق‌های دشمن توسط ناوچه همیشه قهرمان «پیکان» نابود گردید و چند فروند هواپیمای جنگی و تعدادی از هلیکوپترهای دشمن نیز که از ناوهای عراقی پشتیبانی می‌کردند از سوی تیزپروازان نیروی هوایی و ناوچه قهرمان «پیکان» سرنگون شد. در ادامه این عملیات موفقیت آمیز سکوهای نفتی «البکر» و «الامیه» برای نخستین بار به دست پرسنل ارتش جمهوری اسلامی ایران افتد و پس از آن میزان صدور نفت عراق، از طریق خلیج فارس به صفر رسید.

- روز نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران

۱۳ آذر

رمضان

هلاکت حاجاج بن یوسف ثقیلی در اثر یک بیماری جانکاه (۹۵ ق)

وی از ستم کاران تاریخ به شمار می‌آید و طی مدت بیست سال حکومت خویش، تلاش وافری در تحکیم و تثیت حکومت مروانیان به عمل آورد. وی پس از کشتن عبدالله بن زبیر و منجیق بستن خانه خدا و پایان دادن به حکومت آل زبیر، علاوه بر حجاز، حکومت عراق و شرق عالم اسلام (تا مرازهای هند و مغولستان) را نیز به دست آورد. غیر از افرادی که در جنگها به دست او کشته شدند، حکم قتل حدود صد و بیست هزار نفر را صادر کرد. وی در سن ۵۳ سالگی به هلاکت رسید. در آن هنگام بیش از ۵۰ هزار مرد و ۳۰ هزار زن در زندان او به سر می‌بردند که بسیاری از آنان بر همه بودند.

۹ آذر

رمضان

کشته شدن مختار بن ابی عبیده ثقیلی - انتقام گیرنده خون امام حسین علیهم السلام - به دست مصعب بن زبیر (۶۷ ق)

مختار بن ابی عبیده ثقیلی پس از هلاکت معاویه بن ابی سفیان، از جمله رهبران اقلایی کوفه بود که از امام حسین علیهم السلام و نماینده‌اش حضرت مسلم بن عقبه علیهم السلام حمایت نمود و در نتیجه، از سوی عبید الله بن زید عامل بیزید در کوفه، دستگیر و زندانی می‌شد و در ایام قیام امام حسین علیهم السلام همچنان در زندان عبید الله بن زید بسر می‌برد تا اینکه به وساطت شوهر خواهرش عبدالله بن عمر در نزد بیزید بن معاویه، از زندان آزاد گردید. پس از مرگ بیزید، جهت خون خواهی امام حسین علیهم السلام در کوفه قیام نمود و جمع کثیری به او پیوسته و تمام قاتلان امام حسین علیهم السلام و عناصر اصلی ضد امام حسین علیهم السلام و اهل بیت علیهم السلام را دستگیر و به مگافات اعمالشان رساند. وی پس از ۱۸ ماه حکومت در کوفه و

نواحی آن، در ۱۴ رمضان ۶۷ قمری در برابر لشکریان عبدالله بن زبیر به فرماندهی مصعب بن زبیر، متهم شکست گشته و در این نبرد به قتل رسید.

- درگذشت شیخ الفقهاء والمجتهدین آیة‌الله العظمی شیخ محمد علی اراکی (۱۳۷۲ ش)

توضیح: معظم له در سال ۱۳۱۲ قمری در اراک متولد گردید. پدرش حاج میرزا آقا فراهانی از علماء، اوتاد و ابار بود و مادرش از سلاطه پاک پیامبر اسلام (ص) بود. وی در سن ۱۱ سالگی به یادگیری علوم دینی پرداخت و در سن ۲۰ سالگی با تأسیس حوزه علمیه اراک از سوی آیة‌الله‌شیخ عبدالکریم حائری به مدت ۸ سال از محضر ایشان استفاده کرد و با مهاجرت آیة‌الله حائری به قم و تأسیس حوزه علمیه در این شهر وی نیز به شهرستان قم مهاجرت نمود و به مدت ۳۵ سال به تدریس اشتغال ورزید که بسیاری از اساتید و بزرگان فعلی حوزه علمیه قم از پیروزش یافتنگان او هستند. وی همچنین پس از وفات آیة‌الله خوانساری بیش از ۳۰ سال در مدرسه فیضیه نماز جمعه اقامه نمود. آیة‌الله اراکی پس از رحلت امام خمینی (ره) به مرعیت عame شیعیان نایل آمد.

- تصرف مجدد جزایر ابوموسی، تنبع بزرگ و کوچک از سوی ایران (۱۳۵۰ ش)

توضیح: جزایر ابوموسی و تنبع بزرگ و کوچک در سال ۱۹۰۴ میلادی که برای نخستین بار ناواهای جنگی انگلستان در ساحل آنها پهلوگرفته بودند، جزیی از خاک ایران و تحت اداره بندر لنگه از توابع فارس بودند، و انگلستان این جزایر را به اشغال خود درآورد و ضمن پایین‌کشیدن پرچم ایران، مأمورین گمرک کشور را از آنها اخراج کرد که این عمل شدیداً مورد اعتراض دولت وقت ایران قرار گرفت. و در سال ۱۹۰۵ دولت انگلستان به علت ضعف حکومت مرکزی و با یک اقدام موذیانه پرچم امیرنشین شارجه را بر فراز جزایر مزبور به اهتزاز درآورد. در طول اشغال این جزایر از سال ۱۹۰۴ تا ۱۹۶۸ دولت ایران حتی در بدترین شرایط سیاسی از اعتراض به اشغال آنها خودداری نکرد و در سال ۱۹۷۱ میان دولت ایران و دولت انگلستان که حامی شیوخ منطقه بود، مذاکراتی جهت حل اختلاف موجود در رابطه با جزایر مورد بحث قرار گرفت که این مذاکرات، حاکمیت مجدد ایران بر جزایر ابوموسی، تنبع بزرگ و کوچک را در پی داشت.

۱۰ آذر

۱۵ رمضان

- ولادت امام حسن مجتبی ؑ نخستین فرزند حضرت فاطمه و حضرت علی ؑ (۲ ق)

برخی از مورخان سال تولد آن حضرت را، سوم قمری دانسته‌اند. امام حسن ؑ هفت سال با پیامبر ﷺ و سی سال با پادر بزرگوارش زندگی کرد و دوران خاصه امامت او ده سال بود. روایت شده است که: هیچکس از جهت منظر، اخلاقی، پیکر، رویه و مجد و بزرگواری به رسول اکرم ﷺ شبیه‌تر از او نبود. مهمترین حادثه دوران امامت او، عواقب و پیامد ناگوار جنگ‌های صفين، جمل و نهروان بود که پس از تصدی خلافت، دامن‌گیر آن حضرت شد. امام حسن ؑ چند ماه پس از تصدی خلافت، آماده جنگ با معاویه شد اما بر اثر سستی و خیانت عده‌زیادی از فرماندهان، سران قبائل، سربازان و پیروانش، چاره‌ای جز صلح با معاویه ندید و لذا علیرغم میل باطنی خود به صلح تحملی معاویه بن ابی سفیان تن داد و حکومت را به وی واگذار نمود. مقاله‌ای تحت عنوان «امام حسن ؑ، از امامت تا شهادت» به همین مناسبت در این ره توشه درج گردیده است.

- حرکت مسلم بن عقیل ع به نمایندگی از امام حسین ع از مکه به سوی کوفه (۶۰ ق) اعزام حضرت مسلم ع از سوی امام حسین ع به جانب کوفه پس از نامه های بی دربی و دسته جمعی کوفیان به امام حسین ع و دعوت از آن حضرت جhet برپا نمودن حکومت اسلامی و مبارزه با یزید بن معاویه بود. مردم کوفه گرچه در ابتداء استقبال شایانی از مسلم بن عقیل ع به عمل آوردند ولیکن با تطمیع و تهدید حکومت عیید الله بن زیاد، سرانجام وی را تنها گذاشته و به دست ابن زیاد به شهادت رساندند.

- ولادت با سعادت امام نهم شیعیان حضرت امام محمد تقی -ع- (۱۹۵ ق)

در باره میلاد با سعادت حضرت جواد ائمه ع دو نظر در میان مورخان شیعه وجود دارد. برخی آن را دهم رجب سال ۱۹۵ قمری می دانند که قول مشهور شیعه است. اما برخی دیگر آن را پانزدهم ماه مبارک رمضان همان سال دانسته اند که همزمان با میلاد حضرت امام حسن مجتبی ع می باشد. امام جواد ع پس از شهادت امام رضا ع به دست مأمون، و پیش از رسیدن به بلوغ رسی، به مقام امامت نائل آمد. علی بن جعفر ع که از مشایخ و مؤلفان بزرگ و از علوبین بود و از محضر پدرش امام صادق ع و برادرش موسی بن جعفر ع و برادرزاده اش امام رضا (ع) کسب علم کرد و به فقاهت و دانش مشهور بود، در هنگامی که عرش حدود ۸۰ سال بود و امام جواد (ع) شاید عمر شریف هنوز از ۱۵ سال تجاوز نکرده بود، به امامت آن حضرت معترف بوده و دست وی را می برسید و می فرمود: «انا له عبد». - شهادت آیة الله سید حسن مدرس (۱۳۱۶ ش) زندگی و شخصیت این بزرگ مرد دیانت و سیاست در

مقاله «گوهرهای تابناک» در همین ره توشه بررسی شده است.

- روز مجلس شورای اسلامی

توضیح: در سال ۱۳۷۲ شمسی، روز دهم آذر سالروز شهادت آیة الله مدرس به عنوان روز مجلس شورای اسلامی ایران تعیین و به تصویب رسید.

- روز جهانی مبارزه با بیماری «ایدز»

- برگزاری شیوه جدید مبارزه و تظاهرات در جهان توسط مسلمانان ایران (۱۳۵۷ ش)
توضیح: این شیوه ابتکاری به این صورت بود که مردم در تاریکی شب به پشت بامها رفتند و هیکی با هم ندای مقدس «الله اکبر» و «لا اله الا الله» سردادند که این امر، مأمورین حکومت نظامی شاه را سخت به وحشت انداخت.

۱۱ آذر

۱۶ رمضان

- شهادت میرزا کوچک خان جنگلی (۱۳۳۰ ش) پیرامون شخصیت این مرد مجاهد به مقاله «گوهرهای تابناک» در همین ره توشه مراجعت شود.

- همه پرسی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۵۸ ش)

۱۲ آذر

۱۷ رمضان

- بعثت پیامبر اکرم صلوات الله علیه و سلام (۱۳ قبل از هجرت)

به استناد «شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن» بعثت رسول الله صلوات الله علیه و سلام در روز ۱۷ ماه مبارک رمضان بود. اما مشهور، بعثت آن حضرت را، ۲۷ ربیع دانسته اند. علامه مجلسی می گوید: شاید بتوان گفت اغاز نبوت و وحی در ماه

رمضان بود اما امر به تبلیغ و رسالت حضرت در ماه ربیع بوده است.

- موقع مراجع پیامبر اکرم ﷺ در شب شنبه ۱۷ ماه رمضان (۱۲ بعثت)

از آیات کریمه و احادیث متواتر ثابت گردیده است که خدای متعال در یک شب، حضرت محمد ﷺ را از مکه معظمه تا مسجدالاقصی و از آنجا به آسمانها تا سدرةالمتهی و عرش اعلی سیر داد و عجایب آفرینش آسمانها، رازهای نهانی و معارف نامتناهی عرشی را به آن حضرت القا فرمود. میان مورخان اسلامی درباره تاریخ مراجع پیامبر ﷺ اتفاقی نیست. برخی ۱۷ رمضان، برخی ۲۱ رمضان، ۶ ماه پیش از هجرت و برخی دیگر در ربیع الاول دو سال پیش از بعثت گفته‌اند و در مکان عروج نیز اختلاف است. برخی خانه ام هانی (خواهر امام علی - ع) و برخی دیگر شب ابی طالب و برخی نیز از مسجدالحرام دانسته‌اند. از برخی احادیث استفاده می‌گردد که مراجع پیامبر ﷺ یک بار نبوده است بلکه ۱۲۰ مرتبه خداوند منان آن حضرت را به آسمان‌ها برده و در باب ولايت و امامت ائمه اطهار ﷺ و معارف الهی آگاهی‌هایی به آن حضرت داد.

- موقع غزوه بدر میان سپاهیان اسلام و سپاهیان کفر و شرک (۲ ق)

بادر، نام چاهی است که در اطراف آن، نبرد میان مسلمانان و مشرکان شعله‌ورش و پس از پایان نبرد، کشته‌های مشرکین در آن افکنده شدند. در این غزوه که نخستین مقابلة سپاه اسلام با کفر، و نبرد اهل توحید با اهل شرک بود، مشرکان و کفار در آن از جنبه ساز و برگ و اسلحه و مهمات بر مسلمانان برتری داشتند و نفرات آنها سه برابر سپاه اسلام بود. سردارانی چون امیرالمؤمنین علی علیه السلام، جمزه بن عبدالمطلب علیه السلام و عبیده بن العمارث بن عبدالمطلب در این جنگ حضور یافته و ۷ نفر از سران لشکر کفر مانند: ابو جهل، ولید، شیبه و عتبه را به همراه دهها تن دیگر به هلاکت رساندند. مسلمانان، هفتاد نفر از کفار قریش را به اسارت درآورده و پیروزمندانه سر ابو جهل را نزد پیامبر ﷺ بردند و آن حضرت سجدۀ شکر بجای آورد. روایت شده است که در این جنگ، تعداد اصحاب رسول خدا ﷺ ۳۱۷ نفر به تعداد اصحاب طالوت بود. ولیکن معروف بین مسلمانان این است که تعداد اصحاب آن حضرت، ۳۱۳ نفر بود.

- لغو مصوبه ساختگی انجمن‌های ایالتی و ولایتی رژیم محمد رضا پهلوی به دنبال مبارزات پی‌گیر امام خمینی - ره - (۱۳۴۱ ش)

توضیح: لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی در ۶ مهر ۱۳۴۱ به تصویب هیئت دولت رسید. به موجب این لایحه به زنان حق رای داده می‌شد و از شرایط انتخاب شوندگان و انتخاب کنندگان، قید سوگند به قرآن حذف می‌شد. هدف از تصویب این لایحه آزادی زنان نبود بلکه توظیه آمریکا و اسرائیل برای از بین بردن عفت عمومی و ترویج فساد و فحشاء در میان زنان بود و زمانی که رژیم، استواری روحانیت و مردم را دید و علام قیام عمومی را مشاهده کرد، با تصویب هیئت دولت اعلام کرد که تصویب‌نامه ۱۴ / ۷ / ۱۳۴۱ قابل اجرا نیست.

- تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۵۸ ش)

۱۳ آذر

۱۸ رمضان

- نزول کتاب مقدس زبور بر حضرت داوود علیه السلام

در این کتاب مقدس، بشارت ظهور امام زمان علیه السلام وجود داشته است.

- عید تعمید حضرت عیسی مسیح علیه السلام (روز مقدس مسیحیان)

تعمید یکی از «هفت آین مقدس» است که کلیساها و مسیحیان آن را برگزار می‌کنند. تعمید عبارت است از یک نوع شستشوی خاص که بر حسب نوشتة قاموس کتاب مقدس (ذیل کلمه تعمید) از وظایف کلیساهاست که باید در مورد پیروان خود انجام دهد، ولی چگونگی این عمل از نظر کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها متفاوت است. پروتستان‌ها، آن را وسیله توفیق و سبب وقف در راه خدمت به خدا می‌دانند، اما کاتولیک‌ها معتقدند که این شستشو، گناه موروثی را از انسان پاک می‌کند و شیطان را از او دور می‌سازد و اگر طفلی بدون تعمید از دنیا برود روح شیطان در وجود او باقی می‌ماند. در حالی که طبق نوشته «جان الدر» این عقیده با صریح گفتمار مسیح علیه السلام مخالف است. زیرا مسیح علیه السلام چنانکه در انجیل متی باب ۱۹ بند ۱۴ آمده است، فرمود: بچه‌های کوچک را بگذارید و از آمدن نزد من ایشان را منع نکنید زیرا ملکوت آسمان از مثل این‌ها است.

- تشکیل اولین کنفرانس اسلامی فلسطین در تهران (۱۳۶۹ ش)

- مهاجرت علماء و روحانیون ایرانی مقیم نجف، کربلا و سامرا به کشور در پی اولتیماتوم روسیه به دولت ایران. (۱۲۹۰ ش)

توضیح: زمانیکه روحانیون ایرانی مقیم عتبات عالیات مقدسه عراق از جریان اولتیماتوم روسیه به ایران با خبر شدند، برای نجات ایران از ذلت و مبارزه با روسها تصمیم گرفتند تحت رهبری آیة الله آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی به ایران بازگردند. ولی آیة الله آخوند خراسانی که قصد عزیمت به ایران داشت، به طور کاملاً مشکوکی بر اثر یک بیماری ناگهانی وفات نمود.

۱۴ آذر

۱۹ رمضان

ضربت خوردن امام علی بن ابی طالب علیه السلام به دست شقی قریبین فرد روی زمین عبد الرحمن بن ملجم مرادی، در مسجد کوفه در حال اقامه نماز صبح (۴۰ ق)

۱۵ آذر

۲۰ رمضان

- درگذشت جغرافی دان شهریار اسلامی، شهاب الدین یاقوت بن عبدالله رومی (معروف به یاقوت حموی) صاحب معجم البلدان - (۶۲۶ ق)

- تخریب مسجد باپری هند از سوی هندوها متعصب (۱۳۷۱ ش)

توضیح: مسجد باپری در دهه دوم قرن شانزدهم میلادی توسط ظهیر الدین محمد باپر (مؤسس سلسله تیموریان در شبه قاره هند) بنادرگردید. هم‌اکنون نزدیک به ۴۷۰ سال از قدمت این مسجد بزرگ و تاریخی می‌گذرد و لیکن با فتنه‌انگیزی عمال استعمار انگلیس، مورد هجوم هندوها متعصب گردید و تخریب شد. آنان گمان می‌کردند که این مسجد در محل معبد رام بنا شده است.

- شهادت سرگرد خلبان احمدکشوری در جبهه جنگ تحملی عراق علیه جمهوری اسلامی

ایران (۱۳۵۹ ش)

توضیح: شهید کشوری پس از پیروزی انقلاب اسلامی فعالیتهای مختلفی در پاکستان از لوٹ عناصر خد انقلاب انجام داد. وی پس از جنگ تحملی، فرماندهی هوانیروز منطقه ایلام را به عهده گرفت و با دل و جان و علاوه‌ای وافر به انجام وظیفه پرداخت. وی پس از دلاری‌های فراوانی که از خود نشان داد مورد تعقیب و هجوم دو فروند هواپیمای میگ عراقی گردید، هواپیماهای جنگی عراق به هلی کوپتر او حمله نموده و پس از وارد کردن ضربات سخت، وی را به شهادت رساندند.

۲۱ رمضان

۱۶ آذر

- شهادت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بر اثر ضربت شمشیر زهراً لود عبدالرحمن ابن ملجم مرادی لعنه الله (۴۰ ق)

- رؤیای یوسف صدیق علیه السلام در شب قدر

از ابن عباس روایت شده است که رؤیای صادقه حضرت یوسف در شب جمعه که شب قدر بود واقع گردید. وی در آن رؤیا ملاحظه کرد که یازده ستاره از آسمان به زمین نازل شدند و او را سجده کردند. هم چنین خورشید و ماه نیز از آسمان نازل شده و بر او سجده کردند.

- وفات موسی بن عمران علیه السلام و یوش بن نون علیه السلام و عروج حضرت عیسی بن مریم علیه السلام به آسمانها در شب ۲۱ رمضان

شیخ طوسی به نقل از صادقین علیهم السلام ضربت خوردن تمام اوصیای پیامران را در این شب می‌داند. شب قدر از شب‌های ارزشمند سال است که همانندی برای آن در میان روزها و شبها نیست. این شب بنا به فرمود فرآن کریم از هزار ماہ بزر است و شیی است که فرآن کریم بر قلب نازنین پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم نازل گردیده است.

- درگذشت محدث بزرگ عالم تشیع، محمدبن حسن بن علی (معروف به «شیخ حرّ عاملی») (۱۱۰۴ ق)

وی در هشتم رجب ۱۰۳۳ در روستای «مشغره» از توابع جبل عامل لبنان دیده به جهان گشود. کتاب گرانسینگ «وسائل الشیعه» شمره هیجده سال تلاش پیگیر او در جمع آوری و تنظیم احادیث شیعه می‌باشد. شیخ حرّ عاملی در عصر صفویان به ایران مهاجرت نمود و پس از وفات، در صحن مطهر امام رضا(ع) در مشهد مقدس مدفون شد.

- روز دانشجو

توضیح: در شانزدهم آذرماه ۱۳۳۲ شمسی در پی ورود نیکسون معاون رئیس جمهور وقت آمریکا به ایران، عده‌ای از دانشجویان دانشگاه‌ها دست به اعتراض زده و در مقابل دانشکده فنی دانشگاه تهران، تظاهرات نمودند. در این واقعه خون سه نفر از دانشجویان معارض به نامهای: بزرگدیان، قندچی و شریعت رضوی به دست جلال‌دان پهلوی به زمین ریخته شد. از آن تاریخ به بعد به ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی، این روز به عنوان روز دانشجو نام گرفته است.

۲۲ رمضان

۱۷ آذر

- تصرف مجدد شهر امل از سوی «علیان طبرستان» به فرماندهی حسن بن زید علوی - معروف به داعی کبیر - (۲۵۵ ق)

- درگذشت محدث بزرگ اهل سنت ابو عبدالله محمد بن یزید بن ربیع فزوینی (معروف به ابن ماجه) - صاحب سنن ابن ماجه - در قزوین (۲۷۳ ق)

- شهادت مهدی زین الدین فرمانده لشکر ۱۷ حضرت علی بن ابیطالب - ع - (۱۳۶۳ ش)

۱۸ آذر

۲۳ رمضان

- سومین شب قدر و نزول فرآن مجید بر پیامبر اکرم ﷺ به نقل از آن حضرت (۱۳ قبل از هجرت)

- پایان یافتن تدوین و تألیف برخی از کتب مهم شیعی در شب ۲۳ رمضان المبارک
کتاب ارزشمند فقهی «جواهر الکلام» در ۲۳ رمضان ۱۲۵۴ قمری، کتاب گرانسنج منظمه ملا هادی سبزواری
در ۲۳ رمضان ۱۲۶۱ قمری و کتاب مهم تفسیر قرآن «المیزان» علامه طباطبائی در ۲۳ رمضان ۱۳۷۲ قمری، از جمله
آثار مهم شیعی بوده که در این شب به پایان رسیده‌اند.

- اعلام عراق به عنوان مسؤول و آغاز جنگ تحملی علیه جمهوری اسلامی ایران از سوی
سازمان ملل متحد (۱۳۷۰ ش)

- رحلت آیة الله العظمی سید محمد رضا گلپایگانی (۱۳۷۲ ش)

- قیام اسلامی مردم ستمدیه فلسطین در سرزمین‌های اشغالی (۱۳۶۶ ش)

- روز جهانی حقوق بشر

۲۰ آذر

۲۵ رمضان

- وقوع جنگ نهروان میان سپاهیان امام علی طیلّا و خوارج (۳۸ ق)

مناقفانی که تحت حکومت عدل اسلامی امام علی طیلّا را نداشتند و از ابراز و اعلان ناخشنودی خویش نسبت به
امام علی طیلّا یستاک بودند، با آن حضرت در جنگ‌های جمل و صفين مشارکت نمودند و لیکن پس از نیرنگ‌های
معاویه و عمر و بن عاص در بالای نیزه بردن قرآن در گرم‌گرم جنگ صفين، فرصت مخالفت پیدا کرده و با دست کشیدن
از جنگ، امام علی طیلّا را نیز ناچار به ترک جنگ و پذیرفتن حکمیت نمودند. این گروه که در تاریخ اسلام به نام
«مارقین» معروف شدند، پس از جنگ صفين، دائمًا به دنبال بیهانه و فته‌جویی بوده تا اینکه در مقابل امیر المؤمنین طیلّا
ایستاده و با جمع آوری ۱۲۰۰۰ نیروی جنگی آماده نبرد شدند. امام علی طیلّا با پند و اندرز خویش در حدود دو
سوم آنها را از جنگ بازداشت، ولیکن لجاجت ۴۰۰۰ نفر دیگر مجب شعله و رشد نبرد بین طرفین گردید که در آن
نبرد، تنها ۹ نفر از مارقین جان سالم به در برده و بقیه به خاک مذلت و هلاکت افتادند.

- تولد ابوعبدالله محمد بن عمر بن حسین رازی (معروف به امام فخر رازی)، متكلّم و فیلسوف

شهریور قرن ششم هجری در ری (۵۴۴ ق)

- شهادت آیة الله «سید عبدالحسین دستغیب» - دومین شهید محراب - (۱۳۶۰ ش) در مقاله

«گوهرهای تابناک» به زندگی و مبارزات این شهید سعادتمند اشاره شده است.

- آغاز عملیات «مطلع الفجر» رزمدگان اسلام علیه متجاوزان عراقی (۱۳۶۰ ش)

توضیح: رزمدگان اسلام بامداد ۲۰ آذرماه ۱۴۶۰ شمسی در ادامه نبرد پیروزمندانه خویش این عملیات را با رمز «یامهدی ادرکنی» آغاز نمودند. این عملیات در محور گیلانغرب و سرپل ذهاب واقع گردید و طی آن، ارتقایات چرمیان، ریزکش، آبادی‌های کمار و کوه سفیدکه به مدت ۱۴ ماه در اختیار متباوزین عراقی بود به تصرف لشکریان اسلام درآمد. تلفات دشمن در این عملیات بیش از ۱۰۰۰ نفر کشته، ۲۰۰ نفر اسیر و انهدام یک گردان تانک و چهار گردان از نیروهای مخصوص صدام بود.

۲۶ رمضان

۲۱ آذر

درگذشت عالم بزرگ شیعه «آخوند خراسانی» صاحب کفاية الاصول (۱۲۹۰ ش)

آخوند خراسانی در مشهد مقدس دیده به جهان گشود و در همان شهر علوم مقدماتی را فراگرفت. وی فلسفه را از استیادی چون ملاهادی سبزواری، ملاحسین خوبی و میرزا ابوالحسن جلوه فراگرفت. مرحوم آخوند، در سال ۱۲۷۹ قمری راهی نجف شد و از محضر استیادی چون شیخ مرتضی انصاری و محمد حسن شیرازی کسب فیض نمود. معظم له پس از میرزا شیرازی مرجع تقلید شیعیان گردید و در درس خارج وی ۲۲۰۰ نفر که بیش از ۲۰۰ نفر از آنها مجتهد مسلم بودند شرکت می‌کردند. آخوند خراسانی در عین اشغال به کارهای علمی و تربیت طلاب، در امور سیاسی عصر خویش نیز شرکت فعال داشت و از سران طراز اول جنبش مشروطه محسوب می‌شد و همچنین فعالیت سیاسی آخوند خراسانی، دو دولت روس و انگلیس را بسیار نگران کرده بود. به همین جهت از وی خواسته شده بود تا فعالیت‌های سیاسی خویش را متوقف کند. در نزد کارشناسان سیاسی، وفات آخوند خراسانی یک مرگ طبیعی تلقی نمی‌شود زیرا او از ماهها پیش مورد تهدید دول روس و انگلیس قرار گرفته بود.

۲۷ رمضان

۲۲ آذر

- لغو امتیاز تباکو به فتوای میرزا شیرازی ^{تبریز} در راستای مبارزه با دسیسه‌های استعماری انگلیس (۱۳۷۰ ق)

پس از آنکه استعمار انگلیس با ترفندهایی امتیاز توتون و تباکو را از ناصرالدین شاه قاجار گرفت، خیل دختران فرنگی و زنان بدکاره خارجی به سوی ایران سرازیر شده و در گوش و کنار شهرهای بزرگ، اقدام به ایجاد مراکز فحشاء و فساد نمودند. به دنبال آنها مبلغین و مبشرین مسیحی نیز به تدریج وارد کشور شده و کشور اسلامی ایران را همانند هندوستان مورد تاخت و تاز فرهنگی و ضد اخلاقی خویش قرار دادند. علماء و مجتهدان دلسوز احساس خطر کرده و با دعوت مردم به اعتراض، علم مخالفت برداشتند. روحانیانی چون سید علی اکبر فال اسیری در شیراز، میرزا جواد آقا مجتهد تبریزی در تبریز، میرزا حسن آشتیانی در تهران با بیاری و همیاری مردم دست به شورش زدند. مرجع تقلید شیعیان آیة الله میرزا شیرازی که در آن هنگام در سامراًی عراق به سر می‌برد، از اعمال حکومت ایران در واگذاری امتیاز توتون و تباکو به انگلیس و بازگذاشتن دست خارجی‌ها در کشور، بسیار ناراحت و متأسف بود. به همین جهت نامه‌هایی برای ناصرالدین شاه قاجار فرستاد ولیکن همه آنها بی‌اثر بود. سرانجام میرزا بزرگ برای نجات اسلام و مسلمانان و حفظ مملکت ایران از شر دشمنان، فتوای تاریخی خود را در تحریم تباکو به این عبارت صادر نمود: «الیوم، استعمال تباکو و توتون بائی نحو کان در حکم محاربه با امام زمان ^{علیه السلام} است». پس از فتوای میرزا شیرازی، مردم مسلمان ایران

به دعوت اعتراضی روحانیت، جواب مثبت گفته و به محالفت با قرارداد، قیام نمودند و در این راه شهیدانی تقدیم نمودند. دولت قاجار، چون چاره‌ای بجز تسليم ندید، قرارداد را فسخ نمود.

- درگذشت علامه محمد باقر مجلسی تئیل در اصفهان (۱۱۱۰ق)

علامه محمد باقر فرزند محمد تقی مجلسی در سال ۱۰۴۷ قمری متولد گردید. وی از شخصیت‌های برجسته شیعه می‌باشد. خدمات دینی او از حیث تأثیر و آثار (مانند کتاب «بحارالانوار فی اخبارالائمهالاطهار» در ۱۱۰ جلد)، تدریس، احراق حقوق مظلومین، رفع گرفتاری‌های مردم و رفع شر ظلمه در تاریخ چون برگی زرین می‌درخشند. سرانجام این بزرگ مرد جهان تئیل در ۲۷ رمضان سال ۱۱۱۰ قمری در اصفهان بدروز حیات گفت و در کنار بقیه والد بزرگوارش مدفنون گردید.

۲۳ آذر

۲۸ رمضان

اشغال بلندی‌های جولان سوریه از سوی رژیم صهیونیستی اسراییل (۱۹۸۱م)

۲۴ آذر

۲۹ رمضان

وقوع غزوه حنین (۸ق)

غزوه حنین در حوالی مکه به وقوع پیوست. پس از آنکه لشکر اسلام به دستور رسول اکرم ﷺ مکه را فتح کرد و آن شهر را از دست مشرکان خارج ساخت، گروهی از قبایل اطراف مکه به منظور مقابله بالشکر اسلام متحد شدند. خبر اجتماع این قبایل به رسول خدا ﷺ رسید و آن بزرگوار برای درهم شکستن مقاومت مشرکان، سپاهی تجهیز کرد و به سوی حنین حرکت فرمود. در این نبرد ابتدا مسلمین شکست خورده و روی به هزیمت نهادند اما با تدبیر و تلاش رسول اکرم ﷺ و یاران وفادارش همچون علی علیه السلام، بار دیگر فاریان برگشتند و طی نبردی سهمگین، دشمنان را شکست دادند. بعد از شکست دشمن، غنایم بسیار زیادی نصیب سپاه اسلام شد. پس از این پیروزی، سپاه اسلام برای تعقیب دشمنان به سوی طائف حرکت کرد.

